

# اخبار مدینہ

ترجمہ

## خلاصۃ الوفا باخبار دار المصطفیٰ

علامہ نور الدین سمہودی

([illegible] ہجری قمری)

مقدمہ، تصحیح و تعلیقات

دکتر سید کمال حاج سید جوادی

حوزہ نمائندگی ولی فقیہ در امور حج و زیارت



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : اخبار مدینه /نور الدین سمهودی،مقدمه:سید کمال حاج سید جوادی
مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۷۶
مشخصات ظاهری : ۵۹۷ص
وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)
شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۷۰۴۵۷
ص:1

اشاره

# مقدمه

## اشاره

مدینه منوّره شهر رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- است. سرزمین مقدسی که زوایای آن آواز پر جبرئیل امین را شنوده و پژواکِ گامهای مبارک پیامبر و یاران و خاندان او در جای جای آن بر گوش جان طنین افکنده است.
شهری که پیکر نورانی و مُطهّر حضرت ختمی مرتبت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- صدّیقه کبری فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها- حضرت امام حسن، امام زین‌العابدین، امام باقر، امام صادق- سلام‌اللَّه علیهم اجمعین- و دهها صحابی و دهها و دهها بزرگ اسلام را در خود جای داده و به راستی قطعه‌ئی از بهشت برین است که در این خاکدان به ودیعت گذاشته شده.
آری شرافت این حرم پاک بعد از مکّه مکرمه نه تنها از تمام کره خاکی برتر است که در افلاک نیز سرآمد است.
شهری که هر گوشه‌ئی از آن تاریخ اسلام را بازگو می‌کند. و این است که هر مسلمانی در چهار گوشه جهان آرزوی زیارت مزار تابناک رسول خدا و ائمه بقیع و کسب فیوضات معنوی را در دل می‌پرورد و با اشک و آه از قادر توانا می‌خواهد که او را توفیق مسافرت و زیارت مدینه عطا فرماید.
آنانی که این سعادت نصیبشان شده هر کدام برای بهره‌مند کردن دوستان و آشنایان، در خور توان، اطّلاعاتی مفید در اختیار مشتاقان گذاشته‌اند که برای

مدینه‌شناسی بسیار با ارزش است.
مسلمانان از صدر اسلام تاکنون، توجّه و اهتمام فراوان نسبت به این شهر و آثار ماندگار و معالم جاودان آن داشته‌اند، و به توصیف وجب به وجب و گام به گام این شهر پرداخته و هر رویداد آن را به تفصیل بیان کرده‌اند، آثار مکتوب مسلمانان به زبانهای مختلف که بیشتر آنها به زبان عربی و فارسی است، مشحون از مباحث مدینه شناسی بوده امّا مطالبشان اغلب پراکنده است. کتابهایی از قبیل:

الف: کتابهای تاریخی و جغرافیای تاریخی

(1)
در کتابهای مانند: المسالک والممالک ابن خُرداذبه (م: 250 ه. ق)، کتاب البُلدان یعقوبی (م:
278 ه. ق)، و فتوح البلدان بلاذری (م: 279 ه. ق) و الاعلاق النفیسه ابن رُسته (م: 290 ه. ق) و واحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی (م: 375 ه. ق). و مطالب ارزشمند کتاب تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری که مؤلف آن ابونصر محمد بن جریر طبری است و این کتاب گرانسنگ را در اوائل قرن چهارم هجری تالیف کرده است و همچنین در معجم البلدان(2) یاقوت حموی (م: 626 ه. ق)، و دهها کتاب دیگر دانستنیهای بسیار مفیدی آورده شده است.
در اینجا باید به این نکته اشارت رود که مطالب موجود در این کتابها برای آگاهی از وقایع زمان پیامبر اکرم مورد استفاده کتابهای تاریخ عمومی عربی و فارسی قرنهای بعد قرار گرفته و به همین مناسبت به شهر مدینه و آثار آن نیز توجه شده است. در الکامل فی التاریخ ابن اثیر جزری (م: 630 ه. ق) و البدایة والنهایة ابن کثیر شامی (م: 774 ه. ق) و

---

1- جهت اطلاع بیشتر ر. ک:
- یاقوت، معجم البلدان، مصر، ج/ 7، ص 424
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، 1939 م. ج/ 2، ص 115 به بعد.
- ابن اثیر، الکامل، چاپ اوّل، 1349 ه. ق، مصر، ج/ 2 ص 71 به بعد.
- میر خواند، روضة الصفا فی سیره الأنبیاء والملوک والخلفاء، تهران، خیام، ج/ 2، ص 186 به بعد.
- خواندمیر، حبیب السیر، تهران، خیام، با مقدمه استاد جلال همائی. ج/ 1، ص 326 به بعد.
2- در معجم البلدان، اطلاعات فراوانی از جغرافیای مدینه وجود دارد که بر حسب مورد می‌توان به آن رجوع کرد. مانند: ج/ 1 ص 223، ج/ 2 ص 115 و 367، ج/ 3 ص 180، ج/ 3 ص 753 و ج/ 4 ص 198 و ...

در کتابهای فارسی مانند روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفا، میرخواند (837- 903 ه. ق) و حبیب السیر فی اخبار افراد بشر خواند میر که در بین سالهای 927 تا 930 ه. ق تألیف شده و نیز در نزهة القلوب حمداللّٰه مستوفی (م: 756) مطالبی آمده اما عموم آنها خلاصه و پراکنده است.

ب: سفرنامه‌ها

در سفرنامه‌های سیّاحان مسلمان اطلاعات ذیقیمتی در این باره درج شده همچون: سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی (م: 438 ه. ق) و رحله ابن جُبیر (1) (م: 580) به زبان عربی و رحله ابن بطوطة (م: 756) (2)، سفرنامه ابن بطوطه به فارسی هم ترجمه شده(3). سفرنامه‌های دیگری هم به زبان فارسی و عربی موجود است که اکثر آنها بعد از قرن یازدهم هجری نگاشته شده است.(4)

ج: کتابهای جامع و خاص

مورّخان و مُحدثان از این لحاظ که دانستن روش زندگی و سیره پیامبر و یاران و امامان معصوم، بسیار مُهمّ بوده و أسوه حسنه محسوب می‌شده است توجّهی خاصّ به نگارش کتابهای مستقل سیره و تراجم و اخبار شهرهای اسلامی نشان داده‌اند. این کار سترگ در نیمه قرن دوّم هجری آغاز شد(5)، و در کنار کتابهای سیره نخست به حرمین شریفین پرداخته شد، اهمیّت و ذکر آثار و مقابر همراه با تاریخ سیاسی، اجتماعی، دینی، چگونگی زندگانی پیامبر اکرم اصحاب و یاران، تابعین و محدّثان، فقها و متکلّمان و دانشمندان درج گردید. تاریخ مکه از حسن بصری (م: 110 ه. ق) و تاریخ مکّه الازرقی (م: 244 ه. ق) از این گونه کتابها محسوب می‌شوند. بعدها در کنار کتابهای مربوط به مکّه و مدینه، به شهرهای دیگر نیز توجه شد مانند کتاب فتوح مصر از ابن

---

1- جهت اطلاع نیز ر. ک: ابن جبیر، رحله، نشر، حسین نصار، مصر، 1955 م، ص 175

2- ترجمه محمدعلی موحّد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.

3- مانند سفرنامه تجیبی م: 760 ه. ق از قاسم بن یوسف بن علی بُستی تونسی.

4- ر. ک: فهرست مشترک.

5- ر. ک به مقدّمه فهمیم محمد شلتوت بر کتاب ابن شبّه، تاریخ المدینة، بیروت، 1410 ه. ق، ص الف- ل.

عبدالحکم (م: 257 ه. ق). ابن الندیم در الفهرست خود تعداد 85 مجلد کتاب مستقل که درباره شهرهای متمدن اسلامی نگاشته شده نام می‌برد، این تعداد مربوط به کتابهایی است که تا سال تألیف الفهرست (438 ه. ق) وجود داشته است.

در اینجا به تعدادی کتاب مستقل که تا سده نهم هجری در باره مدینه نگاشته شده اشاره می‌شود(1):

1- کتاب تاریخ المدینه از محمد بن الحسن بن زَباله معروف به «ابن زَباله» تألیف در صفر سال 199 ه. ق. وی از اصحاب امام مالک است(2).

2- تاریخ یحیی بن جعفر العبیدی معروف به یحیی بن حسن بن جعفر علوی (م: 227 ه. ق) از اصحاب مالک به نام «اخبار المدینه»(3).

3- کتاب «امر المدینه» از علی بن محمد المدائنی(4).

4- کتاب «اخبار المدینه» از زبیر بن بکار (م: 256 ه. ق.) وی شاگرد ابن زَباله است(5).

کتابی هم درباره وادی «عقیق» دارد به نام «معارف العقیق»(6).

5- کتاب «امام ابو عبداللّٰه بن احمر اسدی» است که سمهودی از او فراوان نقل کرده است(7).

6- کتاب «عرّام بن الاصبغ السُلمی» که بخشی یا رساله‌ئی از آن به نام «اسماء جبال تهامه» در مَجلّه اورینتال کالج لاهور، دانشگاه پنجاب چاپ شده است(8).

7- کتاب «ابو عبیداللّٰه عمرو بن بشر الشکونی»: در توضیح اعلام جغرافیایی حومه مدینه مطالب او را یاقوت در معجم‌البُلدان آورده و شرح ابوابش را در معجم الادباء ذکر کرده است(9).

---

1- ر. ک به وفاءالوفاء، سمهودی، به تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، جزء اوّل ص 252، 366.

2- سمهودی، جزء اوّل، ص 110، سمهودی حدود سیصد و پنجاه مطلب از او در لا به لای کتابش نقل می‌کند.

3- سمهودی، جزء اوّل، ص 252، سمهودی بیش از دویست مطلب از او در کتابش آورده است.

4- ر. ک به ابن ندیم، فهرست، ص 147

5- سمهودی، جزء اوّل، ص 150

6- سمهودی، جزء دوم، ص 208

7- سمهودی، حدود 50 مطلب آورده است، مانند جزو دوّم، ص 51 و 54 و

189

8- ر. ک: سلسلة النوادر المخطوطات، محمد عبدالسلام هارون، مدینه، 1357 ه. ق.

9- ج/ 3 ص 8

8- کتاب «ابو علی الهجری» منسوب به شهر «هَجَر» از بلاد بحرین و مطالب او را سمهودی در کتاب خود آورده است(1).
متأسفانه هر هشت کتاب فوق در گذر زمان از دست رفته‌اند و فعلًا در گنجینه‌های نسخ خطّی اطلاعی از آنها نیست، گرچه مطالب آنها را مورخان و محدثان بعد استفاده و یاد کرده‌اند.
9- کتاب مهم دیگر که نخستین کتاب باقیمانده درباره مدینه است به نام «تاریخ المدینة المنوره» یا «اخبار المدینة المنوره» می‌باشد مؤلف آن ابوزید عمر بن شبّه النمیری البصری (173- 262 ه. ق) است تنها نسخه منحصر به فرد این کتاب که تاکنون شناخته شده متعلق به کتابخانه مظهر الفاروقی بوده و متأسفانه از اوّل و آخر افتادگی دارد، و کُلًا دارای سه بخش است که در چهار مجلّد توسط «فهیم محمّد شلتوت» تصحیح شده و در سال 1990 میلادی به چاپ رسیده است. سه قسمت آن عبارت است از:
الف- بخش اوّل: زندگانی و سیره پیامبر از زمان هجرت تا انتقال آن حضرت به رفیق اعلی.
این بخش به ذکر مسجدالنّبی و روایات مربوط به مدینه، مانندِ چاه‌ها، چشمه‌ها، حدود مدینه و ... پرداخته است.
ب- بخش دوم: زندگانی خلیفه دوم
ج- بخش سوم: زندگانی خلیفه سوم و روزگار وی.
همانطور که مصحح محترم کتاب در مُقدّمه آورده است در تنها نسخه کتاب از یک کلمه تا یک صفحه جا افتادگی مطالب مشاهده می‌شود.
قسمت نخست کتاب که ارتباط مستقیم با تاریخ مدینه دارد، مانند دیگر قسمتهای آن به شیوه قدما موضوعات به صورت روایات در پی هم و در ذیل یک موضوع مشخص آورده شده. مثلًا ذیل «متوفی فاطمه بنت رسول اللَّه» روایات گوناگون و از طرق مختلف به دنبال هم ذکر شده است.

---

1- جزء اوّل ص 69

10- محب الدین محمد بن محمود معروف به ابن النجّار (578- 3/ 641 ه. ق) صاحب کتاب الدرة الثمینه فی اخبار المدینة است. این کتاب هم یکی از مهمترین کتابهای مربوط به تاریخ مدینه است. نسخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود و به نام «اخبار مدینة الرسول» به تصحیح صالح محمّد جمال چاپ شده است.(1) 11- افراد دیگری از بزرگان محدّثین و روات درباره موضوع مدینه شناسی نوشته‌های فراوان دارند مانند:

رزین معاویه اندلسی (م: 535 ه. ق)، جمال‌الدین المطری (676- 741 ه. ق)، عفیف الدین مطری (698- 745 ه. ق)، زین‌الدین مراغی (727- 824 ه. ق) در «تحقیق النصره بتخلیص معالم دار الهجره» مجدالدین فیروزآبادی (720- 817 ه. ق) و سخاوی (821- 902 ه. ق)، در «التحفة اللطیفه فی تاریخ المدینة الشریفة».

12- در اکثر کتب روایی شیعه امامیّه به حسب ارتباط موضوع مطالب مربوط به مدینه منوره به صورت ابواب مجزا آمده است و همچنین کتابهای مستقلی در باره مدینه نوشته شده است مانند:

کتاب المدینة و زیارة قبرالنّبی والأئمّه- ع- از شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (م: 381 ه. ق).

13- درباره رویدادهای مدینه، انساب مدنییّن، کتاب اخبارالمدینه اثر سید شریف یحیی؛ عبیداللّه اعرج (م: 277 ه. ق) و کتاب المدینة شریف علی بن احمد علوی عقیقی صاحب کتاب رجال عقیقی که هر دو کتاب اخیر از کتابهای مُهمّ رجال مدینه شناسی محسوب می‌شوند(2).

پس از ذکر کتابهای فوق می‌رسیم به کتاب وِفاءُ الوفاء اثر سمهودی که در بین همه کتابهای ذکر شده در بین دانشمندان اهل سنت مهمتر و معتبرتر و به عنوان مرجع نخست و مأخذ اوّل مدینه شناسی شناخته شده و در عین حال مورد عنایت علمای

---

1- چاپ دوم آن در سال 1401 ه. ق در مکّه مکرّمه در 166 صفحه منتشر شده است.

2- ر. ک: علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، 1983 م. ج/ 20، ص 251.

معظّم شیعه نیز قرار گرفته است. در اینجا نخست درباره مؤلف کتاب مطالبی می‌آوریم و سپس به طور خلاصه به مندرجات کتاب می‌پردازیم.

امام نورالدين، ابوالحسن على بن القاضى عفيف الدين عبداللَّه الحسنى، مشهور به السمهودى، منسوب به سَمهود(1)، از شهرهاى مصر است. سلسله نسب وى به حسن مُثنّى بن حسن بن على ابى طالب- عليهم‌السلام-، مى‌رسد و لذا به او حسنى هم گفته مى‌شده است.
در صفرالخير سال 844 هجرى قمرى در سمهود متولد شد در همان شهر به علوم مقدماتى اسلامى را فرا گرفت و قرآن كريم را حفظ كرد. سپس براى تكميل دروس به قاهره آمد و حديث و فقه و اصول و ادبيات عرب و عرفان را نزد شمس جوهرى و شريف مناوى تحصيل كرد. سپس به مدينه منوره رفت و در آنجا سى و سه سال ساكن بود. ابتدا نزد استادان مكه و مدينه مانند شهاب الابشيطى ابوالفرج المراغى حديث و فقه و علوم اسلامى را فراگرفت و مدتى در كتابخانه مسجد پيامبر به كتابدارى مشغول بود تا اينكه اجازه تدريس يافت و از علماى شافعى مذهب معروف زمان خود در مدينه شد و به عنوان مدرس تدريس مى‌كرد و شاگردان فراوانى از او بهره مى‌گرفتند. او فتوا نيز در ضرورت صادر مى‌كرد، در عين حال مورّخى بود اديب و عارف و اهل يقين و معتقد به توسّل و زيارت.
وى بيت‌المقدس را زيارت كرد و دوبار به مدينه منوّره بازگشت و مدينه را وطن دائمى خويش اختيار نمود، تا اينكه در همان جا در روز پنجشنبه هيجدهم ماه ذيقعده سال 911 ه. ق به ديار باقى شتافت. عموم اصحاب تراجم از او به بزرگى ياد كرده و فضل و مرتبت او را تحسين كرده‌اند(2).

---

1- يا سَمهود. به ضمّ نيز صحيح است. ر. ک به مقدّمه محمد محيى الدين بر وفاء الوفا.
2- جهت اطلاع بيشتر از شرح احوال و آثار وى ر. ک:
- الزركلى، خيرالدين، الاعلام، بيروت، 1969 م. ج/ 5، ص 123
- عبدالقادر بن شيخ عيدروس، النور السافر عن اخبار القرن العاشر، بغداد، 1934 م، ص 58
- السخاوى، الضوء اللامع، مصر، 1353 ه. ق، ج/ 5، ص 245
- يوسف اليان سركيس، معجم‌المطبوعات العربيّة و المُعرّبة، مصر، 1928 م، ص 1052

سمهودی در مدینه منّوره کتابهای متعددی نگاشت مانند:

1- جواهر العقدین فی فضل الشرفین.

2- «الافصاح» که حاشیه‌ای است بر «الایضاح فی مناسک الحج» اثر امام نووی.

3- امنیة المعتنین بروضة الطالبین، که حاشیه‌ئی است بر کتاب «الروضه» در فقه شافعی، این کتاب تا باب ربا نگاشته شده بود.

4- الانوارالسنیة فی اجوبة الأسئلة الیمنیة، این کتاب خطّی است و در گنجینه نسخه‌های خطّی در رباط نگهداری می‌شود.

و کتابهای مربوط به مدینه منوّره و آن جمعاً سه کتاب می‌شود به این ترتیب:

5- اقتضفاء الوفا، باخبار دارالمصطفی؛ این کتاب را به صورت مفصل و مشروح نگاشته، امّا موفق به اتمام آن نشده بود، در یکی از مسافرتهایش به مکّه مُکرّمه این کتاب را همراه سه کتاب فوق در حجره خود در مسجد پیامبر گذاشته بود که دستخوش آتش سوزی مهیبی که در سال 886 ه. ق در اماکن مسجدالنبی- ص- رویداده بود شد واز بین رفت ولذا مؤلف تصمیم گرفت کتاب دیگری بنگاردوآن عبارت است از:

6- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی(1)؛ این کتاب مهمترین کتاب مربوط به تاریخ مدینه است.

کتابی است در چهار جزء که در دو مجلد ضخیم بارها به چاپ رسیده است. استاد محمد محیی‌الدین عبدالحمید تصحیح دقیقی از کتاب انجام داده و مجدداً انتشار یافته است.

پس از تألیف کتاب فوق برای سهولت دسترسی زوّار و علاقه مندان، سمهودی کتاب خود را در سال 891 ه. ق تلخیص و تقریباً نیمی از آن را حذف کرد و به صورت

---

1- عنوان این کتاب را به صورت «وفاء الوفی بأخبار دارالمصطفی» هم نوشته‌اند، هر دو صورت صحیح است.

کتاب مستقلی درآورد، اسم این کتاب گزیده عبارت است از:
7- خلاصة الوفا باخبار دارالمصطفی.
در کتاب خلاصةالوفا تمام مطالب مُهمّ وفاء الوفا آورده شده و بعضاً از ذکر اسناد روایات طولانی و روایات گوناگون که دارای یک موضوع بوده اجتناب ورزیده است، خلاصة الوفا چابهای گوناگونی دارد(1) و همچنین توسط شیخ ابراهیم فقیه تصحیح شده و در سال 1403 ه. ق در یک مجلّد در مکه مکرّمه منتشر شده است.

نگاهی به مطالب مندرج در

خلاصةالوفا

ابراهیم بن ابی الحرم مدنی (م: 1056 ه. ق) یکی از بزرگان عصر سمهودی در مورد کتاب خلاصة الوفا چنین سروده است:

من رام یستقصی معالم طیبةویشاهد المعدوم بالموجودِ

فعلیه باستقصاء تاریخ الوفاتألیف عالم طیبة السُمهودی

آری هیچ کس مانند وی نتوانسته آثار مدینه منوره چه آنچه در ابتدا وجود داشته و دستخوش نابودی قرار گرفته و چه آنها که در زمان حیاتش موجود بوده ثبت و ضبط کند. سمهودی از هیچ واقعه مُهمّ تاریخ مدینه منوره غافل نبوده است معتقد به توسل و تشفّع به معصوم بوده و در آخر جزء چهارم، احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبر را آورده و فصل سوم آن را در توسّل زائر و تشفع جُستن به آن حضرت اختصاص داده است. و این درست بر خلاف اعتقادات وهابیّت است. و نیز بر حسب مورد احادیثی را که در فضائل حضرت علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- و اهل بیت عصمت و طهارت- سلام‌اللَّه علیهم اجمعین- از پیغمبر اکرم- صلی اللَّه علیه وآله و سلم- روایت شده بدون تعصّب نقل کرده است.

سمهودی برای تألیف کتاب خویش عموم منابع و مآخذ مکتوب که تا آن زمان نگاشته شده بوده در اختیار داشته و از آنها بهره جُسته است. برخی از این مآخذ

---

1- مانند چاپ دارالطباء قاهره سال 1285 ه. ق/ 1869 م.

متأسفانه يا در گذر زمان از بين رفته و يا تاكنون اطلاعى از آنها نداريم مانند كتاب ابن زباله، ابن النجار و مدائنى و غيره ... كه خوشبختانه مطالب آنها در كتاب آمده است.
كتاب ابن شبّه هم كه ناقص است با مراجعه به سمهودى تكميل و قابل چاپ شده است.
مطالب مندرج در اخبار مدينه در هشت باب تنظيم شده است به اين ترتيب:
باب اوّل: در اسامى مدينه؛
باب دوم: در فضيلت زيارت و فضل مسجد نبوى؛
باب سوم: در اخبار ساكنان مدينه از زمان قديم تا هنگام رسيدن قدوم شريف حضرت ختمى مرتبت به مدينه؛
باب چهارم: در بيان چگونگى معمارى مسجد نبوى؛
باب پنجم: در مساجد نبويه مدينه يعنى مساجدى كه در شهر مدينه پيامبر نماز گزارده‌اند؛
باب ششم: در اسامى چاه‌ها، چشمه‌ها و ... مدينه منوره؛
باب هفتم: در مساجدى كه پيامبر در آنجا نماز گزارده‌اند و اين مساجد در راه مكه، در راه غزوات و ... بوده‌اند؛
باب هشتم: در جغرافياى مدينه است.
براى هر كدام از ابواب فوق سمهودى فصل‌هايى ترتيب داده و مطالب را به صورتى دقيق دسته‌بندى و تقسيم كرده است.

ترجمه‌های کتاب

اشاره

خلاصة الوفاء

از خلاصة الوفا دو ترجمه وجود دارد:

1- ترجمه‌ئی از شهاب الدین احمد دولت آبادی موجود است(1) که سال نگارش آن با تاریخ مرگ دولت‌آبادی در سال 849 ه. ق، مطابقت ندارد. و اطلاعاتی نیز از این

---

1- ر. ک: احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان، ج/ 10، ص 11.

ص: 25

مترجم در دست نداريم.

2- ترجمه حاضر

## الف- نام ترجمه حاضر

مترجم این ترجمه را «اخبار حسینه در اخبار مدینه» نامیده است، کلمه حَسینْ بر وزن جمیل با همان معنا یعنی زیبا که در زبان فارسی امروز ایران کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، امّا در زبانهای شبه قاره هند مانند اردو بسیار زیاد به کار می‌رود، و این واژه از فارسی به این زبانها راه یافته است.

ما برای جلوگیری از اطاله نام این ترجمه، قسمت دوم را که «اخبار مدینه» است انتخاب کردیم که با بخش دوّم نام عربی کتاب اصلی یعنی «اخبار دارالمصطفی» شباهت داشته و در عین حال همانند نام کتاب «اخبار مکه» نیز باشد.

### ب- نام مترجم

متأسفانه در هیچ یک از منابع موجود نامی از مترجم کتاب برده نشده امّا می‌دانیم ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته است. از شیوه نگارش و استفاده از واژه «حَسین» چنین بر می‌آید که مترجم از فارسی آموختگان شبه قاره هند و یا آسیای مرکزی بوده باشد، اینکه ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته معلوم می‌شود در آن شهر مقدس زبان فارسی هم رایج بوده به هر حال این موضوع قطعی است که مترجم کتاب آشنایی کامل با زبان فارسی و عربی داشته و با دقت و وسواس عجیبی ترجمه را انجام داده است و لذا می‌توان این متن را یکی از گنجینه‌های قیمتی دُرّ دری و احیاء میراث مشترک مسلمانان محسوب کرد.

### ج: تاريخ ترجمه كتاب

تاريخ ترجمه نسبتاً به زمان تأليف كتاب نزديک بوده است زيرا مترجم در آخر نسخه متعلق به آستانه گولره شريف مورخ سال 1002 هجرى قمرى نوشته است:

«شرف اتمام يافت و آفتاب اختتام برين اوراق تافت، در آخر روز چهارشنبه هفتم ماه

ص: 26

شوال سنه تسع و ستين و تسعمائه (969) در مکّه معظمه زادهما اللَّه شرفاً»

با توجه به تاریخ درگذشت سمهودی که سال 911 ه. ق است معلوم می‌شود که این ترجمه پنجاه و هشت سال بعد از وفات مؤلف انجام پذیرفته است. کاتب قدیمیترین نسخه مورد استفاده ما که تاریخ 1002 ه. ق را دارد بعد از سی و سه سال از ترجمه کتاب موفق به کتابت این کتاب شریف شده است.

## معرفی نسخه‌های خطّی موجود ترجمه

## اشاره

خلاصة الوفا

نخست به معرفی سه نسخه خطّی اصلی که در تصحیح اخبار مدینه از آن استفاده شده می‌پردازیم و سپس جهت اطلاع بیشتر خوانندگان اسامی نسخه‌های این کتاب را که در کتابخانه‌ها به صورت اصل و یا فیلم موجود است ذکر می‌کنیم.

## الف: نسخه‌های اصلی مورد استفاده برای تصحیح

1- کتابخانه آستانه گولره شریف، راولپندی، در گامه پیر مهر علی شاه، خطّ نسخ، مجدول، مذهب، دارای سه لوحه و عنوانهای رنگی. نام کاتب احمد بن قیا بن یوسف، تاریخ کتابت 1002 ه. ق. تعداد صفحات 324 و تعداد 162 ورق (آ و ب) و هر صفحه دارای 23 سطر، (نسخه وضع خوبی دارد).
از این نسخه در تصحیح استفاده شده، برای آن علامت اختصاری «ل» در نظر گرفته و به دلیل قدمت نسخه به عنوان نسخه اصلی متن انتخاب شده است.
2- کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، مجموعه شیرانی. ش 3046/ 41 بدون تاریخ، خط نستعلیق، نسخه کهن، آغاز و انجام آن افتادگی دارد در هر صفحه 17 سطر و تعداد 178 ورق، (آ و ب). و علامت اختصاری آن «د» است.
3- نسخه کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد
هنگامی که مشغول تصحیح اخبار مدینه در پاکستان بودم، فروشنده‌ئی چند جلد کتاب خطّی به بنده عرضه کرد که در میان آنها نسخه‌ئی از این کتاب بود. با تعجب

و شوق فراوان این نسخه عزیزالوجود برای مرکز تحقیقات خریداری شد و اکنون در گنجینه گنج بخش نگهداری می‌شود.
شماره نسخه 14126. تاریخ کتابت حدود قرن یازدهم، نام کاتب آدینه محمد.
تعداد سطر 15، تعداد صفحه 574 و 381 ورق (آ و ب) به خط نستعلیق خوب.
مجدول، مذهب از این نسخه نیز برای مقابله متن کتاب استفاده شده و علامت اختصاری آن «م» است.

ب: دیگر نسخه‌های خطّی اخبار مدینه در جهان

(1)

1- استوری، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، ص 427، 1307.
2- برلین، ص 532 ()، (المدینه، سال کتابت 998 ه. ق).
3- برگل روسی، ج/ 2، 1292 ش.، 2/ 1169.
4- اته، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (کتابت: ماه جمادی الثانی 1004)، در 8 باب، نستعلیق، کرم خورده، (کتابخانه ایندیاآفیس).
5- ایوانف، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، در 8 باب، کتابت در سده 12 ق.
23، 11، 105* 205، 145* 270، 122 بر کاغذ عادی، نستعلیق هندی، (نسخه وضع خوبی دارد).
6- ایوانف، کرزن، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، در 8 باب، (کتابت در سده 12 ه. ق.). 17، 11، 3* 7، 75، 5* 10، 119، نستعلیق هند، (کرم خورده است اما وضع خوبی دارد).
7- موزه سالار جنگ هند، (ج/ 2، ص 640 (6)، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، آغاز و انجام کمی افتادگی دارد. نستعلیق زیبا، وضع خوبی ندارد، عنوانهای شنگرف، تاریخ کتابت پایان سده 11 ق.. 19، 11، 108.
8- بوهار، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (ج/ 1، ص 77) ش 101، در 8 باب، آغاز و انجام

---

1- جهت اطلاع بیشتر ر. ک: فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های فوق و نیز احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان، اسلام آباد پاکستان، 1367، ج/ 10، ص 9 و ص 11
- جهت اطلاع از مشخصات فهرست‌ها ر. ک: به بخش منابع و مآخذ آخر همین کتاب.

ص: 28

افتادگی دارد، در نسخ زیبا، عنوانها شنگرف، کمی کرم خورده، گویا کتابت به تاریخ سده 11 ه. ق. برمی‌گردد.

9- بادلیان، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، ج/ 1، ش 138، در 8 باب، (کتابت سال 993 ه. ق. از غلامعلی حصاری، ساکن بیت‌اللّه المبارک المعظم)، نستعلیق، 156 برگ، اندازه 2 1 8* 2 1 5، (362)، ج/ 1، ش 139 همان (کتابت، ذیحجه 1132 ه. ق.)، نستعلیق شکسته، 70 برگ، (30).

10- کتابخانه آصفیّه هند (ج/ 1، ص 146)، اخبار المدینه، ترجمه خلاصة الوفا باخبار ...، ش 516، (خط عادی بر کاغذ معمولی، تعداد صفحات 286، هر سطر 23. نام کاتب محمد اشرف، ساکن اتاوا در هند، تاریخ کتابت سال سوّم جلوس پادشاهی امّا نام پادشاه نبرده است، حدود سده یازدهم هجری.

ج: معرفی میکرو فیلم‌های موجود از اخبار مدینه

(1)

فیلم‌ها، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (در بیست باب)، فیلم از نسخه خطی «طوپقپوسرای روان کوشکو 1525»: نستعلیق عبداللّٰه بن حسین همدانی در روز پنجشنبه 18 ذیقعده 992 ه. ق.، (قرطای 116). و همان جا: ص 109، ش 4814، «اخبار حسینه در تاریخ مدینه»، ترجمه «خلاصة الوفا باخبار دارالمصطفی» از سمهودی.

(فیلم از نسخه خطی «کتابخانه جان رایلندز در منچستر، 436 فارسی، نستعلیق فقیر محمدی نقش بندی عطاری در 15 جمادی الاوّل سال 1130 هجری قمری، مقابله شده در رجب و 22، جمادی الاول، 1130 ه. ق.

همانطور که گذشت کهنترین نسخه ترجمه موجود که نسخه «ل» بود به عنوان متن اصلی در نظر گرفته و با نسخه «م» و «د» مقابله کرده و اختلاف نسخه آن را نشان

---

1- محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، 1363، ج/ 3 ص 88 و 89 و 109

داده‌ایم، خوشبختانه هر سه نسخه توسط کاتبین با دقت نوشته شده و لذا با یکدیگر اختلاف اندکی دارند. و اگر در متن لغات ویژه و اعلامی بود که نیاز به توضیح داشت؛ بر حسب ضرورت در پاورقی به آن اشاره شده است؛ برای تصحیح همواره به متن عربی وفاء الوفاء و همچنین خلاصة الوفا مراجعه شد و اگر نیاز بود و اختلافی وجود داشت در پاورقی آن را ذکر کردیم.
هیچ گونه تغییری در متن ترجمه نداده‌ایم و اگر در جایی برای روشن شدن ترجمه نیاز به اضافه کردن کلمه‌ئی بود آن را در بین دو قُلّاب [] قرار دادیم. جدا کردن «به» و «می» و از این قبیل که در آیین ویرایش امروزین مورد استفاده قرار می‌گیرد و، با سجاوندی مناسب، و آن را نیز در حدّ نیاز رعایت کردیم.
در بخش اضافات، اطلاعاتی مربوط به آثار مدینه که در زمان معاصر وجود داشته‌اند بر اساس مراجع و منابع معتبر در آخر کتاب آورده شده است و یا آنها عکس‌های مورد نیاز درج شده است.
در پایان فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده در تصحیح و فهرست اعلام و اماکن برای سهولت خوانندگان قرار داده شده است.
دیگر اینکه شاکر ذات باریتعالی هستم که مرا توفیق تصحیح و چاپ این کتاب مستطاب نصیب فرمود. این کتاب دوبار تصحیح شده، بار اوّل به دلیل دسترسی به منابع و مآخذ گوناگون پانوشت‌های فراوان داشت که متأسفانه در دفتر ناشر نخست و یا در راه مفقود شد و مجدداً پس از موافقت ناشر محترم- نشر میقات- نگاشته شد؛ و در حدّ وسع اطلاعات لازم را در بخش اضافات آوردم.
از عموم کسانی که بنده را در این مُهمّ یاری داده‌اند تشکر می‌کنم بویژه از پژوهشگران و کتابداران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. از پروردگار توانا برای همگان آرزوی توفیق دارم و امیدوارم اگر در تصحیح سهوی راه یافته است با تذکر مرا قرین منّت خویش قرار دهند و به این دو بیت که سمهودی در مقدمه کتاب آورده کلام را

ص: 30

پایان می‌برم.

أمْلِیانی حدیثَ مَنْ سکنِ الْجَزِعَ ولا تَکْتُباه إلّابِدَمعِی

فاتَنی أن اری الدیارَ بِطَرْ فیفَلَعلّی اری الدیار بِسَمعِی

سید کمال حاج سیّد جوادی

محرم الحرام 1417 ه. ق.

پیشگفتار

سپاس بسیار و ستایش بی‌شمار، پروردگاری را که مُشرّف ساخت مدینه پر سکینه(1) به اقامتِ با استقامت حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و به این سبب مشتاق گردانید دلهای مؤمنان را به استماع اخبار مستطابه طابه(2) و تفضیل(3) نمود حبیبه(4) را به زیادتی مُحبّت حبیب امین و معصوم گردانید عاصمه را به درعِ(5) حصین از آفت طاعون و فتنه دجّال لعین. و پاک و مطّهر و مقدّس ساخت طیبه طیّبه(6) مقدسه را از وبا و رداء(7) و بلای حمی(8) و(9) به نقل آن به سوی جُحفه(10) مهین.
شفا کرامت فرموده دلهای مشتاقان جمال و تشنگان زُلال کمال را به مُتوطن ساختن ایشان(11) در دارالایمان شافیه. پس مُسمّا شد آن محلّ شریف و معروف گشت آن

---

1- سکینه: آرامش، وقار، طمأنینه.
2- طابّه: به فتح بای موحده نام مدینه منوره و به این معنی طیبه هم آمده است.
3- م: تفصیل.
4- م: ندارد.
5- ل: ذرع.
6- طیب: با کسر؛ بوی خوش، از اسامی مدینه منوره.
7- رداءِ: تباه شد و فاسد گردید.
8- حمی: تب.
9- هر سه نسخه: حما.
10- اطلاعات مربوط به جُحفِه بعداً خواهد آمد.
11- ن: ندارد.

مُوطن مِبارک مَنیف به: «دارَالْابْرارِ وَ دارُالأخیار الی یَوْمَ الْقَرار.»
امّا بعد، سبب تحریر این مُختصر آن بود که بعضی از یاران عجم و دوستان مُکرّم و محترم که از زبان عربی عاری و از صنعت و صناعت و نحو مُحتجب(1) و مُتواری بودند و شوق اطلاع براخبار قُبّة الاسلام و حرم محترم مدینه بسیار داشتند و اظهار آن می‌نمودند، پس در خاطر فاتر(2) این فقیر خسته و ضعیف ناتوان شکسته افتاد که تاریخ وسیط(3) عالم فاضل و نَحْریر(4) و(5) کامل سیّد الفضلا فی زمانه و رئیس‌العلماءِ فی اوانه(6) و نزیل(7) حرم‌الرسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- الْمُنْتَظَمْ فی سِلْک الْکبار ذُرّیة البتول- عَظَّمَ اللَّهُ شَأنها و کرم- سید علی(8) سمهودی که مُسّماست به: «خلاصة الوفاء بِاخْبار دارالمصطفی» آن را به زبان فارسی ترجمه کرده شود تا نفعش نسبت به عجمان که ایشان طالب این اخبارند و در طلب دُرَرِ معانی سیّاحان غوّاصان بِحار، عام گردد. و ذکر این [ا- آ] فقیر در میان طایفه همچنان ماند تا هر که این کتاب را خواند به دعای خیر، مُتصدّی آن را یاد کند.
هر که خواند دعا طمع دارم‌زان که من بنده گنه کارم

پوشیده نماند که صاحب تاریخ، اعنی: سید علی سمهودی مذکور- رحمةاللّٰه علیه- در میان علمای عرب به علم و فضل مشهور و معروف است و سخنان او در نقل کلام مُحدّثین و اقوال مُورخین اعتبار تمام دارد خصوصاً در امُوری که متعلق است به احوال

---

1- محتجب: نقاب‌دار و حجاب‌دار.
2- خاطر فاتر: کم هوش.
3- وسیط: آنکه در نسب میانه و در قدر و منزلت بلندتر باشد.
4- م: تحریر.
5- نحریر: دانشمند و زیرک.
6- م: آوانه.
7- نزیل: مهمان، فرود آمد.
8- ل: ندارد.

مدینه مُشرّفه که در آن بحری است مملو از جواهر دُررٍ و جنّتی است محتوی به انواع ازهار و انوار غُرر(1)، از تواریخ مدینة- اللّٰه اعلم- چیزی نمانده الّا آنکه به نظر شریفش رسیده و از احوال مسجد شریف و مواطن و مواضع مُتبّرک منیف چیزی نخواهد بود الّا آنکه به او رسیده و او را دیده و لهذا در بیان مقصود به ترجمه کلام شریفش اقتصار(2) نموده به کتاب دیگر رُجوع نیفتاد، لیکن به اندک تصرّف خالی از خلل و اجحاف که مصلحت اختصار و ایجاز مقتضی و موجب آن بود و آن تصرف، اندک نیز نیست الّا تقدیم و تأخیری و حذف بعضی از احادیث کثیره در مضمون واحد و اکتفا نمودن از آن مجموع بر یک حدیث یاد و حدیث یا بیشتر از آن به حسب اقتضای مقام و استدعای کلام.

چون بعد از تحسین نیّت و تلخیص امنیّت(3) و تقدیم استخارت در این کتاب که محتوی است بر ذکر رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و کثرت تکرار آن که:

«هُوَالْمِسْک ما کَرّرْتَهُ یتضوع» و ذکر محلّ و مُوطن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- که مُحبّان مُشتاق و گرفتاران هاویه(4) و(5) فراق را به آن سر منزل رسیدن و خاک پاک عتبه علیه آن رابر دیده غمدیده کشیدن و بوی خوش آن تربت طیبّه را بر مشام دل و جان شمیدن بهترازدرآمدن جنّت عدن ودیدن حورعین و استشمام نمودن روح و ریاحین است.

یا خَیْرَ مَنْ دفنت بالقاع(6) اعظمه [ا- ب] فَطاب مَن طیَبهُنَّ الْقَاعَ والأکَمنفسی الفداءِ لِقبرٍ أنت ساکنه فیه العفاف و فیه الجود والکرم

شروع کرده شد، امید است که به حسن قبول و به حرمتِ رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مقبولِ قلب مؤمنان گردانیده؛ متصدی آن را به صواب جزیل و اجر جمیل مُشرّف و ممنون گرداند- بِفَضْلَهُ و کَرمِه.

این کتاب به سبب اشتمالش بر اخبار و آثار بسیار مسما است به «اخبار حسینه در اخبار مدینه»(7) و مشتمل است بر هشت باب.

باب اوّل- در اسمای مدینه و فضیلت آن معدن سکینه و بعضی فواید دیگر که مُتعلق است به آن بلده شریفه.

---

1- غرر: ج غرة. نامدار، مشهور.

2- اقتصار: کوتاهی و ایستادگی بر چیزی.

3- امنیت: ج امانی. آرزو و خواهش.

4- م: بادیة.

5- هاویه: نام طبقه هفتم از طبقات دوزخ.

6- م: فی الترب.
7- از اینجا نسخه «د» شروع می‌شود.

این باب مشتمل است بر ده فصل:
فصل اوّل- در اسمای مدینه به ترتیب حروف معجم.
فصل دوم- در فضیلت مدینه و تفضیل آن(1) بر سایرِ بلاد.
فصل سوم- در دعای پیغمبر(2)- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در حقّ مدینه و اهل آن و نقل وبا از آنجا و عصمت آن معدن فضل و کمال از طعن طاعون و فتنه دجّال.
فصل چهارم- در خاک پاک طیّبه و میوه‌های طیّبه آن.
فصل پنجم- در تَحْریض بر اقامت مدینه و ترغیب نمودن بر صبر و مردن در آن مُوطن سکینه و غیر ذلک.
فصل ششم- در تحریم حرم مدینه و احکام متعلق به آن.
فصل هفتم- در احکام حرم مدینه.
فصل هشتم- در خصایص مدینه.
فصل نهم- در بدایت و مآب(3) شأن مدینه و شرح آنچه صورت وقوع پذیرفته از احوال آن معدن سکینه.
فصل دهم- در ظهور آتشِ حجاز که از ارضِ مقدسه مدینه ظاهر شده است.
باب دوّم- در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی و آنچه مُتعلق استبه آن.
این باب مشتمل بر سه فصل است:
فصل اول- در فضیلتِ زیارت و تأکید(4) آن و بیان «شدّرِ حال(5)» به سوی آن.
فصل دوم- در توسّل نمودن به سَیدِ ابرار نزد حضرت پروردگار وغیر ذلک از آداب بسیار.
فصل سوم- در فضیلت مسجد نبوی و روضه و منبر.

---

1- م و ل: او.
2- ل: پیغامبر.
3- مآب: بازگشت و رجوع و جای بازگشت.
4- م و ل: تأكدّ: استوار شدن آنند راج.
5- شدّر حال: شَدُّالرّحال: كنایه از سفر است.

باب سوم- در اخبار سکّانِ مدینه از زمان قدیم تا وقت قدوم [2- آ] شریف رسول کریم- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم.
این باب بر سه فصل است:
فصل اول- در سکان مدینه بعد از توفان نوح- علیه‌السّلام- و سکنای یهود و بعد از آن انصار و بیان نسب ایشان و کیفیَّت غلبه ایشان بر یهود و آنچه اتفاق افتاده ایشان را با تبع.
فصل دوم- در بیان مُشرّف شدن اوس و خزرج به متابعت و مُبایِعَت پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- در عقبه اولی و ثانیه و شمّه‌ای از قصه بیعت عقبتین و هجرت پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- به مدینه و نزول فرمودن آن سرور به قُبا.
فصل سوم- در قدومِ پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- به اندرون مدینه و ساکن شدن ایشان در خانه ابوایّوب انصاری- رضی‌اللَّه عنه.
باب چهارم- در بیان عمارت مسجد نبوی و آنچه به آن متعلق است (1) و بیان احوال حُجرات ازواج طاهرات.
این باب مشتمل (2) بر هفده فصل است:
فصل اول- در عمارت آن سرور و بیان مساحت آن در زمان آن انور افخر (3).
فصل دوم- در بیان مقام پیغامبر- علیه‌السّلام- قبل از تحویل قبله و بعد از آن.
فصل سوم- در خبر جزع و منبر و آنچه مُتعلق به آنهاست و ستونهای مسجد انور.
فصل چهارم- در بیان احوال حجره‌های آن سرور و حجره سیّده نساء فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها.
فصل پنجم- در بیان سدّ ابواب مسجد و استثنا نمودن از آن جمله (4) خوخه (5)

---

1- م و د: متعلق است به آن.
2- ل و د: ندارد.
3- م: انوار فخر.
4- م: ندارد.
5- خوخه: روزن در دیوار که از آن روشنایی به خانه رسد، 2- ل: ابو بکر پنجره.

علی- علیه السلام- را.

فصل ششم- در زیادتی عُمر در مسجد نبوی.

فصل هفتم- در زیادتی عثمان در آن.

فصل هشتم- در زیادتی ولید بن عبدالملک و بیان تصرفّات او به اتّخاذ محراب و شرفات(1) و منارات و منع کردن او نماز جنازه را در مسجد.

فصل نهم- در زیادتی مهدی خلیفه عباسی.

فصل دهم- در اخبار و آثاری که مُتعلّق است به حُجره شریفه که حاوی قبور مُتبرکه است و صفت قبور شریفه و بیان حائزی(2) و(3) که دایر است بر حجره شریفه(4). [2- ب]

فصل یازدهم- در علامات جهت سر مبارک و روی منیر و مقام جبرئیل و تا زیر حُجره به رُخام(5) و تَخلیق(6) آن مقام و مَعالیق و غیر ذلک(7).

فصل دوازدهم- در عمارت مُجدّد و ابدال سقف حجره شریف به قبه لطیف و تصویر آنچه قرار یافته است عمارت حجره بر آن.

فصل سیزدهم- در آنچه منقول است که حوالی حجره شریفه را خندق کنده به رَصاص(8) پرکرده‌اند و آنچه مُتعلّق است به این قصه پُرغصه.

فصل چهاردهم- در حریق اوّل و آنچه اعاده یافته بعد از آن و بیان حریق ثانی و آنچه مُترتّب شده بر آن.

فصل پانزدهم(9)- در آنچه مسجد شریف مشتمل است بر آن، از رواقها و ستونها و

---

1- شرفات: ج: شرف، کنگره‌ها.

2- ل: حایر.

3- حائز: در اینجا به دیواری که احاطه به حجره شریفه دارد گفته می‌شود.

4- م: شریفه شریفه.

5- رُخام: سنگی بغایت صُلْب و سخت که زرد و سپید و سرخ است، مرمر و مرمرسفید.

6- تخلیق: خوشبو کردن.

7- م: آن.

8- رصاص: سرب.

9- ل: پازدهم.

حواصل[1] و غیر آن و تَحْصیب[2] مسجد و مَصابیح[3] و تَخْلیق و اجمار[4] آن.
فصل شانزدهم- در ابواب مسجد شریف و خوخه‌های او.
فصل هفدهم- در بلاط[5] گرداگرد مسجد و شرح سور مدینه و سوق آن.
باب پنجم- در مساجد نبویّه از مصلّای عید و غیر آن و شرح مقابر مدینه و بیان فضل احد و شهدای آن.
این باب مشتمل بر شش فصل است:
فصل اول- در مصلّای عید.
فصل دوم- در مسجد قُبا و مسجد ضَرار.
فصل سوم- در بقیه مساجدی که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- به ادای نماز آنها را مُشرّف ساخته‌اند و جایهای آن معلوم است در زمان ما.
فصل چهارم- در مساجدی که به حضور شریف مُشرّف شد و جهتش نیز معلوم است لیکن خصوص مواضعش معلوم نیست.
فصل پنجم- در مقابر مدینه و تعیین مردمی که مدفون شده‌اند در آن.
فصل ششم- در فضیلت احُد و شهدای آن[6].
باب ششم- در آبار[7] مبارکات مدینه و عُیُون[8] و غراس[9] و صدقاتی که منسوب است به حضرت رسالت- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم.
در این باب دو فصل است:

---

1- حواصل: محل قرار گرفتن آب، آبگیر حوض.
2- تحصیب: ریگ در افکندن، قرار دادن ریگ.
3- مصابیح: جمع مصباح که به معنی چراغ باشد.
4- اجمار: آماده کردن آتش را.
5- بلاط: سنگهایی که در سرا و جز آن گسترده باشند. و هر زمین که بر آن سنگ یا خشت پخته گسترده باشند.
6- م: او.
7- آبار: ج بئر، چاه‌ها.
8- عیون: چشمه‌های آب.
9- غراس: نهال نشاندن.

فصل اول- در آبار مباركات. يعنى: چاه‌ها به ترتيب حروف تهجّى.
فصل دوم- در صَدَقاتِ نبويّه و آنچه به دست مُبارک خود نهال كرده‌اند.
باب هفتم- در مساجدى كه منسوب است به پيغامبر(1) [3- آ]- صلى‌اللَّه عليه و آله و سلم- و در سفرها و غزوه‌ها در آن مساجد نماز كرده‌اند.
در اين باب سه فصل است:
فصل اول- در مساجدى كه در طريق مكّه است يعنى آن(2) راهى كه پيغامبر- صلى‌اللَّه عليه و آله و سلم- سلوک مى‌فرموده‌اند براى حجّ و غيره.
فصل دوم- در مساجدى كه در راه حاجّ است يعنى آن راهى كه مسلوک است در اين زمان.
فصل سوم- در مساجدى كه در غزوات مُباركات در آنجا نماز گزارده‌اند(3).
باب هشتم- در اوديه(4) و احماءِ(5) و اطام(6) و بعضى اعمال و جبال مدينه.
اين باب مشتمل(7) بر دو فصل است(8):
فصل اول- در اوديه مدينه.
فصل دوم- در ضبط الفاظِ مُتِعَلِقه به مواضع وَ امْكنه و اطام و اعمال و جبال و در اين ضمن احوال مواضع نيز فى الجمله مبين مى‌شود-. واللَّهُ المُسْتَعان وَ عليه التَكْلان و صَلى اللّه على سيّدنا مُحمّدٍ و آله و صَحْبِه، اوّلًا و آخِراً و ظاهراً و باطِناً.

---

1- م: پيغمبر.
2- م: ندارد.
3- م: كرده‌اند.
4- اوديه ج: وادى صحرا و بيابان.
5- احماءِ: ج: رَحماء: چراگاه، علفزار نفيسى.
6- اطام: ج: اطم. قلعه و خانه، هر خانه چهار گوشه مسطح؛ بيشتر به خانه‌هايى كه در حومه شهر بنا شده است و به صورت ييلاقى بوده اطلاق مى‌شود. اطم كلمه‌اى عبرى است و به حايطهايى كه از خارج منفذ نداشته باشد اطلاق مى‌شود و در عربى بناى مرتفع را گويند.
7- د و م: ندارد.
8- م و د: مشتمل است.

# باب اول

## اشاره

در اسماء و فضل مدینه مُشرّفه و بعضی فواید دیگر که به آن بلده شریفه مُتعلّق است.
این باب مشتمل بر ده فصل است:

فصل اول

در اسمای مدینه به ترتیب حروف معجم بر وجه استقصا و استیفا و آن نود و پنج اسم است

اثرب: و این لغتی است در لفظِ یثرب و آن اسم اوّل کسی است که در آن موضع ساکن شده و بعد از آن مُسما شده است(1) جمیع زمین آن بلده شریفه با همان موضع شهر مدینه یا ناحیه‌ای از آن شهر به این(2) اسم. و یثرب در قدیم «ام‌القری» دیار مدینه بود(3) و آن جهتی که مسما بود در قدیم به یثرب، امروز نیز مشهور است به همان اسم و آن در جهت شمالی مدینه و جهت غربی مشهد سیّدنا حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- و شرقی موضعی معروف به «برکه نخیلی» است. به روایت ثقات از رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- مروی شده که از تسمیه مدینه مُشرّفه به اسم یثرب نهی فرموده‌اند و در بعضی روایات آمده است که گفته‌اند مدینه را هر که یثرب گوید باید که سه بار استغفار کند، وجه کراهیّتش به آن است که او مشتق است [3- ب] از «ثرب» به تحریک به معنی(4) فساد یا از تثریب به معنی سرزنش و مؤاخذه نمودن به سبب گناهان(5)، لیکن در بعضی احادیث صحیحه اطلاق لفظ یثرب از آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- بر مدینه واقع شده است؛

---

1- م: ندارد.
2- م و د: شهر به اشهر این.
3- م: بوده.
4- م و د: ثرب به تحریک.
5- ل و د: گناه.

پس وجه جمع آن است که آن اطلاق قبل از نهی بوده باشد- واللَّه اعلم.
ارض اللَّه، قال اللَّه: «الَمْ تَكُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها»(1) «آیا زمین خدای گشاده نبود تا مُهاجرت کنید شما در آن.»
جماعتی از مُفسّران گفته‌اند مراد به «ارض‌اللَّه» در این آیه کریمه مدینه(2) شریفه است.
أرض الهجرة: نیز در حدیثی آمده است.
اكالة البُلدان و اكالة القرى: در حدیث آمده که مأمور شدم به قریه‌ای که مأمور شدم به هجرت به سوی آن قریه، بر تقدیری که این کلام شریف پیش از هجرت صادر شده باشد و یا مأمور شدم به سکنای آن قریه اگر بعد از هجرت باشد(3) که می‌خورد قریه‌ها را یعنی به جهت غلبه اهل آن(4) جمیع مواضع و اماکن را و غنیمت گرفتن و اسیر کردن اهل مدینه اهل و مال ایشان را و از این حدیث استدلال کرده‌اند بر افضلیّت مدینه از چند وجه؛ یکی از قول آن سرور- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- مأمور شدم به قریه‌ای که می‌خورد قریه‌ها(5)، دیگر از وصف قریه به آنکه او می‌خورد قریه‌های(6) دیگر را، گفته‌اند که خوردن، کنایت از غلبه فضل اوست بر دیگر قُری. یعنی فضایل جای دیگر مُضمحل می‌شود در جنب فضل او.
الایمان: «قال اللَّه تعالی: وَالَذينَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَالْايمان»(7) حق- سبحانه و تعالی- در حق انصار اخیار- رضوان‌اللَّه علیهم- می‌فرماید:
«آن کسانی که منزل ساخته‌اند دار و ایمان را.» وجه تسمیه به ایمان بنا بر آن باشد که او مظهر و مسیر(8) ایمان است.

---

1- سوره نسا آیه 97.
2- م: است آن.
3- م و د: از به قریه‌ای تا اینجا ندارد.
4- م: ندارد.
5- د: می‌خورد قریه‌ها را، ندارد. ل: یک کلمه نامشخص.
6- م: قریه‌ها.
7- سوره حشر، آیه 9.
8- ل: مصیر.

البارّة: به تشدید الرّا البرّة: ایضاً به تشدید راء.
وجه تسمیه این دو اسم کثرت برّ و نیکویی اوست بر اهل او و بر جمیع عالمیان به برکت رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم.
البَحْرة: به فتح باءِ موحّده و سکون حاءِ مهمله.
البُحَیرة: به تصغیر البَحِیرة به فتح باء موّحده و کسر حاء مهمله و یا تحتانیه و راء مهمله و هاء بعد از آن.
البَلاط: بنابر کثرت بلاط که نوعی از سنگ است که به آن [4- آ] فرش کنند یا مُسما شده است به بلاط بنابر اشتمال او بر موضعی که معروف است به بلاط.
البلد: در تفسیر آیت کریمه «لا اقْسِمُ بِهذَا الْبَلَد»(1) قولی است که مُراد مدینه است.
چنان که گفته‌اند مُراد مکه است و بَلَد در لغت کلانتر ده‌ها(2) را گویند.
بیت‌الرسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- قال اللّٰه تعالی: «کَما اخْرَجَکَ رَبُّکَ منْ بَیْتِک»(3) أی: من المدینه.
تندد: بر وزن جعفر به دالین مهملتین.
تندر: نیز بر وزن جعفر(4) به رای مهمله به جای مهمله آخر.
الجباره: و این مروی است از تورات.
جزیرة العرب و الحَبیبة: به جهت دوست داشتن آن سرور.
الحرم: در حدیث آمده که مدینه حرم است.
حرم الرسول:- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- در حدیث است که حرم ابراهیم- علیه‌السلام- مکّه است و حرم من مدینه.
حسنه: قال اللّٰه تعالی: «لَنُبِوِّئَنَّهُمْ فیِ الدُّنْیا حَسَنَة»(5). حقّ- سبحانه و تعالی-

---

1- سوره بلد، آیه 1.
2- هر سه نسخه: دیه‌ها.
3- سوره انفال، آیه 5.
4- م و د: بر وزن جعفربه.
5- سوره نحل، آیه 41.

می‌فرماید: در حقّ مردمی که مهاجرت کرده‌اند هر آینه فرود می‌آریم و جای می‌دهیم در دنیا ایشان را در منزل حسنه، یعنی در منزل خوب و مراد مدینه است.
الخیره: بالتشدید الخیْرة، بالتخفیف.
الدّار: وجهش در الایمان گذشت.
دارالابرار و دارالاخیار: وجه تسمیه ظاهر است.
دارالایمان: در حدیث آمده(1) که: «الْمَدینَة قُبة الْاسْلام وَ دار الایمان».
دارالسُنة و دارالسلام و دارالفتح و دارالهجرة: وجه تسمیه به این اسماء ظاهر است و نیز در حدیث بعضی از اینها وارد شده.
الدرع الحصینه: رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم- فرموده‌اند: «دیدم خود را در زر [هی که] مُحکم بود و تعبیر کردم آن را به مدینه.»
ذات الحجر: از جهت اشتمال او بر سنگها(2).
ذات الحرار و ذات النخل و السلقه: فتح و کسر و سکون لام محتمل است.
[و سیدة البلدان(3)].
الشافیه: در حدیث است که خاک مدینه شفاست و گفته‌اند که تعلیق اسماءِ مدینه بر محموم موجب عافیت اوست از حمی. و نیز آمده که مدینه نفی ذنوب می‌کند، پس او شفا و دوا بوده باشد داء ذنوب و بلای گناه را.
طابّه(4) [همچو شامّه(5)] و طیبه: همچو هیبة و طیّبه همچو صیبه و طایب [4- ب] همچو کاتب، این هر چهار اسم اخوات‌اند لفظاً و معناً مختلف‌اند(6). صیغه و مبنای این اسمها(7) همه در حدیث وارد شده است. وجه تسمیه طهارت و خوشی آن محل شریف است به سبب حلول طیب طیّب او- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

---

1- م: است.
2- م و ل: سکنها.
3- به نقل از ابن عمر در ص 18 خلاصة الوفا آمده است.
4- عربی، ص 18. طّابه: نام مدینه منوره منتهی الارب.
5- ل و م: ندارد.
6- ل م: مختلفاتند.
7- م: ندارد، ل: اسما.

ظبابا: یا به کسر مهمله(1) است به معنی قطعه مستطیله از ارض یعنی پارچه‌ای دراز از زمین و یا به فتح معجمه(2) است از ظب و «ظبظب اذا حمَّ» به جهت حُمّی و تبی که بود قبل از حلول شریف و پیش از وصول قدم مُبارک آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.
العاصمة: یا برای آنکه پناه شد مهاجرین را از آفت مشرکین و یا برای آنکه او درع حصینه است، چنان که گذشت و یا به جهت آنکه به معنی معصوم است که در نمی‌آید(3) به آن دجّال و طاعون.
العذراء: منقول است از تورات.
العرّاءِ: بر وزن ماقبلش.
العروض: همچو صبور.
الغرّاءِ: با تأنیثِ اغرَّ به معنی صاحب غُرّه به جهت نورانیّت و سیادت او نسبت به غیرش.
الغلبه: به تحریک به جهت غالبه او بر بلاد در اسلام و جاهلیّت و مدینه به این اسم.
در جاهلیّت نیز مُسمّا بود برای غلبه یهود بر عمالیق و غلبه اوس و خزرج بر یهود در آن زمین با سکینه و تمکین.
الفاضحه: به فا و ضاد معجمه و حاء مهمله به سبب فضیحت کردن آن مبتدعان و بداعتقادان را به اظهار مضمر ایشان و این احد معانی نفی کردن مدینه است خبث را.
القاصمه: به قاف و صاد مهمله به جهت درهم شکستن آن هر جبار مُتّمِرَدْ را و هر کسی که اراده بدی کند به اهل آن قُبِّةُ الإسلام.
القریه: در حدیث آمده که حق- سبحانه و تعالی- پاک ساخته است این قریه را از شرک.
قریة الانصار و قریة الرّسول:- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در حدیث به این معنی اشارت است.

---

1- م: ندارد.
2- م: از زمین و تا فتح معجمه ندارد.
3- هر سه نسخه: نمی‌درآید.

ص: 46

قلب الایمان: در حدیث است.

المؤمنه: در خبر است که سوگند به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست به درستی که خاک مدینه، مؤمنه است؛ و در خبری دیگر است که مدینه در تورات به این اسم مکتوب است وجه تسمیه یا به سبب اتصّاف اوست، حقیقتاً به قابلیّت(1) تصدیق همچون تسبیح گفتن [5- آ] سنگریزه یا اسناد ایمان او مجازی است همچون(2) آیه کریمه «وَسْئل القریة»(3) ایُ اهل القریه. به جهت اتصاف اهل آن به ایمان و انتشار ایمان از آنجا و یا به جهت دخول اهل آن در امن از اعداء و طاعون و دجّال.

المبارکة و مُبوَّأ الحلال و الحرام: ظاهر است؛ و نیز در حدیث آمده.

مُبین الحرام(4): نیز آمده.

المجبوره: به جیم در حدیث آمده.

المحّبة: به ضم میم و حاءِ مهمله و تشدید موحده منقول است از کتب مُتقدمه.

المحبّبة: به زیادت موحدة دیگر المحبوبة: نیز منقول شده از کتب متقدمه. وجه تسمیه این سه اسم و حبیبه. محبت آن سرور است- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به آن محل مُکرّم مُنوّر.

المحبوره: از حبر به معنی سرور یا [از] حِبْره به معنی نعمت و [یا از] محبار از ارض سریع النبات(5) کثیر الخیرات است.

المُحرمه و المحروسه و المحفوفة: در خبر است که زود بیاید مدینه و مکه در حالتی که محفوف باشد به ملائکه یعنی درهم پیچیده باشد به ملائکه.

المحفوظه و المختاره و مدخل صدق در تفسیر کریمه:

«رَبِ ادْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدقٍ(6)»

---

1- م: حقیقه به قابلیت.

2- م و د: ندارد.

3- سوره یوسف، آیه 82.

4- وفاء الوفا و خلاصة الوفا: مبیّن الحلال و الحرام.

5- م و د: تکرار شده است.

6- سوره بنی اسرائیل، آیه 80.

گفته [اند] مدخلِ صدق مدینه است و مخرج صدق مکه.
المدینه:(1) مدینه در لغت، یا عبارت از «خانه‌های» بسیار است که تجاوز کرده باشد از حدّ قریه و نرسیده باشد به حدّ مصر(2) و یا مرادفِ مصر است و متبادر از مدینه به لام تعریف آن محل شریف و موطن منیف است به خلاف نکره که تبادر و ظهورش در مجموع مُدن علی السّویه است و منسوب به کُلّ مَدینی. منسوب به مدینه شریفه مدنی است.
مدینة الرسول:- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- جه جهت اضافت نمودن آن سرور به نفسِ نفیس و ذات با برکات خود- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم.
المحرومه(3): در تورات آمده وجه تسمیه‌اش انزال رحمتهای حق است به آن موطن شریف به وجود لطیف آن حضرت بلکه رحمت ذات با برکات آن حضرت است که آن موضع شریف مرحوم شده به آن قال اللّٰه تعالی: «ما ارْسَلْناکَ إلّارَحْمَةً لِلْعالَمین(4)»
المرزوقه و مسجد [5- ب] الاقصی(5): منقول است از صاحب «المطالع(6)».
المسکینه: منقول است از تورات اسناد مسکنت به او یا حقیقت است به معنی خلق قابلیت آن در وی یا مجازی است بنابر آنکه اهل(7) خضوع و خشوع است.
المسلمه: وجه اسناد اسلام حقیقتاً یا مجازاً همچو اسناد ایمان است، چنان که گذشت.
مضجع رسول اللّٰه:- صَلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در حدیث است.

---

1- م: ندارد.
2- مصر: ج امصار، شهرستان.
3- م و ل: در حدیث آمده المرحومه.
4- سوره انبیاء، آیه 107.
5- شاید به دلیل اینکه آخرین مسجد انبیاء در زمین بوده است، مسجدالأقصی نام نهاده‌اند. عربی، ص 21.
6- م: مطالعه.
7- ل: آن اهل.

المُطیّبه [و المرجبه(1)] و المقدّسه و المقرّ: همچو ممرّ.
المکتان: در بعضی آثار آمده است یا از باب تغلیب است یا به سبب انضمام مهاجرین است با انصار- رضی‌اللّه عنهم.
المکینه: به جهت مکانت و رفعت شأن او.
مهاجر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: چنان که در حدیث آمده.
الموفّیه: به تشدید و تخفیف فا اسناد و فا به جهت وفا نمودن اهل اوست به عهد خود به صدق و صفا.
الناجیه: به جیم به جهت نجات او از طاعون و عُتاة(2) و(3) و دجّال.
نبلاء: کأنّه از نبل است به معنی فضل و نجات.
النحر و الهذراءِ: منقول است از تورات اگر هذراءِ به ذالِ معجمه است از یوم. هاذر به معنی شدید الحرارت است و اگر به مُهمله است از هدر الحمام، « [اذا] صوتّ و الماءِ انصب» و ارض هادرة کثیرالنبات(4) است.
یثرب: در اثرب معنی و وجه تسمیه مذکور شد.
یندد: یا از «ند» است که طیّبی است معروف یا به معنی تلّ مرتفع است یا از ناد به معنی رزق.
یندر: همچو حیدر به راء مهمله بدل دال مهمله ثانیه از یندد در حدیثی چنین آمده است.(5)

---

1- خلاصة الوفا، ص 21.
2- م: عقاه.
3- عُتاة: ج: عاتی، متکبر و در گذرنده از حد.
4- م: بنات.
5- در خلاصة الوفا، ص 15- 21.

فصل دوم

در فضیلت مدینه و تفصیل او بر سایر بلاد

بدان که[1] بعضی از علما نقل اجماع کرده‌اند بر تفضیل آن موضعی که ضمّ نموده اعضای شریفه[2] آن حضرت را- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بر جمیع امکنه حتّی کعبه، بلکه بعضی دیگربر عرش نیز تفضیل کرده‌اند، امام نووی[3] و[4]- رحمة اللّٰه علیه- می‌فرماید:

جمهور برآنند که سماوات افضل‌اند از زمین غیر موضعی که ضم اعضای مطهّر[5] آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- نموده و اجماع کرده‌اند بر تفضیل مکّه و مدینه بر سایر بلاد [6- آ] و اختلاف کرده‌اند در تفضیل این دو بلده شریفه بر یکدیگر[6]، اما عمر و بعضی صحابه- رضوان‌اللّٰه علیهم اجمعین- و اکثر اهل مدینه بر آنند که مدینه افضل است و این مذهب امام مالک است[7].

روایتی است از امام احمد و این خلاف در ماعدای کعبه است. امّا کعبه افضل است از

---

1- د: و بعده.

2- د: شریف.

3- د م: نواوی.

4- امام نووی: محیی الدّین ابو زکریّا یحیی بن شرف‌الدّین نووی یا نواوی 631- 676 ه. ق محدّث معروف عامّه صاحب کتاب «الأربعون حدیثاً» الأعلام.

5- م: است.

6- م: ندارد.

7- ل: ندارد.

بقیه مدینه.
اتفاقاً از دلایل افضلیّت آن موضع شریف یکی آن است که ابن جوزی(1) روایت کرده که در آن هنگام که حق- سبحانه و تعالی- اراده نمود آفرینش محمّد را- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود جبرئیل را به احضار عنصر اطهر آن سرور، پس آورد جبرئیل قبضه‌ای خاک سفید که آن موضع قبر انور آن سرور است- صلی اللّه علیه و آله و سلم- پس خمیر کرده شد به ماءِ تسنیم(2)، پس تغمیس(3) نموده شد، یعنی غوطه داده شد در جویهای جنّت و بعد از آن گردانیدند او را در سماوات و ارضین پس شناختند ملائکه، محمد را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پیش از آنکه شناسند آدم را- علیه الصلواة والسلام.
و نیز در حدیث آمده که بنده مدفون نمی‌شود الّا در آن جا که مخلوق می‌شود از آنجا و لهذا ابن سیرین(4) فرموده که اگر سوگند خورم صادق و بارّم(5)و هیچ شکّی ندارم در آنکه حق- سبحانه و تعالی- نیافریده است پیغامبر را- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- الّا از یک خاک. و دیگر از امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- مروی است که در حین اختلاف صحابه در موضع دفن آن حضرت- صلی اللَّه‌علیه‌وآله‌و سلم- فرمود:
«نیست در روی زمین بقعه‌ای گرامی‌تر از بقعه‌ای که قبض کرده است حق- سبحانه و تعالی- نفس نفیس پیغامبر خود را- صلی‌اللَّه‌علیه وآله‌وسلم در آن.»
و از ابن عباس مروی است که فرمود:
«اصل طینت اطهر آن سرور از ناف زمینی است که به مکه است یعنی کعبه.»
و نیز مروی شده که در آن زمان که خطاب نمود- حق سبحانه و تعالی- زمین و آسمان را به قول کریم خود «ائتیا طَوُعاً اوْ کَرْهاً(6)» الآیه. اجابت نمود از زمین موضعِ کعبه

---

1- ابن جوزی: متکلم، محدث و واعظ مشهور قرن ششم. و، 508 یا 510- ف. 597 ه. ق از کتابهای اوست المنتظم وتلبیس ابلیس.
2- تسنیم: چشمه آبی است در بهشت. آنند راج
3- تغمیس: فرو بردن چیزی در آب. اقرب الموارد
4- ابن سیرین: معاصر با حسن بصری و او از تابعین است. در خوابگزاری و تعبیر، مَثَل است و کتابهایی به او نسبت‌می‌دهند مانند منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، کتاب تعبیر الرؤیا و کتاب جوامع. آرامگاهش به بصره است.

الأعلام.
5- بّار: پُرخير، مهربان.
6- سوره فصلّت، آيه 11.

و از آسمان محاذی آن، پس آن مُجیب از زمین عنصر شریف [6- ب] و ماده لطیف آن حضرت بود- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- پس از آن مدحو(1) شد زمین یعنی گسترده شد از کعبه و در مدفن شریف. گفته‌اند: در توفان نوح- علیه‌السّلام- آن موضع را موجِ آب از زمین کعبه جدا ساخته به خاک طیّبه طیبه مدینه انداخته و بعد از آن، آن حضرت در آن موضع ساکن شده و در همان محل شریف مدفون گشته- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

پس شرف کعبه و آن موضع شریف به سبب وجود شریف آن حضرت بوده باشد از آن خاک پاک. لیکن مخفی نیست که اگر چه ابتدائاً از حیثیّت ایجاد آن حضرت از آن خاک پاک یعنی خاک کعبه و آن موضع یکرنگ بوده باشد اما انتهائاً به جهت اختصاص آن موطن شریف به ضمّ اعضای نظیف و جسد لطیف آن حضرت، آن را مزید و فضیلت ظاهر و باهر است بر کعبه- واللّٰه اعلم.

و نیز وارد شده که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- دعا کرده و گفته که:

«ای پروردگار من، همچنان که بیرون کردی مرا از جایی که دوست‌ترین جایها بود نزدِ من، ساکن گردان مرا در جایی که دوست‌ترین جایهاست نزدِتو.»

پس از آن ساکن گردانید آن حضرت را در آن زمین با سکینه و تمکین. از این حدیث معلوم شد که مدینه عنداللّٰه احبّ بوده باشد از مکه و ظاهر است که بعد از علم این معنی نزد آن حضرت نیز احب شد پس «احبّه عند اللّٰه و عند رسوله- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم» از آن لازم می‌آید- واللّٰه اعلم.

لهذا فرض ساخته بر رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- اقامت مدینه پرسکینه را و آن حضرت نیز- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- تحریض و حث(2) نموده بر اقامت مدینه و بر مودّت در آن محل بر سکینه اقتدائاً به صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

این است بعضی از آنچه در تفضیل مدینه گفته‌اند بر مکه زادهما اللّٰه شرفاً اما آنهایی

---

1- از دحو، اشاره به آیه 9 سوره مبارکه صافات است.

2- حث: به معنی برانگیختن و تحریض.

که تفضیل مکّه کرده‌اند بر مدینه- زادهما اللَّه تشریفاً و تکریماً- متمسِک ایشان حدیث آن(1) «مکه خیر بلاد اللَّه» است(2) و در روایتی «احبّ ارض اللَّه الی اللَّه» و نیز استدلال کرده‌اند به زیادتی ثواب و تضاعف [7-آ] او در مکّه بر افضلیّت مکه بر مدینه و این مذهب ابوحنیفه و شافعی است. اما صاحب تاریخ مدینه: سید علی سمهودی- رحمة اللَّه علیه- به هر دو جواب می‌گوید از حدیث بر آن وجه که حمل می‌کند حکم خیر بلاد اللَّه را بر آنکه پیش از ثبوت فضل مدینه بود به اظهار دین و افتتاح بلاد از آن منبع ایمان و یقین را،(3) امّا بعد از دعای آن حضرت، یعنی ساکن گردان مرا در زمینی که دوستر است نزد حق- سبحانه- اجابت نموده در مدینه پرسکینه، ساکن گردانید و از آنجا برکت و ظهور ایمان را به همه جا رسانید. پس مدینه افضل شد و مکّه مفضول گشت و تأیید می‌کند این توجیه را به آنکه در بعضی طرق این حدیث آمده که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- این سخن را در وقتی گفتند که بر عزیمت هجرت بر راحله سوار بودند.

از استدلال به زیادتی تَضاعُف ثواب در مکّه بر این وجه جواب می‌گوید که زیادتی تَضاعُف ثواب دلالت نمی‌کند بر افضلیّت. چنان که در حق متوجّه عرفات افضل آن است که پنج وقت نماز را در منی بگزارد با وجود عدم تَضاعُف ثواب در آنجا و چنان که ادای سنّت در خانه افضل است از ادای او در مسجدالحرام با وجود تَضاعُف ثواب سنت در آنجا به مذهب شافعی و لهذا عمر قائل است به مزید تَضاعُف ثواب در مکّه و به افضلیّت مدینه و غایت مایلزم آن است که گاه مفضول را مزّیتی می‌باشد بر افضل چنان که مُقدّر است نزد اهل علم.

امام مالک را پرسیدند که اقامت نمودن در کدام یکی از مکه و مدینه دوست‌تر است نزد تو؟ گفت: مدینه(4) و چگونه چنین نباشد که در مدینه هیچ(5) راهی نیست الّا آنکه رسول

---

1- ل: مودّت.

2- ل و م: ندارد.

3- م: ندارد.

4- ل: ندارد.

5- م: ندارد.

- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در آن راه رفته و جبرئیل- علیه‌السّلام- بر وی نازل می‌شده در کمتر از ساعتی؛ و طبرانی و غیره روایت کرده که «المدینه خیرٌ من مکّه» و در روایتی «افضل من مکّه» و از جمله چیزهایی [که] می‌توان استدلال کرد بر افضلیّت مدینه، شدّت حُبّ رسول‌اللّه(1) است- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به مدینه چنانچه مُتبع اخبار و آثار را پوشیده نیست [7- ب].

چنان که در احادیث است هرگاه که [پیامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.] باز می‌گشت از سفر نظر می‌کرد بر درختها و در روایتی بر درختهای کلان و در روایتی بر مرتفع مدینه و تیز می‌راند بارکی(2) خود را از غایت دوستی که داشت با مدینه. و نیز صاحب تاریخ می‌گوید:

«اگر کسی تأمل کند در آنچه گذشت و در آنچه می‌آید از فضایل مدینه و خصایص آن محل سکینه، صدر او را شرح تمام و دلش را تسلّی مالا کلام حاصل می‌شود به تفضیل مدینه بر مکه- زادهما اللّه تشریفاً و تکریماً.»

---

1- ل: ندارد.

2- بارک: ج بروک، شتر.

## فصل سوم

در دعای آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در حقّ مدینه و اهل آن محل سکینه و نقل و با از آنجا و عصمت آن معدن فضل و کمال از طعن طاعون و فتنه دجّال[1] در صحیحین[2] است:

«اللهم حَبِّبْ إلینا المدینه کُحبّنا مکّة او أشدّ» یعنی: محبوب گردان مدینه را به ما همچو مکه یا بیش از آن.

این نوع دعا از آن معدن اسرار به تکرار واقع شده. شکّ نیست که اجابت در بار اوّل حاصل شده پس تکرار برای طلب مزید است و نیز آمده که هر گاه که باز می‌گشت از سفری روی مُبارک به سوی مدینه کردی و گفتی:

«اللهم اجعل لنا بها قَرَاراً وارزقنا رزقاً حسنا» یعنی:

«قرار ده ما را در مدینه و روزی کن ما را رزق خوب.»

و در صحیحین است:

«اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة» یعنی:

«برکت مدینه را دو چندان برکت مکه گردان.»

نیز در صحیحین است:

«اللهم بارک لهم فی مکیالهم و بارک لهم فی صاعهم و بارک لهم فی مُدّهم» یعنی:

---

1- م: ندارد.

2- صحیحین: مراد «صحیح بخاری» و «صحیح مُسلم» است.

«برکت ده اهل مدینه را در مکیال[1] ایشان و صاع[2] ایشان و مد[3] ایشان.»
صاحب تاریخ می‌گوید:
یک مُدّ کافی است در مدینه کسی را که در غیر او کفایت نمی‌کند او را آن مقدار.»
و در صحیح مسلم است:
«اللهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم بارک لنا فی صاعنا، اللهم بارک لنا فی مُدنا، اللهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم اجعل مع البرکة برکتین.»
اول طلب برکت نمود در امور مذکوره بعد از آن از غایت التفات و عنایتی که به آن محل شریف و اهل آن داشت طلب نمود که با هر برکتی از آن برکاتِ مطلوبه دو برکتی دیگر زیاده کند [8- آ] و ایضاً آمده:
«اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مُدّنا، اللهم انّ ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انی عبدک و نبیک و انّه دعاک لمکّة و انا ادعوک للمدینة بمثل ما دعا لمکة و مثله معه.»
[پیامبر] اوّل برکت طلبید در امور مذکوره و بعد از آن اهتماماً بشأن الاجابة گفت:
«الهی، ابراهیم- علیه‌السلام- بنده و خلیل یعنی دوست و پیغامبر تو بود و من نیز بنده و پیغامبر توام، او دعا کرد در حق مکه من نیز دعا می‌کنم در حق مدینه و می‌طلبم از تو آنچه او طلبیده به زیادتی مثل آن.»
آمده است: هرگاه که نوباوه[4] ثمر می‌رسید آن را به حضرت می‌آوردند و ایشان آن را می‌گرفتند و می‌گفتند:
«اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا»[5] بنابراین[6] شکّ نیست که این دعا بسیار تکرار یافته. فایده تکرار دعا با وجود اجابت

---

1- مکیال: پیمانه.
2- صاع: پیمانه‌ای است که بر آن احکام مسلمانان از کفاره و فطره و جز آن دائر و جاری است و آن چهار مد است.، ل: ضاع.
3- مد: پُری دو کف است از طعام. در فقه نیز به کار می‌رود.
4- نوباوه: هر چیز تازه و نو عموماً، میوه خصوصاً.، ل: باوه.
5- م و ل: الحدیث.
6- م: بنابر آن.

آن در اوّل بار طلب زیادت است، چنان که گذشت.
عَنْ ابی هریرة: «أنّ النّبی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- خرج الی ناحیة من المدینه و خرجتُ معه فاستقبل القبلة و رفع یدیه حتی انی لا أری بیاض ما تحت منکببه، ثُم، قال: اللهمّ إنّ ابراهیم نبیک و خلیلک دعاک لاهل مکة و انا نبیک و رسولک ادعوک لأهل المدینة، اللهم بارک لهم فی مُدّهم و صاعهم و قلیلهم و کثیرهم ضعفی ما بارکت لأهل مکة، اللهمّ من ههنا الی ههنا حتی اشار الی نواحی الارض کلها، اللهم من ارادهم بسوءٍ فاذبه کما یذوب الملح فی الماء.» ...
امّا ادعیه که ذکر نقل حُمی است یعنی تب از آنجا، یکی این است: «الّلهم حبّب الینا المدینة کحبنا مکّه أو أشدُّ وصححها لنا و بارک لنا فی مدّها و صاعها وانقل حماها و اجعلها بالجحفة» و در حدیث قدوم آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- به مدینه مذکور است که اصحاب آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به حمی مبتلا شدند و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- بر منبر نشست و دست مُبارک برداشت و گفت:
«ای پروردگار من از ما نقل کن وبا را»
و چون صباح شد فرمود:
«امشب حمی(1) را آوردند نزد من به صورت یک پیرزنی سیاه و آورنده او گرفته بود او را از گریبانش و می‌گفت این است حُمی و چیست رای جهان آرای شما [8- ب] در حقِ او؟
گفتم: او را در خم گردان» و خم نام موضعی است و در روایتی آمده است که شخصی در آن صباح به نزد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- آمد کائّهُ که از ناحیه راه مکه می‌رسید به او فرمود که در راه هیچ کس را دیدی گفت ندیدیم الّا زنی سیاه برهنه. آن حضرت فرمود: که همان تب را دیده و بعد به این هرگز عود نخواهد کرد.
و در حدیث دیگر آمده:
«ان کان الوباء فی شیءٍ من المدینه فهو فی ظلّ مِشْعط کمرفق»، و این در جانب بقیع، اطمی است مر بنی حدیله(2) را در غربی مسجد ایشان و این حدیث

---

1- م و ل: حما.
2- م: حزیله و در کل متن نیز این گونه آمده است، م: حزیله. در متن عربی حذیله امّا صحیح آن همان حزیله است.

مؤذن است به بقای بعضی از حمی(1)، همچنان که مُشاهد است امروز.

پس آنچه منقول شده قوت و شوکت او بوده باشد و یا اعاده کرده باشند شیء از حمای خفیه را تا حاصل شود به سبب او تکفیر سیّآت(2) و مؤیّد این است آنچه روایت کرده است امام احمدّ و غیره به رجال صحیح که اذن طلبید حمی تا در آید به نزد رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- گفت چه کسی؟ گفت: امّ ملدم، پس او را امر شد به قبا بعد از آن اهل قبا را پیش آمد از ایشان آن محنتی که غیر خدای نداند آن را. پس شکایت کردند به رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- پس آن حضرت فرمود:

«اگر خاطر شما می‌خواهد دعا کنم تا خدای تعالی این بلا را از شما کشف کند و اگر می‌خواهید در میان شما باشد تا کفارت کند گناهان شما. گفتند: اگر چنین است، باشد.»

اما طاعون و دجّال لعین، در صحیحین آمده که در راههای مدینه ملائکه حراست و پاسبانی می‌کنند مدینه را تا در نیاید طاعون و دجّال و آمده که او در پس احد خواهد نزول نمود به داعیه دخول مدینه ولیکن ملائکه روی شوم او را جانب مشرق خواهند گردانیده و نیز آمده که او در قُرب مدینه خواهد فرود آمد و هر کافر و منافقی که در آنجاست رفته به آن لعین مُلحق خواهند شد و گفته‌اند این است روزی که مدینه نفی خُبْث می‌کند از خود و غیر از آنچه مذکور شد در این باب احادیث بسیار است که بنابر شهرت آن بر همین مقدار اکتفا نموده شد.

---

1- م: ندارد.، ل: حما.

2- سیّآت: معاصی و گناهان.

در خاک پاک مدینه و میوه‌های آن

[9- آ] در خبر است که غبار مدینه شفاست از جذام و آمده است که در هنگامی که رجوع کرده بودند از غزوه تبوک و تلقی کردند لشکر اسلام را جماعتی که مدینه بودند و غبار بسیار(1) از آثار ایشان انگیخته شده بود، بعض از همراهان آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- بینی خود را می‌پوشیدند از غبار، پس آن سیّد ابرار- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نقاب(2) از روی مبارک(3) خود برداشته فرمودند:

«به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست هر آینه خاک مدینه دواست از هر داء.»

راوی می‌گوید: گمان می‌برم که از جذام و برص.

در خبری دیگر آمده: به خدایی که نفسِ من به ید قدرتِ اوست به درستی که خاک مدینه مؤمن است و به درستی که او شفاست از جذام.

صاحب تاریخ می‌گوید:

«مامُشاهده کردیم‌که مجذومی‌به‌آن‌خاک پاک‌استشفانمود و از او آن مرض بد(4) زایل شد.»

و نیز مروی شده است که بنی‌الحارث با ضعف تمام به نزد آن سرور انام

---

1- ل: ندارد.
2- ل و د: لثام.
3- ل: ندارد.
4- م: ندارد.

- علیه السلام- آمدند، آن حضرت چون ایشان را دید گفت: یا بنی‌الحارث چه حال است شما را؟ گفتند: یا رسول اللّه ما را این تب به این حال رسانیده است. پس آن حضرت فرمودند که کجایید شما از صعیب، پس ایشان پرسیدند ما چه کنیم به صعیب؟ فرمود که بگیرید از خاک آن و آن خاک را در آب کنید و یکی از شما در وی تفل(1) کند و بگوید:
«بِسْمِ اللَّه تُرابُ ارْضِنَا بِرِیْقِ بَعْضِنَا شِفاء لِمَرِیضِنَا بِاذْنِ رَبَّنا»
پس کردند ایشان امتثال و خلاصی یافتند از آن بلیّه؛ و نکال تفل عبارت از نفخی(2) است به اندک آب دهن، چنان که دعا خوانان بعد از دعا می‌دمند و صعیب عبارت از وادی بطحان‌ست که پایان ماجشونیّه است و آن باغی است معروف به مدّشونیّه و در آنجا مغاکی است که مردم از آنجا به جهت معالجه و استشفا خاک برمی‌دارند و به جایها می‌برند فایده.
صاحب تاریخ می‌گوید:
«آن موضع ماثور شده است از سلف.»
یعنی متأخّرین از متقدّمین شنیده و دیده‌اند و آن [9- ب] محل مُقرّر و معین شده است و جماعتی از علما نیز از آنجا تجربه کرده‌اند و صحت آن موضع بر ایشان معلوم شده و من نیز غلامی داشتم مریض که قریب یک سال تب داشت چون آب آن خاک را خورانیدم در همان روز تب از او منقطع شد و بعضی گفته‌اند آن خاک را در آب می‌باید کرد و به آن آب از تب غسل نمود. و صاحب تاریخ می‌گوید:
«سزاوار آن است که همچنان که از آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله وسلم- وارد شده عمل نماید و بعد از آن غسل کند(3).»
یعنی همچنان که الآن مذکور شد خاک آن موضع را در آب کند و بعد از آن در وی تفل کند و بعد از آن بخورد و غسل کند تا جمع کرده باشد میان فرموده آن حضرت- صلی‌اللّه علیه و آله وسلم- و خوردن و غسل کردن که تجربه علماست.

---

1- تفل: خدو انداختن و افکندن چیزی از دهان.
2- ل: نفحی.
3- ل: کرد.

در صحیحین است که هرگاه که کسی مریض می‌شد یا به کسی قرحه‌ای(1) یا جراحتی می‌رسید رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- به انگشت مبارکِ خود، همچنین می‌کرد(2) و در تفسیر آن سفیان ثوری سبابه خود را بر زمین نهاد و بعد از آن گفت:
«بِسْمِ اللّه تُربة ارْضِنا بِرِیقَةَ بَعْضِنا یَشْفی سَقِیمُنا بِإذْن رَبِّنا.»
در بعضی روایت چنین آمده که اوّل این دعا را بخواند و بعد از گفتن بریقة انگشت در خاک کند و در حدیث دیگر آمده که مردی را به نزدیک آن سرور آوردند که در پای او جراحتی بود. پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله وسلم- یک طرفِ بوریا را(3) برداشتند و بعد از آن سبّابه مُبارک را به آب دهن شریف مالیده بر زمین گذاشتند و فرمودند:
«بسم اللّه ریق بعضنا بتربة ارضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا.»
بعد از آن انگشت میمون را بر آن جراحت نهادند.
امّا ثمار آن محل فیض و اسرار:
در صحیح مسلم است که هر که خورد در صباح هفت خرما که از مابین «لابتین» مدینه است ضرر نکند او را هیچ چیز تا بیگاه و در روایت امام احمد است که هر که خورد هفت خرمای عجوه(4) از لابتین مدینه بر نهار، ضرر نکند او را هیچ چیز تا شب.
راوی می‌گوید: [10- آ] گمان می‌برم که فرمود که اگر هنگام شام تناول نماید محفوظ باشد از ضرر اشیا تا که صبح آید و نیز در صحیحین است که هر که نهاری کند به هفت خرمای عجوه ضرر نکند او را در آن روز زهر و سَحِره، و در صحیح مسلم است که در عجوه عالیه شفاست و یا آنکه فرمود(5) او تریاق است بر نهار و در روایت امام احمد است به

---

1- قرحه: ریش و جراحت و آبله.
2- م: ندارد.
3- م: ندارد.
4- عجوه: نام نوعی خرمای نیکو و مرغوب است در مدینه منوره.
5- م و ل: همچنین گفته است.

رجال صحیح، بدانید که در «کماة» دوای چشم است و عجوه از فواکه جنّت است؛ و از عایشه مروی است که صاحب دِوام(1) و دِوار(2) را می‌فرمودند که هفت صباح هر روز هفت خرمای عجوه بر نهار خورد. دِوام و دِوار دردِ سری است که دوامی دارد(3)، لیکن مشهور در کتب طبّ آن است که دوار گردش سر را می‌گویند- واللّٰه اعلم.
حکمت تخصیص عجوه از انواع خرما و تنصیص عددِ سبع معلوم نیست- امنّا باللّٰه و برسوله و بما جاء به.
از انس مروی است که دوست‌ترین خرماها بر رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- عجوه بود، لیکن امام احمد روایت کرده که بهترین تمرهای شما تمری(4) است که درد را بیرون می‌کند و در او هیچ درد نیست.
در تفسیر عجوه، ابن اثیر گفته که نوعی است از تمرِ بُزرگتر از صیحانی که به سیاهی می‌زند رنگ او، و بزار بر آنچه ابن اثیر گفته زیاده کرده که(5) او از جمله ثماری است که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- به دست مُبارک خود نشانیده‌اند در مدینه؛ و در وجه تسمیه صیحانی، حدیثی روایت کرده که جابر گفت:
«روزی همراه بودم با رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- در بعضی چهار دیوارهای مدینه و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- با علی- علیه‌السلام- دست به دست کرده بود، پس گذشتم بر یک نخلی و آن نخل فریاد برآورد که این مُحمد سید الانبیاست و این علی سیدالاولیا که پدر ائمّه طاهرین است و بعد از آن گذشتیم بر نخلی دیگر آن نیز فریاد برآورد و گفت که این مُحمد رسول اللّٰه است- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- و این علی سیف‌اللّٰه. پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- التفات کرد به امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام [10- ب] و گفت این را صیحانی نام کن، پس مُسما شد آن نخل از آن روز به این نام خجسته فرجام.»
صاحب تاریخ می‌گوید:
«این است سبب تسمیه آن تمر به این اسم و یا مراد تسمیه آن حایط است به اسم و در

---

1- دوام و دوار بر وزن سُعال؛ دوام: گردش سر و آن را دوار نیز گویند، سرگیجه.
2- دوار: گردش سر از علتی؛ سرگیجه.
3- م و ل: همچنین گفته است.

4- هر سه نسخه: برّی.
5- م: که نوعی است زیاده کرده که.

مدینه موضعی است معروف به صیحانی.»
و می‌گوید انواع تمر را استقصا کردیم به صدو سی و چند رسید.

## فصل پنجم

در تحریض بر اقامت در مدینه و ترغیب نمودن بر صبر و مردن در آن مُوطن سکینه و نفی کردن او خبث و ذُنوب را و وعید در حق کسی که احداث کند در آن مُحدثی را و پناه در گیرد محدثی را و یا اراده کند در حقّ اهل او بدی را و ترساند ایشان را و یا وصیّت(1) کند به بدی نسبت به ایشان(2) بدان که ما این فصل را تأخیر کردیم از آن فصول گذشته تا به سبب معرفت آن امور مذکوره در فضایل آن منبع حضور و سرور حاصل شود(3) آنچه مقصود است از این فصل از ترغیب و ترهیب.

در صحیح مُسلم است که زمانی می‌آید بر مردم که خواهد طلبید هر کس ابن عمّ و قریب خود را که بیا به سوی رخاء(4) و(5) و ارزانی و حال آنکه مدینه ایشان را بهتر است از آن، اگر بدانند به خدایی که نفس من به ید قُدرت اوست رغبت نمی‌کند کسی از مدینه و بیرون نمی‌آید الّا آنکه خدای تعالی بهتری از وی را در جای او می‌نشاند. در صحیحین است که به درستی که می‌آید و التّجا می‌نماید ایمان به مدینه، همچنان که می‌آید و مُنضّم می‌شود مار به سوراخ(6) خود و نیز وارد شده که هر که صبر کند بر لأوای(7) مدینه و شدّت آن من شهید یا شفیع اویم در(8) روز قیامت.

---

1- ل: وصه.

2- م: وصیت کند به بدی نسبت به ایشان را ندارد.

3- م: ندارد.

4- م: روخا.

5- رخاءِ: فراخی زیست و توانگری.

6- د: خانه.

7- لأواء: سختی.

8- م و ل: ندارد.

شخصی با ابوسعید خدری(1) مشورت کرد در آنکه از مدینه بیرون آید به سبب کثرت عیال و شدت و ضیق آن و عدم طاقتِ صبر بر آن، ابوسعید خدری(2) گفت: وای بر تو! من تو را امر نمی‌کنم بر آن و حدیثِ مذکور بر وی خواند.
شخصی نزد ابن عمر آمد در زمان فتنه و گفت: ای ابا عبدالرحمان می‌خواهم که بیرون روم که زمان بر ما سخت شد [ه است] [11- آ] آفت: بنشین در جای خود که از رسول- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- شنیدم و حدیث مذکور بر وی خواند.
صاحب تاریخ می‌گوید:
«ظاهر در آن است که یا در قول او- صلی اللّه علیه و آله و سلم- شهید یا شفیع اویم از برای شک نیست چنان که عیاض گفته، بلکه از برای تقسیم است. شهیدم یعنی گواهم از برای مطیعان و شفیعم از برای عاصیان و می‌گوید این شهادت و شفاعت خاصّه، غیر آن شهادت و شفاعت عامّه(3) است و زاید بر آن.»
و در بعضی روایات دیگر به کلمه و او نیز آمده یعنی شهید و شفیع اویم و در بعضی نسخه‌ها و صبر کند بر گرمای مدینه نیز آمده است.
صاحب تاریخ می‌گوید:
«در این احادیث اشارت است به آنکه موت ساکن مدینه بر اسلام خواهد بود زیرا که شفاعت مخصوص است به مسلمین.»(4) در حقِّ اهلِ مدینه احادیث بسیار مروی شده است از آن جمله بر مذکور اقتصار افتاده و آمده است که اول کسی که زمین از وی پاره شود یعنی اول کسی که از زمین بیرون آید منم، بعد از من ابوبکر، بعد از او عمر، بعد از آن بیایم به اهل بقیع، پس محشور

---

1- ابوسعید خدری: سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری خزرجی صحابی است. او از حفّاظ مکثرین بود و به سال 74 درگذشت. مدفون در بقیع مزاری منسوب به او به اسلامبول در محلّه ایوانسرای به حوالی جامع قعریه است. الأعلام.
2- م: ندارد.
3- م: عاصّه.
4- م و ل: و در شهادت و شفاعت.

شوند ایشان، پس از آن انتظار کشم برای اهلِ مکّه؛ و در حدیثی دیگر آمده است اول کسی را که شفاعت کنم از اهل(1) امّت خود اهل مدینه است بعد از آن اهل مکه و بعد از آن اهل طایف.
امام احمد به اسناد صحیح روایت کرده که هر گاه که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به مکّه درمی‌آمد و می‌گفت: ای بار خدایا! نگردان مرگِ مرا به مکّه تا بیرون آری ما را از پنجاه و به صحّت پیوسته از عُمر که گفت: ای خدایا! روزی کن مرا شهادت در راه خود و گردان مرگ مرا در بلده رسول خود، و مروی شده که این اجل دعای آن مقتدای اهل هدایت بود و مروی شده که هر که را در مدینه باشد اصلی باید که به آن تمسّک کند و آن کس را که اصلی نیست در آن باید که برای خود اصلی پیدا کند در آن و هر آینه می‌آید بر مردم زمانی که می‌باشد آن کسی که [11- ب] در آن اصل ندارد همچو خارج مُختار(2) به سوی غیر آن؛ و در روایتی آمده است که باید که اصلی در مدینه برای خود سازد اگر چه آن یک درخت باشد.
زُهری مرفوعاً روایت کرده که در مکّه اتخاذ مکنید اموال را، بلکه اتخاذ آن کنید در دار هجرت خود زیرا که مرد با مال می‌خواهد که باشد. ظاهر در آن است که مُخاطب به این کلام مُهاجران بوده باشند که بر ایشان نبود که در مکه ساکن شوند والّا فضیلت مکه مقرّر است، مؤید این است آنچه ابن عمر روایت کرده مرفوعاً اتخاذ اموال مکنید از ماورای روحاء که مکانی است قریب مدینه و ارتداد مکنید بر اعقاب خود بعد از هجرت و به زنی ندهید دختران خود را به طُلقاء(3) اهلِ مکه.
امّا نفی مدینه خبث را، در صحیح بُخاری وارد شده که به درستی که مدینه طیبه است نفی می‌کند ذنوب را، یعنی پاک می‌سازد ساکنش را از گناهان، همچنان که پاک می‌سازد کوره آتش، چرکینی نقره را و بعضی روایات دیگر آمده که مدینه مردم بد را نفی می‌کند یعنی بیرون می‌کند. مُؤید است این را قول او- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در حق اعرابی که گفت اقاله کن بیعت مرا ایشان ابا نمودند پس او بیرون رفت. مدینه همچو کوره آتش

---

1- ل: ندارد.
2- م: تختار. ل: مجتاز.
3- طلقاء: ج: طلیق، از بند رها کردگان.

است که چرکینی را دور می‌کند و خالص را می‌گذارد.
صاحب تاریخ می‌گوید:
«دور کردن مردم مدینه مردم بد را مخصوص نیست به زمان آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم.»
و تأیید می‌کند این معنی را به روایت امام احمد که بعد از این خواهد آمد و به قول خلیفه راشد و امام به حق عمر بن عبدالعزیز که وقتی از مدینه بیرون می‌شد با همراهان خود می‌گفت که می‌ترسم(1) از آن مردمی باشیم که مدینه ایشان را نفی کرده از خود.
اما ابعاد حق- سبحانه- اهل خُبث کامل را که کفارند از آنجا ظاهر است و اما غیر کُفار می‌تواند بود که به نقل ملائکه باشد ایشان را از آن محل شریف [12- آ] بعد از موت به مکانی مُناسب آن ابدان کثیف؛ چنان که بعضی علما اشارت به آن کرده‌اند نظر به این معنی نفی مدینه خبث و ذنوب را نفی اهل آن باشد یا مراد ابعاد اهل خبث کامل باشد که ایشان قابل شفاعت نیستند و یا مراد در ماعدای(2) قصّه اعرابی و دَجّال باشد که مدینه به سبب لأوا(3) و مَشِقّات و مضاعفه ثواب و تنزل رحمانی که در اوست، پاک می‌سازد نفس ساکنش را از ظلمات. ذنوبِ «انّ الْحَسنات یُذْهِبْنَ السَّیِّأت(4)» و یا مراد آن است که مدینه تمیز و اظهار می‌کند خبث و فساد قلوب خبیثه فاسده را یعنی اظهار می‌کند خبائث مخفیّه مضمره او را همچنان که مشاهد است. مؤیّد این معنی است آنچه فرموده‌اند رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- در وقت بازگشتن منافقان از غزوه احد که مدینه همچو کوره آتش است.
صاحب تاریخ بعد از این می‌گوید:
«آنچه بر من ظاهر شد آن است که نفی مدینه خبث را، به هر چهار معنی است یعنی هر چهار واقع است نه آنکه بعضی باشد دون بعض.»

---

1- ل: می‌ترسیم.
2- ل: معدا.
3- د: لاوا.
4- سوره هود، آیه 114.

امّا وعید مُحدث در صحیحین است(1).
در احادیث تحریم مدینه آمده است(2) که کسی که احداث کند در مدینه حدثی را؛ مراد به حدث فعل منکری است که معروف نباشد در سنّت، یا پناه دهد مُحدثی را، یعنی کسی که احداث مُنکر کرده لعنتِ خدای و لعنتِ ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد و خدای قبول نکند از وی صرف و عدل را یا خدای قبول نمی‌کند از وی صرف و عدل را. جمهور بر آنند که صرف فریضه و عدل نافله است و عکس نیز قولی است و قولی آنکه صرف توبه است و عدل فدیه و در این حدیث اشارت است به آنکه گناه در مدینه مُطلقاً کبیره است از زجر و تعظیم حضرت نبوی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.
در صحیح مسلم است که کسی که اراده می‌کند اهل این بلده شریفه را به بدی، می‌گدازد خدای تعالی او را همچو گداختن نمک [12- ب] در آب و هم مُسلم در روایت دیگری می‌آرد که هیچ کس اراده نمی‌کند اهل مدینه را به بدی الّا آنکه خدای تعالی می‌گدازد او را در آتش همچون گداختن رَصاص در آتش و گداختن نمک در آب.
در حدیث دیگر آمده که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- روزی مُشرّف شد بر مدینه. پس دستهای مبارک خود برداشت تا که نمایان شد سفیدی ابط(3) مُبارک او(4)، پس او(5) گفت: ای پروردگارا هر که اراده کند مرا و اهل بلد مرا به بدی، تعجیل کن تو هلاک او را. امّا وعید کسی که بترساند اهل مدینه را. طبرانی در اوسط خود به رجال صحیح روایت کرده که ای پروردگارا کسی که ظلم می‌کند اهل مدینه را یا می‌ترساند ایشان را، پس بترسان تو او را و لعنت خدای و ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد مقبول نمی‌شود یا نشود صرف و عدل از وی.
نسائی روایت کرده که کسی که بترساند اهل مدینه را در حالتی که ظالم است بر

---

1- ل: ندارد.
2- ل: ندارد.
3- ابط: زیر بغل.
4- ل: ندارد.
5- ل: ندارد.

ایشان پس بر اوست(1) لعنت خدای.
در حدیث دیگر مروی شده که مدینه محل مهاجرت و جای خواب(2) من است و در آنجاست مبعث من، پس حقیقت(3) و سزاوار بر امت(4) من آن است که حفظ حرمت همسایگان من کنند مادامی که ایشان اجتناب(5) می‌کرده باشند از کبائر و هر که حفظ ایشان بکند من شهید یا شفیع اویم در روز قیامت و هر که حفظ ایشان نکند سیراب می‌شود یا سیراب کنار او را خدای از طینت خبال(6) و طینت خبال عبارت از عُصاره اهل دوزخ است یعنی چرکینی و زرداب اهلِ دوزخ که از افشرده شدن ایشان حاصل می‌شود- نساء اللَّه العافیة منها.
مروی شده است که مهدی خلیفه عباسی وقتی که به مدینه آمد امام مالک و غیره از اشراف مدینه مقدار میلی به استقبال او رفتند چون مهدی، امام را دید به سوی او شتافت و دست در گردن او کرد و به او دریافت پس امام به او گفت: یا امیرالمؤمنین تو الآن به مدینه در می‌آیی [13- آ] و مرور می‌کنی به قومی از یمین و یسار خود که ایشان اولاد مهاجرین و انصارند- رضی اللَّه عنهم- بر ایشان سلام کن زیرا که در روی زمین قومی بهتر از اهلِ شهر ایشان و شهری بهتر و مبارک‌تر از شهر ایشان نیست.
مهدی گفت: این را از کجا می‌گویی یا امام؟ امام گفت: زیرا که در روی زمین قبر هیچ پیغامبری غیر محمّد رسول اللَّه معروف نیست و هر طایفه که قبر آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- نزد ایشان باشد ایشان سزاوار آنند که فضل و شرف ایشان بر همه معروف و مشهور باشد. پس مهدی آنچه امام فرموده بود به تقدیم رسانید و در سخن امام مالک اشارت است به تفضیل به سبب مُجاورت آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.
مشهور است که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمودند که لایزال جبرئیل به

---

1- م: ویست.
2- م: خوب.
3- ل: حقیق.
4- م: امن. د: سزاوارتر امّت من.
5- ل: ندارد.
6- خبال: تباهی و نقصان و هلاکی و رنج و گرانی.

من وصیّت می‌کرد در حق همسایه تا که گمان بردم که مگر می‌خواهد که وارث سازد همسایه را به همسایه و مجاورت اهل مدینه خود به آن مُوطن سکینه. واضح و لایح است که اگر کسی در این معنی تأمّل کند بی‌تأمل(1) سکنای مدینه را بر سکنای مکّه ترجیح کند اگر چه مکه را به سبب تضاعف ثواب و جوار بیت‌اللّٰه الوهاب مزیّت است، لیکن مدینه را به جهت جوار حبیب و قُرب مریض به طبیب صد فضیلت است.

---

1- ل: کند بی تأمل ندارد.

در تحریم مدینه و احکام مُتعلّق به آن

در صحیحین است که ابراهیم- علیه‌السلام- تحریم کرد مکه را و دعا کرد برای اهل او و من تحریم کردم مدینه را همچو تحریم کردن ابراهیم مکه را.

در این معنی احادیث صحیحه بسیار است.

حدود حرم مدینه:

لیکن در تعیین حدود حرم مدینه الفاظ مُختلفه وارد شده است در بعضی ما بین لابتین(1) است و در بعضی دیگر مابین جبلین یعنی عیر(2) و ثور(3) و در بعضی دیگر ما بین مأزمیها به معنی جبلین و در بعضی دیگر ما بین عیر و احد در بعضی دیگر(4) حَرَّتین و جمام(5) و(6) مدینه و در بعضی دیگر لابتین و جِمام مدینه که عبارت از سه کوه است در یلی حَرّه [13- ب] غربی.

امام نووی(7)- رحمةاللَّه- چنین تعیین فرموده که لابتین یعنی حَرّتین حدّ شرقی و

---

1- لابتین: تثنیه «لایه» و آن «حره» است. وفا، ج: 1، ص 89.

2- کوه عیر: مرادف «حمار» کوه مشهوری است نزدیک ذی‌الحلیفه که میقات مدینه است. وفا، ج: 1، ص 92.

3- کوه ثور: در مدینه غیر از جبل «ثور» معروف که در مکّه واقع شده است.

4- ل: ندارد.

5- جِمام: به کسر جیم نام سه کوه است در وادی عقیق. وفا، ج: 1، ص 91، بعداً در متن اشاره می‌شود.

6- م: حمای.

7- در متن نسخه ل نواوی گفته شده که همان نووی است.

غربی مدینه و جبلین حدّ جنوبی و شمالی آن(1).
یکی از احادیث تحریم که بر احکام بسیار مشتمل است این است که رسول- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- فرمود که کنده و بریده نمی‌شود گیاه تَر مدینه و تنفیر(2) کرده نمی‌شود صید مدینه و برداشته نمی‌شود لقطه(3) و(4) او مگر کسی که بردارد برای تعریف و اخبار. و صالح و سزاوار نیست هیچ مردی را که سلاح بردارد و در آنجا برای قتال و نه آنکه قطع کند در آنجا شجره‌ای را مگر کسی که علف دهد شتر خود را.
و حدیث دیگر در حدّ حمای(5) رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- این است که حمای آن حضرت یک بَرید(6) است از هر ناحیه مدینه که خَبْط کرده نمی‌شود شجر او و قطع کرده نمی‌شود الّا چوبی که به آن شتر رانند.
خَبْط شجر عبارت از زدن اوست تا اوراق او بریزد.
بدان که آنچه مذکور شده است ازذکر بَرید در حد حمای رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- او غیر حرم است و قائلان به تحریم مدینه مُشرّفه تعرض نکرده‌اند به اجرای احکام بر موضعی که غایت برید و غایت حدّ حرم مدینه است لیکن بعضی احادیث ضعیفه وارد شده است که آن نیز داخل حرم است.
عَیّر به فتح عین مهمله و سکون یاء تحتانیه کوهی است مشهور در قبله مدینه نزدیک ذوالحلیفه و عیر را عایر نیز گویند(7) و بر بالای او نیز کوهی است مُسما به غیر و

---

1- م و ل: و مراد به لابتین لابتین و ما بین لابتین، است.
2- تنفیر: رماندن.
3- لقطه: مالی که بر روی زمین پیدا شود و صاحب آن معلوم نباشد.
4- م: لِقظه.
5- حماء: علفزاری که حکام برای چهارپایان خود از غیر منع کنند.
6- م: بریده.
7- م: گوید.

ممیز بینهما. تقیید اول است به لفظ وارده و ثانی به صادر یعنی اوّل را عیر وارد گویند و ثانی را عیر صادر گویند و ثور به فتح مثلثه، کوهی است خرد در پس احُدّ و در ثور اختلاف بسیار است. اصح و معتمد این است که مذکور شد و از اینجا لازم می‌آید که احُدّ از حرم است و هوالمعتمد و غیر مذکور در تحدید مواضع بسیار در حدیث آمده که با وجود ضعف ضبط و تعیین آن خالی از تَعَسُّری نیست، پس به جهت اختصار اقتصار بر همین مقدار سزاوار نمود [14- آ] فایده برید عبارت از چهار فرسخ است و هر فرسخی سه میل و هر میلی سه هزار و پانصد گز، همچنان که مرضی صاحب تاریخ است و شش هزار گز نیز گفته‌اند و این را استبعاد(1) نموده و گز عبارت از بیست و چهار انگشت است و هر انگشت عبارت از شش جو مضموم با یکدیگر.

---

1- ل: استبعار.

در احکام حرم مدینه زاد هما اللّه شرفاً.
بدان که ائمه ثلاثه غیر ابوحنیفه برآنند که مدینه را حرم است همچو مکّه به دلیل احادیثِ سابقه در همین(1) باب و ابوحنیفه می‌گوید که معنی قول معنی آن حضرت- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- که حرام ساختم مدینه را و محترم ساختم آن(2) را، به دلیل آنکه آن حضرت به کسی که صید بلبل(3)» می‌کرد فرمودند: «یا ابا عمیر ما فعل النغیر(4)و نیز از عایشه مروی شده است که آل محمد را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- وحوشی بود که صید(5)می‌کردند و نیز ثابت نشده است سَلْب یا سَلبِ جانی [آن وحوش] با وجود آنکه معقول المعنی هم نیست، چه حرمِ مکّه- حرّسها اللّه تعالی- با وجود اتفاق امت(6)بر حرمتِ حرم او سلب یا سلب جانی در آنجا مشروع نیست و طحاوی از ائمّه حنیفه می‌گوید:
«احتمال دارد که نهی از صید مدینه و قطع شجر آن باشد که آن(7) دارالهجرت بود و بقای

---

1- ل: ندارد.
2- ل: آن را است.
3- در متن حدیث «القماری» جمع قُمری هم آمده است. وفا، ج: 1، ص 109.
4- نغیر: مصغر نغر و یا نغرة. گنجشک نوک سرخ خرد و کوچک.
5- ل و م: آن را صید.
6- ل: است.
7- ل و م: او.

این چیزها به جهت زینت او و میل طبایع و نفوس به سوی او دخل تمام دارد، اما چون هجرت مُنقضی(1) شد آن نهی نیز زایل شد.»
احکام حرم محترم مدینه برای ائمه ثلاثه قطع شجر حرم مدینه و صید طیور و وحوش او حرام است نزد ایشان، لیکن بعد از صدور جنایت اختلاف است که بر آن جنایت چه چیز مُتَرتِّب می‌شود.
اما امام احمد را در وجوب جزا دو روایت است و از امام شافعی دو قول است، قول جدید عدم الجزاست همچنان که قول امام مالک است(2) و قول قدیم وجوب الجزاست چنان که ابن منذر و ابن نافع از اصحاب امام مالک بر آن رفته‌اند و جزای آن همچو جزای جنایت است در حرم مکه یا اخذ سلب و این [14- ب] اصحّ است و مُختار امام نووی و غیر او، بنابر صحت حدیث سعد که بعد از این خواهد آمد.
بر این تقدیر نیز اختلاف است که همچو قتیل کفار است تا اخذ فرس و سلاح نیز کنند یا ثیاب فقط و بعد از اخذ آن اصح آن است که آن سلب حق سالِب است همچنان که از حدیث سعد معلوم می‌شود و یا آن سلب حق فقرای مدینه است، اما ترک ساتر عورت بر جانی باید کرد و اگر ثیاب جانی مغصوب(3) باشد سلب آن بلا خلاف جایز نباشد.
بلقینی می‌گوید: نظر مقتضی آن است که عبد مسلوب نشود و همچنین است ثوب مُستعار و مستاجر پوشیده نماند که حدیث سعد که اصل این مسئله است ردِّ قول بلقینی می‌کند در حق عبد.
صاحب تاریخ می‌گوید:
«باید تفضیل کرد میان آنکه عبد مأذون باشد به آن فعل، یا نباشد و فعل سعد- را بر این باید حمل نمود و آنچه به خود می‌روید و غذا می‌شود همچو رجله اخذ آن جایز است.»
مطری فرق کرده میان حرم مکه و حرم مدینه به آنکه جایز است اخذ مایحتاج الیه همچو چوب(4) رحل و علف دواب به خلاف حرم مکه. و صاحب تاریخ فیه نظر گفته و

---

1- م: منقطع.
2- م: از همچنان تا اینجا ندارد.
3- ل و م: مفصوب.
4- م: حرب.

بیان کرده.
از جمله احادیث این باب یکی آن است که سعد بن وقاص سوار شده به سوی قصری که در عقیق داشت می‌رفت، غلامی را دید که قطع شجر می‌کرد یا شجر را می‌زد تا ورق آن بریزد، پس سعد سلب او را گرفت. چون سعد بازگشت اهل آن غلام آمدند و گفت وگوی کردند تا سلب او را باز پس دهد سعد ابا کرد و گفت معاذ اللّٰه که رَدْ کنم چیزی را که تنفیل(1) کرده است به من رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- یعنی غنیمت داده است و نیز مروی شده است سعد- جاریه‌ای را دید که قطع حَما(2) می‌کرد، پس سعد زد او را و شمله(3) و تبری که داشت از وی گرفت. [15- آ] سیده جاریه قضیّه را به عمر عرض نمود، ایشان فرمودند که(4) رَدّ کن آن را، سعد گفت که لا واللّٰه رَدّ نمی‌کنم غنیمتی را که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به من داده است و گفت شنیدم آن سرور را که فرمود هر که را می‌بینید که قطاع حما(5) می‌کند بزنید و سلبش(6) را بگیرید. بعد از آن، آن تبر را بیل بساخت و به آن کار می‌کرد تا آن زمان که به رحمت حق پیوست.
در حدیثی دیگر آمده که سعد دید مردی را که صید می‌کرد در حرم مدینه پس ثیاب او را سلب کرد از او، بعد از آن موالی او آمدند و گفت‌وگوی کردند سعد فرمود که بر شما هیچ قصّه نیست این طعمه‌ای است [که] رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به من خورانیده است(7) و لیکن اگر خاطر شما می‌خواهد بهای آن را به شما می‌دهم. از جمله

---

1- تنفیل: غنیمت دادن.
2- حَما: علفزاری که حکّام برای چارپایان خود اختصاص می‌دهند.
3- شمله: شالی باشد که بر دوش اندازند و بر سر هم پیچند. برهان قاطع
4- ل: ندارد.
5- م: ندارد.
6- سلب: یکی از آلات کشاورزی.
7- م: ندارد.

ص: 75
احادیث بسیار به این سه حدیث که هر یک به فایده مشتمل بوده اقتصار نموده شد و بعضی احکام جزییه دیگر که در این باب مذکور بود مثل نقل تراب و لقطه و غیر آن ایجاز واقتصار موجب حذف‌آن باشدبا وجود آنکه‌از شبیه‌آن به‌حرمِ مکّه‌حکم‌آن‌نیز معلوم می‌شود.

فصل هشتم

در خصایص مدینه پر سکینه

بدان که خصایص(1) مدینه زیاده بر صد است الّا آنکه، در بعضی حرم مکه مُعظمه نیز مشارک به آن [دارد] همچون تحریم قطع شجر رطب(2) و حشیش(3) و اصطیاد(4) و تنفیر صید(5) و حمل سلاح برای قتال در آنجا و حکم لقطه(6) و نقلِ تراب و مانند آن از آنجا و نبش کافری که مدفون شود در آنجا.

اما آن احکامی که مُمتاز شده است مدینه به آن یکی تحریم اوست به لسان افضل الانبیاء به دعوت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

دیگر مسلوب شدن جانی است در آن حرم مُحترم همچون قتیل کافر و بنابر قول(7)، عدم الجزا نیز ابلغ است زیرا که جنایتی است بی جایز.

دیگر جواز نقل ترابش بنابر مداوا(8) و فضیلت آن بلده شریفه.

---

1- م: این خصایص.

2- رطب: تر.

3- حشیش: گیاه خشک، خار.

4- اصطیاد: شکار کردن چیزی را، ل: حشیش تر.

5- م: ندارد.

6- م: لقط.

7- د: ندارد.

8- م و ل: تداوی.

دیگر دفن افضل الخلایق- صلی اللَّه علیه و آله و سلم. [15- ب].
دیگر دفن افضل این(1) امت.
دیگر دفن اکثر اهل خیر(2) القرون.
دیگر خلقت ایشان از آن تربت بابرکت.
دیگر بعثت ایشان از آن.
دیگر محفّوفیه مدینه به شهدا-/ کما قاله مالک.
دیگر بودن افاضل شهدایی که بذل انفس مطهّره خود کردند فی ذات اللَّه در حضرت حبیب او(3)- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.
دیگر اختیار نمودن حق- سبحانه- آن محل شریف را جهت قرار کار خیرالانبیا- صلوات اللَّه و سلامه علیهم.
دیگر اختیار کردن حق- سبحانه- اهل آن بلده طیبه را برای نصرت حبیب خود- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.
دیگر افتتاح کردن آن مُوطن مبارک به قرآن(4).
دیگر افتتاح کردن سایر بلاد از آن محل یقین و گردانیدن آن مظهر دین.
دیگر وجوب هجرت به سوی آن مُوطن فتوّت قبل از فتح مکه.
دیگر وجوب سکنا به مدینه جهت نصرت آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و مواساة نمودن به آن حضرت با نفسهای خویش. گفته‌اند هر که پیش از فتح مکه هجرت کرده بود، ممنوع بود او را اقامت کردن در مکّه بعد از فتح و رخصت بود در حق او سه روز بعد از قضای نسک.
دیگر حثْ و تحریض بر سکنای مدینه و بر اتخاذ اصل در آنجا و ترغیب بر موت در

---

1- ل و د: آن.
2- ل: ندارد.
3- د و ل: ندارد.
4- ل و د: و سایر بلاد به بلارک و سنان.

آنجا با وعده(1) به شفاعت یا شهادت.
دیگر اسْتِحْباب(2) دعا به موت در آنجا.
دیگر حرص آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به مردن در آنجا.
دیگر شفاعت یا شهادت او در حق صابر بر لاءوای آنجا.
دیگری طلب کردن آن حضرت زیادتی برکت را در مدینه نسبت به مکه.
دیگر دُعای آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به آنکه حق- سبحانه- قرارگاه او گرداند مدینه و روزی گرداند او را در آنجا رزقی حسن.
دیگر تحریک آن حضرت دابه خود را نزد قدوم مدینه از فرطِ حُبّ و طرح ردای شریف از مَنْکَب(3) طاهر مَنیْف(4) به هنگام نزدیکی آن محل سکینه.
دیگر تسمیه مدینه به طیّبه و غیرها از اسماء طیبه.
دیگر از خصایص او طیب رایحه اوست چنان که [16- آ] به مشام اهل آن رسیده.
دیگر خوبی و حُسن رایحه روایح طیبه است در آنجا به مثابه‌ای که آن خوبی مخصوص است به همان جا.
دیگر خوشی عیش است در آنجا.
دیگر کثرت اسمای اوست.
دیگرکتابت او در تورات به اسم مؤمنه و مرحومه و محبوبه و غیره از آنچه مذکور شد.
دیگر اضافت او با للّٰه- سبحانه- در آیه کریمه «أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّٰه وَاسِعةً». (5) دیگر اضافتش به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به عنوان بیت در کریمه «کما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِک(6)» دیگر سوگند یاد کردن حق- سبحانه- به او در کریمه

---

1- م و ل: و عدبان.
2- استحباب: مستحبّ بودن، ثواب داشتن.
3- منکب: ج: مناکب، دوش، کتف.
4- منیف: پاک و بزرگ.
5- سوره نسا، آیه 97
6- سوره انفال، آیه 5

«لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَد»(1) نظر به بعضی تفاسیر.
دیگر ابتدا کردن به او و تقدیم نمودن او در کریمه «رب ادخلنی مدخل صدق»(2) با وجود تقدم مخرج به حسبِ واقع.
دیگر کثرت دعای آن حضرت در حقّ آن خصوصاً به برکت در آن و در ثمار و مکیال و بازار و اهل آن.
دیگر تنصیص نمودن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به آنکه او نافی خُبث و ذنوب است.
دیگر تصریح آن سرور- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به آنکه هر که از آنجا رغبت کند به جای دیگر ابدال کند خدای تعالی به جای او بهتر از وی را.
دیگر هر که اراده کند او را او اهل او را به بدی بگدازد خُدای تعالی او را همچو ارزیز در آتش یا نمک در آب.
دیگر وعیدِ شدید در حق کسی که احداث کند در آن بلده شریفه مُنکری را یا پناه دهد و حمایت کند مُحدِثی را.
دیگر وعید در حق کسی که بر اهل او ظلم کند یا بترساند ایشان را.
دیگر وعید کسی که اکرام نکند اهل او را با وجود آنکه اکرام و حفظ حرمت ایشان حق است بر امت یعنی واجب است.
دیگر وعده آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به شفاعت و شهادت در حقّ کسی که حفظ ایشان کند در مُحبت رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم.
دیگر وعید شدید به قول شریف «من اخاف اهل المدینه فقد اخاف ما بین جنبی».
دیگر اختصاص او به ملک ایمان و حیا به آنکه التجا می‌کند [16- ب] به او ایمان.
چنان که در باب فضایل گذشت.

---

1- سوره بلد، آیه 1
2- سوره الاسراء، آیه 80

دیگر اشتباک اوست به ملائکه و حراست ایشان او را.
دیگر آنکه دار اسلام است به حدیث «أن الشیاطین قد یئست أن تعبد ببلدی هذا.»
دیگر آنکه او آخر قرای(1) اسلام است از حیثیّت خراب شدن.
دیگر عصمت او از طاعون و از دجّال با خروج مردی که خیرالناس است یا اخیار از ناس از مدینه به سوی آن معدن خبائث(2).
دیگر نقل و با و حُمی از آنجا.
دیگر استشفا به خاک پاک و ثمار طیّبه ازهار او.
دیگر تشرّف او به شرف حقّ «علی کل مسلم زیارتُها.»
دیگر سماع آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- صلوات و سلام کسی را که در آن محل شریف در حضرت مَنیْف به ادای آن قیام می‌نماید.
دیگر وجوب شفاعت آن حضرت کسی را که مستسعد می‌کرد به زیارت قبر انور و غیر ذلک از اموری که در باب زیارت خواهد آمد.
دیگر اتّخاذ مسجد برای عامه مسلمین اوّل بار از آنجا.
دیگر تأسیس مسجد مدینه به ید مبارک و کار کردن سیّد ابرار به نفس نفیس و صدیق صدیق و سایر مهاجرین و انصار و نزول کریمه «لَمَسْجِدٌ أسِّسَ علی التَّقْوی مِن اوّلِ یَوْمٍ(3)» الآیه.
دیگر بودن آن مسجد شریف آخر مساجد انبیاء- علیهم الصلوة و السّلام.
دیگر بودن آن از مساجدی که مخصوص است به شدرِحال و به(4) زیارت نساء و رجال.
دیگر مضاعفه ثواب چنان که خواهد آمد.
دیگر کتابت برائت به جهت مُصلّا که چهل وقت نماز را ادا نماید در آن مسجد شریف از آتش دوزخ و عذاب و نفاق.

---

1- م: قری.
2- م و ل: خبائث و ضغینه.
3- سوره توبه، آیه 108.
4- م و ل: احقیه آن به زیارت.

دیگر کسی که بیرون آید به طهارت و نمی‌خواسته باشد الّا ادای نماز در آن محل نیاز به منزله حج است.
دیگر آنچه ثابت شده است که آمدن به مسجد قبا و نماز گزاردن(1) در آن موضع با بهجت و ضیا، برابری می‌کند به عُمره و غیر ذلک از اموری که در فضایل آن خواهد آمد.
دیگر آنچه به‌ثبوت پیوسته که‌میان خانه آن حضرت و منبر ایشان- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- [17- آ] روضه‌ای است از ریاض جنت مع آنکه بعضی بر آن رفته‌اند که آن روضه نسبت به جمیع مسجد نبوی عموم و شمول دارد، پس مسجدی است که در روی زمین هیچ بقعه‌ای به این شرف معروف نیست.
دیگر آنکه(2) منبر شریف بر ترعه‌ای(3) است از ترع جنّت، ترعه روضه‌ای که بر مکان مُرتفع است یا درجه یا باب، یعنی در.
دیگر آنکه منبر او- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مُشرف بر حوض اوست.
دیگر ورود حدیث که مابین منبر و مصلّای او- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- روضه‌ای است از ریاض جنّت و خواهد آمد که مراد(4) مصلّای عید است.
دیگر قول آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- که احد کوهی است که دوست می‌دارد ما را و ما دوست می‌داریم او را و احد بر ترعه‌ای(5) است از جنّت.
دیگر قول او- علیه‌السلام- در وادی بطحان مدینه که او بر ترعه‌ای(6) از جنّت است.
دیگر وصف کردن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- وادی عقیق مدینه را به آنکه وادی مبارک است دوست می‌دارد ما را و ما دوست می‌داریم او را.
دیگر قول آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در ثمار مدینه که عجوه از جنّت است.

---

1- م: کردن.
2- م: ندارد.
3- معنای ترعه در اینجا همان است که در متن اشارت شده: محلی که بر مکان مرتفع واقع است. ل، نزعه.
4- ل: ندارد.
5- ل: نزعه‌ای.
6- ل: نزعه.

دیگر خواهد آمد که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- خود را در سرچاهی دید از چاه‌های جنّت، چون(1) از خواب بیدار(2) شد خود در سر چاه غرس بود و رؤیای انبیاء- علیهم الصلوات والسلام(3)- مُقرّر که حق است.

دیگراختصاص مسجد مدینه به مزید ادب و خفض(4) صوت تأکُد تعلّم و تعلیم(5) در آن.

دیگر عدم جواز(6) از خروج بعد از شنیدن ندا در آن مگر برای حاجتی و رجوع نمودن بعد از قضای آن مگر مُنافقی باشد که به این مقید نشود.

دیگر اختصاص این مسجد شریف به عدم دُخول کسی که سیر خورده باشد نزد بعضی به جهت اختصاص این مسجد به ملائکه رجاء و الّا این حُکم عام است در جمیع مساجد.

دیگر وعید شدید در حق کسی که سوگند دروغ خورد [17- ب] نزد منبر شریف.

دیگر مُضاعفه سایر اعمال در مدینه دارالسلام چنان که تصریح نموده به آن حجةالاسلام.

دیگر خواهد آمد که روزه رمضان در مدینه همچو هزار ماه است در غیر او.

دیگر وقوع شفاعت در حق اهل مدینه پیشتر از همه.

دیگر اختصاص ایشان به مزید شفاعت و اکرام.

دیگر آمده که مبعوث می‌شود میّت مدینه در حالتی که از آمنین است.

دیگر آنکه مبعوث می‌شود از بقیع هفتاد هزار بر صورت قمر و داخل می‌شوند به جنّت بی مُزاحمت حساب و مُناقشه کتاب.

دیگر ورود مثل وعده مذکور در حق مقبره بنی سلمه.

دیگر توکُل ملائکه به مقبره بقیع که هرگاه که پُر شود از مُوتی از اطراف او بگیرند و

---

1- ل: دید چون.

2- م: درآمد.

3- م: علیهم‌السلام.

4- خفض: بلند نکردن آواز، ل: حفض.

5- م: ندارد.

6- م: ندارد.

اندازند به جنّت المأوی.
دیگر مبعوث شدن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و اهل مدینه از قُبور خود پیشتر از همه خلایق.
دیگر استحباب دُعا در اماکنی که دُعا کرده است آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در آنجا در مدینه و تفصیلش خواهد آمد، ان شاءاللَّه.
دیگر آمده که دُعا مستجاب است نزد استوانه مُخلق(1) و نزد منبر شریف و در زاویه دار عقیل- رضی اللَّه عنه- و در مسجد فتح خواهد آمد.
دیگر کثرت مساجد و مشاهد و مواضع مُتبرّکه همچنان که تفصیلش خواهد آمد.
دیگر استحقاق تعزیر کسی که خاک مدینه را عیب کند. امام مالک فتوا داده به تعزیر کسی که خاک مدینه را ردی گفته و فرموده که سی درّه(2) زده‌اند و در سِجْنْ کرده.
دیگر استحباب دُخول مدینه از راهی و خروج به دیگری.
دیگر استحباب غسل برای دخول(3) آن.
دیگر تخصیص اهل آن(4) به ابعد مواقیت.
دیگر تفضیل بعضی از سلف بدایت به زیارت مدینه(5) بر بدایت زیارت مکه- زادهمااللَّه شرفاً.
دیگر عبدی از مالکیه گفته که مشی از برای زیارت قبر آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- افضل است از مشی برای کعبه.
دیگر خواهد آمد که کسی نذر کند [18- آ] زیارت قبر آن سرور را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- واجب می‌شود وفای آن نذر و در وفای زیارت غیر آن سرور دو وجه است و ناظر(6) زیارت را اتیان(7) مسجد کافی است.

---

1- یکی از ستونهای مسجد مدینه.
2- درّه: تازیانه.
3- م: دخل.
4- م: مدینه.
5- م: ندارد.
6- ل: نازر.
7- اتیان: درآمدن.

دیگر آمده است که جلب امتعه به بازار مدینه همچو مُجاهَده فی سبیل اللّه است.
دیگر آمده است که احتکار(1) در مدینه همچو الحاد(2) فی کتاب اللّه است.
دیگر اختصاص او به ظهور نار حجاز که از او انذار واقع شده و انطفای آن آتش نزد حرم مدینه.
دیگر اختصاص او به مضمون حدیث خجسته صحیح «یوشک الناس أن یضربوا أکباد الإبل فلا یجدون عالماً أعلم من عالم المدینة» یعنی نزدیک است که مردم ضرب اکباد ابل کنند و این کنایت است از کمال سعی و اجتهاد کردن در سیر برای طلب علم، پس نیابند عالمی عالمتر از عالم مدینه، گفته‌اند مراد به عالم مدینه امام مالک است و غیر آن نیز گفته.
دیگر امام مالک گفته که اجماع اهل مدینه مُقدم است بر خبر واحد به جهت سُکنای ایشان در مهبط وحی و معرفت ایشان به ناسخ و منسوخ.
دیگر اختصاص اهل مدینه به سی و شش رکعت غیر وتر در ماه رمضان. بنا بر مشهور از مذهبَ شافعی. و در سبب این از امام منقول است که تا حاصل شود به سبب این شانزده رکعت مساوات ایشان با اهل مکه که ایشان میان هر دو ترویحه(3) یک اسبوع طواف می‌کردند رکعتین طواف می‌گزاردند(4).
پوشیده نیست که(5) مکه مُعظمه در بعضی از مذکورات مشارک است به مدینه و از جمله احکامی که هر دو در آن شریک‌اند قیام هر یک از ایشان است در مقام مسجد اقصی در حق کسی که نذر صلوات یا اعتکاف کرده است در آنجا. یعنی واجب می‌شود وفا نمودن به آن و اگر نذر کند در مسجد مدینه یکی از صلوات و اعتکاف را مجزی(6) نیست از این نذر

---

1- د: اجتکاء، ل: احتکاء.
2- م و د: اتخاذ.
3- ترویحه: نماز تراویح: بیست و دو رکعت نماز نافله در شبهای ماه رمضان معمول عامه.
4- م: می‌گزارند.
5- م: ندارد.
6- م: مجزا.

ادای آن در مسجد اقصی ولیکن اگر ادای آن کند در [18- ب] مسجدالحرام آن(1) مجزی است بنابر زیادتی ثواب آن و اگر نذر مشی(2) کند به سوی مسجدالحرام یا مسجد نبی- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- لازم می‌شود او را مشی به سوی آن و در نذر مشی به سوی اقصی مخیر است میان آنکه مشی کند به سوی مسجد اقصی یا به یکی از این دو مسجد شریف. لیکن آنچه مرجّح است عدم لزوم مشی است در غیر مسجدالحرام. کلام امام الحرمین مُتردّد است در لزوم نذر به تطییب(3) مسجد مدینه و مسجد اقصی، پس اگر نظر کنیم به تعظیم این دو مسجد شریف باید که الحاق کنیم به مسجدالحرام. و اگر نظر به امتیاز کعبه اندازیم فلّابد آنکه از اوّل این باب تا آنجا ترجمه کلام مُورّخ است بلا زیاده و نقصان. لیکن بنا بر غایت تمیز(4) بر سر هر خاصه‌ای از خواص لفظ اندازیم دیگر به حمرت نوشته شده تا کثرت تعدد و شمردن آن(5) ظاهر و آسان باشد.

---

1- م: ندارد.

2- مشی: روش و رفتن.

3- د: تطیب؛ م: تظیب.

4- د و م: تمیز ندارد.

5- م: ندارد.

## فصل نهم

در بدایت و مآب شأن آن بلده غرّاء و شرح آنچه سمت وقوع یافته در این توده غبراء(1) عایشه روایت کرده است که مکه شهری است که مُعظم ساخته خدای(2) تعالی او را و مُفخّم گردانید حُرمت وی(3) را و او را آفریده و به ملائکه درهم پیچیده پیش از آنکه مخلوق شود چیزی از زمین به هزار سال و به او پیوسته است مدینه را و به مدینه پیوسته بیت‌المقدس را و بعد از آن آفریده است تمامی زمین را بعد از هزار سال به یکبار و این حدیث به حسب اسناد واهی است و از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- مروی است که فرمودند: زمین آب بود پس خدای تعالی باد را فرستاد تا روفت آن(4) را و مسح نمود آب را پس ظاهر شد بر روی زمین کفی پس قسمت گردانید(5) آن را چهار قسم. از قسمی مکّه مخلوق شد و از قسم دوم مدینه و از قسم سوّم بیت‌المقدس و از چهارم کُوفه و این اثر را نیز واهی گفته‌اند(6).
و رزین روایت کرده و رفع(7) نموده به پیغامبر(8)- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- که

---

1- غبراء: زمین.
2- م: او را خدای.
3- ل: او.
4- م و د: ندارد.
5- م: ندارد.
6- م: است گفته.
7- رفع به پیامبر حدیث مرفرعاً.
8- م: پیغمبر.

فرمود در آن هنگام که خُدای تعالی [19- آ] بر طور سینا تجلی کرد آن کوه شش پاره گردید پس فرود آمد از آنها سه پاره به مکه مُعظّمه کوه حِراء و کوه ثبیر و کوه ثور و سه پاره به مدینه مُشرفه، کوه احد و کوه عیر و کوه ورقان و در روایتی کوه رضوی که در ینبع(1) است در بدل کوه عَیر واقع شده و مروی شده که ساکن گردانیده شدم در زمینی را که کمتر است از جایهای دیگر از ممّر باران و حال آنکه آن زمین در میان دو چشمه آسمان است یعنی چشمه شام و چشمه یمن. پس «فاتخذوا الغنم علی خمس لیال من المدینه» [یمن] رمه گیرید در پنج شبه مدینه و در روایتی آنکه کمتر سازید چهار پایان خود را و بر شما باد که در زراعت کوشید و بسیار سازید جماجم را یعنی چوبی که در سر او آهن اماج(2) را مُحکم کنند و در روایتی آمده که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود که یا عایشه چون خواهد بود حال تو هر گاه که مردم رجوع نمایند(3) به سوی مدینه و مدینه باشد همچو انار پُر دانه. عایشه گفت: پس از کجا خواهند خورد یا رسول خدای. یعنی خوردنی و رزق ایشان از کُجا خواهد بود. فرمود که اطعام خواهد کرد ایشان را خدای تعالی از فوق ایشان و از شیب(4) بامهای ایشان و از جنات عدن.

در روایتی آمده که ساعت یعنی قیامت قائم نشود تا که برسد بناهای مدینه به شجره یعنی درختی که در ذوالحلیفه است و در روایت صحیح مُسلم است که خواهد رسید مساکن اهل مدینه به «اهاب» یا «یهاب» به کسر مثناه تحتانیّه و بئر اهاب بعد از این ذکرش خواهد آمد.

گفته‌اند که قبل از ویرانی عمارت مدینه به آنجا رسیده بوده واز ابوذر- رضی‌اللّٰه‌عنه- مروی شده که گفت پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم- فرمود: هر گاه که بنا برسد به سلع

---

1- ینبع: شهری است بین مکّه و مدینه.

2- آماج: نشانه تیر. ابزار برزیگران.

3- م: کنند.

4- م و ل: پایهای.

به سوی شام رحلت کن و چون بنا به آنجا رسید به شام آمدم.
در حدیثی دیگر آمده که زود باشد که بنا و معموری برسد به سلع و بعد از آن زمانی بیاید بر مدینه که مسافران بر بعض اقطار او بگذرند و گویند که به درستی که اینجا در وقتی [19- ب] معمور بود. یعنی از طول زمان و خرابی آن موضع و مکان این سخنان گویند و در حدیثی دیگر آمده که آخر قریه‌های اسلام از حیثیّت خرابی مدینه است و ترمذی به اسناد حسن روایت کرده(1) که معموری بیت‌المقدس خرابی یثرب است و خرابی یثرب خروج ملحمه است و خروج ملحمه فتح قسطنطنیّه است و فتح قسطنطنیّه خروج دجّال است و مر دجّال راست ملحمه(2) بزرگ و فتح قسطنطنیّه و خروج دجّال(3) در هفت ماه خواهد بود و در موطّاست که هر آینه ترک کنند مدینه را بر بهترین و خوبترین حالتی که داشت تا آن حدی که سگ یا گرگ درآید و بر بعضی از ستونهای مسجد شریف بول کند و غیر این نیز، احادیث دیگر که دلالت دارد بر آنکه وقتی بر مدینه خواهد آمد که اهل مدینه را به خوبترین احوال و رسیدن ثمرات برکت مآل آن گذاشته از آنجا ارتحال نمایند و در اینجا اختلاف است. پس بعضی گفته‌اند که این ترک مذکور در عصر اوّل بوده و اهل اخبار نیز در ذکر رفتن و محنتهایی که صورت وقوع یافته ذکر کرده‌اند که اکثر اهل مدینه از آن معدن سکینه رحلت کرده‌اند چنان که ثمار برکت دثار آن موطن اخیار و مسکن ابرار متروک و مُسیب(4) مانده بود(5) و بعد از آن باز مُعاودت نمودند و به مُوطن خود رجوع فرمودند و بدر بن فرحون گفته: قومی دیده‌اند که آنچه پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از آن ترسانیده یعنی بول کردن سگان برستونهای مسجد شریف سمت وقوع یافته و امام نووی(6)- رحمه اللّٰه علیه- گفته: مختار آن است که این ترک مذکور در آخر الزمان نزد قیام قیامت خواهد بود.

---

1- د: گفت.
2- م: بلحمه.
3- ل: و خروج دجال ندارد.
4- مُسیّب: رها شده.
5- م: ماند.
6- ل: نواوی.

صاحب تاریخ می‌گوید: ابن شبّه(1) حدیثی روایت کرده که هر آینه بیرون شوند اهل مدینه از مدینه و باز عود کنند به آن معدن سکینه و باز بیرون آیند از آنجا و دیگر معاودت نکنند ابداً پس این تَرک ثانی. که مراد امام نووی(2) است هنوز واقع نشده و لهذا ابن شبّه(3) [20- آ] روایت کرده از ابوهریره موقوفاً که آخر کسی که محشور شود دو مردند یکی از «جهینه» و دیگری از «مزینه» که بگویند کجایند مردم و بیایند به مدینه و نبینند در آنجا مگر روبهان، پس نازل شود به سوی ایشان دو فرشته که ایشان را کشال(4) کرده و ناهشته(5) به مردم الحاق کنند و از این چنان معلوم می‌شود که آن دو مرد همچنان که آخر مردمان‌اند از حیثیّت مردن آخر ایشان خواهند بود در محشور شدن(6)- واللّٰه اعلم.
ایضاً مروی شده که قیامت قائم نمی‌شود، تا آنکه غلبه کند بر این مسجد من سگ و گرگ و کفتار، پس بگذرد بر دَرِ آن مردی که می‌خواهد در آنجا نماز کند و قادر نشود بر آن و بدین مضمون و اموری مانند این، احادیث دیگر نیز وارد شده پس ترک اوّل چنانچه ابوهریره اشارت کرده به آن خروج مردم است از آنجا به سبب امرای بد و مُؤیّد این است آنچه مروی شده از ابوهریره که(7) گفت به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست هر آینه در مدینه، ملحمه(8) یعنی معرکه حربی خواهد بود که آن را حالقه گویند و نمی‌گویم که حالق موی است ولیکن حالق دین است. پس بیرون شوید از مدینه اگر چه مقدار بریدی باشد و

---

1- ل: این شیبه، م: این شیه، درباره ابن شبّه ر. ک: مقدّمه همین کتاب.
2- ل: نواوی.
3- ل: ابن شیبه.
4- کشال: کشاله: از پس چیزی کشیدن نفیسی.
5- هشته: رها کرده و معلّق و آویخته و آویزان شده.
6- م: ندارد.
7- م: ندارد.
8- ل: ملحمد.

هم از ابوهریره مروی شده که دعا کرد: «اللهم لا تدرکنی سنة ستین ولا امرة الصبیّان» و گفته‌اند که(1) این اشارت است به امارت یزید بن مُعاویه- علیه ما یستحق اللعن- که امارتش در سنه ستّین بود. اشارت است به واقعه حرّه که از قبل یزید واقع شد در مدینه.

مجمل قضیه(2) حرّه آنکه یزید بن معاویه، مُسلم بن عقبه المری را به لشکر عظیم از شام به مدینه فرستاد و آن ظالم به اهل مدینه مُشرّفه مقاتله نموده ایشان را شکست داده قتل بی‌دریغ نموده و مدینه شریفه را سه روز به قتل و نهب و سایر فساد استباحه نمود و این حرب در حرّه مدینه بود و لهذا مسمّا شده به وقعه حرّه و مقتول شدند در آن(3) حرب بقایای مُهاجرین و انصار و خیار تابعین ابرار- رضوان اللّه علیهم- مادامت [20- ب] اللیل والنهار- و گویند که ایشان هزار و هفتصد کس بودند و از غیر ایشان از عوام الناس ده هزار کس، غیر زنان و کودکان و هفتصد کس از حَمَلة قران که به شرف شهادت رسیدند و امام بن حزم روایت کرده که در آن فتنه اسبان را(4) به مسجد رسول درآوردند و آن حیوانات در میان قبر شریف و منبر منیف بول و سرگین انداختند و مردم را به اکراه به بیعت یزید خواندند که ایشان بنده او باشند اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و چون یزید بن عبداللّه بن زمعه گفت: بیعت می‌کنم به حکم قرآن و سنّت، گردن او را به شمشیر زدند.

به سبب این قصّه بر وجهی که ابن جوزی گفته آن است که عثمان بن مُحمد بن ابی سفیان متولی مدینه شد و جماعتی را از مدینه به شام فرستاد چون آن جماعت فرستاده(5) از شام برگشته به مدینه آمدند گفتند ما از نزد مردی می‌آییم که دین ندارد و شراب می‌خورد و طنبور می‌شنود و با سگان بازی می‌کند و ماگواه می‌سازیم شما را که بیعت او را خلع می‌کنیم با وجود احسان و جوایز او بر ما. پس در نزد منبر شریف بیعت یزید را خلع کرده عبداللّه بن حنظلة الغسیل و عبداللّه بن مطیع را بیعت کردند که ابن حنظله امیر انصار باشد و ابن مطیع امیر قریش باشد و عامل یزید، عثمان مذکور را از مدینه اخراج کردند و از ابن حنظله مروی است که گفت خروج نکردیم تا آن زمانی که ترسیدیم که از آسمان سنگ ببارد.(6)

---

1- م: ندارد.
2- م: قصه.
3- ل: در این.

4- م: ندارد.
5- ل: آن جماعت فرستاده، ندارد.
6- م: نبارد.

شیخ مجدالدّین و غیر او ذکر کرده‌اند که لشکر یزید اهل مدینه اهل مدینه را اسیر کردند و فروج زنان را مُباح ساختند و آن اولادی را که از آن حملها پیدا شده بودند اولاد حرّه می‌گفتند و ابن جوزی گفته که بعد از حرّه هزار زن حرّه از غیر شوهر خود بچه آورد! از جمله صحابه که در آن روز به شرف شهادت رسیده‌اند یکی عبداللّه بن حنظلة الغسیل است که با هشت نفر از پسران خود و دیگر(1) عبداللّه بن زید که حکایت کننده وضوی پیغمبر [21- آ] است- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و دیگر معقل بن سنان اشجعی است که در فتح مکّه صاحب رایت قوم خود بود. و ابن جوزی از سعید بن مُسیّب روایت کرده که گفت به تحقیق خود را دیدم در شبهای حرّه که نبود در مسجد احدی از خلق اللّه غیر از من، و اهل شام فوج فوج در آمدند و می‌گفتند که نظر کنید به این شیخ دیوانه. و هیچ وقت نماز نمی‌شد الّا آنکه می‌شنیدم از قبر شریف- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم(2)- آواز اذان و بعد از آن اقامت می‌کردند. پس، پیش می‌شدم و نماز می‌کردم و حال آنکه در مسجد غیر از من احدی نبود و این مُسلم نا مُسلم بعد از این فساد شنیع به داعیه زیادتی افساد مُتوجّه مکه شریفه و قتل(3) عبداللّه بن زبیر گردیده امّا(4) در راه هلاک شد و در وقت هلاک حصین بن نمیر را وصیّت کرد و گفت که یزید تو را بعد از من به جای من ساخته و علم امارت بر سر تو افراخته باید که تیز بر سر ابن زبیر رفته منجنیق نصب کنی. و حصین به موجب وصیّت او بر سر ابن زبیر آمده منجنیق نصب نمود و شخصی از لشکریان او بر سر نیزه آتش گرفته بود که از آنجا باد برانده به کعبه شریفه رسانیده آتش در استار کعبه چسبید خانه کعبه از آن آتش سوخت و در این اثنا خبر مردن یزید بی‌سعادت رسید و خدای تعالی از سر اهلِ مکه آن بلا را دفع کرد و از اقبح امور و اشنع کارها که در دولت شوم یزید- لعنة اللّه- صدور یافته قتل امام همام سبط خیرالانام حسین بن علی- علیه‌السلام- است و وقعه حرّه مذکوره و رمی کعبه به منجنیق و سوخته شدن آن میان وقعه حرّه و مردن یزید، سه

---

1- ل: دیگر ندارد.
2- ل: ندارد.
3- ل م: قتل ندارد.
4- ل: امّا ندارد.

ماه بود یا کمتر زیرا که وفات او در نصف ربیع‌الآخر بود و وقعه حرّه در اوّل سال.
مروی شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به سفری بیرون شده چون به حره رسید در آنجا ایستاده «انا لِلَّهَ وَ انا الَیْه راجِعُون»(1) گفت [21- ب] اصحاب از این امر غمگین و بد حال شدند و پنداشتند که مگر در سفر ایشان مکروهی خواهد بود پس عمر گفت: یا رسول اللَّه چیست این که دیدم؟ پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: در این سفر(2) شما نیست پس گفتند پس آن چیست؟ فرمودند: در این حرّه، خیار امت من بعد از اصحاب کشته خواهند شد. این است مجمل این قصه شنیعه حرّه- واللَّه اعلم.

---

1- سوره بقره، آیه 156.
2- د: سفیر.

## در ظُهور نار حجاز از زمین مدینه و انطفای او نزد وصولش به حرم محترم آن معدن سکینه

در صحیحین است که قائم نمی‌شود ساعت تا که ظاهر شود آتشی در حجاز و در صحیح بُخاری است که بیرون می‌شود آتشی از زمین حجاز که روشن می‌سازد گردن اشتران را به بصری. و بصری بلدی است به شام. و طبرانی از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پُرسید ما را آن حدثان ما تقدم، پس گفت که کجاست حبس و سیل (1) گفتیم نمی‌دانیم بعد از آن مردی بر من گذشت از بنی سلیم، گفتم از کجا می‌آیی گفت از حُبَس و سیل. پس نعل خود را طلبیدم و مُتوجه شدم به جانب رسول‌اللّٰه- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و گفتم یا رسول اللّٰه پرسیدی ما را از حبس و سیل، ما گفتیم علم نداریم به آن و این مرد زعمش آن است که اهل او در آنجاست. پس رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پرسید که کجاست اهل تو. گفت به حبس و سیل. پس گفت رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که بیرون کن اهل خود را از آنجا به دُرستی که نزدیک است که بیرون شود از آنجا آتشی که روشن می‌سازد گردن شتران را به بصری و حبس به ضم حاء مهمله و سُکون موحده میان حرّه بنی سلیم و سوارقیه جایی است و به فتح با نیز گفته‌اند که یکی از حرّتین بنی سلیم است و این آتش ظاهر شده است در مدینه از قبله [22- آ] مایلی مشرق در جهت طریق سوارقیه و بدر بن فرحون گفته: این نار سیلان کرد

---

1- در معجم البلدان ج 2 ص 246 و وفاء الوفا ج 1 ص 140: «حبس سَیل» درج شده است.

در وادی احیلیین و موضع او شرقی مدینه است در طریق سوارقیه، و غیر او گفته که از صدر وادی احیلیین سیلان نمود و قطب قسطلانی(1) گفته نار در شرقی مدینه ظاهر شد این نار در شرقی مدینه به یک مرحله متوسطه در موضعی که او را «قاع الهیلا» گویند نزدیک به مساکن قریظه(2) میان مساکن قریظه و احیلیین بعد از آن ممتد شد در مشرق به سوی نزدیکی احیلیین.

صاحب تاریخ می‌گوید که شاید که محل ظهور این نار اولاً همان موضعی باشد که در حدیث به آن اشارت شده و مردم حاضر نشده باشند تا آن زمان که سیلان کرده باشد به محل مذکور. و امام نووی- رحمة اللّه- که در آن وقت بوده گفته که به این آتش یعنی ظهور او علم تواتری حاصل شد و پیش آن ظهور این آتش زلازل مهوِلَه واقع شده چندین روز ابتدای زلزله در مدینه در مستهل جمادی الآخر سنه ششصد و پنجاه و چهار بود لیکن خفی بوده که بعضی حاضر نشده‌اند با وجود تکرار آن، اشتداد یافته در روز سه شنبه و ظهور عظیم نموده در شب چهار شنبه سوم شهر مذکور در ثلث اخیر شب و حادث شده زلزله عظیمی که ترسیده‌اند مردم و تا آخر شب استمرار یافته و بعد از آن نیز می‌جنبیده تا روز جمعه. و دویّ(3) و آوازی داشته عظیم‌تر از رعد و زمین موج می‌زده و دیوارها حرکت می‌کرده تا که در یک روز به غیر شبش هیجده بار حرکت کرده چنان که قسطلانی که در آن وقت بوده حکایت کرده در کتابی که در این باب نوشته و عجایب بسیار در این باب نقل کرده‌اند روایت کرده که روز جمعه چنان زلزله سخت شد که آوازی عظیم از سقف مسجد شنیدند و قسطلانی گفته که در روز جمعه نصف‌النهار آن آتش ظاهر شد در محل خود و در هوا [22- ب] دودی بود مُتراکم که افق را سوادش پوشیده بود و چون مُتراکم شد ظلمات و اقبال نمود شب ساطع شد شعاع آتش و ظاهر شد همچو شهر عظیم در جهت مشرق.

قرطبی حکایت کرده که بیرون شد نار حجاز در مدینه شریفه و در ابتدای او در شب

---

1- د: قسِطانی.

2- د: قریضه.

3- دویّ: آواز نرم و غلیظ.

چهارشنبه سوم شهر جمادی‌الاخری زلزله‌ای بود بغایت عظیم و استمرار یافت تاضحی روز جمعه پس ساکن شد و بعد از آن ظاهر شد آتش و دیده می‌شد همچو بلد عظیمی که محیط است بر وی سوری که کنگره‌ها و برجها دارد و دیده می‌شد رجالی که می‌راندند آن آتش را و مرور نمی‌کرد آن آتش بر کوهی، الّا آنکه او را می‌کوفت و می‌گداخت و بیرون می‌آمد از مجموع آن همچو جویی سرخ و کبود و آوازی داشت همچو آواز رعد که سنگها را پیش انداخته می‌برد و جمع می‌شد از این سنگها بندی همچو کوهی عظیم و مُنتهی می‌شد نزدیک به مدینه شریفه و با وجود این حال نسیم خنک به مدینه می‌آمد و مُشاهده می‌شد این آتش را جوشیدنی همچو جوشش دریا و بعضی اصحاب من گفتند که دیدم آتش را که نزدیک به پنج روز مُتصاعد بود در هوا و شنیدم که دیده شده است از مکه و از کوههای بُصری. و قسطلانی گفته که نور و روشنایی آتش مُستولی شد بر پستیها و جایهای پنهان. پس ظاهر شد پنهانیها تا آنکه گوییا اشراق کرده بود آفتاب بر حرم محترم(1) مدینه و روشن ساخته بود آن را و مُتأثر شده بود از لهیب این آتش آتشها و نور آفتاب، در زمین به زردی می‌زد و نور آتش به سرخی مایل بود و کأنّه که منخسف شده بود و ابوشامه نقل کرده که مرعی می‌شد آن آتش از مکّه و از جمیع فلوات و از ینبع.

ابوشامه می‌گوید: اخبار کرد مرا کسی که به صدقش واثقم و از جمله مردی است که مُشاهده کرده است این حالت را در مدینه که رسیده است وبه او در تیماء که موضعی است که از بصری تا آنجا همان مقدار است که از مدینه تا بصری نوشته شده است در آنجا کتابها به روشنایی آن آتش [23- آ] و ماه و آفتاب در آن مُدت طالع نمی‌شده الّا منخسفاً و منکسفاً، و می‌گوید: در دمشق اثر آن کسوف را از ضعف نوری که بر دیوارها می‌افتاد مشاهده می‌نمودیم و حیران بودیم که چه بوده باشد تا آنکه خبر آن به ما رسید و عماد بن کثیر نقل می‌کند از قاضی‌القضات صدرالدین حنفی که اخبار کرد مرا پدر من شیخ صفی‌الدین، مُدرّس مدرسه بصری که اخبار کرد مرا غیر واحد از اعراب در صباح آن شبی که این آتش ظاهر شده که دیده‌اند صفحات اعناق شتران خود را در روشنایی آن آتش.

---

1- ل: ندارد.

پس دانسته شد که آن آتش موعود است و سرّ ظهور آن در آن بلاد شاسعه بعیده و امتداد مدّت آن چنان که خواهد آمد آن بوده باشد که انذار تمام خواص و عوام را حاصل شود و مُنزجر شوند و از این نار تذکره نار آخرت کنند در حقیقت این نعمتی بود در صورت نِقْمَت و بلا زیرا که مردم را خوف عظیم دست داد و روی انابت به درگاه مُحب السائلین آوردند و تشفّع به حضرت سیّدالمرسلین- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- کردند و آمده که در آن روز امیر مدینه جمیع غلامان خود را آزاد کرد و ردِّ مظالم نمود و ابطال مکس(1) کرد و توجه به حضرت سیدالمرسلین- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نموده شب او و جمیع اهل مدینه از رجال و نساء و کبار و صغار و اهل نخل در مسجد نبوی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به گریه و تضرّع سر برهنه از روی اعتراف استغفار و استجاره به رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- کردند پس صرف نمود حق- سبحانه تعالی- از ایشان آن بلیه عظیمه را به جانب شمال مدینه و مُستمر بود این آتش مدّت سه ماه چنان که مورخان گفته‌اند و روایت کرده‌اند که امیر مدینه سواران فرستاد تا حال آتش معلوم کنند هیچ اسبی نزدیک آن نرفت.

چندی پیاده شده پیش رفتند و نزدیک شدند دیدند که شرارها [23- ب] می‌اندازد همچو قصر یعنی درختهای غلیظه بزرگ، پس نتوانستند که حقیقت حال معلوم کنند. امیر خود عزیمت نمود و دو سنگ انداز راه به آن نزدیک رسید و زیاده از آن نتوانست پیش رفت به سبب حرارت زمین و سنگها همچو مسامیر که در ته آن آتشی روان بود و تصاعد لهب نار از مقابل پس مُشاهد نموده است امیر، آتشی همچو جبال راسیات یعنی کوههای ثابت و همچو تلهای مجتمعه سایرات، یعنی روان که می‌برتابد سنگها را همچو برابیدنی دریای مُتلاطم الامواج کف خود را و عقد لهیب خود کرده است در افق همچو غبار. بیننده از غایت تیرگی پندارد که آفتاب و ماه مگر منخسف شده‌اند و مطری خلاف این ذکر کرده از یکی غلامان امیر مدینه که امیر او را فرستاده است به شخصی از عرب که نزدیک آتش روند، بینند که هیچ کس تاب نزدیکی او دارد یا نی که مردم از او بسیار ترسانند. پس گفت نزدیک رفتیم حرارتی در وی نیافتیم و من فرود آمدم از اسب خود و رفتم سوی او تا که

---

1- مَکْسْ: ج: مکوس؛ باج و خراج گرفتن.

رسیدم به او دیدم که سنگهای خُرد و بُزرگ را می‌خورد پس تیری از ترکش خود بیرون گرفتم و پیش داشتم تا پیکانش به او رسید هیچ المی و حرارتی نیافتم دیدم که پیکان فرو رفت و چوبش نسوخت و نیز مطری گفته است که بر هر کوهی و سنگی که مرور می‌کرد آن را می‌خورد لیکن بر شجر ضرر نمی‌کرد و می‌گوید که از این ظاهر شد که این به سبب حرام ساختن نبیّ است- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که شجر آن حرم محترم را ممنوع شده از اکل آن به جهت وجوب طاعت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بر همه مخلوقات.
لیکن قسطلانی تصریح کرده به آنچه رَدِّ این قول می‌کند، زیرا که می‌گوید: لایزال مرور می‌کرد بر سبیل خود، سحق(1) می‌نمود و می‌گداخت آنچه به او می‌رسید از شجر اخضر و حصی(2) و حجر و طرف شرقی او متوجّه جانب جبال بود و چون به جبال رسید ایستاد و طرف شامی او که یلی حرم محترم بود متصل [24- آ] شد به کوهی که وعیره گویند و نزدیک است به جانب شرقی احُد و گذشت که در طرف اوست وادی حمزه تا آنکه مُستقر شد و ایستاد در برابر حرم محترم نبوی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و مُرد.
و گفته است که شخصی که بر وی اعتماد دارم خبر داد و گفت که سنگی بُزرگ که بعضی از وی داخل حرم بود و بعضی خارج چون آتش به او رسید به طرف خارجش مُتعلق شد چون به جانب داخلش رسید فی الحال مُرد و مورخان گفته‌اند که این آتش سیلان می‌کرد به سرعت در وادیی که طول او چهار فرسخ و عرضش چهار میل و عمق او یک و نیم قامت و دوان دَوان بود بر روی زمین و سنگ آب می‌شد از وی همچو سُرب و لایزال مُجتمع می‌شد در آخر وادی نزد منتهی حرّه یعنی در جانب مشرق تا که منقطع شد در وسط وادی شظاة به سوی جهت جبل وعیره و سدّ نمود وادی مذکور را به سدّی عظیم از سنگ گداخته شده به آتش و گفته‌اند که این آتش از در روی زمین مقدار قدّ نیزه‌ای دراز جمع کرد تا که مُنقطع شد وادی شظاة به سبب آن و بعد از آن سیل مُنحبس می‌شد در

---

1- سحق: سودن و کوفتن یا ریزه ریزه کردن و محو و ناپدید کردن.
2- ل: ندارد.

پس آن و همچو بحری می‌شد طولًا و عرضاً.
از عجایبی که در آن سال صورت وقوع و سمت حدوث یافته یکی احتراق مسجد نبوی است- صلی‌اللَّه علیه و آله وسلم- یعنی حریق اول در عقب انطفای این آتش مذکور، دیگر زیاده شدن دجله بغداد است به حیثیّتی که بسیاری از اهل بغداد غرق شده‌اند و مُنهدم شده دار و زیر.
دیگر طامه کبرای واقعه تتار است که گرفته‌اند و خلیفه و اهلش بذل سیف شربت شهادت چشانیدند و از تخریب و فساد آنچه مناسب شأن کفار است همه را به تقدیم رسانیدند و بعد از این آتش عظیم در بغداد افتاده عموم و شمول این آتش معموره شهر به خرابه گورستان خلفا رسیده و در بعضی دیوارهای گورستان [24- ب] این ابیات را مُشاهده نموده‌اند.
ان ترد عبرة فهذی بنوا العباس دارت علیهم الدائرات
استبیح الحریم ادقتل الأحیإمنهم واحرق الاموات

# باب دوم

## اشاره

در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و آنچه مُتعلق است به آن

و این باب مشتمل است بر سه فصل.(1)

---

1- م و ل: فصول ثلاثه.

فصل اول

(1) در فضیلت زیارت و تأکدّ آن و شدّ رحل برای آن یعنی بار بستن و عزیمت نمودن به سوی آن و صحّت نذر زیارت و حُکم استئجار(2) برای آن فضل زیارت: دار قطنی و بیهقی از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: هر که زیارت کند قبر مرا واجب می‌شود مراو را شفاعت من(3)، یعنی شفاعت در حقّ او ثابت و لابُدست و دراین(4) معنی مراو را سه قول است یکی آنکه مخصوص می‌شود به شفاعتی که غیر او را نیست آن شفاعت- دیگر آنکه متفرد می‌شود به شفاعتی که آن شفاعت دیگران را نیز هست. لیکن، این نسبت شفاعت به سوی او برای تشریف و تَنْویّت(5) شأن اوست. دیگر آنکه لابُدست او را دُخول در شفاعت و بر این تقدیر مؤکّد است معنی واجب می‌شود او را در اینجا بشرای عظیم است به آنکه موت او بر اسلام خواهد و بر این تقدیر حاجت نمی‌افتد به تضمین شرط وفات بر اسلام به خلاف احتمالین اولین و در قول او- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شفاعت من اشارت است به آنکه به نفس نفیس خود شفاعت خواهد فرمود و شک نیست که اعظم شفاعت به قدر عظمت شافع خواهد بود. طبرانی و غیره از ابن عمر روایت کرده‌اند که هر که بیاید به من در حالتی

---

1- د: ندارد.
2- استئجار: به مزد گرفتن کسی را.
3- ل: شفاعت من واجب می‌شود.
4- م: ندارد، ل: و در این ندارد.
5- تنویت: بر وزن تربیت روا کردن حاجت.

که زیارت کننده باشد مرا و حال آنکه هیچ حاجتی او را بر این نداشته باشد الّا زیارت من، حق است بر من که شفیع باشم او را در روز قیامت. دار قطنی و طبرانی و غیر هما از ابن عمر [25- آ] روایت کرده‌اند که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرموده‌اند: هر که حج کند، پس زیارت کند قبر مرا بعد از وفات من، می‌باشد آن کس همچو کسی که زیارت کرده است مرا در حیات من و ابن جوزی به این نوع روایت کرده که کسی که حج کند، پس زیارت کند مرا در مسجد من بعد از وفات من، می‌باشد همچو کسی که زیارت کرده است مرا در حیات من و صحبت داشته است به من.
پوشیده نیست که از این تشبیه که(1) مساوات من کلّ وجه لازم نمی‌آید تا مُعارض شود به حدیث «لو انفق احدکم مثل احد» الحدیث. ابن عدی و غیره از ابن عمر روایت کرده‌اند: هر که حج بیت‌اللّٰه کند و زیارت نکند مرا به تحقیق که جفا کرده است مرا و در روایتی از علقمه، از عبداللّٰه مروی است که کسی که حج اسلام به جای آرد و زیارت قبر من کند و غزاتی(2) به تقدیم رساند و نمازی در بیت‌المقدس گزارد خدای عزّوجل سؤال نکند او را در آنچه بر وی فرض کرده و در روایتی از انس مروی است که کسی که زیارت کند مرا در حالتی که مَیِّتَمْ گوییا که زیارت کرده است مرا در حالتی که زنده‌ام و هر که زیارت کند قبر مرا واجب می‌شود مر او را شفاعت من و هیچ یک از امت من که او را وسعتی و دستگاهی باشد و مرا زیارت نکند هیچ عذری نباشد او را و از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- مروی است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که کسی که زیارت کند قبر مرا بعد از موت من گویا که زیارت کرده است مرا در حیات من و کسی که زیارت نکند مرا به تحقیق که او(3) جفا کرده است مرا.
ابوداوود به سند صحیح از ابوهریره روایت کرده‌که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمودند: سلام نمی‌کند بر من احدی الّا آنکه رد می‌کند خدای تعالی روح مرا بر من تا آنکه رد سلام کنم آن شخص را. بیهقی به این حدیث استدلال [25- ب] کرده است بر

---

1- ل و م: ندارد.
2- غزاتی: غزاة بالفتح: جنگ با دشمن دین. منتهی‌الارب
3- م: ندارد.

حیات انبیا- علیهم‌الصلوات والسلام- و بعضی گفته‌اند این خطابی است به قدر فهم مُخاطبین که در رَدِ جواب رَدِ روح را لازم می‌دانند کأنّه- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- می‌فرماید: می‌شنوم شنیدن تمام و جواب می‌دهم جواب دادن مالا کلام. مقصود نه آن است که به اعتبار تعدد و کثرت سلام کنندگان رد و قبض روح می‌شده باشد زیرا که هیچ کس بر این نرفته یا آنکه رد، عبارت است از باز آمدن و التفات نمودن از استغراق در شهود حضرت ودود و در آنکه آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در قبر شریف زنده‌اند و سلام مُسلّم را می‌شنوند(1) و جواب سلام می‌گویند اخبار و آثار بسیار است که بعضی به صحت پیوسته و بعضی دیگر اگر چه ضعیف است اما از طرق بسیار مروی شده، بعضی مُساعده بعضی دیگرمی‌کند ازآن جمله یکی حدیث امیرالمؤمنین علی است- علیه‌السلام- که روایت کرده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: کسی که صلوات فرستد بر من نزد قبر من می‌شنوم و هر که صلوات گوید به نیابت(2) رسانیده می‌شوم. یعنی آن نیز می‌رسد بر من و می‌شنوم آن را.

دیگر ابوهریره روایت کرده که کسی که صلوات گوید بر من نزد قبر من خدای تعالی مُوکّل ساخته است ملکی را که برساند(3) به من و کفایت می‌کند خدای تعالی امر آخرت و دنیای آن شخص را و من شهید و شفیع اویم.

دیگر در احیاءالعلوم است که حق- سُبحانه- مُوکّل ساخته است ملکی را بر قبر شریف آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که تبلیغ کند اسلام امتش را و می‌فرماید که این در حق کسی است که غایب است چگونه باشد حال کسی که از روی اشتیاق فراق وطن مألوف و قطع بادیه‌های مخوف اختیار نموده به حضور پرسرور مُشرف شود.

دیگر حافظ منذری روایت کرده که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که علم من [26- آ] بعد از وفات من همچو علم من است در حیات من.

---

1- م: می‌شنود.
2- ل: نیابد.
3- م: آنکه.

دیگر حدیث صحیح مرفوع(1) است که پیغامبران زنده‌اند، در قبور خود نماز می‌گزارند.
دیگر حدیث بزار(2) است به رجال صحیح از ابن مسعود که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: به درستی که خدای را عزّوجل فرشتگان‌اند که تبلیغ می‌کنند سلام امت مرا و فرمود که حیات من بر شما خیر است که شما به من سخن می‌کنید و من به شما سخن می‌کنم و وفات من به شما خیر است که معروض می‌شود بر من اعمال شما آنچه می‌بینم که خیر است حمد می‌گویم بر آن و آنچه می‌بینم که شر است استغفار می‌کنم برای شما.
آنکه از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- روایت کرده‌اند من گرامی‌تر از آنم بر پروردگار خود که بگذارد مرا در قبر من بعد از سه روز، اصلی ندارد و آنکه از سعید بن مُسیّب مروی است که چون دیدم که مردم به خانه رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- می‌درآمدند فرمود که چه احمق‌اند اینها پندارند که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در خانه خود است. نمی‌ماند نبی اولوالعزم بیشتر از چهل شب حتّی که مرفوع می‌شود اگر این به صحت رسد(3) مع ذلک قبر را علاقه تام و نسبت مالا کلام است و حال آنکه وضع آن حضرت در آن موضع مقطوع الیقین قاطع دیگر باید که بر خلافش تا معارضه تواند نمود و حال آنکه دلّالت می‌کند بر خلاف آن، آنچه منقول است از او که در ایام حرّه آواز اذان و اقامت از قبر شریف می‌شنید و قول عثمان در ایّامی که او را محاصره کرده بودند که می‌گفت مفارقت نمی‌کنم دار هجرت خود را و مُفارقت نمی‌کنم مجاورت رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و آنچه منقول است از امام عادل و خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز که‌از شام [26- ب] قاصدی(4) می‌فرستاد که به‌رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از قبل او سلام کند و مروی شده است از عمر چون قدوم شریف ارزانی فرمود از فتح

---

1- م: مرفوع صحیح.
2- ل: بزّاز.
3- م: اگر این به صحت رسد، ندارد.
4- م و د: قاصد.

بیت‌المقدس اوّل بار به مسجد آمد و سلام کرد به رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و به صحّت رسیده است از ابن عمر که هر گاه که از سفری به مدینه بازگشتی آمدی به قبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و گفتی «السلام علیک یا رسول اللّٰه، السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه» و گفته‌اند زیارت قبر انور آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- سنت مجمع علیهاست میان مسلمین و فضیلت مرغب فیهاست بین عامةالمؤمنین و سبکی- رحمه اللّٰه- امر اجماع را به زیارت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- قولًا و فعلًا ایضاح تمام کرده و کلام ائمه را آورده و بیان نموده که زیارت قربتی است ثابت به سنت و در آنچه گذشت از اخبار و آثار مقنع است بر طالب دلیل سنیّت، و حال آنکه در سُنّت صحیحه امر به زیارت مطلق قبور است فضلًا عن قبره- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که سید قبور است و نیز ثابت شده که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- زیارت بقیع و شهدا می‌کرده‌اند و نیز علما اجماع کرده‌اند بر زیارت کردن مردان قبور را و اختلاف نموده‌اند در زنان «اما قبر نبوی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به ادله خاصّه مستثناست از آن خلاف و در کتاب نیز به این معنی دلالتی هست در آیه کریمه
وَلو أنَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ جاؤُک» (1) الآیة، چه این معنی به موت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم (2)- مُنقطع نشده و مؤیّد این است آنچه خواهد آمد از قصه اعرابی و قرائت این آیت و استغفار نمودن آن و استحباب علما قرائت این آیت را نزد زیارت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم (3)- و آنچه روایت کرده است ابوسعید سمعانی [27- آ] از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- که بعد از دفن رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به سه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر انور انداخت و خاک پاک آن را بر سر پاشید و گفت: یا رسول اللّٰه گفتی تو و ما شنیدیم قول تو را و تو فرا گرفتی و حفظ کردی از حق- سبحانه- و ما حفظ نکردیم از تو و هست در آنچه منزل شده بود بر تو «وَلَوْ انَّهُمْ اذَظلَمُوا انفسَهُم جَاؤک الآیة» به تحقیق که ما ظلم کردیم بر نفس خود و آمده‌ایم به حضرت تو که استغفار کنی برای ما، پس ندایی شنیده شد از قبر شریف که آمرزیدند تو را. اما شدّرحال و بار بستن

---

1- سوره نساء، آیه 64
2- ل: صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم، ندارد.
3- ل: آن حضرت صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم، ندارد.

به سوی آن موضع فیض و افضال و مشروعیّت(1) سفر برای زیارت آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- از آیه کریمه و اخبار و آثار سابقه بر این مطلوب استدلال می‌توان نمود زیرا که مَجی‌ء عامتر از آن است که از نزدیک باشد یا از دور، و هرگاه که زیارت قبر آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- ثابت شد که از جمله قربات است، سفر برای او نیز چنین خواهد بود و نیز سلف و خلف بر این معنی اطلاق کرده و اجماع نموده‌اند و وارد شده که «لا تَشدّ الرحال الا الی ثلاثة مساجد»(2) یعنی باربسته نمی‌شود برای فضیلت دریافت ثواب الّا به سوی سه مسجد یعنی، مسجدالحرام و مسجد نبوی علیه افضل السلام و مسجد الاقصی و در شدّرحال به سوی غیر مساجد ثلاثه اختلاف است، بعضی گفته‌اند حرام است و بعضی دیگر نه و بعضی گفته‌اند که شدّرحال در غیر مساجد ثلاثه در حق کسی است که نذر کرده باشد و آنچه مروی شده است از حسن بن الحسن که دید جماعتی را نزد قبر انور پس نهی(3) کرد ایشان را و گفت که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- فرموده که قبر مرا عیدگاه نسازید و خانه‌های خود را گورستان نکنید و صلوات فرستید بر من هر جا که بوده باشید که صلوات شما بر من می‌رسد و آنچه منقول است از امام زین‌العابدین- علیه‌السلام- که دید [27- ب] مردی را که می‌آمد به فرجه‌ای که نزد قبر انور اطهر(4) بود و می‌درآمد در آنجا و دعا می‌کرد، پس نهی کرد او را از آن و حدیث مذکور بر وی(5) خواند محمول است بر آنکه اکثار وقوف ایشان از حد تجاوز کرده بود و مؤید این

---

1- ل: عیّة.
2- این حدیث را علمای امامیّه ره صحیح نمی‌دانند.
3- ل: نی.
4- ل: ندارد.
5- ل: بر وی ندارد.

است آنچه مروی شده است که مردی هر صباح و بیگاه می‌آمد و زیارت قبر اطهر می‌کرد و صلوات می‌فرستاد و در آن باب مبالغه می‌نمود تا آنکه امام زین‌العابدین زجر نمود و حدیث مذکور از پدر(1) خود بر وی خواند و موافق این است آنچه از امام مالک- رحمةاللّٰه- خواهد آمد مکروه داشته(2) است اکثار وقوف را مطلقاً یا در حق کسی از سفری نیامده باشد و یا حمل کنیم بر آنکه آن شخص مبالغه می‌نمود در نزدیک ایستادن به دخول در آن فرجه پس اعلام نمودند که سلام، از هر کجا که باشد می‌رسد و به این گستاخی و جرأت حاجتی نیست و از امام زین‌العابدین- علیه‌السلام- مروی است که هرگاه که به سلام کردن آمدی نزد استوانه‌ای که در یلی روضه شریفه است ایستادی و سلام کردی و گفتی اینجا سر آن حضرت است- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و مطری گفته که از این موقف سلف بود پیش از ادخال حجره منیفه به مسجد شریف و گفته‌اند پیش از ادخال حجرة شریفه به مسجد شریف مردم دَرْ دَرِ حجره ایستادندی و سلام کردندی و در حجره را نمی‌پوشیدند تا مادامی که عایشه زنده بود و در معنی حدیث «لا تجعلوا قبری عیدا».

حافظ منذری گفته که احتمال دارد که مراد از این حدیث حث و تحریض بوده باشد بر کثرت زیارت یعنی قبر مرا همچو عید نسازید که در سالی یک بار زیارت کنید و در سایر اوقات اهمال نمایید و تأیید کرده این معنی را به تتمه حدیث «لا تجعلوا بیوتکم قبوراً» یعنی خانه‌های خود را همچو گورستان نسازید که نماز نمی‌کرده باشید در آنجا و سبکی- رحمةاللّٰه- گفته که [28-آ] و احتمال دارد همچو عید نسازید به کثرت عکوف(3) و وقوف و اظهار نیّت و اجتماع عام و غیره از اموری که در عیدها معتاد و معروف است بلکه زائر باید که به سلام و دعا آید و بعد از فراغ مُنصرف شود.

اما نذر کردن زیارت: قاضی ابن کج(4) از اصحاب شافعیّه گفته که هرگاه که نذر کند که زیارت قبر اطهر آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نماید نزد من آن است که او را وفا لازم می‌شود وجهاً واحداً، و در غیر آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- دو وجه است و

---

1- م: باب مبالغه می‌نمود تا آنکه از پدر خود.

2- م: ندارد.

3- عکوف: مُعتکف شدن. بر اساس آداب اعتکاف

4- در هر سه نسخه ابن کح، در متن عربی قاضی ابن کج ص 96

در تأیید لزوم نذر می‌گوید از جنس این عبادتی نیز هست که واجب است و آن هجرت است در حیات آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- چنان که در لزوم نذر اعتکاف گفته‌اند که از جنس اوست وقوف به عرفه و عبدی [از] مالکیه گفته: نذر مشی به مسجدالحرام و مشی به مکه او را اصلی هست در شرع که آن حجّ و عمره است و مشی به سوی مدینه برای زیارت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- افضل است از کعبه و بیت‌المقدس، پس هر گاه که نذر کند مشی را به این مواضع ثلاثه مشرّفه لازم می‌شود وفای به آن، اما کعبه متفقٌ علیه است و آن دوی دیگر مختلف فیهماست و سبکی گفته که اختلاف در آن است که نذر کرده باشد مشی به این دو مسجد را، اما اگر زیارت آن حضرت نذر کرده باشد در آنجا خلافی نیست. در تهذیب الطالب شیخ عبدالحق است که شیخ ابی محمد بن ابی زید گفتند که چه می‌گویی در حق کسی که اجرت گرفت برای آنکه از برای کسی حج کند و بر وی شرط کردند که(1) زیارت رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- کند و او نتوانست در آن سال زیارت کردن؟ گفت: رد می‌کند از اجرت مقدار مسافت زیارت را و غیر شیخ محمد گفته که بر وی است که بار دیگر رجوع نماید برای زیارت و شیخ عبدالحق گفته اگر استیجار در سنه مُعیّنه باشد ساقط می‌شود و آنچه مخصوص است به زیارت و اگر مُعین نیست رجوع می‌کند ثانیاً [28- ب] برای زیارت و سبکی گفته که آنچه اصحاب ما یعنی شافعیه ذکر کرده‌اند استیجار برای زیارت صحیح نیست زیرا که عملی است غیر مضبوط و غیر مقدّر به حسب شرع پس اگر جعاله یعنی آنچه می‌گرداند در برابر فعل اجیر برای نفس وقوف است نیز صحیح نیست و اگر برای دُعاست نزد قبر شریف صحیح است زیرا که نیابت در آن صحیح است و اما ابلاغ سلام شکی نیست در صحت اجاره برای آن.

---

1- م: ندارد.

## فصل دوم

در وسیلت نمودن به سیّد ابرار در حضرت پروردگار تبارک و تعالی و استقبال نمودن به جانب او در سلام و دعا و دیگر آداب زیارت و مجاورت

بدان که توسل و تشفع به آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از سنن مرسلین و سیر سلف صالحین است: در حدیث صحیح آمده که در آن زمان که آدم- علیه‌السلام- اقتراف[(1)] خطّیه و ارتکاب آن نمود گفت: الهی به حق محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سؤال می‌کنم و می‌طلبم از تو که مرا بیامرزی. خدای تعالی فرمود ای آدم، محمد را چه دانستی و از کجا شناختی که من هنوز او را نیافریده‌ام. گفت: یارب در آن وقت که مرا آفریدی و روح خود را در من دمیدی سر خود را برداشتم دیدم بر قوایم عرش نوشته که «لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه» دانستم که تو اضافت نمی‌کنی و نسبت نمی‌دهی به خود الّا دوسترین خلق را. گفت خدای تعالی که راست گفتی ای آدم که او دوسترین خلق است به سوی، من چون به حق او سؤال کردی تو را آمرزیدم و اگر او نمی‌بود[(2)] تو را نمی‌آفریدم.

حدیث حسن صحیح دیگر مروی شده که[(3)] مرد کوری[(4)] به نزد رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آمد و گفت: یا سیّدنا دعا کُن که خدای مرا عافیتی دهد و آن حضرت- صلی‌اللَّه

---

1- اقتراف: گناه ورزیدن و گناه کردن.
2- م: شد.
3- ل: مردی شده که ندارد.
4- ل: کردی.

علیه وآله وسلم- فرمود که اگر می‌خواسته باشی دعا کنم و اگر خواهی صبر کن که تو را بهتر است. گفت یا رسول اللّٰه دعا کن. پس فرمود او را که وضوی خوب [29- آ] سازد و به این دعا از خدای تعالی حاجت خود خواهد «اللّٰهُمَ انی اسئَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ الَیْکَ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ- صَلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ- نبی الرحمة یا مُحَمَّد انّی توجهت بِک الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللّٰهم شفعه فی» ترجمه دعا این است: ای خدای من از تو می‌خواهم و به تو توجه می‌کنم به وسیله پیغامبر تو محمد رسول‌اللّٰه- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که نبی رحمت است و ای محمد توجه نمودم به وسیله تو به سوی پروردگار خود در حاجتی که دارم تا قضای حاجت من نماید، ای پروردگارا شفیع من گردان محمد را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و در روایت صحیح دیگر آمده که فی‌الحال برخاست و چشمش روشن شد و هم راوی حدیث عثمان بن حنیف روایت نموده که مردی برای حاجتی به در خانه عثمان بن عفان تَرَدُّد می‌کرد و او به او التفات نمی‌نمود و در نظر حاجتش نمی‌فرمود. به من از حال خود شکایت کرد فرمود که به آن خانه(1) رو وضو ساز بعد از آن به مسجد آی و دو رکعت نماز گزار بعد از آن بگو: «اللهم إنّی اسئَلُکَ وَ اتَوَجَّهُ الَیْکَ نَبیِّنا مُحَمَّد- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نَبِی الرَّحَمة یا مُحَمَّد انّی اتوجَّه بِکَ الی رَبِّک فتقضی حاجَتی.» پس ذکر حاجت خود کن پس آن مرد رفت و آنچه فرموده شده بود به تقدیم رسانید و بعد از آن به در خانه عثمان رفت فی‌الحال دربان آمده و دست او را گرفته به نزد عثمان درآورد و عثمان او را بر بساط خود نشانید و گفت: حاجت تو را یاد نکرم الّا در این ساعت و هر حاجت که داری بگوی. بعد ازآن از آنجا بیرون آمد و به ابن حنیف گفت(2)- جزاک اللّٰه خیراً- که نظر نکرد در حاجت من تا تو به او نگفتی و ابن حنیف گفت: واللّٰه که من به او سخن نکردم، لیکن رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مُشاهده کردم که کوری(3) به حضرت او آمده و از حال خود شکایت نموده و قضیّه(4) به تمام گفت [29- ب] به زیادت آنکه واللّٰه که

---

1- و ل م: آن خانه ندارد.
2- ل: واخورد و گفت.
3- ل: اعمایی.
4- ل: قصه.

هنوز مُتفرق نشده بودیم و حدیث ما با هم دیگر هنوز دراز نشده بود که آن مرد درآمد گویا که در چشم او هیچ ضرری نبود. از این احادیث ثابت شد که توسّل به آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- سنت حسنه و سیرت صالحه است با معقولیت آنکه ذکر محبوب محبوب است و توسّل و تَشَفُّع به آن مرغوب و عادت نیز به آن جاری است که توسّل و تشفّع کنند نزد بزرگی دیگر و چه کس محبوبتر و بزرگتر باشد نزد حق- سبحانه- از آن سیّد اوّلین و آخرین- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و همچنین جایز است توسّل و تشفّع کردن به سایر صالحین و صریح است در این معنی استسقا نمودن عُمر به حضرت عباس- عمّ رسول‌اللّه- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و باریدن به آن سبب چنان که در حدیث وارد است. امام ابوبکر بن المقری حکایت کرده که من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول بودیم- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- وجوع در ما تأثیر تمام کرد و آن روز چیزی نخورده بودیم چون وقت عشا شد به حضور قبر شریف رفتیم و گفتیم یا رسول اللّه الجوع و بازگشتیم و خواب کردم من و ابوالشیخ و طبرانی نشسته بوده در چیزی نظر می‌کرد ناگاه علوی زاده‌ای(1) حاضر شد به دو غلام با هر یک زنبیلی که در آن چیزی بسیار بود پس نشستیم و خوردیم و باقی را پیش ما گذاشت و گفت: ای قوم مگر شما به رسول اللّه- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- شکوه کرده‌اید که ایشان را در خواب دیدم و مرا امر کردند به آنکه پیش شما چیزی بیاورم.(2) ابوالعباس بن نفیس مقری ضریر حکایت کرده که گرسنه شدم در مدینه سه روز، پس آمدم به قبر اطهر و گفتم یا رسول‌اللّه گرسنه شدم و بعد از آن اندک خواب کردم جاریه‌ای آمد و به پای خود مرا زد برخاستم و با او به خانه رفتم نان گندم و پاره‌ای خرما و روغن به من داد و گفت یا اباالعباس به تحقیق که [30- آ] جدّ من مرا به این امر فرمود هر گاه گرسنه(3) می‌شوی پیش ما بیا و در این معنی وقایع بسیار و حکایات بی‌شمار است.

---

1- م: زاده‌ای ندارد.
2- د و ل: برداشته، آرم.
3- ل: ندارد.

ابو سلیمان داود شاذلی در کتاب بیان و انتصار در عقب ذکر مثل وقایع مذکوره گفته: در اکثر این چنین وقایع کسی که مأمور شده به ایصال خیر اکران خیر طعام بوده به دست یکی از اهل بیت بوده زیرا که از اخلاق کرام آن است که هرگاه که از ایشان کسی طعام خواهد یا به نفس خود متولی آن نواله شوند یا یکی از اهل بیت خود را به رسانیدن آن حواله فرمایند.
در شفاست که ابوجعفر منصور خلیفه عباسی با امام مالک در مسجد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مُناظره کرد امام مالک گفت: «یا امیرالمؤمنین آواز خود را بلند مکن در این مسجد زیرا که خدای تعالی تأدیب کرده قومی را و گفته آواز خود بلند نسازید از آواز پیغمبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و مدح کرد طایفه [ای] را که خفض صوت(1) کرده‌اند نزد آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و جماعتی را مذمت نموده که از بیرون حجره ایشان را می‌طلبیدند و فریاد می‌کردند و حرمت او- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مُردگی همچو حرمت اوست در زندگی.»
پس ابوجعفر خلیفه تواضع نمود و گفت: یا ابا عبداللّٰه استقبال قبله کنم یا استقبال آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- امام گفت که روی خود را از سوی او مگردان که او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم است تا روز قیامت بلکه استقبال آن حضرت کن و تشفع کن به او که خدای تعالی او را شفیع تو سازد که خدای تعالی می‌فرماید:
«وَلَو انَّهَمْ اذْ ظَلَمُوا أنْفُسَهُمْ جَاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰه واسْتَغْفَرَ لَهُمُ الْرَسُوْل لَوَجَدُوا اللّٰه تَوَّاباً رَحِیْماً.»(2) یعنی: اگر ایشان بیایند نزد تو در آن وقتی که ظلم کرده‌اند بر نفسهای خود و بعد از آن استغفار نمایند به توبه و اخلاص و رسول نیز [30- ب] برای ایشان استغفار کند هر(3) آینه خدای را تواب و رحیم می‌یابند.
اگر چه مورد این آیه خاص است لیکن حکمش عام است.
طریق زیارت بروجه اجمال:

---

1- ل: حفض.
2- سوره نساء، آیه 64
3- ل: بر.

باید که به ادب تمام در مواجه مستقبل قبر شریف و مستدبر قبله ایستاده سلام و دعا کند و از جمله ادعیه باید که یکی این دُعا باشد:
«اللهم انّک قُلَت فی کتابک لنبیّک علیه السلام(1) وَلو انَّهُم اذْ ظَلَموا انْفُسهم جاؤک فاستغفروا اللّٰه (الآیة) و انّی اتیت نبیّک- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مُستَغْفِراً فَاسأَلُکَ ان توجب لی المغفرة کما اوْجَبْتَها لِمَنْ اتاهُ فی حیاتِه، الّلهم إنّی اتوجَّه الیک بنبیّک صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم.»
و وقوف نماید نزد قبر شریف و نزدیک شود. و در روایتی آنکه وقوف و دعا نکند و بگذرد و باید که مُتعلق نشود به شبّاک. همچنین مروی است از امام مالک و از امام ابوحنیفه مروی است که ایوب سختیانی به مدینه آمد ملاحظه کردم نزدیک شد به قبر شریف، استقبال قبر و استدبار قبله نمود و گریه کرد بی‌تکلّف، مخالف این است آنچه از ابواللیث روایت کرده‌اند که زایر باید که استقبال قبله کند در سلام. سروجی و کرمانی نیز همچنین گفته‌اند، لیکن محقق تمام شیخ کمال‌الدین الهمام(2)- رحمة اللّٰه- می‌گوید: روایت ابواللیث مردود است به آنچه در مسند ابوحنیفه است. از ابن عمر که گفت: از سنت است که این که بیایی به قبر رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از جانب قبله و پشت خود را به قبله کنی و روی خود را به سوی قبر انور سازی و بعد از آن بگویی که السلام علیک یا ایها النبی و رحمة اللّٰه و برکاته و ابن جماعه نیز در مناسک خود کرمانی را به شذوذ نسبت کرده و مذهب حنفیّه را نقل کرده که باید که از برای سلام نزد سر آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بایستد به حیثیّتی که در جانب یسار باشد و از دیوار دور شود مقدار چهار گز [31- آ] و بعد از آن بگردد تا برسد به مقابل وجه مقدس و واقف شود آنجا مستدبر القبله.
همچنین است مذهب شافعی و غیره گفته‌اند که پیش از آنکه حجره‌های شریفه را به مسجد شریف درآورند از برای سلام مردم بر در حجره می‌ایستادند و سلام می‌کردند بنابر آنکه استقبال وجه شریف متعذر بود. پس از ناحیه خانه و از ناحیه سر مبارک استقبال

---

1- ل: علیه‌الصلوات والسلام.
2- در متن عربی کمال بن الهمام آمده است. ص 102.

قبر انور می‌نمودند وسلام می‌کردند بر وجهی که وقوف ایشان مستقبل بود ساریه‌ای را که در آنجا صندوق است و مستدبر روضه و مذکور شد که امام زین‌العابدین- علیه‌السلام- از برای سلام نزد استوانه‌ای که در یلی روضه است وقوف می‌نمود. و نیز گذشت که آن موقف سلف بود پیش از ادخال حجرات و اما بعد از آنکه حجره‌ها را به مسجد شریف ادخال نمودند وقوف در مواجه آن حضرت بود- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

آداب زیارت و مجاورت:

[که آن] بسیار است از آن جمله یکی آن چیزهاست که مُتعلق است به سفر زیارت از تقدیم استخاره و تجدید توبه و وصیّت و ارضای هر کسی که رضای او مطلوب است و طیب و حلال بودن نفقه و توسعه در زاد راه و عدم مشارکت در زاد و تودیع اهل و اخوان و وداع منزل به دو رکعت نماز و بعد از آن دعا کردن و تصدق نمودن به چیزی در هنگام خروج و غیر ذلک از اموری که در آداب سفر حج مذکور است.

دیگر اخلاص نیّت است باید که نیّت تقرب کند نه زیارت و باید که نیت شدّرحل کند به مسجد نبوی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و نیّت نماز گزاردن در آن مسجد شریف و این منافی حدیث «لا تُعمِله حاجة الازیارتی» نیست زیرا که امتثال امر شارع است- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- در اینها و مقصود از آنکه هیچ حاجتی او را بر آمدن نداشته باشد غیر زیارت حاجتی است که شارع [31- ب] بر آن نخوانده و ترغیب ننموده باشد و باید که نیّت اعتکاف در آن مسجد شریف و تعلم و تعلیم و ذکر و اکثار صلوات و سلام و صدقه بر همسایگان آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و ختم قرآن و غیر ذلک از اموری که مُستحب است زائر را نیّت کند و نیّت اجتناب از مکروهات کند. فضلا عن المحظورات نیز باید کرد.

دیگر باید که به عزم زیارت شوق و غرامش (1) زیادت شود و هر چند که قرب و دنوّ او پیشتر گردد صبابت و حنّو (2) او بیشتر از پیشتر کرد زیرا که از لوازم حبّ است کثرت شوق به

---

1- غرام: عشق و شیفتگی.

2- حنّو: شفقت کردن مهربانی.

سوی محبوب و طلب قرب و نزدیکی به معاهد و اثار و آثار و اماکن و مهابط مرغوب مطلوب:
تلک الدیار التی قلب المحب له‌شوق الیها و تذکار و اشجان
وانة و حنین کلما ذکرت‌ولوعة و شجی منه واحزان

دیگر وقتی که از خانه بیرون می‌آید بگوید که:
«بسم اللّه، آمنت باللّه، حسبی اللّهُ توکلت علی اللّه، لاحول ولاقوة الا باللّه، الّلهم الیک خرجت و انت اخرجتنی، الّلهم سلّمنی و سلّم منی وردنیِ سالماً فی دین کما اخرجتنی، اللهم انی اعوذبک ان اضِل او أُضل او ازِل او ازل او أظلم أو اظَلَم او اجَهْل اوْ یجهل علیّ عزّ جارک و جلّ ثناؤک و تبارک اسمک ولا اله غیرک، اللهم انی اسَالک بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا الیک الی آخر الذکر المستحب لقاصد المساجد.»
دیگر اکثار صلوات و سلام بر آن خیرالانام در راه رفتن بلکه باید که اوقاف فراغتش مُستغرق صلوات و سلام و سایر قربات بوده باشد و باید که در راه تتبع نماید و زیارت کند آن مساجد و مواضع و آثاری که منسوب است به آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و در مساجد منسوبه نمازگزارد و در چیزی از امر معروف و نهی منکر، مداهنه و مساهله ننماید و نزد تضییع حقوق شرع او- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- غضبناک شود چه لازم مُحبت محب صادق غیرت اوست نزد فوات و تلف حقوق محبوب و ادعای [32- آ] مُحبت یفقد لازمش کذب روشن و دروغ مُبرهن است.
دیگر چون به حرم محترم نزدیک رسد و علامتهای آن را ببیند باید که خضوع و خشوع او زیاده شود و آن را بشارت هَنا(1) و بلوغ مُنا(2) پندارد و اگر سوار باشد دابه خود را از روی شوق تیز راند و اگر دابّه ضعیف باشد و قوت(3) تیز رفتن نداشته باشد او را بجنباند ولِلّهِ درّ القایل:

---

1- هَنا: گوارا.
2- مُنا: آرزو.
3- م: ندارد.

قرب الدیار یزید شوق الواله‌لاسیّما ان لاح نور جماله
او بشر الحادی بان لاح النقاوبدت علی بعد رووٴس جباله
فهناک عیل الصبر من ذی صبوةوبدا الذی یُخفیه من احْواله

و در این زمان باید(1) که در ازدیاد صلوات و سلام اجتهاد تمام نماید و اگر قوت پیاده رفتن داشته باشد پیاده شود که در حق مردان قوی مُستحب داشته‌اند بعضی و تأکید نموده برای اجلال و تعظیم رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم.
دیگر چون به حدّ حرم رسد بعد از صلوات و تسلیم بگوید:
«اللهم إنّ هذا هُو الحَرَمُ الّذی حرمته عَلَی لِسان حبیبک و رسُولک- صَلی اللّٰهِ علیه وآله وسلم- وَدَعاک انْ تَجْعَلَ فیه من الخیر والبرکة مثلی ما هو بحرم بیتک الحرام فحرّ منی عَلی النار و آمنی مِنْ عَذابِکَ یَومَ تَبعث عَبادِک وارْزُقنی مارَزَقْتَه اولیائک واهل طاعَتک و وفّقنی فیه لِحُسنِ الأدَب و فِعْل الخیرات و تَرْک المُنْکَرات.»
و اگر ممرّش به ذوالحلیفه باشد چون به مسجد مُعرَّس رسد شتر خود را بخواباند و آنجا نماز گزارد و در مسجد ذوالحلیفه نیز نماز گزارد.
دیگر غسل کند از برای دُخول مدینه شریفه و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوشد و اگر در خارج مدینه غسل میسّر نشود بعد از دُخول غسل به جای آرد و اجتناب کند از آنچه بعضی جهله عوام می‌کند که در وقت دخول تشبه به محرم نموده برهنه می‌شود.
دیگر چون به مدینه شریفه مُشرف شود و قبه منیفه نمودار گردد باید که استحضار عظمت [32- ب] و افضلیّت آن نموده تصور کند که این بقعه‌ای است که حق- سبحانه وتعالی- برای حبیب خود اختیار فرموده و در نظر خود دارد که به هیچ جایی قدم نمی‌نهد الّا که قدمگاه آن حضرت است- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پس خضوع و خشوع و مسکنت و ادب تمام را شعار و دثار خود سازد به ملاحظهِ آنکه مبادا به سبب قلّت ادب چیزی از دقایق حرمت آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فروگذاشته شود که سبب

---

1- م: که باید.

خُسران دنیا و آخرت گردد.
دیگر وقت دُخول آن بلده(1) شریفه بگوید:
«بسم اللّه، ما شاء اللّه و لا حول و لا قوّة الّا باللّه، رَبّ ادخلنی مُدخل صدقٍ و اخرجنی مخرج صدقٍ و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً، آمنت باللّه حسبی اللّه» تا آخر.
آنچه مذکور شد الآن در ذکر وقت خروج از خانه و در این زمان باید که تقویت استحضار شرف و فضل و احاطه نمودن آن زمین با تمکین اعضای شریفه سیدالمرسلین را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- کند.
دیگر تقدیم صدقه کند بین یدی آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و اول بار به مسجد شریف آید و به هیچ کاری و حاجتی التفات ننماید و چون مُشاهده مسجد شریف کند پیش نظر خود آرد که به مهبط ابوالفتوح جبرئیل رسیده و پای به سر منزل ابوالغنایم میکائیل کشیده و این موضع وحی و تنزیل است و این مکان جمیل سید جلیل است و از برای دخول قصد باب جبرئیل کند نظر به قول بعضی و چون خواهد که درآید(2) دل ازهمه چیزها(3) خالی ساخته به صفای ضمیر استحضار عظمت حضرتی که به او متوجّه است نموده، پای راست پیش نهد و بگوید:
«اعوذ باللّه العظیم و بوجهه الکریم و بنوره القدیم من الشیطان الرجیم بسم اللّه والحمد للّه‌ولاحول ولا قوة الا باللّه، اللهم صل عَلی [سیدنا(4)] محمّد عبدک و رسولک و علی آله و صحبه و سلّم تسلیماً کثیراً، اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و وفّقنی و سدّدنی واعنّی علی [33- آ] ما یرضیک و منّ علیّ بحسن الأدب، السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّه و برکاته، السّلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین»
و باید که این دعا را در وقت خروج و دخول مسجد ترک نکند الّا آنکه در وقت

---

1- ل: بلد.
2- م: ندارد.
3- د و ل: ها ندارد.
4- خلاصة الوفا، ص 106.

خروج «و افتح لی ابواب فضلک» گوید و بعضی گفته‌اند چون به در رسد ساعتی همچو کسی که اذن می‌خواسته باشد توقف نماید و بعد از آن درآید چنان که در دَرِ خانه‌های پادشاهان و بزرگان مُعتاد و متعارف است.
دیگر چون در مسجد شود نیّت اعتکاف کند اگر چه زمان مکثش قلیل بود، بعد از آن به روضه شریف مُتوجه شود از روی خشوع و خضوع تمام و باید که چشم خود را از نظر کردن برنقوش و زینت مسجد و غیره نگاه داشته به هیبت و وقار و خشیت و انکسار و خضوع و افتقار در مُوقف نبوی اگر خالی باشد و الّا در موضعی که نزدیک بود به آن دو رکعت تحیّت مسجد به «قل یا أیها الکافرون»(1) و «قل هواللّٰه احد»(2) بگذارد و بعد از تحیت مسجد حمد و ثنا گوید و از خدای تعالی توفیق و رضا و خیر آخرت و دنیا جوید و سجده شکر به مذهب حنفیه(3) ادا نماید و اگر صلوات مکتوبه قایم شده باشد به جماعت ملحق شود که تحیّت مسجد در ضمن آن مؤدی می‌شود و اگر مرور او اولاً به قباله وجه شریف است زیارت در حق او مستحب است و الّا اوّل تحیّت مسجد به طریق مذکور و بعد از آن زیارت کند و بعضی از مالکیه گفته‌اند که تقدیم تحیّت بر زیارت و تقدیم زیارت بر تحیّت هر یک از این دو رخصت است. لیکن نجمی از امام مالک، تقدیم تحیّت را نقل کرده بر زیارت.
دیگر بعد از تحیت مسجد متوجه ضریح شریف شود و از حق- سبحانه- استعانت خواهد در رعایت ادب این موقف منیف.
[از خدا جوئیم توفیق ادب‌بی ادب محروم گشت از فیض ربّ]
(4) پس ایستاده شود در برابر مسمار فضه مقدار چهار گز دورتر [33- ب] از سر قبر انور در غایت تواضع و انکسار و در نهایت مسکنت و افتقار از روی سکینه و وقار چنان که پندارد آن حضرت را- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در زندگی زیارت(5) می‌کند و سرخود را

---

1- سوره کافرون، آیه 1.
2- سوره اخلاص، آیه 1.
3- م: ابو حنیفه.
4- این بیت فقط در نسخه م آمده در متن عربی و دیگر نسخ نیست.
5- م: ندارد.

شیب انداخته نظر بر اسفل حجره نموده، حذر کند از اشتغال بر نقوش و زینت و غیره و بعد از آن به آواز معتدل سه بار بگوید(1):
«السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّٰه و برکاته، السلام علیک یا رسول ربّ العالمین السّلام علیک یا خیرالخلایق اجمعین، السلام علیک یا سیدالمرسلین و خاتم النبیین، السلام علیک یا امام المتقین، السلام علیک یا قائد الغرّ المحجلین، السّلام علیک ایها المبعوث رحمةً للعالمین، السلام علیک یا شفیع المذنبین، السلام علیک یا حبیب اللّٰه، السلام علیک یا خیرة اللّٰه، السلام علیک یا صفوة اللّٰه السلام علیک ایها الهادی الی الصراط مستقیم، السلام علیک یا من وصفه اللّٰهُ بقوله «و انک لعلی خلق عظیم» و بقوله «بالمؤمنین رؤف رحیم» السّلام علیک یا سبّح الحصی فی یدیه و حنّ الجذع الیه، السلام علیک یا من امرنا للّٰهبطاعته و الصلوة والسّلام علیه السلام علیک و علی سائر الانبیاء والمرسلین و عباد اللّٰه الصالحین و ملائکة اللّٰه المقربین و علی آلک وازواجک الطّاهرات امّهاتِ المؤمنین و اصحابک اجمعین کثیراً دائما ابدا کما یحبّ ربنا و یرضی جزاک اللّٰه و عنّا افضل ما جزی به رسولًا عن امته و صلی اللّٰه علیک افضل واکمل و ازکی و انمی صلوة صلّاها علی احد من خلقِه و اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحدهُ لا شریک لهُ واشهد انک عبدهُ و رسوله و خیرتهُ من خلقه، اشهد انک قد بلغت الرّسالة و ادیت الامانة و نَصَحْت الاٌمَة و کشَفْتَ الغمة وَاقمْت الحجّة واوْضَحتَ الحَّجة وجاهدت فی اللّٰه حق جهاده و کنت کما نَعتکَ اللّٰه فی کتابه حیث قال «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنّتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» فصلوات اللّٰه و ملائکته وجمیع خلقه [34- آ] فی سمواته وارضه علیک یا رسول اللّٰه، اللهم اته الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاماً محمودا الذی وعدتهُ وآته نهایة ما [ینبغی أن(2)] یسألهُ السّائلون، ربّنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آمنتُ باللّٰه و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر وبالقدر خیره و

---

1- آنچه که در فوق آمده از آداب زیارت نزد عامّه است. در کتابهای ادعیه شیعه، مفصّل‌تر آمده است.

2- م: ندارد، ل: الترب.

شرّه، اللهم فثبتنى على ذلک ولا تردّنا على اعقابنا ولا تزغ قلوبنا بعد اذهديتنا وَهَبْ لَنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب، الّلهم صلّ على محمّد عبدک و رسولک النبیّ الامیّ وعلى آل محمد و ازواجه و ذریّته کما صلیت على ابراهیم و على آل ابراهیم و بارک على محمد النبى الامى وعلى آل محمدکمابارکت علىابراهیم وعلى آلابراهیم فى العالمین انک حمید مجید.»
و اگر کسى عاجز شود از حفظ این مذکور یا وقتش تنگ باشد بر بعضى اقتصار نماید و اقلش السّلام علیک یا رسول اللَّه- صلى اللَّه علیه و آله و سلم- است و از امام مالک «السّلام علیک ایّها النبى و رحمة اللَّه و برکاته» منقول است و امّا اکثر تطویل را اختیار کردهاند و اگر کسى وصیّت سلام کرده باشد بگوید: «السلام علیک یا رسول اللَّه از فلان بن فلان» و یا بگوید «فلان بن فلان بر تو سلام مىکند یا رسول اللَّه».
وبعد از آن باید کهدر مواجه شریفه توسل وتشفع نماید و بگوید: در کلام اللَّه است که «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم جاءُوْکَ فاسْتَغْفُروا اللَّه وَاسْتَغْفَرَ لَهُم الرَّسُوْلُ لَوَجُدُوا اللَّه [35- ب] تَوَّاباً رُحِیْماً»(1) به تحقیق که به حضرت تو آمدم و استغفار مىکنم از گناهان خود و تشفع و توسّل مىکنم به جاه و جلال تو به پروردگار خود، و این دو بیت خواند:
یا خیر من دفنت فى التُراب(2) اعظمه
فطاب من طیبهن القاعُ والاکم
نفسى الفداء لقبر انت ساکنهُفیه العفافُ و فیه الجودُ والکرمُ

و این ابیات نیز مناسب حال است:
انت الشفیع وآمالى معلقةوقدر جوتک یا ذالفضل تشفَعُ لى
هذا نزیلک اضحى لا ملاذلهالّا جنابک یا سؤلى و یا املى
ضیف ضعیف عزیبً قد اناخ بکمو مستجیر بکم یا سادة العرب
یا مکرمى الضیف یاغوت الزمان ویاغوث الفقیر و مرمى القصد و الطلب
هذا مقام الذى ضاقت مذاهبهوانتم(3) فى الرجا من اعظم السبب

---

1- سوره نساء آیه 64.
2- م: فى الترب امّا در متن عربى دفنت بالقاع، ص 110، در مقدّمه مؤلف همین کتاب به گونهاى دیگر درج شده.
3- خلاصة الوفا ص 11: وانتمو.

اگر زائر ضعیف باشد و طول قیام بر وی شاق نماید بنشیند و از والدین و برادران و یاران و دوستان خود خیر دنیا و آخرت طلبد.
گفته‌اند رجوع نمودن ثانیاً به مواجه شریفه اگر چه حنفیّه و شافعیّه گفته‌اند لیکن از صحابه و تابعین- رضوان أللّه علیهم اجمعین- زیاده(1) منقول نیست لیکن صاحب تاریخ توجیه وجیه می‌کند که مقصود کسی که به این قائل شده آن است که تأخیر کند دعا و سؤال و تضرع و زاری را که مُستلزم امتداد است از سلام شیخین و نیز تا جمع کند میان موقف سلف پیش‌از ادخال حجره‌های شریفه ومیان موقفی که‌مُختار است‌بعد از ادخال آن.
دیگر به منبر شریف آید و نماز گزارد و دعا و استغفار نماید و حمد و ثنا گوید و در نزد استوانه‌های مُتبرکه که ذکرش خواهد آمد دعا کند خصوصاً در روضه شریفه اکثار نماید دعا و صلوات را.
دیگر مکروه است الصاق و چسبانیدن پشت و شکم به آن و دست مالیدن. این است [35- آ] آنچه علما بر آن اتفاق نموده و اطباق کرده هر که برکت و تواضع را در کردن اشیاء مذکوره پندارد، در غرور نفس و خدعه شیطان افتاده باشد چه برکت در موافقت شرع و اتبّاع علماست.
دیگر باید که استدبار قبر شریف نکند در نماز و غیر آن و در نماز استقبال نیز نکند و اجتناب کند از اکل تمر صیحانی در مسجد و انداختن دانه آن در آن چنان که عوام می‌کنند.
دیگر بلاسلام باید که بر قبر شریف مرور نکند اگر چه مرورش از بیرون مسجد بوده باشد بلکه وقوف نماید و سلام کند آنگاه بگذرد و ابوحازم روایت کرده که شخصی پیش من آمد که رسول را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در خواب دیدم که به ابوحازم می‌گفت که تویی که بر من می‌گذری روی خود را گردانیده(2) و سلام نمی‌کنی و نمی‌ایستی. بعد از آن هرگز ترک وقوف و سلام نکرد. به مذهب امام مالک کثرت زیارت بر وجهی که

---

1- م: اجمعین زیاده، ندارد.
2- ل: گورانیده.

مفضی(1) شود به محذوری، مکروه است و مذاهب ثلاثه دیگر زیارت و اکثار آن مستحب است زیرا که اکثار خیر، خیر است و امام نووی گفته که اکثار زیارت و اطالت(2) وقوف نزد قبور اهل فضل و صلاح محض خیر و فلاح است.

دیگر اکثار صلوات و سلام و غنیمت داشتن صیام و صلات خمس در مسجد نبوی با جماعت علی الدوام و اکثار نماز نافله(3) در آن به قصد آنکه نمازش در موضع مسجد اوّل واقع شود و هرگاه که درآید تجدید نیّت اعتکاف کند و باید که حریص باشد بر احیای لیل در آن مسجد شریف اگر چه یک شب باشد و حریص باشد بر ختم قرآن عظیم و گفته که مُستحب است ختم قرآن به زائر مساجد ثلاثه [35- ب] در مساجد ثلاثه. و باید که دائم در مسجد نظرش بر حجره شریفه بوده باشد و در خارج بر قبه منیفه.

دیگر باید که هر روز بعد از سلام آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به جانب بقیع بیرون آید خصوصاً روز جمعه و چون به حدّ قبور شریفه رسد بگوید:

«السَلامُ عَلَیکَ یا دَارَ قَوْمِالمُؤمِنِین وَ انا إن شاءَ اللَّه بِکُم لا حِقُوْن یَرْحَم اللَّه المُسْتَقْدِمِیْن مِنْکُم وَ المُسْتَأخِرِیْن، ألَلّهمَّ اغْفِر لأهْلِ بَقِیْع الغَرْقَد، اللهم لاتَحْرِمْنَا أجْرَهُمْ ولا تفْتِنَّا بَعْدَهُم وَ اغْفِر لَنا وَلَهُم.»

و بعد از آن زیارت کند قبور طاهره‌ای را که به تفصیل مذکور خواهد شد.

بعضی گفته‌اند ابتدا به زیارت سیدنا ابراهیم بن رسول- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- کند و بعضی دیگر گفته‌اند چون از در شهر برآید به قبه حضرت عباس ابتدا کند و ختم زیارت به صفیّه بنت عبدالمطلب کند.

صاحب تاریخ می‌گوید:

«قبه حضرت عباس اول چیزی است که خارج از بلد را پیش می‌آید پس بر وی گذشتن و سلام ناکردن جفا است در حق مردمی که در آن قبه پرنورند پس باید که اول آنجا آید و بعد از آن به هر که مرور کند سلام نماید و ختم به صفیّه چنان که مذکور شد کند چون

---

1- مفضی: رساننده و مباشرت کننده.
2- اطالت: دراز کردن چیزی را.
3- د و ل: نفل.

بعد از فراغ رجوع نموده، از در شهر درآید قصد تربت مطهّر سیّدنا اسماعیل نماید و بعد از آن به زیارت مالک بن سنان و نفس زکیّه رود که ایشان در بقیع نیستند. و زیارت شهدای احد نیز کند.
ابن همام- رحمةاللّه- گفته که نفس جبل احُد را هم زیارت باید، که رسول- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- فرمود که احُد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما او را دوست می‌داریم و ابتدا به زیارت سیدالشهدا [36- آ] حمزه- رضی‌اللّه عنه- نماید و گفته: افضل آن است که روز پنجشنبه زیارت شهدای احد کند گویا این از برای تنگی روز جمعه است از برای وظایف و آداب آن روز. و محمد بن واسع گفته که به من رسیده است که اموات در روز جمعه و روز پیشین او و روز پسین او، زائران خود را می‌بینند و می‌دانند و مستحب است بر وجه تاکید به قُبا آمدن و در روز جمعه اولی است از سایر ایام و به سایر مساجد و جایهایی که به آن حضرت منسوب است رفتن مستحب است و بعضی از مالکیه گفته این چنین زیارت در حق کسی است که در مدینه مشرفه اقامت بسیار نموده باشد والّا غنیمت داشتن مسجد نبوی و مُشاهده حجره شریفه احسن و افضل است. صاحب تاریخ می‌گوید:
«افضلیت این در حق کسی است که به دوام حضور و عدم ملال مُشرف شده باشد والا تنقل در آن بقاع و امکنه مُتبرکه افضل است.»
دیگر باید که در مدت اقامت خود ملاحظه جلالت مدینه و نزول آن حضرت- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- در امکنه و بقاع آن موضع سکینه و نزول جبرئیل به وحی در آن و کثرت محبت آن حضرت را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- نسبت به آن تصور نماید و مادامی که بر مشی قادر است سوار نشود چنان که از امام مالک مروی است که فرمود: از خدا شرم می‌دارم که به سُم ستور خود زیر کنم زمینی را که رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- در آن راه رفته و بعضی چُنین روایت کرده‌اند که می‌ترسم که سم ستور من واقع نشود در محلی که در آن محل رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- راه رفته باشد و باید که در مدت اقامت، نفس شوم را به زمام خشیّت و مهار تعظیم افسار نموده غضّ(1) صوت و خفض(2) جناح را شعار و دثار خود سازد.
کما قال اللّه تعالی: «انّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ اصْواتَهُم عِنْدَ رَسُوْل اللَّه اوْلئکَ الَّذِیْنَ

1- غض صوت: فروداشتن آواز و صدا.
2- ل: حفض.

امْتَحَنَ اللَّه قُلُوْبُهُمْ لِلْتَّقْوَی لَهُم مَغْفِرَة وَ أجْرٌ عَظِیْم.(1)»
گفته‌اند: چون‌این‌آیت نزول کردابوبکر [36- ب] گفت که: سوگند خوردم که به رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- سخن نکنم الّا همچو کسی که پنهانی سخن می‌کرده باشد.
دیگر مُحبت سُکّان مدینه با سکینه است خصوصاً علما و صلحا و اشراف و خدام و بیایدکه درترک مُحبت‌واکرام بعضی احتجاج به ابتداع یا عدم اتباع نکند که به اینها از حکم همسایگی بیرون نمی‌آید و شرف مساکنت آن محل شریف از وی زایل نمی‌گردد خصوصاً سُکان این مکان شریف که امید خاتمه خیر و حسنی در حق ایشان بسیار است وللّه درّ القایل.
فیا ساکنی اکتاف طیبة کلکم‌الی القلب من اجل الحبیب حَبیبُ

و گفته‌اند که مُستحب است «تصدق بما امکن و در شرح مهذّب گفته که: تخصیص کند اقارب رسول را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به زیادتی احسان.
دیگر استحباب مجاورت است بر کسی که قادر باشد به مجاورت با رعایت و انشراح صدر و دوام سرور و کمال فرح و حضور و طلب توفیق شکر این نعمت عظمی و اعتراف به تقصیر در آن و حرص بر انواع خیرات به حسب امکان و باید که بر اهل آن بلده شریفه به سکنای اربطه و اخذ صدقه تضییق نکند مگر آنکه مُحتاج باشد. پس به قدر حاجت بی‌اشراف نفس و بی‌تعرض از روی مسکنت اقتصار نماید و به بعضی اموری که صورتش عبادت و فایده‌اش دنیاست همچو امامت و اذان و تدریس و قرائت و خدمت حرم و غیره التفات ننماید مگر آنکه تخلیص نیت کرده باشد تا حاجتی داعی شده باشد. به آن دیگر چون خواهد که رُجوع نماید مسجد شریف را به دو رکعت نماز در مصلّای نبوی یا جایی که نزدیک آن باشد و وداع کند بعد از نماز و تقدیم حمد و ثنا(2) و صلوات و سلام بگوید:
«اللهم انانسألک فی‌سفرنا هذا البرّ و التّقوی و من العمل ما تحبُّ و ترضی.»
و غیر ذلک از ادعیه‌ای که مُسافر را مستحب است و بعد از آن بگوید: «اللهم لا تجعله آخر العهد بهذا المحل الشریف» و ختم به حمد و صلات و سلام نموده بعد از آن

---

1- سوره حجرات، آیه 3.
2- م: ندارد.

به قبر شریف [37- آ] آید و به دستور سابق سلام و دعا نماید و بعد از آن بگوید:
«یا رسول اللّٰه نسألک، ان تسال اللّٰه تعالی ان لا یقطع آثارنا من زیارتک و انَ یعیدنا سالمین و ان یبارک لنا فیما وهب لنا و یرزقنا الشکر علی ذلک، اللّهم لا تجعله آخر العهد بحرم رسولک صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و حضرته الشریفه و یسّرلی العود الی الحرمین سبیلا سهلة و ارزقنی العفو و العافیة فی الدنیا و الآخرة.»
و بعد از آن برای فراق و فوت برکات آن مواضع شریفه متبرکه که متألم و مُتحزن بوده از دیده غم دیده و سینه بی‌کینه قطرات غبرات(1) و زفرات(2) بلا تکلّفات ظاهر و متبادر سازد و چیزی از خاک آن حرم محترم و یا چیزی که از خاک آن حرم ساخته باشند همراه خود از آنجا بیرون نکند بلکه برای هدیّه از آنجا چیزی بگیرد که خاطری به آن خوش شود همچو تمر و آب چاه‌های متبرکه که ذکرش خواهد آمد.
دیگر در وقت بیرون شدن آنچه میسّر شود به اهل آن بلده مبارکه تصدق کند و نیّت ملازمت تقوی(3) و استعداد لقاءاللّٰه و رسول اللّٰه- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در دل مُحکم سازد و دل خود را از داعیه مفارقت و ذنوب و مُباشرت آن به کلّی پردازد که نکس(4) اشدّ و اصعب از مرض است و بعد از پاک شدن، خود در این نجاست آلودن، کمال قباحت و غایت شناعت است و بعد از آن باید که خود را دائماً به وفای این عهد راسخ و ثابت دارد و از نکث و نقض آن حذر کلی نماید تا خوّان اثیم(5) و ناکث(6) لئیم نباشد و از روی خوف و رجا تأمل در آیت کریمه «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَن أوْفی بِمَا عَاهَدَ عَلِیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیْهِ أجْراً عظیماً»(7) نماید.

---

1- غبرات: گرد.
2- زفرات- زفرة: بانگ کردن.
3- م: نکس.
4- نکس: بازگشت کردن مرض.
5- اثیم: گنهکار و دروغگو.
6- ناکث: عهدشکن، پیمان شکن.
7- سوره الفتح آیه 10.

در فضل مسجد نبوی و در روضه و منبر
اما فضل مسجد:
کما قال اللّٰه تعالی: «لا تَقُمْ فِيْهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ اسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أنْ تَقُومَ فِيْهِ رِجالٌ يُحِبُّوْنَ أنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ المُطَّهرِّيْن(1)»
می‌فرماید: هر آینه آن مسجدی که اساس او بر تقوی است [37- ب] از اول روز [یعنی ایام قدوم آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به مدینه] سزاوارتر است به آنکه قیام نمایی تو در آن و نمازگزاری: در آنجا مردانند که دوست می‌دارند پاکی را در آیت و حال آنکه اللّٰه تعالی دوست می‌دارد پاکان را.
احادیث متعدده دلالت می‌کند بر آنکه مراد از این مسجد مذکور در آیه مذکوره، مسجد مدینه نبوی است از آن جمله یکی حدیث ابی سعید خدری است- رضی‌اللّٰه عنه- در صحیح مسلم که از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پرسیدم از این واقعه فرمود که مراد این مسجد شماست که در مدینه است و آنکه رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نزد نزول این آیت به اهل قبا فرمود: خدای بر شما ثنا(2) گفت الی آخر الحدیث، منافاتی ندارد به آنکه مراد مسجد مدینه باشد زیرا که ایشان نیز در مسجد مدینه می‌بودند الّا آنکه قوله تعالی

---

1- سوره توبه، آیه 108
2- م: ندارد.

«من اول یوم» در آیه مذکوره ظاهر در مسجد قباست زیرا که اول مسجدی که عند قدوم مدینه بنا شده اوست مگر آنکه گوییم معنی آیه آن است که هر آینه مسجدی که اساس او بر تقوی است از اول روز تأسیس و نظر به این معنی هر دو مسجد شریف مصداق «لمسجد اسِّسَ عَلَی التقوی»(1) می‌افتد و جمع می‌شود میان احادیثی که به حسب ظاهر مُتعارض‌اند چه بعضی صریح است در آنکه مراد مسجد مدینه است و بعضی در آنکه مراد مسجد قباست- واللّه اعلم- و در صحیحین است که «لا تشدّ الرحال الا الی ثلاثه مساجد، مسجدی والمسجدالحرام والمسجد الاقصی»(2) یعنی باربسته نمی‌شود برای زیارت و تبرک جستن الّا به جانب سه مسجد یکی مسجد من دیگری مسجدالحرام دیگر مسجد اقصی و همین مضمون را مسلم به لفظ دیگر و امام احمد و ابن حبَّان و طبرانی و بزار(3) به اندک اختلافی در لفظ حدیث روایت کرده‌اند و در روایتی نیز آنکه بهترین جایهایی که به سوی او رحلت کنند این مسجد من و بیت‌العتیق یعنی کعبه است بی‌ذکر [38- آ] مسجد اقصی و در صحیحین است که یک نماز در این مسجد من بهتر از هزار نماز است در غیر آن از مساجد مگر مسجدالحرام زیرا که من آخر پیغامبرانم و مسجد من آخر مساجد انبیاست- صلوات اللّه و سلامه علیهم. پس نظر به این حدیث یک نماز در این مسجد شریف بهتر از هزار نماز باشد در مسجد اقصی زیرا که در استثنا داخل نیست.

چنین استنباط کرده‌است صاحب قاموس به تعبیّت ابو سلیمان داود شاذلی- رحمهااللّه.

و صریح است در این معنی حدیث ارقم- رضی‌اللّه عنه- که گفت آمدم به نزد رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- که وداع کنم به داعیه خروج به سوی بیت‌المقدس. گفت: تو را چه بر این می‌دارد مگر تجارتی در خاطر داری. گفتم: نی می‌خواهم که در آنجا نمازگزارم.

گفت که یک نماز در اینجا بهتر از هزار نماز در آنجاست و طبرانی از ثقات روایت کرده که نمازی در بیت‌المقدس همچو هزار نماز است در سایر مساجد غیر مسجدالحرام و مسجد نبوی به قرینه احادیث گذشته. پس نظر به این حدیث، نمازی در مسجد مدینه بهتر از

---

1- سوره توبه، آیه 108.

2- عامّه و خاصّه در باره این روایت بحث کرده‌اند. ر. ک به پخش اضافات.

3- ل: بزاز.

هزار نماز در مساجد دیگر باشد و در استثنا یعنی قوله(1)- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- الّا المسجدالحرام گفته که احتمال دارد که نماز در مسجدالحرام مساوی باشد(2) به نماز در مسجد مدینه و یا مفضول بود و یا افضل. ابن بطال(3) ترجیح اول کرده و گفته که نقض و زیادت معلوم نمی‌شود الّا به دلیل و ظاهرش مساوات است و از امام مالک اختیار ثانی مروی است و مؤید قول ثالث آنچه مروی است از ابن زبیر- رضی‌اللَّه عنهما- موقوفاً و مرفوعاً که نمازی در مسجدالحرام بهتر از صد نماز است در مسجد مدینه و ابن حزم گفته که زبیر از عمر روایت کرده به سند روشنتر از آفتاب با وجود عدم مخالفت صحابه- رضی‌اللَّه عنهم- پس همچو اجماع باشد از ایشان [38- ب] طبرانی و بزاز از ابودردا- رضی‌اللّه عنه- روایت کرده‌اند که نمازی در مسجدالحرام برابر است به صد هزار نماز و نماز در مسجد من مساوی است به هزار نماز و نمازی در بیت‌المقدس به پانصد نماز و این روایت موضّح و مبیّن است آن را که مراد تفضیل مسجدالحرام است بر سایر مساجد. لیکن خدشه‌ای دیگر است که از اینجا معلوم می‌شود که زیادتی مسجد مدینه از بیت‌المقدس پانصد درجه است نه هزار، چنان که گذشت، پس دفع این خدشه با حد و جهین است یا می‌گوییم مفهوم عدد حجت نیست پس این حدیث نفی زیادت نمی‌کند و یا می‌گوییم که در صحیحین و غیرهما آمده که نمازی در مسجد مدینه به هزار نماز جایی دیگر است و این زیادتی است که نمی‌داند مقدار آن را مگر خدای تعالی و در روایت صحیحین مقدم است بر غیرش، و اما دفع آنکه گذشت که نمازی در بیت‌المقدس به هزار نماز جایی دیگر برابر است، آن است که اول چنان وحی شده بود که فرمود: ثانیاً در مخیر شد به زیادتی همچنان که در دفع تعارض مانند این مواضع گفته‌اند مذهب شافعیه. چنان که امام نووی گفته، آن است که مضاعفه ثواب شامل فرض و نفل(4) است به خلاف طحاوی از حنفیه و غیره از مالکیه که تضاعف ثواب مخصوص است بر فرض به دلیل قول رسول- صلی‌اللَّه

---

1- ل: بزاز.
2- م: ندارد.
3- ل، د: ابن ابطال.
4- نفل: عبادت مستحبی.

علیه وآله وسلم- افضل نماز مرد آن است که در خانه‌ای ادا کرده شود مگر نماز فرض و شافعیّه از این حدیث جواب گفته‌اند که نفل با وجود آنکه در مسجد ثوابش مضاعف است لیکن مفضول است و بسیار است که مفضول را مزیتی می‌باشد بر فاضل و مزیّت فاضل از حج است از مزیّت مفضول و تضعیف مذکور را مآلش راجع به ثواب است نه آنکه او مجزا باشد از آنچه در ذمت است از قضاها به اجماع علما و نیز این ضعف با قطع نظر است از آنچه حاصل می‌شود [39- آ] از ثواب جماعت و فضیلت نماز به مسواک و از آنچه موعود است که یک حسنه را ده حسنه جزاست و نیز تضعیف مخصوص نیست به نماز بلکه عام است در جمیع حسنات چنان که در مکه تصریح کرده‌اند و مخصوص نیست به همان موضعی که مسجد بوده در زمان رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- چنان که امام نووی گفته بلکه عام و شامل است همه بقاع مدینه را و شاهد این است آنچه مروی شده از آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- که اگر کشیده شود این مسجد تا صنعا مسجد من است و صنعا شهری است از شهرهای یمن و در این مضمون اخبار و آثار کثیره وارد است و شیخ تقی‌الدّین ابن تیمیه(1) گفته که کلام متقدمین نیز بر این دلالت می‌کند و عمرو عثمان هر یک چیزی در مسجد نبوی افزودند هیچ کس بر ایشان انکار نکرد و صف اوّل که مقام امامت ایشان بود در زیادتی مسجد بود و این اعظم دلیل است بر آنکه زیادتی داخل است در اصل نه خارج- واللّه اعلم بالصّواب.

امام احمد و طبرانی به رجال ثقات از انس بن مالک روایت نموده‌اند که کسی که در مسجد من چهل نماز بگزارد و از او نمازی فوت نشود مکتوب می‌شود برای او براتی از ریا و براتی از عذاب و بری می‌شود از نفاق. و ابن حبّان در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده که از آن زمان که یکی از شما از خانه خود بیرون می‌شود به سوی مسجد من، پس کسی است که حسنه او مکتوب می‌شود و کسی است که خطیه او محطوط(2) می‌گردد و یحیی از سهل بن سعد- رضی‌اللّه عنه- روایت کرده کسی که داخل می‌شود به این مسجد

---

1- ابن تیمیه: متکلّم و فقیه متصلّب حنبلی 661- 728 ه. ق با آراء خاصّی که چند قرن بعد سرچشمه پیدایش وهابیّت‌شد.
2- محطوط: گم کرده شده.

و حال آنکه او تعلیم خیر می‌کند و یا تعلیم خیر می‌دهد به منزله مجاهد فی سبیل‌اللّه است و کسی که داخل می‌شود از برای غیر مذکور همچو کسی است که می‌بیند چیزهایی را که خوشش می‌آید و دلش را [39- ب] می‌رباید و حال آنکه آن چیزها از آن غیر اوست و او را از آن هیچ بهره نیست و در این معنی احادیث بسیار وارد است و هم یحیی روایت نموده که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که خیال نمی‌کنم و گمان نمی‌برم الّا آنکه هر مردی را از شما مسجدی است در خانه خود، گفتند آری یا رسول اللّه گفت: واللّه که اگر در خانه خود نماز می‌گزارید هر آینه ترک مسجد پیغامبر خود می‌کنید(1) و اگر ترک مسجد پیغامبر خود می‌کنید(2) هر آینه ترک سنت پیغامبر خود می‌کنید(3) و اگر ترک سنّت او می‌کنید(4) گمراه می‌شوید و غیر مذکور در فضل مسجد نبوی احادیث دیگر هست.

فضل روضه و منبر

در صحیحین از عبداللّه بن زید مروی است که ما بین خانه و منبر من روضه‌ای است از ریاض جنّت و بخاری در روایتی زیاده آورده که منبر من بر حوض من است و نیز در صحیحین است که ما بین قبر و منبر من روضه‌ای است از ریاض جنّت و در این مضمون احادیث بسیار وارد است در بعضی «مابین قبری و منبری» و در بعضی دیگر «مابین بیتی و منبری» و در بعضی دیگر «ما بین بیتی الی منبری» از مجموع مراد یک چیز است و در معنی هیچ اختلافی نیست زیرا که قبر شریف در خانه آن حضرت است- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و امام احمد به رجال صحیح روایت کرده که منبر من بر ترعه‌ای است از ترعه‌های جنت. مراد به ترعه یا در است یا روضه است بر بالای جایی مرتفع یا درجه.

طبرانی روایت کرده که پایه‌های منبر(5) من در جنّت است(6) یعنی ثابت و پای بر جای است در بهشت و از ابوسعید خدری- رضی‌اللّه عنه- مروی است که رسول- صلی‌اللّه علیه

---

1- ل: می‌کند.
2- ل و د: می‌کند.
3- ل و د: می‌کند.
4- ل و د: می‌کند.
5- ل و م: منبر من روایت.
6- م: ندارد.

وآله وسلم- شنیدم که می‌گفت و حال آنکه بر بالای منبر ایستاده بود که من در این اوان[1] بر عُقر[2] حوض خود ایستاده‌ام و نیز مروی شده که یکی از طرفین منبر شریف بر عُقر حوض است الآن. پس کسی که سوگند دروغ خورد و نزد منبر می‌خواسته باشد که حق مرد مسلمانی را به آن سوگند [40- ب]، دروغ قطع کند باید که آماده سازد منزل خود را از آتش.
و عقر حوض مفسر شده است از موضعی که آب از آنجا می‌ریزد به حوض، و نسائی به رجال ثقات روایت کرده که کسی که سوگند دروغ خورد نزد این منبر من و می‌خواسته باشد که به آز استحلال کند مال مسلمی را، لعنت خدای و ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد و خدای قبول نکند از وی صرف و عدل را یعنی فریضه و نافله را یا توبه و فدیه را. و طبرانی روایت کرده که میان حجره من و مصلّای من روضه‌ای است از ریاض جنّت و در روایتی میان خانه و مصلای من و در روایتی میان منبر و مصلای من روضه‌ای است از ریاض جنت.
قولی است که مراد به مصلّا جای نماز کردن آن حضرت است از مسجد نبوی و قولی آنکه مراد مصلّای عید است و مؤید این است آنچه بعضی از روات این حدیث گفته که شنیدم از غیر واحد. یعنی جماعتی کثیره که چون سعد بن وقاص این حدیث را استماع نمود هر دو خانه خود را در مابین مسجد و مصلّا بنا فرمود و نیز مؤید این است آنچه روایت نموده جناح نجار، که بیرون شدم با عایشه دختر سعد بن وقاص به سوی مکه و عایشه گفت که منزل خود را بنا کن گفتم به او که در بلاط بنا کنم. گفت: تمسک کن به بلاط که شنیدم پدر خود را که گفت که شنیدم رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که می‌گفت میان این مسجد من و مصلّای من روضه‌ای است از ریاض جنّت.
صاحب تاریخ گفته:
«بلاط آن امری ممتد است از مسجد تا مصلّا چنان که زیادتی تفصیلش خواهد آمد.»
و گفته که مؤید[3] آن است که جمیع مسجد نبوی روضه است.

---

1- ل: آن.
2- عُقر: دنباله حوض یا جای آب خوردن ستور از حوض ج: اعقار. کنایه از داخل خانه.
3- م: این مؤید.

در زواید مسند به رجال صحیح از عبداللَّه بن زید- رضی‌اللَّه عنه- مروی شده که میان این خانه‌ها یعنی خانه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- تا منبر شریف روضه‌ای است از ریاض جنّت و منبر شریف [40- ب] بر ترعه‌ای است از ترعه‌های جنّت.
و صاحب تاریخ می‌گوید که:
«حاصل و مفاد این حدیث نسبت به منبر شریف آن است که منبر شریف بعینه معاد می‌شود روز قیامت همچنان که اعاده کرده می‌شود جمع خلایق و می‌باشد به جای خود از این مسجد شریف نبوی به ناحیه‌ای از جنّت نزد عُقر حوض و در این اخبار ترغیب و تحریض مالا کلام است بر عبادت کردن در آن محل شریف و دلالت است بر آنکه آن اعمالی که در آن محل ادا می‌یابد موجب ورود حوض است و شرب از آن.»
بعضی دیگر گفته‌اند که منبری که در دنیا بود بعینه فردای قیامت بر حوض خواهد بود. این منبر شریف(1) است.
ابن نجار بر این قول اعتماد نموده و ابن عساکر گفته که این اظهر است و اکثر مردم بر ایند و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد آن است که فردای قیامت خدای تعالی یک منبری خواهد آفرید.
امّا آنچه در باب روضه شریفه وارد شده:
امام مالک- رحمةاللَّه- بر ظاهرش حمل نموده و گفته که او روضه‌ای است از ریاض جنّت که منقول می‌شود به سوی جنّت و مثل سایر زمینها نیست که فانی شود و جماعتی از علما موافقت کرده‌اند به امام مالک و قولی آنکه معنی آن است که عبادت در آنجا مؤدی است به جنّت با آنکه او همچو روضه‌ای است از جنّت در نزول رحمت و حصول سعادت به ملازمت عبادت در آن محل، خصوصاً در عهد حضرت رسالت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و تأیید این می‌کند آنکه مُقرّر شده است در شرع که اخبار به برکت بقاع و اماکن مُتبرّکه را فایده نیست غیر از آنکه تعمیر آن کرده شود به طاعات. لیکن بر ضمیر منیر پوشیده نیست که بر این تقدیر هیچ اختصاصی نیست حکم مذکور را به آن بقعه شریفه زیرا که عبادت در

---

1- ل و د: این منبر شریف است ندارد.

هر جا که واقع شود موجب دُخول جنّت می‌شود چنان که «من قال لا اله الا اللّٰه دخل الجنة» و غیره.
از احادیثی که در فضایل اعمال وارد شده غیر مقید به موطنی مخصوص و محلّی معیّن این احادیث شریفه مسوق شده از برای بیان مزید شرف(1) آن بقعه بر غیرش از اماکن. پس او [41- آ] الآن از جنّت است همچو حجرالاسود و باز روضه‌ای خواهد شد از جنّت و مُستوجب روضه‌ای خواهد شد عاملش از جنّت و در اینجا شبهی است به حضرت خلیل- علیه‌الصلوة والسلام- در آنکه او مخصوص شد به حجر جنّت و فرزند بزرگوارش اختصاص یافت به انعام روضه‌ای از جنّت و از برای آنکه حدیث شریف را بر ظاهرش حمل کرده‌اند استدلال کرده‌اند بر افضلیّت مدینه به ضمیمه حدیث «لقاب قوس احدکم فی الجنة خیر من الدّنیا و مافیها(2).»
حدود روضه شریف: روضه شریفه یا مُسامت(3) حایط حجره منیفه است از جهت قبله و شمال و لایزال کوتاه می‌شود در جهت عرض تا منبر شریف و مُنتهی می‌شود بر آن قریب به هیئت مثلث و مسامت مستولی است و بر این تقدیر داخل می‌شود و بعضی مواضعی که مسامت شمال حجره شریفه است اگر چه مسامت منبر نیست و آنچه مسامت طرف قبلی منبر است اگر چه مسامت حجره شریفه نباشد زیرا که منبر اندکی در جهت قبله متقدم است از محاذات(4) دیوار قبلی حجره شریفه پس مجموع بر هیئت مربع می‌شود چنان که رواق مصلای شریف و در رواق ما بعد آن که مسقف مقدم مسجد شریف بوده در زمان آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- عبارت از مجموع روضه می‌شود. لکن بر تقدیر احتمال اول آن مقداری از منبر که از محل اصلی پیشتر شده و مصلّای شریف به تمام یا مقدم او خارج روضه شریفه می‌شود زیرا که نه محاذی منبر است و نه مقابل حجره شریفه

---

1- م: شریف.
2- وفاء الوفاء: ج 2، ص 433. اشاره به قاب قوسین سوره نجم، آیه 9.
3- مُسامتِ: مقابل، رو به رو.
4- محاذات: رو به رو.

و این احتمال مردود است به جهت خروج مصلّای شریف که محل سجود جبهه(1) مبارک است و هیچ کس قائل نشده به خروج چیزی از مصلّای شریف از روضه منیف.
ذرع ما بین قبر شریف و منبر منیف پنجاه و چهار گز و سُدس است. ظاهراً که این مبنی است بر ادخال جدار حجره شریفه که عرضش پنجاه ذراعِ و سُدس است و بعضی گفته‌اند که پنجاه و سه گز و یک شبر(2) است- واللَّه اعلم.

---

1- ل: جبه.
2- شبر: وجب.

# باب سوم

### اشاره

در اخبار سُكّان مدينه از قديم تا زمان [41- ب] حلول قدوم شريف رسول- صلى‌اللّٰه عليه وآله وسلم.
اين باب مشتمل است بر سه فصل:

## فصل اول

در سکّان مدینه بعد از توفان نوح- علیه‌الصلوات والسلام- و سکنای یهود و بعد از آن انصار اخیار و بیان نسب ایشان و کیفیّت غلبه ایشان بر یهود و آنچه اتفاق افتاده با تُبع(1) کلبی از ابن عباس اسناد نموده که مردم در وقت خروج از سفینه به طرف بابل نزول نمودند و در آن زمان هشتاد تن بودند پس مُسما شد آن موضع به سوق ثمانین و بعد از آن مکث کردند در آن محل تا که بسیار شدند و نمرود ملک ایشان گشت(2) و چون کافر شدند اختلاف زبان در میان ایشان پیدا شد پس مُتفرق شد زبان ایشان به هفتاد و دو زبان و حق- سبحانه- از این میان تفهیم زبان عربی کرد به عمالیق و طسم پسران لاوذ(3) بن سام و عاد و عبیل پسران عوص بن ارم بن سام و ثمود(4) و جدیس پسران جائق(5) بن ارم بن سام و قنطور بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام پس عبیل و یثرب بن عبیل به زمین یثرب نزول کردند و بعد از آن مُخرج شدند از آنجا و به جُحفه نزول کردند پس سیلی آمد در آنجا ایشان را اجحاف کرد یعنی اخذ کرد و رمی نمود و لهذا مُسمّا شد آن زمین به جحفه و قولی آنکه اول کسی که ساکن زمین مدینه شد یثرب بن قائنه(6) بن مهلاییل بن ارْم بن عبیل بن عوص بن ارم بن سام بن نوح- علیه‌السلام- بود و قولی آنکه اول کسی

---

1- تُبع: ج تابع. پیروان.
2- ل: کشت.
3- م: لود.
4- م: ثموده.
5- م: خالق.
6- م: قاینه، ل: فاینه.

که در زمین مدینه عمارت خانه و حصن نمود و زراعت کرد و نهال نشانید عمالیق پسران عملاق بن ارفخشد بن سام بودند و ایشان گرفتند ما بین(1) بحرین و عمان و حجاز را تا شام ومصر واز ایشان است جبابره وفراعنه وملک ایشان درملک حجاز ارقم بود و در مدینه بنوهف(2) و بنو مطرویل و در مکه مشرّفه(3) جرهم و در یمامه قنطور وطسم و جُدیس(4).
از زید بن اسلم مروی است که کفتاری را با بچّه‌های او دیده‌اند که در سوراخ [42- آ] چشم مردی خانه کرده بود و نیز از او مروی است که چهارصد سال می‌گذشت و جنازه‌ای در میان ایشان مسموع نمی‌شد.
ابوالمنذر از دو مرد ثقه روایت کرده است که گفته‌اند:
«بر رسیده است که موسی- علیه‌السلام- در آن هنگام که حج نمود جماعتی از بنی اسرائیل با او حج کردند در وقت بازگشت به مدینه با سکینه رسیدند، موضع مدینه را دیدند به صفت بلد پیغامبری که صفت او را در تورات می‌یافتند به عنوان آنکه از خاتم‌الانبیاست- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پس طایفه‌ای از ایشان به عهد و پیمان در آنجا نزول کردند در سوق بنی قینقاع بعد از آن به ایشان جماعتی از عرب پیوست و ملحق شد و ایشان کسی بودند که در مدینه ساکن شده بودند و این نیز مذکور است که قومی از عمالقه پیش از ایشان ساکن شده بوده‌اند.»
ابن شبّه(5) به سندی که بد نیست روایت کرده از جابر- رضی‌اللّٰه عنه- مرفوعاً که موسی و هارون- علیهما السّلام- به حج اقبال نمودند و چون به مدینه مرور فرمودند از یهود ترسیده پنهان شدند و به احد بیرون رفتند، هارون را- علیه‌السّلام- موت دریافت، پس موسی- علیه‌السّلام- برای او قبر و لحد کند و گفت: ای برادر تو می‌میری. پس هارون برخاست و به لحد خویش درآمد و آنگاه روح پاکش مقبوض گشت. پس موسی- علیه‌السلام- بر وی خاک پاشید و دفن نمود. این قصه دالّ است بر بودن یهود در مدینه

---

1- م: ما.
2- ل: بنواهف.
3- ل: ندارد.
4- هر سه نسخه: جدسین.
5- ل: ابن شیبه.

در زمان موسی- علیه‌السّلام- [است] و خواهد آمد در اسمای بقاع، ذکر وجود قبری به حما که مکتوب است بر وی «انا رسول، رسول اللّه سلیمان بن داوود- علیهماالسلام- الی اهل یثرب» و در روایتی «رسول رسول اللّه عیسی بن مریم الی اهل قری عرینه». و ابن زباله از پیران اهل مدینه روایت کرده که گفته‌اند که ساکن مدینه در زمان گذشته صعل(1) و فالج(2) بودند، داوود- علیه‌السلام- ایشان‌را غزا کرد واز ایشان صدهزار دختراسیر گرفت [42- ب] و گفته‌اند که خدای تعالی بر ایشان کرم را مسلط ساخت تا هلاک شدند و قبور ایشان این است که در کوه و دشت است به ناحیه جُرف.

زنی از ایشان باقی مانده بود معروف به زهره که ساکن مدینه بود از مردی کرایه کرد که به جایی بیرون رود، چون نزدیک رسید که سوار شود کرم او را فرو گرفت پس با او گفتند که ما می‌بینیم که کرم تو را فرو می‌گیرد گفت به همین کرم قوم من هلاک شدند و بعد از آن گفت که «ربّ جسَدٍ مصون و مال مدفون بین زهره و رانون» و بعد از آن کرم آن زن را کشت.

گفته‌اند: قومی بودند که ایشان را بنوهف و بنومطر و بنوالازرق می‌گفتند در ما بین مخیض تا غراب الصَّایله تا قصّاصبن تا طرف احد پس این آثار ایشان است در آنجا و از عروة بن الزبیر مروی است که عمالیق منتشر شده بودند در بلاد و ساکن شده بودند در مکّه و مدینه و جمیع حجاز، پس استکبار کردند و از حد تجاوز نمودند و در آن هنگام که خدای تعالی موسی را- علیه‌السلام- بر فرعون لعین نصرت داد و شام را پاکوب لشکر او گردانید و مفسدان آن دیار را هلاک ساخت، لشکری از بنی‌اسرائیل به سوی مدینه تعیین فرمود و امر نمود که هیچ بالغی را زنده نگذارند. پس لشکر بنی‌اسرائیل به مدینه رسیدند و خدای تعالی ایشان را نصرت داد و ایشان آن قوم مُتمرد را هلاک ساختند و پسر ملک ایشان ارقم را که به غایت صاحب جمال بود اسیر کردند و گفتند که او را زنده نگاه می‌داریم تا به موسی- علیه‌السّلام- برسیم ببینیم(3) که رأی شریفش در حق او چیست؟

---

1- صعل: باریک گردن و کوچک سر.
2- فالج: از فَلَجْ.
3- م: ندارد.

پس او را گرفته متوجه خدمت حضرت موسی شدند و آن حضرت پیش از قدوم ایشان به جوار حق- سبحانه تعالی- واصل شده بود. چون ایشان نزدیک رسیدند مردم به ایشان تلقی نمودند و احوال ایشان پرسیدند و ایشان احوال خود را بیان نمودند. پس بنی‌اسرائیل گفتند که شما معصیت کرده‌اید که خلاف پیغمبر خود نموده‌اید [43- آ] و به میان ما نیایید و به شهر ما ندارید و گفتند اگر چه از این بلاد ممنوع شدید اما آن بلدی که از آنجا برآمده‌اید هیچ جایی بهتر از آن نیست و در آن زمان حجاز اشرف بلاد و اطهر آن بود از حیثیّت آب و علف(1).
پس از این قصّه معلوم شد که اول سکنای یهود این بود بعد از عمالیق و جمیع یهود در زهره ساکن بودند میان حرّه و سافله در پهلوی قفّ و اموال ایشان در سافله بود و جمهور ایشان در یثرب نزول کرده بودند در مجتمع سیلها در پهلوی زغابه و از محمد بن کعب قرظی مروی است که قریظه و برادران ایشان بنی هدل و عمرو پسران صریح و نضیر بن النحام بن الخزرج بن الصریح از ذریت هارون- علیه‌السّلام- بیرون آمده‌اند در مذینب(2) و در مهزور نزول کرده‌اند.
از ابوهریره مروی است که گفته است که به من رسیده که در آن هنگام که بنی‌اسرائیل را رسید آنچه رسید از بخت النصر متفرق شدند و ایشان حال آنکه در تورات و صف و نِعَت محمد را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- می‌یافتند و می‌دانستند آن را که ظُهور شریف او در دیهی از دیه‌های عرینه که خرماستان باشد خواهد بود چون از شام بیرون شدند در میان شام و یمن به هر دیهی که می‌رسیدند ملاحظه می‌کردند و نظر می‌نمودند که وصف و نعت یثرب را دارد یا نی تا نزول کنند در آنجا به امید لقای شریف و دریافت مجلس منیف حضرت سیّدالمرسلین- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- تا آنکه نزول کردند جماعتی از فرزندان هارون نبی- علیه‌السلام- که حاملان تورات بودند به یثرب. پس بعد از آن ایشان به رحمت حق واصل شدند و به محمّد- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- ایمان

---

1- ل: ندارد.
2- م: مذینت.

داشتند که او خواهد مبعوث شد و فرزندان خود را ترغیب و تحریض می‌نمودند به اتباع آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- پس دریافت از ذریّت ایشان محمّد را- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- طایفه‌ای و کافر شدند [43- ب] و حال آنکه می‌دانستند و می‌شناختند آن حضرت را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و این کُفر ایشان از برای حسد شوم ایشان بود بر انصار اخیار- رضی‌اللّه عنهم- که چرا پیش از ما به شرف اسلام مُشرف شدند.

مجمل اخبار انصار اخیار آنکه اصل ایشان که اوس و خزرج است بعد از یهود به مدینه آمدند و در آنجا مُتفرق شدند در بالا و پایان مدینه و بعضی از ایشان در قرای یهود با یهود ساکن شدند و بعضی دیگر تنها در جایی علی‌حده مُتوطن شدند، لیکن ریاست و سروری، یهود را بود و اوس و خزرج مدتی در آنجا بودند و از یهود عهد و پیمان خواستند که به سبب آن ایمن شوند از شر غیر و مُدّت مدید حال ایشان بر این منوال بود تا که قوت و شوکت و اموال و املاک ایشان بسیار شد پس قریظه و نضیر که یهود بودند رسیدند و قطع عهد و پیمان خود کردند و ملک یهود فطیون(1) را که بکارت دختران اوس و خزرج اولاً او ازاله می‌کرد و آن گاه به شوهرانشان می‌گذاشت. شخصی مالک نام ازایشان که خواهر خود را به شوهر داده بود این دنائت را نمی‌خواست پنهانی به صورت زنی درآمد و کشت او را و بعد از آن به میان قوم خود درآمد و ایشان به ملک شام که از قوم ایشان بود کسی فرستادند و از تغلّب و تسلّط یهود شکایت کردند و او ابوجبیله نام شخصی را به جمع کثیر به سر یهود فرستاد و ایشان آمدند و اکابر یهود را قتل کردند و بعد از آن عزت و شوکت از آن اوس و خزرج شد و قولی آنکه مالک مذکور نزد تُبّع اخیر که اسمش کرب بن حسّان بن اسعد الحمیری است رفت برای شکایت چون به او رسید و عرض حال خود کرد او سوگند خورد که به هیچ زنی نزدیک نشود و خوشبویی استعمال نکند و شراب نخورد تا به مدینه نیاید و یهود را اذلال(2) نکند. پس به مدینه آمد و به احد نزول نمود و یهود را پیش خود طلبید و از ایشان سیصد [44- آ] تن را به عذاب کشت و اراده تخریب مدینه

---

1- در نسخه: فطیورْ، اساس متن عربی ج 1 ص 164 و معجم البلدان ج 5 ص 101 تصحیح شد.
2- ل: ازاله.

کرد. شخصی از یهود که دویست و پنجاه سال عمر یافته بود پیش آمد و گفت: ای ملک کار تو بزرگتر از آن است که به اندک چیز غضب بر تو راه یابد و به درستی که تو نمی‌توانی که مدینه را خراب سازی زیرا که او محل هجرت پیغامبری است از نسل اسماعیل- علیه‌السلام- که از کعبه خواهد برآمد پس تبع ترک آن داعیه نموده آن یهودی را با یهود دیگر گرفته به جانب مکه آمد و خانه کعبه را جامه نو پوشانید و به آن دو یهودی به جانب یمن رجوع نمود و به دین ایشان درآمد.

در خبر است که خانه ابو ایّوب انصاری- رضی‌اللَّه عنه- که ذکرش خواهد آمد بنای تبع اول است که نامش تبان(1) أسعد بن کلکیکرب است و گفته‌اند که او به مدینه مرور کرد و به او چهار صد کس از علما همراه بودند و علما با همدیگر عهد کردند که از مدینه بیرون نشوند. تبع سبب آن از ایشان پرسید، ایشان گفتند که ما در کتاب خود می‌یابیم که این محل هجرت پیغمبری است که نام شریفش محمّد- صلی اللّه علیه وآله وسلم- است پس ما در آنجا اقامت می‌کنیم به امید آنکه آن حضرت را دریابیم. پس تبع برای هر یک از ایشان خانه‌ای بنا کرد و هر یک را جاریه‌ای به زنی داد و مال بسیار به ایشان بخشید و نامه‌ای که مُتضمّن اسلام او بود نوشت و پیش ایشان گذاشت و ختم نمود و فرمود که اگر پیغامبر را دریابند یا فرزندان ایشان دریابند نامه را به آن حضرت رسانند و از آن نامه است این دو بیت:

شهدت علی احمد انّه‌رسول من اللَّه باری النَّسَم

فلو مدَّ عمری الی عمره‌لکنت وزیراً له وابن عم

و خانه‌ای برای آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بنا کرد که هر گاه به مدینه قدوم شریف ارزانی دارند در آن خانه نزول فرماید. گفته‌اند که خانه ابوایّوب همان خانه است و ابو ایّوب- رضی‌اللَّه- از فرزند همان عالم است که نامه نزد او بود و انصار فرزندان علمای دیگرند و گفته‌اند که نامه نزد ابو ایّوب بود و در وقت قدوم به نظر شریف [44- ب] آن حضرت رسید.

---

1- م: بیان، ل: تبان بن سعد.

فصل دوم

در بیان منازل اوس و خزرج و جنگهای مابین آنان(1)

گفته‌اند که اوس و خزرج مدت مدید در غایت موافقت و اتحاد بودند آخر در میان ایشان خلاف شد و منازعت و مشاجرت ایشان منجر به حروب و قتال بسیار گشت آخر جنگهای ایشان حرب یوم البُعاث(2) است که قبل از هجرت به پنج سال وقوع یافته بنا بر قول اصّح و در این جنگ غیر ابن ابیّ جمیع سرداران اوس و خزرج کشته شدند و این سبب هدایت ایشان شد و لهذا، عایشه گفته است که روز بعاث روزی است که خدای تعالی مقدمه فتح و نصرت رسول خود کرده به دخول انصار در زمره مسلمین.

اهل سیر گفته‌اند که سیّد اوس و خزرج در روز قدوم حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- ابن ابیّ، بود و قبل از آن و بعد از آن این دو قبیله در تبعیت یک کس هرگز جمع نشده بودند و مردی دیگر از اوس اعنی، ابوعامر(3) فاسق که ترهب(4) نموده(5) و منتظر قدوم شریف می‌بود هر دو به شرف و ریاست(6) اغترار(7) نموده به شقاوت ابدی درمانده ساکن وادی ضلال شدند.

---

1- در ترجمه ندارد، از متن عربی گرفته شد. ص 151.

2- یوم بُعاث: روز جنگ اوس و خزرج.

3- ابو عامر پدر حنظله، غسیل الملائکه است، عربی، ص 158.

4- ترهب: وعده بد کردن و ترسانیدن.

5- م: کرده.

6- ل و م: دیاست.

7- اغترار: فریفته گردیدن. م: اعتزار.

فصل سوم

(1) در بیان تکریم و تشریف حق- سبحانه و تعالی- اوس و خزرج را به متابعت و مبایعت حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در عقبه اولی و ثانیه و شمّه‌ای از احوال هجرت آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از مکه به مدینه و نزول نمودن آن حضرت به قبا.

چون حق- سبحانه و تعالی- اراده اظهار دین رسول خود کرد، رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در موسمی که(2) نفری از انصار را ملاقات کرد بیرون آمد و نفس شریفش را به قبایل عرب عرض نمود چنان که عادت مُبارکش بود در هر موسم حج ناگاه در نزد عقبه، رهطی(3) و(4) از خزرج را ملاقات نمود و به ایشان گفت که آیا شما از موالی یهودید؟

گفتند آری! پس ایشان را به اسلام دعوت کرد چون ایشان از دیار یهود بودند و هر گاه که میان ایشان و یهود جنگ می‌شد، یهود می‌گفتند که هر آینه زود باشد که نبیّ ما مبعوث شود [45- آ] و ما به همراهی او با شما مقاتله کنیم همچو عاد و ارم. چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به ایشان سخن کرد بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند که این همان نبیّ است که یهود؛ شما را از او می‌ترسانیدند پس باید که یهود به شما پیش‌دستی نکنند به دریافت صحبت شریفش. پس ایشان اجابت دعوت کردند و گفتند که ما ترک قوم خود کردیم بنابر آنکه هیچ قومی نیست که عداوت و شرارت در میان ایشان باشد چنان که در میان قوم ما. اگر خدای تعالی قوم ما را به برکت مجتمع سازد هیچ مردی

---

1- در متن، فصل دوم.

2- م: ندارد.

3- رهط: مردان از سه یا هفت تا ده و یا کم از ده و یا از سه تا چهل بودن زنان.

4- ل: عقبه منا رهطی.

عزیزتر از تو نخواهد بود و رجوع نمودند به مدینه چون به خانه‌های خود آمدند هیچ خانه‌ای نماند از خانه‌های ایشان الّا آنکه در آنجا ذکر شریف آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- بود و این جماعت شش کس و در قولی هفت کس بودند. و در قولی دو کس از اوس بود و چون سال دوم شد در موسم حج دوازده تن از ایشان آمدند شش اول و شش دیگر هم از خزرج، پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به ایشان بیعت فرموده، مصعب بن عمیر را با ایشان همراه کرد(1) تا تعلیم دینِ اسلام(2) کند و قولی آنکه بعد از رفتن ایشان به مدینه به طلب ایشان مصعب و ابن ام مکتوم را فرستاد و مُصْعَب امامت می‌کرد و قرآن تعلیم می‌کرد به ایشان و او اوّل کسی است که به «مقری» مُسمّا شده و چون به مدینه آمدند به خانه اسعد بن زراره که از آن شش تن اول است نزول نمودند و مسلمانان نزد ایشان جمع شدند.

چون سعد بن معاذ و اسید بن حُضیر که هر دو سید بنی عبد(3) الاشهل بودند این قصه را شنیدند، سعد به اسید گفت: روان شو به سوی این دو مردی که آمده‌اند ضُعفای ما را سُفها سازند و زجر و نهی کن ایشان را پیش(4) از آنکه به دار ما آیند اسید حربه خود را به دست گرفته روان شد چون اسعد، اسید را دید [45- ب] به مصعب گفت که سید قوم خود است این که به تو می‌آید، راستی را در حضور او بگوی. اسید آمد و بر سر ایشان ایستاده شد و دشنام می‌داد و می‌گفت که شما را چه چیز به اینجا آورده که ضُعفای ما را سفاهت می‌آموزید، دور شوید از اینجا اگر شما را به جان خود بایستی هست. مصعب به او گفت: آیا نمی‌نشینی تا بشنوی که چه می‌گوییم. اگر راضی شوی به آنچه می‌گوییم قبول کن و اگر گفته ما را مکروه داری مکروه را از خود دور کن، مصعب گفت: واللّه که پیش از آنکه سخن کند در روی او نور اسلام را مُشاهده نمودیم، پس اسید گفت: «ما احسن هذا و اجمله» یعنی چه خوب و زیبا سخن گفتی، بعد از آن پرسید که چه کار می‌کنید هر گاه که به این دین

---

1- م: ساخت.

2- ل: دین و اسلام.

3- م: ندارد.

4- د: کن پیش ایشان.

خواهید که درآیید، مُصعب و ابن ام‌مکتوم گفتند که غسل کن و پاک شو و جامه پاک بپوش بعد از آن گواهی حق بده و بعد از آن نماز بگزار. پس اسید فرموده ایشان را به جای آورد و بعد از آن گفت که در پس من مردی است که اگر او تبعیت شما بکند هیچ کس از قوم او نخواهد تخلف کرد از او، و من او را زود به شما می‌فرستم چون به سوی سعد بن معاذ برگشت دید که او و قوم او در مجتمع(1) خود نشسته‌اند چون سعد در روی اسید نظر کرد، سوگند خورد که اسید می‌آید اما آن روی که به آن رفته بود تغییر کرده و دیگر شده. چون اسید رسید، سعد گفت که چه کردی. اسید گفت: به آن دو مرد سخن کردم واللّٰه که چیزی بدی در ایشان ندیدم و ایشان را نهی کردم، گفتند هر چه تو را خوش می‌آید چنان سازیم و در این اثنا اسید به سعد گفت که شنیدم که بنی حارثه بیرون آمده‌اند که اسعد بن زراره را بکشند بنابر آنکه به قتل او که پسر خاله توست بر تو تحقیر کنند. سعد چون این سخن را شنید از روی غضب به سوی ایشان مُبادرت [46- آ] نمود چون مُصعب و ابن مکتوم را فارغ‌البال و مطمئن القلب دید دانست که اسید چه خواسته. پس بر سر ایشان ایستاد و دشنام چند داد و گفت ای ابوامامه اگر میان من و تو قرابت نمی‌بود می‌دیدی آیا چیزی را که ما مکروه می‌داریم به دار ما می‌آری و در این زمان اسعد به مصعب گفت که واللّٰه که آمد سیّد جماعتی که در پس اویند، اگر او به تو تبعیت کند هیچ کس تخلف نمی‌کند پس مصعب(2) گفت: آیا نمی‌نشینی تا استماع کنی اگر راضی شوی چیزی را و رغبت نمایی در وی قبول کن و اگر مکروه داری چیزی را ما آن چیز را از تو دور کنیم. سعد گفت: انصاف دادی. پس مصعب عرض اسلام کرد و بر وی قرآن خواند و گفتند که واللّٰه که پیش از آنکه سخن کند در روی او اشراق و بهجت اسلام را مشاهده نمودیم، سعد گفت چه می‌کنید هر گاه که اراده اسلام کنید چنان که در قصه اسید مذکور شد تقریر نمودند و سعد به جای آورد و بعد از آن سعد و اسید قصد مجتمع قوم خود کردند. چون قوم سعد را دیدند سوگند خوردند که سعد به روی دیگر است نه آن رویی است که به آن رفته بود. چون سعد به

---

1- م: مجمع.
2- ل: معصب.

ایشان رسید در سر ایشان ایستاده شد و گفت: ای بنی عبدالاشهل مرا چگونه می‌دانید در میان خود گفتند: تو را سیّد خود می‌دانیم و افضل خود از روی رأی و عقل، و امین خود می‌دانیم از جهت نقابت. سعد گفت: پس دانسته باشید که حرام است بر من که سخن کنم به مرد و زن شما تا آنکه آن زمان که ایمان آرید به خدای و رسول او. گفتند واللّٰه که هنوز شب نیامده بود به مرد و زن بنی عبدالاشهل الّا آنکه مسلم و مسلمه بوده. پس مصعب- رضی اللّٰه عنه- به سوی اسعد رجوع نموده نزد او اقامت فرمود و مردم را به اسلام دعوت می‌نمود تا که هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار نماند که به شرف اسلام نرسیده باشد الّا، دار بنی امیّة بن زید و خطمه(1) و وائل [46- ب] و واقف از اوس به سبب آنکه قائد ایشان شاعری بود که او را بسیار اطاعت می‌کردند و او ایشان را از این باز می‌داشت تا که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- هجرت نمود و بعد از گذشتن غزوه بدر و احد و خندق همه به شرف اسلام رسیدند و طبرانی از عروه در قصه اسلام بنی عبد الاشهل، روایت کرده که بعد از اسلام بنی عبدالاشهل، بنی النجار بر اسعد بن زراره اشتداد نمودند و مصعب را اخراج کردند، پس مصعب به سوی سعد بن معاذ انتقال نمود و لایزال به دعوت و هدایت مشغول بود تا آن زمان که کم خانه‌ای از خانه‌های انصار ماند که در آنجا جماعتی مسلمانان(2) نبوده باشند و عمر بن جموح نیز مسلمان شد و بتهای خود را شکستند و بعد از آن مسلمانان عزیزترین اهل مدینه بودند.

ابن اسحاق گفته بعد از آن مصعب با جمعی از انصار که به شرف اسلام مُشرّف شده بودند در قافله حج مُشرکان قوم انصار که به عزیمت حج متوجه مکه شدند تا به لقای مبارک حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مُشرّف شده به سعادت بیعت مستسعد کردند چون به مکه رسیدند به رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- میعاد نمودند که در میان ایام تشریف در عقبه به آن حضرت جمع شوند- مراد از عقبه آن شعبی است که در یسار کسی است که به منی متوجه است پیش از جهت مکه از رسیدن به عقبه کعب

---

1- ل و م: حطمه.

2- م: ندارد.

بن مالک گفته که چون شب میعاد رسید در میان قوم خود اندک خواب کردیم و حال آنکه حال خود را از ایشان پوشیده می‌داشتیم و چون ثلث شب گذشت از رحال خود بیرون شدیم از برای میعاد و راه پنهانی پیش گرفتیم تا که مجتمع شدیم نزد شعبی که نزدیک عقبه است هفتاد و سه مرد و دو زن با ما همراه بود. ام عماره بنت کعب و اسماء بنت عمرو بن عدی و در روایتی از اوس یازده کس و از بنی‌الحارث بن الخزرج شصت و دو تن و چهار تن [47- آ] از خلفای خزرج و بر این تقریر عدد از هفتاد، سه زیاده می‌شود اگر توفیق کنیم بین الرّواتین خلفای خزرج را در عدد شصت و دوی خزرج، ادخال کنیم و علی حده آن چهار حساب بکنیم- واللّه اعلم- و بعد از این رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- با عمّ بزرگوار خود عباس نزد ایشان آمد و عباس تکلم نمود و فرمود که محمد نزد ما چنان است که می‌دانید و به تحقیق که ما او را منع کردیم از آنکه به میان شما رود و او ابا کرد و نمی‌خواهد الّا جانب شما را، پس اگر شما می‌دانید که به او وفا خواهید کرد و اعدا و مخالفان او را از تعرض و ایذای او منع خواهید فرمود شما دانید و او و الّا از این زمان احوال خود را ملاحظه نمایید و گرد این کار مگردید. ایشان به عباس گفتند که هر چه گفتی شنیدیم، یا رسول اللّه تو سخن کن برای خود و برای پروردگار خود هر چه دوست می‌داری عهد و پیمان گیر.

پس رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- ایشان را به خدای تعالی دعوت کرد و قرآن بر ایشان خواند و ترغیب نمود ایشان را به اسلام و بعد از آن فرمود که بیعت می‌کنم به شما به شرط آنکه دفع کنید و منع کنید از من آن چیزی را که دفع و منع می‌کنید از زنان و از فرزندان خود. براء بن معرور، دست مبارک آن حضرت را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- گرفت و گفت: آری یا رسول اللّه منع می‌کنیم از تو آن چیزی را که منع می‌کنیم از ذریّه خود و ابوالهیثم بن تیهان(1) گفت یا رسول اللّه میان ما و یهود عهد و پیمان است و ما آن را خواهیم نقض کرد اما تو را خدای تعالی وقتی که نصرت دهد و دین تو را ظاهر گرداند ما را خواهی گذاشت و به قوم خود رجوع نمود. آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- تبسم

---

1- م: یتهان.

نموده فرمود که بلکه خون شما خون من است و منزل شما منزل من و من از آن شمایم و شما از آن من. جنگ می‌کنم با کسی که با شما جنگ می‌کند و آشتی می‌کنم با کسی که با شما آشتی می‌کند. امام احمد و حاکم روایت نموده‌اند که(1) عبداللّٰه بن رواحه [47- ب] گفت که یا رسول اللّٰه برای پروردگار خود و برای خود آنچه می‌خواهی شرط(2) بکن. گفت شرط می‌کنم برای پروردگار خود آنکه او را بپرستید و به او چیزی را شریک نسازید و برای خود شرط می‌کنم که از من منع کنید آن چیزی را که منع می‌کنید از نفسهای خود. گفتند:
اگر ما آنچه فرمودی بکنیم جزای ما چه خواهد بود. گفت: جزای شما جنّت.
گفتند: سودای ما سود کرد هرگز این بیع را اقاله و استقاله نکنیم. پس نازل شد آیه کریمه:
«انَّ اللّٰه اشْتَری مِنَ المُؤمِنینَ انْفُسَهُمْ وَ امْوالَهُمْ بِانَّ لَهُمْ الْجَنَة(3)»
یعنی: «خدای تعالی خرید از مومنان نفسها و مالهای ایشان را به جنّت.»
و رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به ایشان گفت که از میان خود برای من، دوازده تن را بیرون کنید برای نقابت قوم خود تا مهتر و سردار باشند. پس ایشان نه تن از خزرج و سه تن از اوس تعیین کردند.
در روایتی آنکه رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بانقبای نجبا فرمود:
شما کفیل قوم خودید همچون کفالت حواریین عیسی بن مریم را ایشان گفتند آری. از عبادة بن الصامت مروی است که ناگاه در این اثنا شیطان لعین فریاد برآورد که ای اهل منازل به تحقیق که اجتماع نمودند برای حرب شما. رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- گفت هر آینه در فزع(4) سازم تو را ای دشمن خدای و به انصار اشارت فرمود که به جانب منازل خود روند.
کعب گفته که پس برگشتیم به سوی خوابگاه خود و چون صباح شد اجله قریش به منازل ما آمدند و گفتند ای معشر خزرج، به ما رسید که شما آمده‌اید که صاحب ما را از

---

1- ل: که ندارد.
2- ل: ندارد.
3- سوره توبه، آیه 111.
4- فزع: هر چیز هولناک، و هر آنچه مردم از آن بترسند.

میان ما بیرون برید و بیعت کنید به وی از برای محاربه ما، واللَّه که در میان عرب هیچ قبیله را مکروه نمی‌داریم که میان ما و ایشان آتش حرب افروخته شود چنان که شما را و جنگ شما ابغض امور است نزد ما. چون سخن قریش را مُشرکان قوم(1) ما شنیدند پیش رفتند و سوگند خوردند که از این چیزها که شما [48- آ] می‌گویید هیچ چیز واقع نیست و ما نمی‌دانیم و راست گفتند که نمی‌دانستند و انصار اخیار- رضی‌اللَّه عنهم- با رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- گفتند یا رسول اللَّه با ما به در نمی‌روی. آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که مأمور نشده‌ام به خروج. و اصحاب خود را اذن داد که به مدینه هجرت نمایند و خود به انتظار اذن خروج اقامت نمود و جماعتی از میان دو عقبه به مدینه توجه نمودند یکی از آنها ابن ام مکتوم(2) است و گفته‌اند اول کسی که به مدینه مهاجرت کرد ابو سلمه مخزومی(3) بود شوهر ام‌سلمه- رضی‌اللَّه عنهما- و بعد از عقبه متوالی شد خروج اصحاب به سوی مدینه پرسکینه و از این جمله است عمر و برادر او زید و طلحه و صهیب و حمزه و زید بن حارثه و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و عثمان بن عفان و گفته‌اند غیر علی- علیه‌السلام- و ابوبکر به آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- کسی نماند.

چون قریش این حالت را مشاهده کردند از بیرون شدن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در حذر شدند و در دارالندوه اجتماع نمودند و شیطان لعین به صورت پیری نجدی به میان ایشان آمد و قول ابوجهل را تصویب نمود و قصه آن بود که در آن مجمع میان قوم اختلاف شد در آنکه در حق رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- چه کار کنند.

ابوالبختری گفت که رای من آن است که او را در خانه‌ای حبس کنید غیر یک سوراخی که از آنجا به او آب و نان می‌داده باشید هیچ منفذی در آنجا نگذارید و او در آنجا باشد تا آن زمان که او بمیرد. شیطان گفت چه بد رأیی است این رای، فردا قوم او خواهند آمد و به جنگ او را از دست شما خلاص خواهند کرد. پس هشام بن عمرو گفت رای من آن است که او را بر شتری سوار سازید و از شهر خود به در کنید ضرری به شما نخواهد کرد آنچه او

---

1- م: قوم ندارد.

2- م: ابن مکتوم.

3- همان ابو سلمه بن عبدالأسد مخزومی است.

می‌کند. باز شیطان گفت چه بد رأیی است این رای، خواهد رفت [48- ب] و قوم دیگر را افساد کرده به سر شما خواهد آورد و با(1) شما مقاتله خواهد(2) کرد. پس ابوجهل گفت رای من آن است که از هر بطنی یک جوان خردسال را بگیرید و شمشیری به دست او دهید و جوانان جمع شده همه به یک بار حمله نموده به یک ضربه او را هلاک سازند که خون او در قبایل متفرّق می‌شود و بنی‌هاشم به حرب جمیع قریش قادر نیستند، پس اگر خون بها می‌طلبند خون بها بدهیم. شیطان گفت راست می‌گوید این جوان، پس به این رای اتفاق نموده مُتفرّق شدند.

جبرئیل- علیه‌السلام- نزد رسول- صلی اللّٰه علیهما و آله و سلم- آمد و خبر به ایشان رسانید و به هجرت امر فرمود پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- علی را- علیه‌السلام(3)- در جامه خواب خود خوابانیده به همراهی ابوبکر به عزیمت هجرت به سوی غار ثور بیرون رفت. این قصّه به این خصوص از تفسیر قاضی منقول شد. و چون علی- علیه‌السلام- را در جامه خواب خود امر کرد که خواب کند خود به نزد ابوبکر آمد و گفت که به خروج امر شد و حال آنکه ابوبکر نفسش را برای رفاقت و صحبت شریف آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- آماده ساخته بود و دو راحله مهیّا ساخته، چون حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از هجرت خبر داد از آن حضرت التماس مصاحبت نموده یکی از دو راحله را به ایشان عرض نمود و ایشان فرمودند که راحله را به بهایش قبول کردم. پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- راحله قصوی(4) را و در روایتی راحله جدعا(5) را اختیار فرمودند و گفته‌اند که قیمت راحله هشتصد(6) درهم بود و ابوبکر به سوی عبداللّٰه بن اریقط، که از بنی کنانه بود و راه را خوب می‌دانست رفت و او را برای راهبری اجاره نمود، میعاد فرمود که بعد ازسه روز به غار ثور بیاید. بعد از آن رسول- صلی‌اللّٰه [49-

---

1- ل و م: به.
2- ل و م: ندارد.
3- م و ل: کرم‌اللّٰه وجهه.
4- قصوی: شتر ماده‌ای که کنار گوشش آن بریده باشد.
5- جدعا: شتری که بریدگی بینی، گوش و غیر آن دارد.
6- ل: هفتصد.

آ] علیه وآله وسلم- به جانب منزل خود رجوع فرمودند، دید که علی- علیه‌السلام- آمده و قریش دَرْ دَرِ خانه جمع شده‌اند و ابوجهل به آن پنج تن که برای قتل آن حضرت مُقرّر شده بودند می‌گوید که تا همه جمع نشوند نکشید. رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- مشتی خاک بر روی شوم ایشان پاشید که چشمهای ایشان را پوشید بعد از آن به منزل ابوبکر آمد. پس هر دو از آنجا به غار ثور آمدند و مردی بعید از مشرکان به نزدیک ایشان آمد و گفت که انتظار چه می‌برید؟ گفتند می‌خواهیم که صبح شود تا محمد را بکشیم.

گفت: خدای شما را قبیح و بد گرداند که ندیدید که خاک بر شما پاشید و از میان شما بیرون رفت. ابوجهل گفت این که به بُرد خود درهم پیچیده، افتاده است و سخن می‌گوید نه اوست. چون صباح شد علی- کرم اللّٰه وجهه و علیه‌السلام- از فراش مبارک برخاست.

چون ابوجهل دید گفت: راست گفته بوده است آن مخبر، پس قریش جمعیت نمودند و راه‌ها را گرفتند و وعده کردند که هر که آن حضرت را بیاورد مال دهند و چشم ایشان خیره شد، ندانستند که چه کنند به در غار گذشتند و دیدند که عنکبوت بر در او خانه کرده، بعد از سه روز آن شخص به هر دو راحله به میعاد آمد و این واقعه بعد از عقبه به دو ماه و ده روز و چیزی بود و خروج آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در روز دوشنبه غره ربیع‌الاول بود و در قولی پنجشنبه بود و عامر بن فهیره به هر دوی ایشان خدمت می‌کرد در راه و به پس ابوبکر سوار می‌شد. پس راه پایان مکه را گرفتند تا که به راه ساحل بحر از پایان عُسفان توجه نمود در قُدَید به خیام امّ معبد خزاعیّه نزول(1) فرمودند و روز شنبه در قدید قصّه سراقه روی نمود و قریش چندین روز هیچ نمی‌دانستند که ایشان به کدام جانب [49- ب] توجّه نموده‌اند، روزی آوازی شنیدند از کوه ابوقبیس که این بیت را انشاد می‌کرد:

فَان یَسْلم السعد أن یصبح محمدمن الأمن لایخشی خلاف المخالف

یعنی اگر سعد بن معاذ و سعد بن عباده مسلمان شوند محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- چنان خواهد شد که از خلاف هیچ مخالفی نترسد.

---

1- م: ندارد.

از این آواز قریش دانستند که آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به جانب مدینه توجه فرموده. چون بر مدینه مُشرّف شدند، ابو بُریده اسلمی با هفتاد کس از قوم خود به ایشان آمد. رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- پرسیدند که چه کسی؟ گفت:

بریده، ایشان به ابوبکر التفات نموده گفتند که «بَرَد امْرُنا و صَلَحَ» یعنی کار ما خوش شد و صلاح یافت. بعد از آن بُریده پرسیدند که از کدام قبیله و قومی گفت: از اسلم. باز به ابوبکر گفتند که سلامت یافتیم بعد از آن باز پرسیدند که از کدام جماعتی گفت: از بنی‌سهم. به بریده گفتند سهم یعنی نصیب و حصّه تو بیرون شد پس بریده- رضی‌اللّٰه عنه- به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- گفت که یا رسول اللّٰه به مدینه باید که بی علم(1) نه درآیی و در حال دستار خود را گشاد و بر سر نیزه بسته پیش پیش رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- درآمد و گفت یا رسول اللّٰه به خانه که خواهیم نزول نمود. ایشان فرمودند که ناقه من مأمور است یعنی- واللّٰه اعلم- به هر کجا که مأمور شده آنجا خواهد نزول نمود.

گفته‌اند که زبیر بن العوام با جماعتی که به تجارت به شام رفته بود در راه با ایشان ملاقات نمود به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و ابوبکر جامه‌های سفید پوشانید، چنان که در صحیح آمده و قولی آنکه طلحه بود- واللّٰه اعلم. چون مسلمانان خبر بیرون شدن آن حضرت را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از مکّه شنیدند هر صباح از مدینه به جانب حرّه می‌برآمدند و انتظار می‌کشیدند تا آن زمان(2) که حرارت آفتاب ایشان را [50- آ] به خانه‌های خود باز می‌گردانید.

روزی بعد از آنکه به جانب خانه‌ها بازگشته بودند یهودیی برای حاجتی بر بالای بلندی برآمده در آن جانب نظر(3) می‌کرد، ناگاه رسول را- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- با اصحاب ایشان به جامه‌های سفید دید، بی‌اختیار به آواز بلند فریاد برآورد یا «بنی‌قیله»! یعنی. انصار! جدّ شما که انتظار آن می‌کشیدید آمد. یعنی حظّ شما رسید، پس مسلمانان دست به سلاح خود برده متوجّه استقبال آن حضرت شدند و در پشت حرّه ملاقات نمودند،

---

1- ل: علمی.

2- ل: وقت.

3- م: حاجت خود.

پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به همراهی ایشان به جانب دست راست خود میل فرمودند که به همراهی ایشان در قبا در میان بنی عمرو بن عوف به خانه کلثوم بن هدم نزول نمودند و قولی آنکه قدوم آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در شب بود. لیکن اکثر برآنند که در روز بود. و در آن زمان مردم رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نمی‌شناختند و تمیز نمی‌کردند از ابوبکر تا آن زمان که آفتاب بر ایشان تافت و ابوبکر برخاسته بر سر مبارک آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سایه انداخت به ردای خود و چون به خانه کلثوم تشریف نمودند کلثوم غلامی داشت نجیح نام، او را ندا کرد گفت: یا نجیح. آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به ابوبکر التفات نموده فرمودند که نجاح یافتی و نجاح یافتیم و فرمودند که برای ما رطب بیار، پس کلثوم خوشه خرما که پاره‌ای منصّف و پاره‌ای زُهو(1) بود آورد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- پرسید که این چیست؟ گفت که عذقی(2) است از امّ جردان. پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- گفت: «اللهم بارک فی امّ جردان» و اکثر برآنند که روز نزول ایشان دوشنبه بود و بعضی دیگر بر سبیل شذوذ گفته‌اند که جمعه بود بعد از گذشتن دوازده شب از ربیع الاول.

از ابن عباس مروی است که در بنی عمرو سه شب اقامت نمودند و مکان نزول خود را مسجد ساختند بعد از آن بنی عمرو بنا کردند و همان [50-ب] مسجد است که اساس او برتقوی است.

بُخاری از عروه روایت کرده که اقامت ایشان در بنی عمر و ده روز و چیزی بود و در قولی بیست و دو روز و در قولی چهارده شب. صاحب تاریخ قول اخیر را گفته که به قول اولی است از غیرش و حضرت(3) علی- کرم اللَّه وجهه و علیه السلام- بعد از آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سه روز اقامت نموده و ودایع مردم را به ایشان رد نموده مُتوجّه مدینه شده در قبا به آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- مُلحق شده در خانه کلثوم بن هدم نزول فرمود و گفته که چون میان اوس و خزرج عداوت بود خزرج

---

1- زُهو: غوره خرمای زرد و سرخ.
2- عَذق: شاخه‌های خرما.
3- ل: ندارد.

می‌ترسیدند که مبادا که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به میان اوس درآید و اوس نیز این خوف را داشتند و اسعد بن زراره به سبب آنکه شخصی را در روز بُعاث کشته بود، در آن روزهای اوّل نتوانست به صُحبت شریف رسید تا که آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- پرسیدند که اسعد بن زراره کجاست. سعد بن خیثمه و مُبشر و رفاعه گفتند که او از ما کسی را کشته بود یعنی، از برای این حاضر نشده تا شبی اسعد بن زراره میان شام و خفتن روی خود را پوشیده به خدمت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- رسید و شب در خدمت ایشان بود چون صباح شد رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به سعد بن خیثمه و مُبشر و رفاعه فرمود که اسعد را در جوار خود گیرید. ایشان گفتند که یا رسول اللّٰه تو در جوار خود گیر که جوار در جوار توست. ایشان فرمود که باید که بعضی از شما او را در جوار خود گیرد، سعد بن خیثمه گفت: او در جوار من است و به خانه اسعد رفت و اسعد را گرفته دست به دست و دوش به دوش تا بنی عمرو آورد و بعد از آن اوس گفتند که یا رسول اللَّه ما همه جار اوییم و بعد از آن اسعد نزد آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بی‌اندیشه آمد و رفت می‌کرد و تأسیس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مسجد قبا را در باب خامس خواهد مذکور شد.

# فصل چهارم

### اشاره

(1) در قدوم آن حضرت [51- آ]- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به درون مدینه و ساکن شدن در خانه ابو ایّوب انصاری و چیزی از اخبار که در سنین هجرت سمت وقوع و صورت صدور یافته.

در خبر است که بعد از آنکه مدتی در میان بنی عمرو بن عوف اقامت نمودند به سوی بنی النجار کس فرستادند و ایشان شمشیرهای خود را بسته به خدمت حضرت شدند و در روایتی آنکه آمدند و به رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و ابوبکر سلام کردند و گفتند سوار شوید که ایمن و مُطاع الامرید. چون ایشان جانب مدینه مُتوجّه شدند بنی عمرو گفتند تو را مگر از ما ملال شد، یا داری می‌خواهی از دار ما بهتر؟ ایشان گفتند که من مأمور شده‌ام به قریه‌ای که قریه‌ها را می‌خورد- و معنی این در صدر کتاب در اسمای مدینه مذکور شد- بگذارید ناقه مرا که او مأمور است. در همین سخن بودند که وقت جمعه رسید در میان بنی سالم، پس در بطن‌الوادی اقامت نماز جمعه نمودند و از آنجا متوجّه مدینه شدند و در روایتی آنکه مسلمانان در رکاب مبارک بعضی سوار و بعضی پیاده یمین ویسار پیش و پس می‌رفتند پس انصار اخیار پیش راه را گرفتند و به هیچ خانه‌ای نمی‌رسیدند الّا آنکه اهل آن خانه می‌گفتند که بیایید به سوی عزّ و بزرگی و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- می‌گفت خیر است و دعا در شأن او می‌کرد و می‌فرمود که ناقه من مأمور است راه او را بگذارید تا به بنی سالم مرور فرمود.

---

1- م و ل: فصل سوّم.

عتبان بن مالک و نوفل بن عبداللَّه بن مالک بن(1) عجلان برخاسته مهار شتر را گرفتند و گفتند(2) که یا رسول اللَّه در میان ما نزول فرمای که عَدَد و عُدّه(3) کثیر در میان ماست و ما صاحب حلقه‌ایم و ما اصحابَ فضا و باغها و دَرَکیم، یا رسول اللَّه وقتها بوده که مردی خائف به این شهر درآمده و در خانه ما امان یافته و آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- تبسّم می‌فرمود و می‌گفت که ناقه مرا بگذارید که او(4) مأمور است [51- ب] و عبادة بن الصامت و عبّاس بن الصامت بن نضله نیز برخاسته التماس نزول کردند و ایشان نیز همان جواب شنیدند تا آنکه رکاب مبارک به مسجد بنی سالم که در وادی است رسیدند، آنجا نماز جمعه گزاردند و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- خطبه خواند و بعد از آن به جانب یمین راه میل کرده به بنی حُبلی آمدند و می‌خواستند(5) که به نزد عبداللَّه بن ابیّ نزول فرماید چون او آن حضرت را دید و حال آنکه احْتِباء(6) کرده نشسته بود گفت:
برو به نزد یک مردمی که تو را طلب کرده آوردند و به میان ایشان فرود آی. سعد بن عباده گفت باید که در دل شریف خود از این بی‌دولت چیزی نیابی، که بر ما آمده‌ای.
پس به بنی ساعده(7) مرور فرموده سعد بن عباده و منذر بن عمرو و ابودُجانه گفتند اینجا بیا یا رسول اللَّه که محل عزّ و ثروت و مکان جلادت و قوت است و این است جای حلقه. آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بارک اللَّه گفتند و فرمود که ای ابا ثابت راه

---

1- م: ندارد.
2- م: ندارد.
3- عُدّه: شمار و شماره ل: عُدد. و جمعیت.
4- د: ندارد.
5- ل: می‌خواست.
6- احتباء: دست را گرد زانو حلقه کرده نشستن.
7- م: مساعده.

ناقه را بگذار که او مأمور است چون از آنجا گذشت سعد بن ربیع و عبداللّٰه بن رواحه و بشیر بن سعد از بنی‌الحارث بن الخزرج پیش شده التماس نمودند که به نزول قدوم شریف منزل ایشان را مُشرف سازد، ایشان همان جواب که به همه گفته بودند به ایشان گفتند و بارک اللّٰه گفتند و بعد از آن ازبنی بیاضه، زیاد بن لبید و فروة بن عمرو التماس و ترغیب نمودند و عرض قوّت و کثرت عدد کردند و جواب مذکور شنیدند بعد از آن به بنی عدی بن النجار گذشت و حال آنکه ایشان اخوان آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بودند(1).
پس از ایشان ابو سلیط و صرمة بن ابی انیس با قوم خود برخاستند و گفتند یا رسول‌اللّٰه از ما تجاوز مفرمای که ما اخوان تواییم در میان ما قوت و عدد بسیار است و هیچ کس از ما به تو اولی(2) تر نیست به جهت قرابتی که به تو داریم گفت راه ناقه [52- آ] را بگذارید که مأمور است و در قولی آنکه اول جماعتی از انصار که پیش راه گرفتند و التماس نزول کردند بنی بیاضه بودند و بعد از آن بنی سالم و بعد از آن میل به جانب ابن ابی واقع شده بود و بعد از آن مرور بر بنی عدی بن النجار تا آنکه مُنتهی بر بنی مالک بن النجار شد و غیر این نیز گفته‌اند. الحاصل آنکه بعد از همه بر در خانه ابو ایّوب ناقه خواب کرد.
در روایتی آنکه چون به محله ابو ایّوب رسید ناقه خوابید و مردم در تلاش شدند که در آن محلّه به خانه که فرود آیند. ابو ایّوب بار ناقه را برداشت و به خانه خود درآورد، پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود: «المرءُ مع رَحلِه» یعنی مرد با بار خود می‌باشد و به خانه او درآمدند و در روایتی آنکه ناقه به در خانه ابو ایّوب خواب کرد و قوم در تلاش شدند. رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود که ناقه را بگذارید پس ناقه از آنجا برخاست و به موضع منبر شریف خوابید و آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرود آمدند و ابو ایّوب آمد که خانه من نزدیکترین خانه‌هاست به اینجا، اذن فرمای تا بار تو را به خانه خود برم. پس نقل کرد و ناقه را در در خانه خود خوابانید و در روایتی آنکه چون به موضع مسجد رسید ناقه خواب کرد و آن حضرت سوار بود بر وی. پس آن حضرت را آن حالتی که در وقت وحی دست می‌داد دریافت، پس بی‌آنکه زجر کنند ناقه از آنجا برخاست و اندک راهی رفت و باز به همان جای التفات نموده عود کرد و در آنجا خوابید.
پس آن حالت از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مُترفع شد. پس امر فرمود که بار را فرود آرند و در روایتی آنکه چون ناقه بر در خانه ابوایّوب خواب نمود، جوار(3) و(4)

---

1- ل: ندارد.
2- ل: الی.
3- جوار: ج: جاریه: کنیز.
4- م: و ل: ذاهان.

بنی‌النجار بیرون شده دفهای خود را زده به این بیت ترنم می‌نمودند:
نحن جوار من بنی‌النجاریا حَبَّذا مُحمّدٌ من جار

پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود که آیا مرا(1) دوست می‌دارید [52- ب]؟ گفتند: بلی دوست می‌داریم تو را. آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که من هم شما را دوست می‌دارم و سه بار تکرار نمود و مروی شده که دختران بر بامها برآمده می‌گفتند:
طلع البدر علینامن ثنیّات الوداع
وجب الشکر علیناما دعی لّلهِ داع
ایها المبعوث فیناجئت بالامر المطاع
(2) بچّگان(3) خرد از غایت فرح می‌گفتند که رسول خدای آمد رسول خدای آمد. و نیز مروی شده که در آن روز قدوم، حبشیان به حراب(4) بازی و فرح می‌نمودند به قدوم شریف.
ابن ماجه روایت کرده که روزی که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به مدینه دُخول فرمود همه چیز از جمال با کمال او روشن شد و در آن روزی که از این عالم رخت بر بست از مُوت او همه عالم تاریک شد.
از ابوایّوب- رضی‌اللّٰه عنه- مروی شده است که گفت که چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- منزل مرا به حلول ذات شریف مُشرّف گردانید، در خانه پایین(5) ساکن شد من و مادر ایوب در بالا خانه بودیم، گفتم پدر و مادر من فدای تو باد به درستی که مکروه
طلع البدر علینا من ثنیات الوداعوجب الشکر علینا ما دعی‌اللّٰه داعی
ایها المرسل حقا جئت بالامر المطاعجئت تمشی هینا یا مرحبا یا خیر داع

---

1- م: ندارد.
2- در نسخه ل به صورت زیر نوشته شده است:
3- ت و ل: خردیکان.
4- حراب: ج: حربة، آلت جنگ و چوب دستی، و تازیانه و نیزه‌زنی.
5- م و د ل: پایان.

می‌دارم و سخت عظیم می‌شمارم این را که من بالای خانه باشم و تو در پایین(1) من باشی پس تو بالا بیای(2) تا من در زیر پای تو باشم(3) آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود: ای ابوایوب بر من و بر کسی که نزد(4) من می‌آید رفق کن یعنی پایین انسب است برای ما. پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در پایین می‌بود و ما در(5) بالا می‌بودیم تا روزی که خم آب در بالاخانه شکست من و ام‌ایوب به قطیفه‌ای که آن را می‌پوشیدیم و غیر آن پوشیدنی نداشتیم آب خم را به آن خشک می‌ساختیم از ترس آنکه مبادا ازاین آب به‌سر حضرت قطره‌ای‌بچکد(6) وایذا کند وقولی آنکه ابوایوب- رضی‌اللّه عنه- لایزال تضرّع و زاری می‌کرد تا آن زمان که آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- بالا برآمدند و او در شیب ایشان می‌بود و گفته‌اند که [53- آ] اقامت آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در خانه ابو ایوب هفت ماه بود و کمتر و بیشتر نیز روایت کرده‌اند و خانه ابو ایوب را مغیرة بن عبدالرّحمان بن الحارث خریده و تصدق نموده و بعد از آن او را ملک مظفر شهاب‌الدین غازی پسر مالک عادل سیف‌الدّین ابو بکر بن ایّوب بن شادی خریده و مدرسه‌ای ساخته از برای مذاهب اربعه و در ایوان قائمه(7) و(8) خُرد(9) غربی او خزینه خُردی است که در آنجا محرابی است که می‌گویند که تبرّک(10) ناقه آن حضرت است- صلی‌اللّه

---

1- م و د ل: پایان.
2- م و د: بپای، ل، برای.
3- م: باشیم.
4- م: بر.
5- م: ندارد.
6- م: ندارد.
7- ل و د: قاعه.
8- قائمه: ستون.
9- م و ل و د: خورد.
10- ل و م: مبرک.

علیه وآله وسلم.
صاحب تاریخ گفته: او امروز مشهور است به مدرسه شهابیه و اوقاف بسیار در ولایت خود در دمشق به او تعیین فرمود و در مدینه نیز نخیلی که معروف است به ملیکی وقف اوست، لیکن به تصرّف ناظران وقف حال او و سایر اوقاف عجیب است و زید بن حارثه و ابورافع به جهت فاطمه زهرا- علیها سلام- و ام کلثوم دختران آن حضرت و سوده حرم محترم او- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و امّ ایمن زن زید بن حارثه و پسر او اسامه فرستاد چون باز آمدند در خانه حارثة بن النعمان فرود آوردند و عبداللَّه بن ابی‌بکر نیز به عیال او و از مکه همراه ایشان به جانب مدینه بیرون شد.

اما بعضی امور که در سنین هجرت صورت وقوع یافته:

در سنه اولی:

غیر آنچه مذکور شد یکی آن است که نامه‌ای نوشت میان مُهاجرین و انصار و عهد کرد در آن نامه به یهود و به ایشان صلح نمود و تقریر کرد ایشان را بر دین ایشان به شرطی چند که بعضی ضرر ایشان بود و بعضی دیگر فایده.
دیگر موآخات(1) نمودن به میان مهاجرین و انصار یعنی میان هر دو کس از مهاجرین و انصار عهد برادری بست.
دیگر به برکت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- میان اوس و خزرج که عداوت قدیم بود التیام و اتّحاد مالا کلام حاصل شد.
دیگر بنای مسجد شریف است چنان که خواهد مذکور [53- ب] شد.
دیگر زیاده شدن دو رکعت نماز حضری بنا بر قولی.
دیگر بیماری اصحاب به تب و انتقال تب از مدینه به دعای آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- چنان که در فضل مدینه مذکور شد.
دیگر عقد نمودن(2) لواء(3) از برای عبیدة بن الحارث ابن عم آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و امیر ساختن او بر شصت کس از مهاجرین و آن اوّل عَلَمی بود که در اسلام بر پای شد و تیر انداختن سعد بن وقاص در آن میان و آن تیر اول تیری بود که در اسلام از شصت مسلمانان برجسته و این گروه مبارزان به ابوسفیان بن حرب در قولی به عکرمة بن ابی جهل که صد کس از مشرکین همراه او بودند در بطن رابغ ملاقات نمودند و

---

1- موآخات: برادری و برادر گرفتگی و اخوت و دوستی صمیمی.
2- د: ندارد.
3- د: کوا.

قولی آنکه این واقعه در سنه ثانیه بود.
دیگر عقد کردن لواء برای حمزه عمّ النبی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و امیر کردن او بر سی نفر از مهاجرین و در قولی بر بعضی انصار نیز تا تعرض نمایند بر قافله قریش بعضی این را بر اول تقدیم کرده‌اند و گفته که لوای حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- بر لوای عبیدة بن الحارث مقدم بود.
دیگر بنا نمودن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- با عایشه یعنی زفاف نمودن.
دیگر عقد لواء برای سعد بن وقاص به بیست تن از مسلمانان برای قافله قریش.
دیگر عداوت احبار یهود به آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به جهت اسلام عبداللّٰه بن سلام در اول قدوم آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از جمله آنها یکی حُیَیُّ بن اخطب و ابورافع اعور و کعب بن اشرف و عبداللّٰه بن صوریا(1) و الزبیر بن باطا و لبید بن اعصم است و بعضی از ایشان از روی نفاق در زمره مسلمانان درآمده‌اند.
دیگر خواب دیدن عبداللّٰه بن زید اذان را و حال آنکه پیش از آن ندای نماز «الصَلوةُ جامعه(2)» بود و در قولی آنکه این قصّه در سنه ثانیه بود.
سنه ثانیه: یکی از وقایع این‌سال [54- آ] تزویج فاطمه زهرا است- سلام‌اللّٰه علیها- به علی- علیه‌السلام- و حال آنکه عمر شریف هر یک از ایشان پانزده سال بود و در قولی هیجده.
دیگر غزا(3) نمودن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به نفس نفیس خود و توجّه نمودن او به سوی ابْواء(4) که در شش فرسنگی ودّان است و آن غزوه را غزوه ابواء و غزوه ودّان نیز گویند.
دیگر غزا نمودن آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- با دویست نفر ناحیه رضوی

---

1- م: صور.
2- م و ل: جماعت.
3- د: غزاة.
4- ابواء محلّ رابغ فعلی و محل دفن مادر پیامبر اکرم نیز هست. ر. ک: عربی، ص 176

را به قصد تجّار[1] قریش و این مسماست به غزوه بواط.
دیگر غارت نمودن کُرز[2] بن جابرالفُهْری چهار پایان مدینه را و بیرون شدن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به جماعتی از مُهاجرین از پی او تا بدر و خلاص شدن او.
دیگر فرستادن عبداللَّه بن جَحْش به لشکری که در شهر الحرام، عمرو بن الحضرمی را کُشتند و شتران را از نخله[3] و[4] که یک شبانه روزه راه است از مکّه، راندند و آن اوّل غنیمتی بود که مسلمانان گرفتند.
دیگر بیرون شدن به قصد تعرض قافله قریش به عشیره و خلاص شدن ایشان و صلح نمودن به بنی مُدلج[5] و خلفای ایشان.
دیگر نزول فرضیت روزه رمضان و شعبان.
دیگر غزوه بدر[6] است در رمضان. حقّ- سبحانه- به آن غزوه، اعزاز دین اسلام نمود و در آن غزوه، انصار در رکاب مبارک بودند و پیش از آن به همراهی ایشان از مدینه بیرون نشده بودند.
دیگر خطبه نمودن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- قبل از فطر به دو روز و تعلیم کردن صدقه فطر.
دیگر فرضیّت زکات اموال و در قولی در سنه ثالثه بوده و قولی در رابعه و در قولی قبل از هجرت.
دیگر غزای بنی قینقاع است که یکی از سه طایفه یهودند و بنی قینقاع بعد از آنکه صلح نموده بودند به قتل یکی از مسلمانان نقض عهد کردند و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- ایشان را مُحاصره کرد و حق- سبحانه و تعالی- در دل ایشان رُعبی و ترسی

---

1- م: بجار.
2- د: کرد. ل: کرر.
3- م: نحله.
4- نخله: مکانی است در راه طائف. ر. ک: عربی، ص 176.
5- ل: فدیج.
6- ل: ندارد.

انداخت که قلعه را دادند که هر چه رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- خواهد آن کند پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- [54- ب] می‌خواست که ایشان را قتل کند، عبداللَّه بن ابیّ از ایشان درخواست نمود که خلفای او بودند و آن حضرت به او بخشید و ایشان را از مدینه به سوی اذرعات(1) و(2) اخراج نمود و از جمله چیزهایی که از ایشان گرفت یکی زره سغدیّه(3) است، که می‌گویند که داوود- علیه‌السّلام- آن را پوشیده، جالوت را کشته.

دیگر غزوه سویق است در ذیقعده(4).

دیگر گزاردن نماز عید است.

دیگر قربانی کردن اوست- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به گوسفندی.

دیگر بنا کردن امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- به فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه عنهما.

دیگر وفات رقیّه بنت رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

سنه ثالثه:

در این سال آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود: «من لکعب بن الاشرف؟» یعنی که کیست که او را بکشد؟ مجمل قصّه او آنکه او شاعری [کعب بن اشرف] بود از احبار یهود. بعد از بدر مسلمانان را هجو کرده به سوی مکّه رفت و قریش را بر حرب مسلمانان تحریض کرد، پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- این سخن را در حق او فرمود و مُحمّد بن مسلمه با نفری چند رفته او را به قتل رسانید.
دیگر غزوه کدر است که قرقرة الکدر نیز گویند.
دیگر غزوه انمار است، ابوحاتم غزوه ذات الرّقاع و غزوه نخل را ذکر نکرده بنابر اتحاد آن دو غزوه به مذکور.
دیگر سریه قَرْدَه است که امیر ایشان زید بن حارثه بود- رضی‌اللَّه عنه- که در قرده

---

1- اذرعات: مکانی است در احد. ر. ک: عربی، ص 177.
2- م و د: ادرعا.
3- ل: سعدیه.
4- د و ل: ذوالقعده.

که‌آبی‌است درنجد با ابوسفیان(1) بن‌حرب که‌نقره بسیارداشت، ملاقات‌نموده آن را از او گرفت.
دیگر غزوه احد است در شوال و قولی آنکه در سنه رابعه است.
دیگر تزوّج حَفْصَه دختر عمر است در شعبان بنا بر قول اصّح.
دیگر تزوج زینب بنت خِزیمه در رمضان.
دیگر ولادت حسن بن علی است- علیه‌السلام- در منتصف رمضان، دیگر حامله شدن مادر او- علیها سلام- به حسین بن علی است- علیهماالسلام [55- آ].
دیگر تزوج عثمان است به ام کلثوم بنت رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.
دیگر حرمت خمر است و در قولی در رابعه و در قولی در سنه ثمان بوده.

### سنه رابعه:

در محرم این سال در بئر مَعُونه قتل قرّاء صورت پذیرفت.
دیگر در صفر این سال غزوه رجیع در بلاد هذیل روی نمود(2) و ابن اسحاق این غزوه را در سنه ثالثه ذکر کرده.
دیگر غزوه بنی‌النضیر است که در این سال واقع شده و زهری این غزوه را در سنه ثالثه پیش از احُد ذکر کرده.
دیگر [ولادت حسین بن علی- علیه‌السلام- است](3) دیگر بدر(4) موعد(5) است.
دیگر تزوج امّ‌سلمه است وقولی آنکه در سنه ثالثه و قولی آنکه در خامسه بوده است.

سنه خامسه:

از وقایع این سال یکی آزادی سلمان فارسی است از بندگی.

---

1- م و د: بوسفیان.
2- م: داد.
3- ر. ک: وفاء، ص 299.
4- م: غزوه بدر.
5- غزوه بدر موعد غزوه بدر سوّم است، ر. ک: وفاء، ص 299.

دیگر خسوف قمر در جمادی‌الآخر و نماز خسوف گزاردن آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- با مسلمانان.
دیگر قدوم بلال بن الحارث المزنی است و این اول وافدی (1) است از مسلمانان به مدینه.
دیگر غزوه مریسیع (2) است در شعبان، دیگر نزول آیه تیمم است به سبب احتباس (3) عایشه در آن غزوه و اشبه آن است که غزوه مُریسیع و غزوه بنی‌المُصْطلق یکی بوده باشد- واللّه اعلم.
دیگر بعد از این غزوه، قصّه خندق است بنا بر اصح اقوال و قولی آنکه در سنه رابعه بوده.
دیگر بعد از این قصّه غزوه بنی قریظه است و این اوّل فیء (4) است که به هر مسلمی دو سهم رسید و اخراج خُمس نموده شد و آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- از برای خود ریحانه بنت عمرو بن خنافه (5) را از ایشان برگزید.
دیگر بعد از این غزوه موت سعد بن معاذ است- رضی‌اللّه عنه- به سبب تیری که در خندق به او رسیده بود.
دیگر سریه عبداللّه بن انیس است.
دیگر اسلام خالد بن الولید و عمرو بن العاص است.
دیگر تزوج زینب بنت جحش است. [55- ب] و در قولی آنکه در ثالثه بوده.

سنه سادسه:

در اول این سال ثمامة بن اثال را اسیر آوردند.

---

1- وافد: از وفد: گروه، به نمایندگی آمدی.
2- م: مریسع.
3- احتباس: گرفتاری، مترجم آن را به جای واژه عِقد که در متن عربی آمده است، به سبب عقد عایشه آورده است ج 1، ص 300.
4- فیء: غنیمت.
5- م: طاهره.

دیگر از وقایع این سال انکساف آفتاب است.
دیگر حکم ظهار(1) است.
دیگر قتل نمودن مُشرکان است سریه محمد بن مُسلمه را به حیثیّتی که غیر او هیچ کس خلاص نشد.
دیگر سریه امیرالمؤمنین علی است- علیه‌السلام- به صد کس به سوی فدک.
دیگر سریه عبدالرحمان بن عوف به دومةالجندل.
دیگر قحط و تنگی معاش مردم و استسقا نمودن آن حضرت است- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و آمدن باران.
دیگر سریه زید بن حارثه است به وادی القری.
دیگر قصّه حدیبیّه.
دیگر غارت نمودن عُیَیْنة(2) بن حِصن الفرارز(3) است اشتران آن حضرت را که در غابه می‌چریدند و قصه ابن الاکوع به ایشان.
دیگر قصه عُرنیین است که دستها و پایهای ایشان را بُریدند و چشمهای ایشان را کنده خُودهای ایشان را آویختند.
دیگر غزوه بنی‌المصطلق است که در وقت رُجوع از آن به مُریسیع مرور واقع شد و آنجا قصه افکْ روی نمود و اشبه آن است که در غزوه مریسیع که مذکور شد افک واقع شده باشد.
دیگر تزوج آن حضرت است- صلی اللّه علیه و آله و سلم- جویریه مصطلقیه را و آزاد کردن مردم جمیع اسیران را به این سبب.
دیگر فرضیّت حجّ است بنا بر قول اصّح و قولی آنکه قبل از هجرت بوده و قولی آنکه در سنه خامسه و قولی سنه ثامنه و قولی تاسعه.

---

1- د: طهار.
2- م: عینة.
3- ل و م: الفراری.

سنه سابعه:

در این سال واقع شد کتابت آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به ملوک و پادشاهان آن زمان و ارسال رسولان به ایشان و از آن جمله است قصه هِرَقْل و ابوسفیان.
دیگر غزوه خیبر است و اصطفاء(1) نمودن صفیه بنت حُیَی از غنیمت و اعتاق و تزوج او.
دیگر آمدن ماریه قبطیه است و دلدل بر سبیل هدیّه.
دیگر زهر دادن زینب بنت‌الحارث است آن حضرت را- صلی‌اللَّه [56- آ] علیه وآله وسلم.
دیگر قدوم امّ حبیبه بنت ابی سفیان است- رضی‌اللَّه عنها- و تزوج نمودن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- او را.
دیگر عُمره قضیّه است.
دیگر تزوج میمونه بنت الحارث هلالیه است.

## سنه ثامنه:

از وقایع این سال یکی غزوه موته است.
دیگر قصه فتح مکه معظّمه- زادهما اللّٰه شرفا.
دیگر غزوه هوازن.
دیگر غزوه طائف.
دیگر ولادت ابراهیم بن رسول اللّٰه- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از ماریه قبطیه.
دیگر وفات زینب دختر رسول اللّٰه است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

سنه تاسعه:

در این سال است هجرت و عُزلت نمودن آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از ازواج طاهرات.

---

1- اصطفاء: برگزیدن.

دیگر متتابع و متوالی شدن مردم است به سوی اسلام.
دیگر امیر ساختن ابوبکر است به حج.
دیگر نزول سوره برائت است و ارسال آن سوره کریمه به دست امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- تا[1] بر مردم بخواند.

سنه عاشر:

از حوادث این سال یکی قدوم عدی بن حاتم است به وفدطی.
دیگر وفد بنی حنیفه.
دیگر وفد غسّان.
دیگر وفد نجران و قصه مُباهله(2).
دیگر آمدن جبرئیل به صحبت رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و تعلیم نمودن او دین را بر مردم.
دیگر غزوه تبوک است که آخر غزوات است، ابن اسحاق این غزوه را در سنه تاسعه ذکر کرده.
دیگر حجةالوداع است.
دیگر مریض شدن آن حضرت است- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در تاریخی که ده روز مانده بود از صفر و انتقال نمودن آن سرور انبیاء- علیه و علیهم‌الصلوات و السّلام- در روز دوشنبه در دوازدهم ربیع‌الاول(3)اجماعاً.

---

1- م: به.
2- م: مبایله.
3- بر اساس روایات صحیح از ائمه معصومین، شیعه بر آن است که وفات آن حضرت بیست و هشت صفر بوده است

# باب چهارم

اشاره

در عمارت مسجد نبوی و آنچه مُتعلق است به آن و بیان احوال حجرات ازواج طاهرات [56- ب]

و این باب بر چهارده فصل است:

فصل اول

در عمارت آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- آن مسجد شریف را و آنکه او چند گز بود در زمان آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که به آن مقدار متمیز می‌شود از غیرش.

بدان که آنچه مُلَخّص شده است از کلام اهل سیر آن است که چنان که سبق ذکر یافت در دُخول مدینه مُشرفة ناقه مبارک در محل در مسجد شریف خوابید و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود این است منزل ان‌شاءاللَّه و بُنیاد فرود آمدن کرد و گفت:

«ربّ انزلنی مُنزلًا مُبارکاً و انت خیرالمنزلین(1).»

و پیش از آن مِربَدْ تمر بود یعنی جایی که در آن خرما خشک می‌کنند و مُتعلق بود به دو یتیمی که در حجر اسعد بن زراره بودند- رضی اللَّه عنهم- و اسعد- رضی اللَّه عنه- در آنجا با مسلمانان(2) نماز می‌کرد و به ایشان اجتماع می‌نمود، چون آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- آن را از برای مسجد اختیار فرمود از آن دو یتیم خریداری نمود. ایشان عرض کردند و گفتند که نمی‌فروشیم بلکه می‌بخشیم. آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- قبول نفرمود الّا به طریق بیع و شرا و بعد از آن به ذات شریف و نفس نفیس خود به موافقت اصحاب خشت می‌کشید و می‌گفت:

---

1- سوره مُؤمنون، آیه 29
2- م: به مسلمان.

[اللهمّ] انّ ألاجر اجرا الآخرةفارحم الانصار و المهاجرة

و در روايتى آنكه به بنى‌النجار گفت كه بها كنيد به من اين حايط خود را، ايشان گفتند: لا واللّه! ما بها نمى‌طلبيم بلكه آن را مى‌دهيم از براى خداى و موافق اين است آنكه مروى شده است كه آن دو يتيم همچنان به رسول- صلى اللّه عليه و آله و سلم- دادند و بها نگرفتند و در روايتى آنكه اسعد بن زراره- رضى اللّه عنه- نخلى به ايشان در عوض داد و در روايتى آنكه آن دو يتيم در حجر ابو ايّوب بودند و ابوايوب ايشان را راضى ساخت و به آن حضرت- صلى اللّه عليه و آله و سلم- داد و در روايتى [57- آ] آنكه آن حضرت- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- به ده دينار خريد و ابوبكر آن را داد.
وجه جمع آنكه آن دو يتيم همچنان دادند، ليكن آن حضرت- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- قبول نكرد و ابوبكر و آن مردمى كه اين دو يتيم در حجر ايشان بودند چيزى دادند از نزد خود بى آنكه ايشان طلب كنند براى طلب خير و صله يتيم يا آنكه بعضى از آن مربد را در اوّل قدوم گرفته بود و بعضى ديگر را در وقت بناى ثانى گرفت و دفع ابوبكر آن ده دينار را در يكى از آن بود و از آن ديگران در بار ديگر- واللّه اعلم.
در روايت صحيح است كه در آن زمان كه آن حضرت- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- آن زمين را براى مسجد شريف گرفت در آنجا نخل و قبور كافران و خرابه بود و قبور را كندند و خرابه را هموار ساختند و نخل را بريده در قبله مسجد چيدند يعنى جانب قبله را به آن مسقف ساختند و در صحيح است كه مسجد شريف در زمان آن حضرت- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- به خشت مبنى شده بود و سقف آن جريد(1) بود و ستونهاى آن تنه خرما.
از خارجة بن زيد- رضى‌اللّه عنهما- مروى شده است كه رسول- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- بنا كرد مسجد خود را هفتاد گز در شصت گز يا زياده‌تر از آن، و خشت زد از بقيع الخبخبه(2) و ديوار كرد و ميان او را رحبه گردانيد و از براى دو زن خود دو خانه بنا كرد و گفته‌اند كه بقيع خبخبه موضعى است ميان بئر ابو(3) ايّوب و آن نواحى در يسار بقيع غرقد

---

1- جريد و جريده: شاخ و برگ نخل.
2- م و د و ل: حبحبه.
3- م: ندارد.

یعنی مقبره مشهور.
صاحب تاریخ گفته که آنچه نزد ما راجح شد آن است که بئر ابوایّوب همان چاهی است که امروز مشهور است به بئر ایّوب و آن در یسار کسی است که بیرون می‌آید از شهر مدینه از راه بقیع چون برسد به مشهد سیدنا ابراهیم در یسار او راهی است که مروی می‌کند به خاک توده که از آنجا توصل(1) کرده می‌شود به حدیقه‌ای که معروف است به اولاد الصّیفی(2) و چاه مذکور در آن باغ است و درجها(3) دارد که از آن درجها به آن چاه فرود می‌آیند و همان نواحی ناحیه [57- ب] خبخبه(4) است و آنچه در باب ذرع مسجد مذکور شد محمول است بر بنای اول چه از روایت دیگر معلوم می‌شود که صد گز درصد گز بوده باشد بر هیئت تربیع، این است مرضی و مختار.
صاحب تاریخ چنان که تصریح نموده بر این معنی. و مسجد را اول سه در بود یکی در جانب پس، یعنی کعبه و دوم دری دیگر که باب عاتکه و باب الرحمه گویند، سوم دری که آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از آنجا در می‌آمد و آن را باب آل عثمان گویند و امروز مشهور است به باب جبرئیل- علیه‌السلام- و این دو در به حال خود است و تغییر نیافته اما آن دری که در جهت کعبه بود بعد از تحویل قبله از جانب بیت‌المقدس به جانب کعبه تغییر یافت و در محاذی او دری دیگر گشادند و ابن زُباله تصریح کرده به آنکه مسجد شریف را در زمان شریف او دوبار بنا کردند یکی در اوّل قدوم و آن کمتر از صد در صد بود و چون فتح خیبر شد یک مثل اول در جمیع اطراف زیاده کردند چون در این روایت تصریح و تنصیصی نیست بر آنکه در این دو بنا مسجد شریف چند گز بود باید بر آنچه سابقاً مذکور شد که هفتاد در شصت بود و بعد از آن صد در صد شد، حمل نمود تا توفیق

---

1- توصل: 1 رسیدن، وصول.
2- ل، م: الصفی.
3- درج: پله.
4- هر سه نسخه: حبحیه.

بین الروایات حاصل شود و تایید می‌کند تعدد بنای مسجد شریف را آنکه مروی شده است که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به صاحب آن بُقعه که به ادخال اومسجد زیاده شد گفت که تو را در مقابله این زمین خانه‌ای است در جنّت و او راضی نشد. بعد از آن عثمان به ده هزار درهم آن زمین را خریده به نزد رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آمد و گفت یا رسول اللّه از من بخر آن خانه‌ای را که از انصاری می‌خریدی و آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آن زمین را به خانه [ای] از جنّت از عثمان طلبید(1) و خشتی به دست مبارک خود بر آنجا نهاد. بعد از آن ابوبکر را طلبید پس او خشتی نهاد. بعد از آن عمر و بعد از آن [58- آ] عثمان و بعد از آن به مردم دیگر اشارت فرمود تا هر کس خشت خود را در آنجا کار فرمود(2). احادیثی که تجدید بنا و تعدّد او را تایید می‌کند از صحاح و غیر ذلک بسیار است اگر اطلاع خواهد کسی، بر اصل رجوع کند.

بیهقی در دلایل النبوه روایت کرده که انصار- رضی‌اللّه عنهم- مال جمع کرده به نزد آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- آوردند و گفتند(3) که یا رسول‌اللّه این مسجد را بنای تازه کن و زینت فرمای. تا چند در زیر این جرید یعنی شاخ خرما نماز گزاریم. آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود مرا رغبت نیست از کرده برادرم موسی- علیه‌السلام- عریشی(4) می‌خواهم همچو عریش(5) موسی. و در بیان عریش از حسن بصری- رضی‌اللّه عنه- روایت کرده‌اند که هر گاه که دست خود بالا برمی‌داشت بر سقف عریش می‌رسید.

در حدود مسجد شریف بر آن وجهی که در زمان آن سرور بوده- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آنچه مخلص می‌شود از کلام صاحب تاریخ که مرضی او است آن است که حدّ قبلی مسجد شریف در آبزین(6) یعنی پنجره‌ای است که در جهت قبله روضه شریفه است و در پس در آبزین مذکور زیاده از یک گز سنگ مرمری است که عرضش سه گز است و

---

1- ل و د: خرید.

2- در اینجا مترجم قسمت مربوط به فعالیت عمار یاسر را حذف کرده است. سمهودی در کتاب، روایت مربوط به‌گفتار پیامبر را نقل می‌کند که عمار دو خشت دوخشت بر می‌داشت و پیامبر به او فرمود «ویح عمار تقتله الفئة الباغیه» عمار یاسر در جنگ صفین شهید گردید و معلوم شد که فئه باغیه همان معاویه و یارانش هست.

3- در اینجا مترجم علّت آمدن مردم خدمت پیامبر را ترجمه نکرده است

که السمهودی ذکر می‌کند که باران کف‌مسجد را گل‌آلود می‌کرد و نماز مشکل می‌شد. ص 192

4- و د: عرایش.

5- عریش: خانه از چوب و گیاه ساخته شده، هر پوششی که سایه افکن، سایبان، ل: بلکه عریشی.

6- آبزین: ظاهراً همان آبزن است به معنای حوض کوچک.

طولش طول مسجد به حیثیّتی که منبر شریف در وسط آن بوده باشد و آن سنگ مرمر محل دیوار مسجد شریف بوده و این زمان آن سنگ ظاهر و نمایان نیست. و حدّ شامی که مقابل حدّ قبلی آن مسجد شریف است دو چوبی است که در آن جهت نشانده‌اند و امروز چوب معدوم(1) است و به جای او دو سنگ است در صحن مسجد شریف نزد بالوعه و امّا حدّ شرقی و غربی آن از حجره شریفه نبویّه است تا استوانه‌ای که بعد از منبر شریف است در آخر بلاط یعنی از مشرق حجره شریفه و از مغرب استوانه مذکور، این است بر سبیل اجمال و اقتصار آنچه ملخص می‌شود از کلام متفرقه بسیار، هر که زیاده می‌خواهد باید که تاریخ مدینه را به مدینه برده(2) در حرم در حضور اهل آن حرم مباحثه و مذاکره نماید [58- ب] تا حال آن مکان شریف منکشف و معاین او شود- واللّٰه اعلم.

---

1- ل: معدودم.
2- ل و م: رفته.

فصل دوم

در مقام آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- قبل از تحویل قبله و بعد از آن و آنچه مُتعلق است به این معنی.

بدان که آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بعد از هجرت در مدینه مُشرّفه به روایتی شانزده ماه و به قولی هفده ماه روی مُبارک به سوی بیت‌المقدس نموده نماز می‌کرد و خاطر شریفش مایل توجه بود به سوی کعبه مُشرّفه تا که در نصف رجب علی الصحیح مأمور شد که روی به سوی کعبه(1) کنند. در اثنای صَلات متوجه کعبه شدند.

اختلاف است در آنکه کدام نماز بود بعضی گفته‌اند نماز پیشین بود و بعضی دیگر گفته‌اند نماز دیگر یعنی عصر بود. و نیز خلاف است در آنکه(2) در کجا بود. قولی آنکه در مسجد ذوالقبلتین بود و در روایتی آنکه در مسجد نبوی بود و اول اصّح است.

حافظ عصر بن حجر گفته که تحقیق آن است که اول نمازی که در میان بنی سلمه گزارده‌اند یعنی مسجد ذوالقبلتین نماز ظهر است و اول نمازی که در مسجد نبوی گزارده [نماز] عصر. و عباد بن بشر که در نماز ظهر به آن حضرت بود در نماز عصر به بنی حارثه عبور کرد که نماز عصر می‌کردند روی به سوی بیت‌المقدس و خبر داد که قبله تحویل یافت به سوی کعبه، ایشان در نماز روی خود را به سوی کعبه کردند و در نماز صبح تحویل به اهل قُبا رسید.

---

1- م: ندارد.

2- م: از آنکه کدام .... تا اینجا ندارد.

فایده: گفته‌اند که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در مکه اولًا نماز را روی به سوی کعبه می‌کرد بعد از آن هم در مکه مأمور شد به آنکه قبله بیت‌المقدس را گرداند و بعد از این باز مأمور شد به آنکه کعبه را استقبال نماید.
ابن عبدالبر گفته که اختلاف است در آنکه قبله آن حضرت در کعبه مکه بود یا بیت‌المقدس و استحسان کرده قول آن کسی که گفته در مکه استقبال قبلتین می‌کرد یعنی کعبه را در میان گرفته استقبال بیت‌المقدس می‌کرد.
فایدت آخری: مروی شده است که [59- آ] در آن هنگام که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- تعدیل قبله می‌کرد، جبرئیل- علیه‌السلام- آمد و گفت که به کعبه نظر کرده وضع قبله نمای و به دست خود اشارت کرد که کوههای میانه مُرتفع شد پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- نظر به آن اساس مسجد شریف را نهاد و چون از آن تأسیس فارغ شد باز جبرئیل- علیه‌السلام- آنچه برداشته بود بر جای خود نهاد و حال آنکه بر محاذی میزاب شده بود و در این فصل بعضی فواید دیگر هست که ان شاءاللَّه تعالی اگر توفیق واسعاد حق- سبحانه و تعالی- زیارت مدینه مُشرفه کرده شود از روی تحقیق آن فواید به تحریر رسانیده خواهد شد.
اما مقام و مصلای نبوی که تحرّیِ آن بر زایر کالواجب است. آنچه از سخن صاحب تاریخ فهم می‌شود مجملًا آن است که در همین مصلّایی که امروز مشهور و معروف است در روضه شریفه در جهت منبر او است، چنان که می‌گوید که کسی که در این مصلّا در میان ایستاده نماز کند مصلّای نبوی در یمین او می‌ماند، پس کسی که قصد آن مقام داشته باشد باید که در جانب منبر آن محل بایستد.

## فصل سوم

در خبر جذع و منبر و آنچه مُتعلق است به آنها و س تونهای مسجد نبوی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

امّا اصل خبر جذع و حدیث حَنین و ناله او مشهور و متواتر است. زیاده از ده تن از صحابه روایت کرده‌اند هر کس این خبر را به کیفیّتی و خصوصیّتی ذکر کرده‌اند از جمله طرقی که خیلی خصوصیات را شامل است حدیث بریده است که نبیّ- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- هر گاه که خطبه خواندی برخواستی و اطاله قیام کردی و طول قیام بر وی شاق آمدی پس جذعی یعنی تنه خرمایی آورده در پهلوی آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- ایستاده ساختند که هر گاه که خطبه خواندی و اطاله قیام کردی بر آن جذع [59- ب] استناد و اتکا نمودی.

روزی مردی که به مدینه ورود کرده بود آن را دید و گفت که اگر دانم که محمّد را ستایش می‌کند از جهت کاری که راحت او در آن است هر آینه آن را به جای آورم و مجلسی برای او سازم که اگر خواهد بر بالای او ایستاده شود و اگر خواهد بنشیند. چون سخن آن شخص به سمع شریف رسید، او را طلب نمودند و او منبری که سه پایه داشت یا چهار پایه برای آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- ترتیب نمود و آن سرور از آن ضیع راحت یافت و چون بعد از این از جذع مفارقت نموده قصد منبر فرمود از جذع، جزع و حنین ظاهر شد همچون حنین ناقه که بچه او را از او جدا کرده باشند و راوی بر سبیل گمان گفته که نبیّ- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- چون استماع حنین او کرد به سوی او

برگشته دست مبارک بر وی نهاد و گفت اختیار کن یکی از این دو را که یا تو را بنشانم در جایی که بودی تا می‌بوده باشی در آنجا چنان که بودی و یا آنکه بنشانم تو را در جنّت که آب از انهار(1) جنّت می‌خورده باشی و حُسن تو زیاده می‌شده باشد و میوه می‌کرده باشی و میوه تو را اولیاء اللّٰه می‌خورده باشند و تو در آنجا مخلد می‌بوده باشی و راوی زعم کرده که از آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مسموع شد که می‌گفت «نعم قد فعلت» دو بار پس از آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پرسیدند. فرمود که اختیار جنّت کرد و حسن بصری- رضی‌اللّٰه عنه- هر گاه که به این حدیث تحدیث می‌کرد، می‌گریست و می‌گفت که چوبی که از روی شوق به سوی رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- حنین و ناله می‌کند و شما اولی و احقید به آنکه مشتاق باشید به سوی لقای شریف آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و در بیان موضع این جذع گفته‌اند که در یمین مصلّا به دیوار قبلی مسجد چسبیده بود در موضع کرسی شمع که در یمین امام است.
و در روایتی آنکه بعد از آن به منبر انتقال فرمود آن جذع فریاد کرد و پاره شد ابی بن کعب او را گرفته [60- آ] در آن زمان که مسجد را هدم(2) کردند و لایزال نزد او بود تا آنکه کهنه و پوده(3) شد و در روایتی آنکه رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که زمین را کندند و او را در آنجا دفن نمودند و در موضع دفن او چند قولی است یکی آنکه در تحت منبر دفن کردند، دیگر آنکه نزدیک به منبر در جانب یسار او دفن کردند، دیگر آنکه در جهت شرقی منبر در خلف او، دیگر آنکه در موضعی که در آنجا بود. و در آنکه صانع منبر که بود و چه نام داشت نیز اختلاف بسیار کرده‌اند در قول اشهر آنکه مردی باقوم نام که برای قریش بنای کعبه کرده بود این منبر را راست کرد و باقول نیز گفته‌اند بدل میم به لام و اشبه اقوال به صواب آنکه میمون نام داشت و قولی آنکه صباح نام غلام عباس- رضی‌اللّٰه عنه- این خدمت را به تقدیم رسانید و بعضی گفته‌اند که نام غلام، کلاب بود و قولی آنکه صانع منبر، مینا، نام غلام زنی از انصار بود.

---

1- م: نهار.
2- هدم: خراب کردن.
3- پوده: کهنه، پوسیده.

ص: 182

این منبر شریف مشتمل بود بر دو درجه و مجلسی که در آنجا نشینند و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آن مجلس می‌نشست و پای مُبارک خود را بر درجه دوم می‌نهاد چون ابوبکر خلیفه شد در درجه دوم می‌نشست و پای خود در درجه سفلی می‌نهاد و عمر در درجه سفلی نشسته پای خود بر زمین می‌نهاد و عثمان شش سال از خلافت خود به طریقه عمر می‌نشست. بعد از آن بلند قدم نهاد و به جای آن حضرت نشست.

الحق در اینجا مصلحتی بود که به آن دفع حرج نمود.

از منصور خلیفه حکایت کرده‌اند که روزی می‌گفت که به عثمان مردم بنابر آن بد شدند که او بر خلاف شیخین بر جای آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نشست، یکی از ظرفای حضار مجلس او(1) گفت که ای امیر پس عثمان بر تو حق عظیم داشته است که اگر او نه چنان کردی تو امروز بایستی که در ته چاه خطبه خواندی و عثمان اول کسی است که منبر [60-ب] شریف(2) را کسوت پوشانید و چون معاویه خلیفه شد منبر را شش درجه ساخت و چون به حج آمد منبر شریف را از جایش جنبانید و می‌خواست که به شام ببرد ناگاه آفتاب منکسف شد به حیثیّتی که ستاره‌ها مرئی گردید. پس معاویه به مردم عذرخواهی کرد و گفت که می‌خواستم که ته منبر شریف را نظر کنم و ملاحظه نمایم که مبادا کرم خورده باشد و در روایتی آنکه معاویه به مروان نوشته و امر کرده بود که منبر شریف را به شام فرستد و او به موجب فرموده چون منبر را کند، بادی تاریک تند برخاست که ستاره‌ها در روز نمایان شد چون مروان آن حال را مشاهده کرد گفت که معاویه به من نوشته بود که منبر شریف را بلند سازم و در حال درودگران(3) طلبید و فرمود که شش درجه زیاده کردند و حال آنکه قبل از آن هیچ کس چیزی بر منبر شریف زیاده نساخته بود و چون مهدی خلیفه عباسی به مدینه مُشرّفه قدوم نمود به امام مالک گفت: می‌خواهم که منبر شریف را به حالت اولی اعاده کنم، امام فرمود که منبرش از چوب گز است و این زیادتی را به آن میخ دوز کرده و محکم ساخته‌اند، می‌ترسم که چون زیادتی را از آن

---

1- ل و د: ندارد.
2- م: ندارد.
3- ل: دودگران.

بکشی و دور سازی اصل ریخته و از هم پاشیده گردد و مهدی خلیفه به این سخن امام از آن داعیه برگشت و گفته‌اند که طول منبر نبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- دو گز بود و عرض او گز در گز بود بر هیئت تربیع و زیادتی معاویه چهار گز وصفه رُخامی(1) که منبر بالای او است یک گز، پس مجموع هفت گز باشد و چون این منبر شریف به طول زمان کهنه و از هم پاشیده شد بعضی از خلفای بنی عباس آن را تجدید نموده و بعضی بقایای که از چوب منبر شریف نبوی بوده مانده بود آن را برای تبرک شانه‌ها ساخت.

صاحب تاریخ می‌گوید: در آن زمان که برای تأسیس این منبر نو(2) دّکه قدیمه منبر را کافتند چوب پاره‌های [61- آ] سوخته بسیار در جهت قبه آنجا یافتند که از آن منبر قدیم که مشتمل بود بر منبر شریف و در حریق اول سوخته بود و آن چوب پاره‌ها را برای تبرک و ابقاء علی ما کان در ته محلّ منبر نو نهاده منبر نو را بر بالای آن بنا کردند.

صاحب تاریخ می‌گوید: چون در سنه ست و ثمانمائه مسجد نبوی سوخت اهل مدینه به ظن و تخمین(3) خود به جای منبر شریف منبری از خشت بنا کرده به نور مطلّا نمودند و خطیب در آنجا خطبه می‌خواند تا آنکه در اثنای رجب سنه ثمان و ثمانین از قبل ملک اشرف قایتبای، آمده دکه‌ای که در ته منبر اول بود از جانب شامی او را ویران کرده ته او را کافتند و به نهایت او نرسیدند و چون اوضاع و اطوار منبر معلوم ایشان شد ترک حفر کردند و من بسیار حرص ورزیدم و اهتمام نمودم که جانب قبله و جانب روضه منبر بر آن وجه واقع شود که در زمان نبیّ بود- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و مُتقدمین حریص بودند در اتباع آن وضع متولی عمارت به سبب حفظ نفس خود بر این نشد و زعم نمود که معتمد و معوّل مکان همان منبری است که در زمان ما محترق شد نه آنچه اخبار نموده‌اند مورخین متقدّمین و نه آنچه مُشاهده شد در زمان حال از ظهور حوض دکه منبر و آثار پایه‌های منبر بر بالای دکه. پس وضع کرد منبر را به حیثیّتی که در جانب قبله مقدار بیست قیراط گز متقدم شد و در جانب روضه شریفه پنج انگشت پیش آمد و محل عمود منبر که

---

1- ل: رخالی.

2- ل م و د: نو ندارد.

3- ل: تحمین.

در آن جانب بود آن را پوشید و به سبب این فعل او مقدار مذکور از زمین روضه شریفه نقصان یافت- و لاحول ولا قوة الا باللَّه العلی العظیم.
اما اساطین شریفه، از جمله آنها یکی استوانه‌ای است که علامت مصلّای شریف است و معروف است به مخلق و جذعی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بر وی تکیه فرموده خطبه می‌خواند در پیش این استوانه است و جذع مذکور شد که در محل [61- ب] کرسی شمع است در یمین امام که در مصلّای شریف ایستاده باشد.
دیگر استوان عایشه است و به استوانه قرعه و استوانه مهاجرین نیز معروف است و این استوانه را مطری وصف کرده است به مخلقه و ابن زباله گفته است که این استوانه سوم است از منبر و سوم است از قبر مُنّور معطّر و سوم است از قبله و سوم است از رحبه مسجد، یعنی قبل از زیادتی دورواقی که مذکور خواهد شد و در میان روضه است و بعد از تحویل قبله رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- ده روز و چیزی در نمازهای مکتوبه روی شریف به سوی این استوانه می‌کرد و بعد از آن تقدم نمود به مصلّای شریف که رو به روی محراب است در صف میانه و ابوبکر و عمر و زبیر و عامر بن عبداللَّه به سوی او نماز می‌کردند و مهاجرین قریش نزد آن اجتماع می‌نمودند و لهذا او را مجلس مهاجرین گویند.
طبرانی از عایشه روایت کرده است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که در این مسجد من در پیش این بقعه هست که اگر مردم فضیلت آن را دانند هر آینه از برای آن قرعه اندازند جماعتی از فرزندان صحابه در نزد عایشه بودند گفتند: یا عایشه کدام است آنجا. جوابی نامشخص به ایشان گفت. چون ایشان از نزد او برآمدند عبداللَّه بن زبیر نشسته ماند. پس ایشان گفتند که هر آینه به ابن الزبیر خواهد گفت و او را پاییدند چون بعد از ساعتی بیرون آمد در نزد این استوانه که عامر بن عبداللَّه به سوی او نماز می‌کرد نماز گزارد. و در روایتی که در جانب یمین او نماز گزارد و در خبری آمده که اسماعیل بن عبداللَّه از پدر خود نقل کرده که گفته که به ما رسیده است که دعا در نزد این استوانه مُستجاب است.
دیگر استوانه توبه است و استوانه ابولبابه [62- آ] نیز گویند و ابولبابه به احد نقبای

اوس است و او حلیف بنی قریظه بود. چون بنی قریظه با او مشورت کردند در نزول به حُکم رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و او چون گریه بچگان و زنان را دید رقّت نموده نعم گفت و به دست خود اشارت به حلق خود کرد یعنی ذبح خواهند کرد شما را، و ابولبابه گفته است که واللّٰه که هنوز قدمهای من از جای خود زایل نشده بود که دانستم که خیانت کردم به خدا و رسول او، لیکن به این حال به نزد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- رجوع نکرد، بلکه به مسجد آمد و خود را در موضع استوانه توبه به جذعی به سلسله کران و بزرگ بربست ده شب و چیزی تا آنکه سامعه‌اش رفت و باصره‌اش نیز نزدیک بود که برود و چون وقت نماز شدی یا به قضای حاجت محتاج گشتی دخترش سلسله را وا کردی و چون فارغ شدی باز سلسله را رد کردی و در بند شدی تا آنکه آیه کریمه:

«یا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لا تَخُوْنُوا اللَّهَ وَالرّسول.(1)» الآیه

نازل شد و سوگند خورد که خود را وا نسازد تا رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- وا نسازد و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که اگر پیش من می‌آمد من برای او استغفار می‌کردم لیکن چون که خود را بسته است من او را اطلاق نمی‌کنم تا آن زمان که خدای بر وی توبه دهد. سحری بود که در خانه امّ سلمه- رضی‌اللّٰه عنها- توبه او نازل شد و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آمده او را وا کرد و در قولی آنکه سبب ارتباط او به این استوانه تخلف(2) او بود از غزوه تبوک ومروی شده است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نوافل را مستقبل این استوانه ادا می‌فرمود و بعضی دیگر گفته‌اند که چون آن حضرت- صلی‌اللّٰه‌علیه وآله‌وسلم- ازنمازصبح‌منصرف می‌شد به‌سوی‌این‌استوانه [62- ب] می‌آمد و حال آنکه ضعفا و مساکین و ضعیفان(3) آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و مُؤلّفة القلوب و مردمی که غیر مسجد مبیتی نداشتند در حوالی این استوانه جمع شده حلقه زده بودند، پس آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نزد ایشان می‌نشست و به ایشان مکالمه و محادثه می‌کرد و اگر آیتی در آن شب نازل شده بودی بر ایشان می‌خواند تا

---

1- سوره انفال آیه 27

2- م: خلف.

3- ل: ضیفان.

آفتاب بر(1) می‌آمد و اهل طول و شرف و غنی می‌آمدند و مجلسی برای خود نمی‌یافتند و نفس ایشان به سوی حضرت و نفس نفیس حضرت به ایشان مشتاق می‌شد تا آنکه- حق سبحانه- آن را فرمود. آیه کریمه:
«واصبر نَفْسَک مَعَ الّذَین یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالغداوة وَالعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَه ولا تَعْدُ عَیْنَاک عَنْهُم(2).»
مروی شده است: هر گاه که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- معتکف شدی فرشی یا سریری برای ایشان در پس استوانه توبه نهادندی و در روایتی آنکه در پیش استوانه نهادندی تا بر وی استناد نمودی و مستقبل قبله بودی.
دیگر استوانه سریر است مع ماسبق. مروی شده است که رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سریری بود از جرید خرما که میان استوانه که در رو به روی قبر شریف و میان قنادیل است نهادندی و آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا اضطجاع(3) نمودی در اعتکاف.
صاحب تاریخ می‌گوید: این استوانه امروز لاحق است به شبّاک(4) که قُبّه شریفه و سریر را گاهی نزد استوانه توبه می‌نهادند و گاهی نزد این استوانه و یا آنکه قبل از آنکه در جانب شرقی مسجد شریف چیزی زیاده کنند، سریر را در نزد استوانه توبه می‌نهادند، و بعد از زیادتی در موضع این استوانه مذکور می‌نهادند و این وجه را تایید نموده.
دیگر استوانه محرّس است که مسَمّاست به استوانه علی- علیه‌السلام- زیرا که در آنجا نماز می‌کرد [63- آ] و در جانبی که یلی قبر شریف است نشسته حراست رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- می‌کرد و این استوانه در مقابل خوخه‌ای بود که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از خانه عایشه از این خوخه به روضه درمی‌آمد و این در پس استوانه توبه است از جهت شمال.

---

1- ل: می‌بر.
2- سوره کهف، آیه 28
3- اضطجاع: خواب، راحتی جامع.
4- شُبّاک: پنجره.

صاحب تاریخ می‌گوید: امروز امرای مدینه در نزد این استوانه نماز می‌کنند.
دیگر استوانه وفود است در پس استوانه محرس از جهت شمال. رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به جهت وفود عرب نزد این استوانه می‌نشست و با ایشان در آنجا ملاقات می‌نمود و این استوانه قبل از آنکه رواقین را زیاده کنند در یلی رحبه مسجد بود و سراة(1) و افاضل صحابه اینجا می‌نشستند و میان این استوانه و مربعه قبر شریف یکی استوانه دیگر است که ملاء حق است به شبّاک و این استوانه را مجلس قلاده نیز گویند.
دیگر استوانه مربعه قبر شریف است و این را مقام جبرئیل- علیه‌السلام- نیز گویند و این استوانه در حایز حجره شریفه است نزد منحرف صفحه غربیه(2) او به جانب شمال و میان این استوانه و استوانه وفود یک استوانه‌ای است که ملاصق(3) شبّاک است و گفته‌اند که محل این استوانه در خانه(4) حضرت فاطمه است- علیهاالسلام- از مربعه قبر شریف که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به آنجا می‌آمد و در را گرفته می‌گفت که «السلام علیکم اهل البیت انما یُریدُ اللّٰهِ لِیذهب عَنْکُم الرِجْس اهَلَ البیت و یُطهِّرُکُم تطهیرا»، و در روایتی آنکه هر روز آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- این کار را می‌کرد و امروز به سبب آنکه شبّاک دایر بر حجره مانع است از وصول به این استوانه و استوانه‌ای سریر مردم از تبرک جستن به این دو استوانه محروم‌اند.
دیگر استوانه تهجّد است، مروی شده است که- رسول صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- هر شب بوریایی بیرون می‌آوردند و چون مردم می‌رفتند آن بوریا را در پس خانه [63- ب] امیرالمومنین علی- علیه السلام- می‌انداخت و بعد از آن در آنجا نماز شب می‌کرد یک مردی این را دید و به نماز آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نماز کرد بعد از آن دیگری دید و به ایشان نماز کرد تا آنکه بسیار شدند و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به ایشان نظر کرد و ایشان را دید پس امر فرمود که بوریا را در نوردیدند و خود به

---

1- 1- سراة: بزرگان و مهتبران قوم.
2- ل: عربیه.
3- ل: ملاحیق.
4- د و م: ندارد.

خانه درآمد چون صباح شد آن جماعت آمدند و گفتند یا رسول اللّٰه شما در شب نماز می‌کردید و ما نیز به شما نماز می‌کردیم. فرمود که ترسیدم از آنکه نماز شب بر شما نازل شود یعنی فرض شود و شما را قوت قیام بر آن نبود و عاجز شوید و این موضعی است امروز معروف به متهجّد.

صاحب تاریخ گفته: بعد از حریق ثانی در موضع این استوانه دعامه‌ای نهادند و محراب مُرخمی بنا نمودند و مقتضای تحدید ماسبق خروج این موضع است از مسجد.

## فصل چهارم

در حُجره‌های(1) شریفه آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و حجره منیفه حضرت(2) فاطمه- سلام اللَّه علیها.

در بنای مسجد شریف مذکور شد که از برای دو حرم خود دو خانه بنا فرمود یعنی عایشه و سوده چه(3) در اول قدوم غیر ایشان زن دیگر نداشت و به عایشه هنوز زفاف نکرده بود. بعد از آن در همان سنه اولی زفاف واقع شد و بعد از آن عندالحاجة برای ازواج طاهرات- رضی‌اللَّه عنه- حجره‌ها بنا نمود و ابن جوزی ذکر کرده که حارثة بن نعمان در نزدیک مسجد شریف و حوالی آن منزلها داشت و هرگاه که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- اهلی به عصمت خود درآوردی او محلّ حجره‌ای به ایشان دادی تا آنکه جمیع منازل او از آن سرور و ازواج ایشان شد و در روایتی آنکه بیوت ازواج طاهرات در جهت قبله و مشرق و شام بود و در غربی مسجد هیچ حجره نبود و حجره‌های ازواج طاهرات از شاخه‌های خرما بود به پلاس پوشیده بودند و درهای آنها یک طبقه بود و [64- آ] در روایتی آنکه بیوت ازواج طاهرات- رضی‌اللَّه عنهن- بعضی به خشت بود و بعضی دیگر به جرید بود که به گل اندوده بودند و مجموع نه خانه بود و همه در ما بین خانه عایشه و باب الرحمه بود و حسن بصری- رضی‌اللَّه عنه- گفته که به خانه‌های رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- می درآمدم و حال آنکه قریب بلوغ بودم و دست من به سقف آنها می‌رسید و

---

1- م و د ول: حُجرهای.
2- م: ندارد.
3- م: ندارد.

در روایتی آنکه چون در برابر امام ایستاده شوی در نماز، همه حجره‌ها در یسار تو بُوَد.
امام مالک از ثقه روایت کرده که بعد از وفات رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- مردم به[1] حُجره‌های ازواج طاهرات- رضی‌اللَّه عنهن- می درآمدند و نماز می‌کردند در روز جمعه و مسجد تنگ می‌شد بر اهلش و این حجره‌ها از مسجد نبود لیکن درهای آنها در مسجد بود.
ابن سعد گفته: سوده خانه خود را به عایشه وصیت کرد و اولیای صفیه خانه او را به معاویه فروختند و خانه عایشه را نیز خرید و شرط کرد که مادام که عایشه در حیات است ساکن باشد.
در روایتی آنکه ابن زبیر خرید به شرط مذکور اما حُجره شریفه فاطمه- رضی‌اللَّه عنها- در این موضع بود که میان او و میان خانه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- یعنی حجره عایشه خوخه‌ای بود و گفته‌اند که طهارت خانه آن سرور در آن جانب بود، هر گاه که به طهارت خانه رفتی از آن خوخه به فاطمه- رضی‌اللَّه عنها- نظر کردی و حال او را دانستی، یک بار عایشه نیم شبی به طهارت خانه درآمد و میان او و فاطمه گفت و گوی شد. پس فاطمه- رضی‌اللَّه عنها- از رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- درخواست کرد که آن خوخه را سدّ کند. پس به التماس او مسدود گشت[2] و عایشه گفت یا رسول اللَّه ما در شب به طهارت خانه می‌رویم و چیزی را از اذی[3] نمی‌یابیم. فرمودند که از انبیا ظاهر می‌شود اذی [اما آن را] زمین فرو می‌برد.
مخلّص سخن در شأن [64- ب] حجره فاطمه[4]- رضی‌اللَّه عنها- آنکه در میان مربعه قبر شریف و استوانه تهجّد بود و عُرس او- رضی‌اللَّه عنها- در نزد استوانی که محراب متهجّد یلی آن شد در موضع خانه او- رضی‌اللَّه عنها- غیر این نیز گفته‌اند و آن بعید است و موضعی که مردم احترام آن می‌کنند و می‌گویند که قبر مبارک فاطمه-

---

1- م: در. ل: به ندارد.
2- ل: منسد شد.
3- اذی: پلیدی.
4- م: ندارد.

رضی‌اللّٰه عنها- آنجاست.
بنابر خلافی که خواهد آمد و در وقت حفر اساس آن قبه شریفه در آنجا لحدی برآمده و مُتولی عمارت دعامه‌ای در آنجا بنا نمود و آن معروف است و مطری گفته: عمر بن عبدالعزیز بعضی از خانه فاطمه را- رضی‌اللّٰه عنها- داخل ساخت در حایزی که بنا کرد بر گرد قبر شریف و قبه آن از جهت شمال بیرون ماند.
طبرانی روایت کرده است: هرگاه که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از سفری قدوم فرمودی ابتدا به مسجد کردی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و بعد از آن به خانه فاطمه- سلام‌اللّٰه علیها- آمدی و بعد از آن به خانه‌های ازواج طاهرات رفتی.

فصل پنجم

در درهایی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- امر فرمود به سدّ آن و استثنا نمود از آن بابی را که خواست

بدان که در صحیحین بخاری و مسلم و غیرهما آمده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: که «سدّوا الابوابالّاباب ابی‌بکر» یعنی: «بربندید درهارامگر درابی‌بکر را.»

در روایت مسلم به جای باب، خوخه است به فتح خای معجمه و آن عبارت از تاقی است در دیوار که برای روشنی گذارند و ممکن باشد از آن به پایان نظر کردن و این قصه چنان که ابن عباس- رضی‌اللَّه عنهما- بیان نموده در مرض موت- رسول صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از جُندب- رضی‌اللَّه عنه- روایت کرده که رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- شنیدم که می‌گفت قبل از موت به پنج شب و حدیث را ذکر کرد.

از جمله احادیث یکی این حدیث بخاری است از ابو سعید خدری [65- آ]- رضی‌اللَّه عنه- که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- خطبه خواند و گفت که خدای تعالی بنده‌ای را مخیّر ساخت میان دنیا و میان آنچه نزد اوست پس آن بنده اختیار کرد آنچه نزد اوست و ابوبکر گریست و ما از گریه او تعجّب کردیم و حال آنکه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آن بنده مُخیّر بوده و ابوبکر اعلم ما بوده و در آن خطبه فرمود «امن ناس علی» یعنی:

منّت‌دارترین مردم بر من در صحبت خود و در مال خود ابوبکر است و اگر من غیر پروردگار خود کسی را دوست می‌گرفتم هر آینه ابوبکر را دوست می‌گرفتم ولیکن اخُوّتّ اسلام و مودت اسلام است

میان ما و او و هیچ دری نماند الّا آنکه بسته شود مگر در ابوبکر(1).
در طبقات ابن سعد است که جماعتی از مردم گفتند که درهای ما را بست و در دوست خود را گذاشت. پس رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که رسید به من آنچه گفتند در باب ابوبکر به درستی که من می‌بینم بر در ابوبکر نوری و بر درهای شما ظلمت.
در روایتی آنکه چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب امر فرمود الّا باب ابوبکر، عمر گفت که یا رسول اللّٰه مرا بگذار که سوراخی واکنم که نظر می‌کرده باشم از آنجا به سوی تو هر گاه که بیرون می‌آیی به نماز. رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- گفت که نی. گفته‌اند که در اینجا کنایت از خلافت است و سد او اشارت به سد باب خلافت، یعنی غیر ابوبکر کسی طلب آن نکند.
روایتی که آن خانه که ابوبکر از آنجا به مسجد خوخه گذاشته بود، در کوچه بقیع بود در رو به روی دار صُغرای عثمان.
در روایتی آنکه آن خوخه‌ای که شارع است در دارالقضا همان خوخه ابوبکر است و دارالقضا رحبه قضاست میان باب‌السلام و باب‌الرحمه بود، و چون مسجد را توسعه کردند و زیاده [65- ب] ساختند و درهایی که آنجا بود همه را بستند آن خوخه را در محلّی ساختند که در مسجد بود و چون مدرسه اشرفیه را بنا کردند در مابین باب‌السلام و باب‌الرحمه، متولی عمارت، آن محل را سه در گذاشت به جانب مسجد، در سوم از آن سه در، در یسار داخل از باب‌السلام محل آن خوخه است.
حافظ عصر ابن حجر- رحمة اللّٰه- گفته که منافی ظاهر احادیث به سدّ ابواب است.
حدیث سعد بن ابی وقاص که امر کرد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب شارعه در مسجد و گذاشت باب علی را- رضی‌اللّٰه عنه- امام احمد و نسائی(2) اخراج این

---

1- روایات سدّ ابواب در مورد خانه حضرت علی ع نیز آمده است. سمهودی در ادامه آن را نقل می‌کند که، حدیث فوق را علمای امامیّه وضعی می‌دانند.
2- ل: نسای.

حدیث کرده‌اند و سندش قوی است و طبرانی در اوسط زیاده کرده و گفته که رجال این حدیث ثقات‌اند و گفته که گفتند یا رسول اللّه درهای ما بستی فرمود که من نبستم درهای شما را و لیکن خدای تعالی درهای شما را بست و آنچه مروی شده است از زید بن ارقم که گفت جماعتی از صحابه را- رضی‌اللّه عنهم- ابواب شارعه بود در مسجد. پس رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- فرمود بربندید(1) همه درها را مگر در علی. پس مردم در آن باب سخن کردند و آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که واللّه دری نگشادم و دری نبستم، لیکن مأمور شدم و تبعیت امر کردم.

امام احمد و حاکم و نسائی تخریج این حدیث کرده‌اند و رجالش ثقات‌اند و از ابن عباس- رضی‌اللّه عنهما- نیز مروی شده است که امر کرد رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب پس همه مسدود شد مگر باب علی و در روایتی آنکه امر شد به سدّ ابواب مسجد غیر باب علی و حال آنکه علی بنابر آنکه غیر آن دری نداشت جنب به مسجد می‌درآمد و این دو حدیث را امام احمد و نسائی به رجال ثقات تخریج نموده‌اند و طبرانی از جابر بن سمره(2) مثل حدیث مذکور روایت کرده و از ابن عمر مروی است که گفت در زمان رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- می‌گفتیم که خیرالناس رسول اللّه است [66- آ]- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- بعد از آن ابوبکر بعد از آن عمر و به تحقیق که علی را داده سه خصال که هر آینه اگر یکی از آن سه از آن من باشد دوستر است به سوی من از شتران سرخ موی(3). تزویج کرد- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به او دختر خود را و او برای او فرزند آورد و سدّ ابواب مردم کرد مگر باب او را به او داد رایت را در روز فتح خیبر.

روایت کرده است این حدیث را امام احمد- رحمه اللّه- به اسناد حسن و نسائی از طریق علاء بن عرار روایت کرده که‌به ابن‌عمر گفتم که مرا اخبار کُن از علی- علیه‌السلام- و عثمان و حدیث گذشته را ذکر کرده است تا آخر و در آنجاست او را از هیچ کس مپرس و نظر کن و به منزلتی که داشت از رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به تحقیق که همه درها را بربست و در او را تقریر فرمود و رجال این حدیث رجال صحیح است الّا علاء که او را هم ابن معین و غیره توثیق کرده‌اند.

---

1- م: ببندید.

2- ل: جابر ابن سحره، م: ثمره.

3- م: ندارد.

حافظ بن حجر می‌فرماید:
با وجود آنکه همه طرق قابل احتجاج است، بعضی از اینها تقویت بعضی دیگر می‌کند و ابن جوزی بعضی از این طرق را در موضوعات آورده و تعطیل نموده به بعضی از روات آنکه در حق او تکلّم کرده‌اند و حال آنکه آن مقدار در صحت آن قادح(1) نیست و ایضاً تعطیل نموده به آنکه مخالف احادیث صحاح است که در باب ابوبکر وارد شده و زعم کرده که این از اوضاع رفضه است و می‌گوید که ابن جوزی خطای شنیع کرده است که ردّ نموده احادیث صحیحه را به توهّم معارضه با وجود امکان جمع. و در وجه جمع از بزّار روایت کرده که اگر ثابت شود روایات احادیث باب علی جمعش به حدیث ابی سعید خُدری است که ترمذی روایت کرده است از وی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که حلال نیست احدی را که مرور کند بر این مسجد در حالت جنابت غیر من و علی و این بنا بر آن بود که در خانه علی- علیه السلام- در مسجد بود و غیر آن در دیگر [66-ب] نداشت پس مأمور نشد به سدّ آن به خلاف ابوبکر که غیر خوخه مسجد در دیگر داشت پس او محتاج بود به استثنا نه علی- علیه السلام- که مخصوص بود به چیزی که زیاده از ابقای باب است و اما روایت استثناء علی- علیه‌السلام- بنا بر دفع توهم سدّ بوده باشد یا آنکه اول مأمور شدند به سدّ ابوابی که در مسجد داشتند الّا باب علی- علیه‌السلام- و بعد از آن به استیذان هر کسی دریچه از خانه خود وا کرد و بعد از آن مأمور شدند به سدّ این دریچه‌ها الّا خوخه ابوبکر و می‌گوید که این وجه اوضح است و تأیید می‌کند به آنکه مروی شده است که حمزة بن عبدالمطلب- علیه السلام- بیرون آمد و حال آنکه قطیفه خود را می‌کشید از غایت اضطراب و بد حالی از خانه به حدّت و سرعت برآمده بود و پاره‌ای از قطیفه او در زمین بوده او را می‌کشید و چشمان او از گریه پر شده بود و می‌گریست و می‌گفت یا رسول اللَّه عمّ خود را بیرون کردی و پسر عمّ خود را ساکن گردانیدی آن سرور- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمودند که من بیرون نکردم تو را و من ساکن نساختم پسر عم خود را بلکه خدای تعالی او را ساکن ساخت. و این قصه‌ای صریح است در تقدّم باب

---

1- قادح: عیب کننده.

علی بر قصه خوخه ابوبکر زیرا که حمزه- رضی‌اللَّه عنه- در اوایل شهید شد و قصه ابوبکر چنان که سبق ذکر یافت در مرض موت آن سرور بود- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و به غیر این نیز اخباری چند که دلالت می‌کند بر تقدّم امر باب علی بر امر خوخه ابوبکر و ما اقتصار کردیم بر ذکر حدیث مذکور.(1)

---

1- سمهودی در نقل این حدیث سرانجام نظر عادلانه خویش را در تقدم امر باب علی بن ابیطالب علیه‌السلام ابراز کرد.

در زیادتی عمر که بر مسجد نبوی افزوده و اتخاذ بطیحاء در ناحیه آن.
بدان که ابوبکر چیزی در بنای مسجد شریف زیاده نساخت مگر آنکه ستونهای مسجد کهنه شده بود به جذوع نخل، آن را تجدید فرمود [67- آ] و عمر زیاده کرد و به خشت بنا نمود و در جانب قبله زیاده کرد از حدّ ستونهایی که در قبله مقصوره است و ستونها را از چوب ساخت و معارضه نمی‌کند به این خبر صحیح آنچه مروی شده است که در زمان عمر ستونها را از خشت بنا کرد و چوبها را بیرون آورد.
از ابن عمر مروی شده است که در زمان عمر طول مسجد از قبله تا جهت شامی صد و چهل گز بود و عرضش صد و بیست گز و از این سخن ملخص می‌شود که زیادتی عمر در جانب مغرب مقدار دو ستون بوده باشد که به این زیادتی صد و بیست گز نزدیک می‌شود و نهایت زیادتی در جهت مغرب ستون هفتم است و از جهت مشرق به سبب ابقای حجره‌های شریفه نبویّه چیزی نیفزود و زیادتی جهت قبلی چنان که مذکور شد تا حد ستونهاست و آن مقدار ده گز باشد. پس باید که سی گز دیگر در جهت شامی زیاده شده باشد و مروی شده است که بلندی سقف از زمین یازده گز بود و اساس مسجد را مقدار طول قامت به سنگ بنا نمود و شش درگذاشت، دو در یمین قبله، یعنی باب مروان مشهور به باب‌السلام و باب عاتکه معروف به باب‌الرّحمه و دو در از یسار قبله، یعنی بابی که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از آن در می‌آمد و باب النساء و دو در از پس قبله

یعنی، در جهت شامی، از عمر مروی شده است که گفت اگر نمی‌شنیدم از رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- که می‌گفت سزاوار آن است که در مسجد من زیاده کنی، زیاد نمی‌کردم و هم از وی مروی شده که گفت اگر مسجد رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- تا ذوالحلیفه کشند و زیاده کنند آن زیادتی هر آینه از مسجد نبوی است چنان که ابوهریره از رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- روایت کرده که اگر این مسجد را برد تا صنعا که بلدی است از یمن هم مسجد [67- ب] من است و ایضاً مروی شده است که روزی رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در مصلّا بر سبیل تمنّا فرمود که اگر این مسجد را زیاده می‌ساختیم و به دست مُبارک خود به جانب قبله اشارت کرد پس در وقت زیادتی مردی را در مصلّای آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- نشانیده دست او را بالا برمی‌داشتند و پایین(1) می‌گذاشتند تا آنکه آن وضع را شبیه اشارت آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- پنداشتند پس‌عمر جهت قبله راپیش برد وامام یافعی‌گفته که این قصه در سال هفدهم بود.

ابن سعد و یحیی روایت کرده‌اند که چون مسلمانان بسیار شدند عمر به عباس- رضی‌اللّه عنه- گفت به درستی که مسجد تنگ شد و من از برای توسعه مسجد منازلی که در حوالی مسجد بود خریدم مگر خانه تو و حجره‌های امهات المؤمنین اما حجره‌های امهات المؤمنین راهی ندارم به گرفتن آن و اما خانه تو با آن است به هر بهایی که می‌خواهی بفروشی به من و یا تصدّق کنی خانه خود را به مسلمانان. عباس- رضی‌اللّه عنه- گفت هیچ یک را نمی‌کنم که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- این خانه را به دست خود خط کشیده برای من و همراه با من(2) بنا کرده. پس میان ایشان اختلاف شد بعد از آن ابی بن کعب را- رضی‌اللّه عنه- میان خود حَکَمْ ساختند و پیش او رفتند و قصه خود به او عرض نمودند و او برای ایشان قصه داوود را- علیه‌السلام- خواند و گفت از رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت خدای تعالی به داوود- علیه‌السلام- وحی کرد که برای من خانه‌ای بنا کن تا در آنجا ذکر من کنند. پس او بیت‌المقدس را خط کشید بر

---

1- ل: به شیب. م: شیب.

2- ل: با من همراه.

هیئت مربع و یک کُنج آن مربع بر خانه یکی‌از بنی اسرائیل واقع شد وداوود- علیه‌السلام- هر چند خریداری کرد او ابا نمود و داوود- علیه‌السلام- را بر خاطر عاطر گذاشت که آن خانه را به هر وجهی از وی بگیرد. پس خدای تعالی وحی [68- آ] فرستاد که من تو را امر کردم که برای من خانه‌ای بنا کنی و تو خواستی که مغصوبی(1) را در آنجا در آری و حال آنکه غضب(2) از شأن من نیست و عقوبت تو آنکه این خانه را نتوانی بنا کرد. پس داوود- علیه‌السلام- گفت: یا رب پس(3) از فرزند من و خدای تعالی دعای او را اجابت نموده این کار را به دست سلیمان- علیه‌السلام- تمام ساخت و چون ابی بن کعب این قصه بر ایشان خواند، عباس گفت که این خانه را برای مسلمانان تصدّق کردم اما برای مخاصمت تو، نی.
و نیز در میزاب این خانه میان عباس و عمر مخاصمت اتفاق افتاده و آن این است که از ناودان این خانه عباس بر مسجد یا بر در مسجد آب می‌ریخت عثمان آن ناودان را از آنجا کند. پس عباس- رضی‌اللَّه عنه- گفت: واللَّه این ناودان را در این مکان ننشانده است الّا رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به دست مبارک. پس عمر گفت که واللَّه این میزاب را در اینجا محکم نمی‌کنی الّا آنکه دو قدم(4) تو بر کتف من بوده باشد. یعنی قسم یاد کرد که دو پای خود [عباس] را بر دوش او نهاده بالا شود و ناودان را در جای خود محکم سازد و موضع آن خانه. چنان که از ابن عمر منقول است آن است که در ما بین موضع استوانه مربعه است که در یلی خانه مروان است و در موضع خانه مروان امروز میضات(5) باب‌السّلام است و این استوانه مذکور پنجم، اساطین است از منبر شریف و در حریق آخر تربیع این استوانه غریق بحر عدم گردید.
اما اتّخاذ بطیحاء: به سند معتبر از سالم بن عبداللَّه بن عمر مروی شده است که عمر در ناحیه مسجد رحبه‌ای بنا کرد که آن را بطیحاء خوانند و گفت هر که لفظ خواهد یا انشاد شعر هوس نماید یا خواهد آواز بلند کند باید که به سوی این رحبه بیرون شود.

---

1- م: مغضوبن.
2- م و د: غصب.
3- ل: بشی.
4- م: پای.
5- میضات: جای وضو گرفتن، و آبی که از آن وضو می‌گیرند و مطهره.

فصل هفتم

در زیادتی عثمان و مقصوره گرفتن ایشان

مروی شده است که در سنه اربع [68- ب] و عشرین چون عثمان مُتولی خلافت شد مردم به ایشان گفتند که در روزهای جمعه مسجد تنگی می‌کند و مردم در رحبه‌ها(1) نماز می‌کنند و از این معنی اظهار شکایت کردند و عثمان به صحابه‌ای که اصحاب رأی بودند مشاورت نمود و ایشان اجماع نمودند بر آنکه دیوار مسجد را هدم کرده در مسجد افزاید. پس عثمان چون نماز پیشین را با مردم ادا نمود بر منبر صُعود فرمود، حمد و ثنا گفت و بعد از آن فرمود: ایهاالناس به درستی که من اراده نمودم که مسجد رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- هدم نموده زیاده سازم و گواهی می‌دهم از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت هر که برای خدا مسجدی بنا کند خدای تعالی برای او خانه‌ای بنا کند در جنّت و به درستی که در این کار سلف و امام من عمر بن الخطاب است و به درستی که به اهل رأ ی اصحاب رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در این باب مشاورت کردم ایشان اجماع نمودند بر هدم و بنا و توسعه آن. پس مردم را در آن روز تحسین کردند و دعا کردند.

چون صباح شد مرد کار طلبید و به نفس نفیس خود مباشرت نمود و حال آنکه صایم الدهر و قائم اللیل بود و از مسجد بیرون نمی‌آمد و فرمود که گچ پُخته(2) از بطن نخل آرند و

---

1- ل: درجها.

2- ل: نپخته.

ابتدای عمل او در ربیع‌الأول(1) بود از سنه تسع و عشرین و فراغش در مستهل محرم سنه ثلاثین. پس مدّت کار ده ماه بوده باشد و در کتاب صحیح و سنن ابوداود از ابن عمر مروی شده است که بعد از بنای عمر، عثمان آن را تغییر داد و بسیار چیز در آن زیاده ساخت و دیوار مسجد را به سنگ منقوش و گچ بنا نمود و ستونهای آن را سنگ منقوش گردانید و به ساج مُسقف ساخت. و در صحیح مسلم است که عثمان بن عفان اراده کرد که مسجد نبوی را بنا کند و مردم آن را مکروه داشتند. مرضی و محبوب [69- آ] ایشان آن بود که بر همان هیئتی که بود بگذارند پس عثمان گفت که از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شنیدم که می‌گفت هر که برای خدای مسجدی بنا کند خدای تعالی برای او خانه‌ای بنا کند مثل آن در جنّت و گفته‌اند که مردم، بنا را به سنگِ(2) منقوش مکروه می‌داشتند و می‌خواستند که به همان جذوع نخل و خشت بگذارد؛ چنان که عمر کرده بود نه اصل زیادتی و توسعه را و در تجدید زیادتی عثمان این مُستفاد می‌شود.

از روایت کثیره آن است که دیوار قبله را تقدیم نمود به حدی که امروز دیوار قبلی مسجد است و از جانب مغرب یک ستون زیاده نمود و آن ستون هشتم است از منبر شریف و در مواجه داخل باب‌السّلام استوانه‌ای است که پایان آن را مربع ساخته‌اند ظاهراً که همان ستون نهایت زیادتی عثمان باشد و ابتدای زیادتی ولید.

اما زیادتی جانب شام، در روایتی پنجاه گز و از روایت دیگر لازم می‌آید که ده گز بوده باشد. چه مروی شده است که طول مسجد شریف را صدَ و شصت گز ساخت معلوم است که نظر به آنکه در زمان رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- علی‌الصحیح صد گز بود و چهل گز در زمان عمر در مجموع طول زاید شد.

صاحب تاریخ می‌گوید: توفیق بین الرّواتین آن است که مجموع زیادتی زمان عمر و عثمان صد و شصت گز است و از جانب مشرق چیزی زیاده نساخت و از حجره‌های شریفه

---

1- ل: ربیع‌الرسول.

2- ل: سندله.

چیزی را ادخال نکرد و از روایتی معلوم می‌شود که خانه حفصه را- رضی‌اللّه عنهما- داخل ساخته باشند- واللّه اعلم- و زیادتی توضیح این در بیان خانه‌هایی که در حوالی مسجد شریف است خواهد آمد، انشاءاللّه.

اما مقصوره، در قاموس است که «المقصورة الدار الواسعة المحصنة اوهی اصغر من الدار لایدخلها الا صاحبها» بدان که آمده است که اول کسی که [69- ب] به خشت مقصوره ساخت(1) عثمان بن عفان بود و در دیوار مقصوره سوراخها نهاد که از آنجا مردم به امام نظر کنند و بر احوال او مطلع شوند و عمر بن عبدالعزیز در وقتی که از قبل ولید مسجد را بنا کرد و آن مقصوره را از چوب ساج عمارت نمود و اما از امام مالک- رحمة اللّه علیه- مروی است که گفت چون عثمان خلیفه شد مقصوره‌ای برای خود ساخت از ترس آنچه رسید به عمر و در آنجا از برای مردم امامت می‌کرد و نیز از امام مالک- رحمة اللّه- منقول است که اول کسی که مقصورة ساخت مروان بن حکم بود در وقتی که یمانی او را طعنه زد و از امام نووی- رحمة اللّه- منقول است که گفت اول کسی که مقصوره ساخت معاویه است بعد از ضربه(2) خارجی.

---

1- ل: ندارد.

2- ل: خربئه.

در زیادتی ولید و اتّخاذ او محراب و شُرفات[1] و منارات[2] و منع کردن او نماز[3] جنازه را در مسجد
رزین[4] نقل کرده که بعد از عثمان، علی و معاویه و پسر او یزید و پسر او عبدالملک در مسجد نبوی چیزی نیفزودند تا آنکه ولید بن عبدالملک خلیفه شد و عمر بن عبدالعزیز را که برادرزاده و نایب او بود در مکه و مدینه امر کرد و مال فرستاد و گفت که هر که خانه خود را به تو فروشد از او بخر و بهایش بده و هر که نفروشد و ابا نماید خانه او را هدم کن و مال به او ده و اگر قبول نکند به فقرا صرف نمای و امر کرد به ادخال حجره‌های شریفه.
واقدی از عطاء خراسانی روایت کرده که گفت حجره‌های ازواج طاهرات نبی را- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- دریافتم و حاضر شدم به مجلس که کتابت ولید بن عبدالملک را می‌خواندند، امر کرده بود که حجره‌های ازواج طاهرات- رضی‌اللّه عنهن- را داخل مسجد سازند، هیچ روزی را ندیدم به بسیاری گریه مثل آن روز و سعید بن مسیب را دیدم که می‌گفت [70- آ]- واللّه- که دوست داشتم که این حجره‌ها را به حال خود گذارند که بعد از این از مدینه مردمی خواهند پیدا شد و از آفاق عالم مردم به مدینه خواهند آمد یعنی بایستی که مردم ما بعد این حجره‌ها را[5] آن حضرت را- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در زمان

---

1- شُرفات: ج: شرفه؛ کنگره که در بالای ساختمان ساخته می‌شود.
2- منارات: ج: مناره: مأذنه، گلدسته.
3- ل: وضع.
4- م: ندارد. ل: زرین.
5- م: حجره‌ها را و اکتفا نمودن.

حیات خود به این مقدار می‌دیدند و از این دیدن در امور دنیا زهد و تورع اختیار می‌کردند.

در گرفتن خانه‌های مردم کرهاً و تشدّد نمودن ولید اخباری، که اسائت ظن می‌کند در حق او بسیار وارد شده، اما چون به مُباشرت امام عادل و خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز بوده شاید که خدای تعالی مسامحه و عفو فرموده باشد و ما از جهت اختصار از ترجمه آن اخبار صرف قلم نمودیم هر که خواهد به اصل رُجوع کند. و آنچه محرّر می‌شود از اخبار و روایات کثیره مختلفه در تجدید زیادتی ولید بر سبیل اختصار و اجمال آن است که در جانب مغرب دو ستون زیاده ساخت و در جانب مشرق چهار ستون و ادخال حجره‌های(1) شریفه از این جانب نمود در جانب شام چهارده ستون، چهار از این در زیر مُسقف متصل مربعه قبر شریف و ده از آن در رحبه مسجد و از روایت دیگر فهم می‌شود که این چهارده همه در رحبه بود و چهار دیگر غیر آن در تحت مُسقف بوده باشد و ذرعی که در تحدید زیادتی ولید ذکر کرده‌اند مؤید این است و ابن زباله خبری روایت کرده که ولید به ملک روم نامه‌ای نوشت که مسجد اعظم نبوی را می‌خواهم که عمارت نمایم امداد و اعانت فرمای مرا به کارگران و به فسیفساء(2) یعنی شیشه‌های رنگین(3) رومی که در دیوار به کار برند پس ملک با ده نفر کارگر احمال(4) فسیفساء(5) فرستاد و صد و هشتاد هزار دینار و قنادیل با سلاسل ارسال نمود و گفته‌اند که نوره‌ای(6) را که به آن فسیفساء(7) را به کار برند یک سال خمیر کردند و اساس را به سنگ برآوردند و دیوار را به سنگ و گچ بنا نمودند و ستونها را از

---

1- م: حجره‌ها را و اکتفا نمودن.

2- م: حجرات.

3- فسیفساء: قطعات کوچک از کاشی و یا سنگ و یا شیشه که به صورت معرّق چینی کنار هم قرار داده می‌شوند. ل: شیشه‌های رنگین رومی.

4- احمال: یاری دادن کسی را به برداشتن بار، یاری دادن در باربر نهادن.

5- ل: شیشه‌ها.

6- نوره: آهک.

7- ل: شیشه‌ها.

سنگ بنا کرده میان [70- ب] آن را با عمودهای آهنین و رصاص حشو کردند و جمیع دیوارهای مسجد را از درون به رُخام و فسیفساء(1) ها و طلا مزخرف ساختند و سرهای ستونها را و ابواب را به طلّا مُذهب و منقّش(2) کردند و گفته‌اند که عمر بن عبدالعزیز اول کسی است که احداث محراب و شُرفات کرد و طنف(3) مسجد و میازیب(4) آن را از رصاص ساخت و چهار مناره در چهار زاویه مسجد بنا کرد هر یکی شصت گز یا چیزی کمتر و در خبری آنکه دو مناره شامیه پست(5) تراز آن دوی دیگر بود و سلیمان بن عبدالملک مناره‌ای که در باب‌السلام بود و مشرف بود بردار مروان و در زمان اذان سایه مؤذن بر وی افتادی.
امر کرد که آن را هدم کردند و بعد از آن لایزال مسجد بر سه مناره مشتمل بود تا زمان محمد بن قلاوون(6) و در زمان او به امر او در سنه سته و سبعمائه، آن مناره تجدید یافت و آن اطول مناره‌ها بود. طولش نود و پنج گز لیکن مناره مقابل او معروف به رئیسیّه در عمارت آخر صد و بیست گز شد به امر قایتبای در سنه اثنین و ثمانین و ثمانمانه و در تاریخ عمارت ولید روایتی آنکه در سال نود و یک، عمر بن عبدالعزیز دیوار مسجد قدیم را هدم نمود و در روایتی آنکه در هشتاد و هشت مُتولی عمارت شد و در روایتی آنکه در سنه ثمانیه و ثمانین ابتدای عمارت کرد و در سنه احدی و تسعین از آن فارغ شد.
اما منع صلات جنازه در مسجد، مروی شده است که حارسان عمر بن عبدالعزیز مردمی را که در مسجد، نماز جنازه می‌کردند از مسجد می‌راندند و ابن نجار نیز قصه حارسان عمر بن عبدالعزیز را ذکر کرده و گفته که این سنت تا زمان ما جاری است مگر در حق علویان و کسی که اراده کند از امرا و اعیان که در مسجد جنازه او را نماز کنند و جنازه باقی مردم را در خلف حایط شرقی مسجد نماز می‌کنند.
صاحب تاریخ می‌گوید: در زمان ما بر جنازه در مسجد نماز [71- آ] می‌کنند و تخصیص می‌کنند جنایز(7) اعیان را به روضه شریفه مگر جنایز شیعه غیر اشراف ایشان که از ادخال مسجد شریف ممنوع است.

---

1- ل: شیشه‌ها.
2- ل: شش.
3- طنف: هر چه بلند و بیرون آمده باشد از بنا گوشه‌های دیوار از خشت فروگرفته ل: طیف.

4- میازیب، ج میزاب، ناودان.
5- ل: پستر.
6- الناصر ناصرالدّین محمّد بن قلاوون از ممالک بحری است که بین سالهای 693 تا 741 سه بار در مصر به حکومت‌رسید.
7- جنایز: جنائز. ج: جنازه.

در زیادتی مهدی

بدان که بعد از عمارت ولید مسجد شریف لایزال به رسم آن عمارت بود تا آنکه ثانی خلفای عباسی ابوجعفر منصور اراده آن کرد که چیزی در آن افزاید لیکن توفیق نایافته از این دار فنا رحلت نمود و بعد از او پسر او مهدی در سنه ستین و مائه چون از حج مُنصرف شد به مدینه مُشرّفه آمد و جعفر بن سلیمان را والی مدینه ساخت به زیادتی مسجد شریف امر فرمود و عبداللّٰه بن عاصم بن عبدالملک بن شبیب(1) الغسانی را مُتولی عمارت ساخت و چون عبداللّٰه بن عاصم وفات کرد عبداللّٰه بن موسی الحمصی را به جای او نصب نمود و ایشان در جانب شامی مسجد ده ستون دیگر زیاده ساختند و در سه جهت دیگر چیزی زیاده نساختند.

صاحب تاریخ می‌گوید: از خبری چنان معلوم می‌شود که عمارت مهدی نیز به شیشه‌های رنگین مزخرف بود و ما نیز بقیه‌ای از آن یافتیم که شاهد این معنی بود و آن در حریق آخر به آخر رسید و در حدّ عمارت مهدی [صاحب تاریخ] می‌گوید که در مُسقف شرقی ستونی است که اسفلش مربع به قدر جلسه است و آن نهم ستون است از مربعه قبر شریف و آن علامت ابتدای زیادتی مهدی است که از آنجا تا آخر مسجد بنای اوست و بعد از او علی‌الصحیح کسی در مسجد شریف چیزی زیاده نساخته و فراغ از برای زیادتی مهدی در سنه خمس و ستین و مائه بوده.

---

1- در متن خلاصه الوفا: خبیب امّا در پاورقی ذکر شده که در نسخه دیگر شبیب آورده شده است.

# فصل دهم

اشاره

در اخباری که متعلق است به حجره شریفه که حاوی قبور متبرّکه است و صفت قبور منوره(1) مطهره و حائزی که دایر است بر حجره منیفه.
بدان که به کرّات مذکور شد که مدفن رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در خانه عایشه بود و این خانه را گفته‌اند که عرضش مقدار شش گز بود و سمکش یعنی بالا تا پایان او میان هشت گز و نه گز و گفته‌اند که یکی [71- ب] یا دو در داشت و از عایشه منقول است که لایزال در آن خانه می‌بودم تا آنکه عمر در آن خانه مدفون شد بعد از آن دائم جامه‌های خود را مُحافظت می‌نمودم یعنی در تستر(2) می‌کوشیدم تا آنکه میان خود و میان قبور شریفه دیواری بنا کردم. و مروی شده است که مردم از خاک پاک قبور شریفه می‌گرفتند پس عایشه فرمود که دیواری زدند بعد از آن از سوراخی که در دیوار بود خاک می‌گرفتند. آن را نیز امر کرد که سد کنند و مروی شده است که آن خانه که مدفن شریف است لایزال مکشوف بود تا آنکه عمر بن عبدالعزیز در خلافت ولید، حایطی بر آن بنا کرد و آن حایط مدوّر بود و مربع نساخت تا که مشابه کعبه نشود و مردم آن را قبله نسازند و در صحیح از هشام بن عروه منقول است که از پدر خود عروه روایت کرد که در آن زمان که حایط ساقط شد شروع کردند در بنای آن و در آن وقت قدمها از موضع اساس ظاهر شد و مردم در فزع شدند و گمان بردند که قدمهای مُبارک رسول است- صلی‌اللّه علیه وآله

---

1- ل: ندارد.
2- تستر: پوشیده گشتن، در پرده شدن، روی نهفتن، پرهیز کردن.

وسلم- و کسی نیافتند که آن را می‌شناخته باشد و عروه به ایشان گفت واللَّه که این قدم آن سرور نیست و قدم عُمر است.
در روایتی آنکه عمر بن عبدالعزیز، ابن وردان بنّا را امر کرد که در آید و او برای نزدیک کس طلب نمود و عمر ساق خود را برهنه ساخت که به مدد اندرون رود و قاسم بن محمد و سالم بن عبداللَّه- رضی‌اللَّه عنهما- نیز ساقهای خود را برهنه ساختند که همراه درآیند عمر پرسید که چه می‌شود شما را. گفتند که می‌خواهیم به همراهی تو اندرون رویم.
عمر گفت که به کثرتِ خود نمی‌خواهیم که آن حضرت را ایذا نماییم. پس مزاحم را گفت که اندرون رود و خود با ایشان اندرون نرفت و در روایتی آنکه عمر بن عبدالعزیز
ابن‌وردان را فرمود که اساس خانه را نظر و ملاحظه کند و چون او اندرون رفت که [72- آ] ملاحظه نماید ناگاه دست خود را برداشته مضطرب‌وار برکناره شد. پس عمر بن عبدالعزیز از روی فزع برخاست چون عبداللَّه بن عبیداللَّه را(1) دید گفت مترس که این دو، قدم جدّ تو عمر بن الخطاب است که از تنگی خانه در زیر دیوار مانده. پس در اساس خانه برای قدمهای مبارکیش موضعی راست کردند.
مروی شده است که در حدود سال پانصد و هفتاد تقریباً و تخمیناً، اهل مدینه آواز افتادن دیوار از آن منبع انوار شنیدند و آن را به خلیفه وقت یعنی مستضی باللَّه ظناً و قیاساً عرض کردند و او با فقها و علما مشورت نمود و ایشان افتاء(2) نموده‌اند که یک مردی صالحی فاضلی(3) از قائمان به خدمت مسجد شریف اندرون شود. پس بدر نام شخصی را از جوانان بنی‌العباس که به صیام نهار و قیام لیل موصوف و از روی اخلاص کمر به خدمتکاری بسته بود به این کار اختیار نمودند و او آویزان شده اندرون رفت و دید که حایط غربی خانه اندرون افتاده پس از خاک مسجد خشت ساخت و آن دیوار را کماکان اعاده نموده و در آنجا طغاره چوبینی یافت که افتادگی دیوار به آن رسیده و او را شکسته و آن طغاره را به پاره‌ای از خاک دیوار افتاده به همراهی خود به بغداد برد و آن روز دخول او روز

---

1- ل: این را.
2- افتاء: فتوی دادن، حکم صادر کردن.
3- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د: ندارد.

مشهودی بود که به استقبال او مردم اجتماع نموده بودند و صناعات شهر معطل شده بود.
ابن نجّار گفته که می‌دانم در سنه ثمان و اربعین و خمسمائه(1) آواز دیوار افتادن شنیدند و امیر مدینه قاسم بن مهناالحسینی را خبر کردند و او گفت که شخصی به آنجا نزول نماید تا ببیند که صورت حال چیست؟ مردم فکر کردند و غیر شیخ شیوخ صوفیه موصل عمرالنسائی(2) که در مدینه مجاور بود کسی را لایق این کار ندیدند و او فتقی داشت که مانع بود از دخول. پس مهلت طلبید که روزی چند نفس خود را به ریاضت معالجه نموده قابل‌دخول سازد و اورا بعداز روزی چند به ریسمان بسته‌از خوخه که‌از آن [72- ب] به درون روند انداختند و او از آن خوخه به حظیری(3) که عمر بن عبدالعزیز بنا کرد و فرود آمد و از آنجا به حجره شریفه درآمد و به او شمعی همراه بود، دید که پاره‌ای از گل سقف بر قبور شریفه افتاده پس آن را برداشت و به محاسن خود آن را جاروب کرد. و در شهر ربیع‌الاخر از سنه اربع و خمسین نیز در ایام قاسم از جهت حجره شریفه رایحه کریهه‌ای استشمام نمودند پس امیر قاسم فرمود که کسی پایین(4) رود. بیان اسود خصی که یکی از خدّام حرم محترم بود با متولّی عمارت و هارون شادس(5) صوفی اندرون رفت، گربه‌ای یافتند که میان حایز عمر و حجره شریفه مرده و گندیده بود و ابن نجار گفته که از این تاریخ تا زمان ما دیگر کسی به اندرون فرود نیامد.
صاحب تاریخ می‌گوید: ظاهر در آن است که قضیه گذشته و آنچه ابن نجار نقل کرده متحد بوده باشد و آن را بیان نموده.
در تصویر حجره شریفه صاحب تاریخ می‌گوید: شکی نیست در آنکه بنایی که در اندرون حایز ظاهر است مربع است و ابن نجار و اتباع او که مخمس تصویر کرده‌اند خطاءست و من حجره شریفه را از اندرون ذرع کردم مقدم او که یلی قبله است ده گز و

---

1- 548.
2- خلاصة الوفا: عمر النشائی. ص 257.
3- حظیره: محوطه‌ای که پیرامونش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار پست.
4- ل، م: پایان.
5- ل، م: هارون شاذلی.

ثلث گز بود و موخر او که یلی شام است یازده گز و ربع و سدس و ذرع عرض او از جانب مشرق و مغرب هفت گز و نصف و ثمن و عرض دیوار آن از همه جوانب یک گز و نیم و دو قیراط مگر جانب شرقی مجدد که ذراع و ربع و ثمن است و عرض جدار حایز ذراع و ربع و ثمن است و ارتفاع او از زمین مسجد تا جهت آسمان سیزده گز و ثلث و در بعضی جهات اندکی زیادتی می‌کند بر سیزده گز و این حایز مبنی بود به حجر غشیم(1) غیر مطابق و رؤیت(2) آن شاهد است به آنکه مقدار نیم گز در بالای او به جهت ستره سقف- که بعد از این خواهد مذکور شد- با آجر(3) یعنی با خشت(4) پخته بنا کرده‌اند و ابن نجار ذکر کرده که جمال‌الدین(5) اصفهانی- رحمة اللّٰه- از برای حایز حجره شریفه شبّاکی از صندل و آبنوس ساخت و حوالی آن را به این شبّاک [73- آ] اراده(6) نموده تا سقف مسجد و صاحب تاریخ می‌گوید که این است صورتی که ما حجره شریفه را بر آن یافتیم.

جای نمودار

---

1- حجر غشیم: سنگ تراش نخورده.

2- م: روایت.

3- م: جرد.

4- ل: با ندارد.

5- در متن عربی جمال.

6- م: ارّه.

بعد از این خواهد آمد آنچه احداث کرده از تغییرات متولی عمارت این زمن و آنچه قرار یافته است بر آن و آنکه بعضی گفته‌اند که قبر شریف را غیر مسجد سقف دیگر نیست مردود است بلکه در صدر اول مسقوف بود و لهذا دارمی در صحیح خود روایت کرده که اهل مدینه را قحط سخت رسید، به عایشه شکایت کردند و او فرمود که به قبر شریف نظر کنید و از آنجا سوراخی به آسمان واکنید که تا میان او و آسمان سقفی حایل نباشد پس آن را کردند و آن مقدار باران بارید که گیاهان روییدند و شتران فربه شدند و از فربهی و کثرت شحم، شحم بعضی شتران دریده شد و منفتق گردید و آن سال را به این سبب عام‌الفتق [73- ب] نامیدند و زین مراغی گفته که «فتح سوراخ عندالقحط» سنت اهل مدینه است الی الآن.

صاحب تاریخ می‌گوید: سنت ایشان امروز فتح دری است که مواجه وجه شریف است از مقصوره محیط به حجره شریفه و اجتماع مردم در آنجا.

امّا صفت قبور شریف در حجره متبرّکه منیفه

بدان که در آنجا اختلاف بسیار است و مجموع آن به هفت صورت می‌رسد و آن صور به ادله‌اش در تاریخ کبیر صاحب تاریخ مذکور است و می‌گوید که از آن صور سه صورت را اسناد و طریقش بد نیست و قابل اعتبار هست اما بقیه ضعیف است بنا بر آن در این تاریخ ذکر نکردیم و آن صورتی که اکثر بر آنند آن است که قبر رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در قبله قبر شیخین است بر وجهی که سر ابوبکر مقابل دوش مبارک رسول است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و سر عمر محاذی دوش صدیق و صورتش این است:

النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.

ابوبکر

عمر

و مراغی نقل کرده که رزین[1] و یحیی- رحمهما اللَّه- بر این صورت جزم کرده‌اند:

النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.

---

1- ل: زرین.

ابوبکر
عمر
و صورت دیگر از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر(1) منقول است که گفت به عایشه. گفتم:
ای مادر من قبر رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و قبر صاحبین او را به من بنمای پس او کشف کرد سه قبری را که نه مشرف بود و نه به زمین چسبیده و بر آن بطحای عرصه حمرای انداخته. یعنی ریگ سرخ موضعی که مسماست به عرصه و این ریگی است سرخ و بزرگ همچو سنگ ریزه و گفت دیدم رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که مقدم بود و سر ابوبکر میان دو کتف مبارک او و نیز عمر نزد پای مبارک او- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم و علی صاحبیه- و صورتش این است:
النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم. عمر
ابوبکر
صاحب تاریخ می‌گوید: روایت اولی اشهر است(2) و روایت ثانیه را حاکم به صحیح نموده پس این روایت ارجح روایات است.
صورت دیگر که در بعضی [74- آ] از روات او از قبل حفظه(3) طعن کرده‌اند و بقیه ایشان ثقات‌اند. این است که می‌گوید که عمره گفت که عایشه قبور رسول و صاحبین او را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- برای ما وصف کرد و این قبور در سهوه(4) خانه او بود یعنی صفّه یا مانند مخدع(5) جایی بر این وجه که سر رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به سوی مغرب بود و سر ابوبکر نزد پای مبارک او و قبر عمر در خلف رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و موضع یک قبر در آنجا خالی مانده بود و صورتش این است:
النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم. ابو بکر

---

1- ل، د: ابی بکر و عمر.
2- م: روایت اولی اشهر است ندارد.
3- ل: حفط.
4- سَهْوَه: دالان خانه.
5- مُخدع: گنجینه و خانه خود در خانه کلان.

عمر
و ردّ می‌کند این قول را آنچه مروی شده است در صحیح که در وقت هدم جدار حجره شریفه به جهت بنای اساس اقدام عمر ظاهر شد چنان که سبق ذکر یافت.

در کیفیت قبور شریفه:

قولی آنکه مسنّم بود یعنی مسطح و به زمین چسبیده نبود و قولی دیگر آنکه مسنّم نبود و توفیق بین الرّواتین آنکه اول مسنم نبود. ثانیاً بعد از افتادن دیوار حجره شریفه مسنم ساختند- واللَّه اعلم.

از سعید بن مسیب- رضی اللَّه عنه- و غیره مروی شده است که عیسی نبیّ- علیه‌السلام- در حجره شریفه مدفون(1) شد. این نیز دالّ است بر آنکه در حجره شریفه یک قبر و ارجای باقی است چنان که دلالت می‌کند بر این معنی آنچه مروی شده است که عایشه آن را بر عبدالرحمان بن عوف در حینی که محتضر شد عرض کرد. و آنچه مروی شده‌که ازبرای دفن [امام] حسن- علیه‌السلام- نیزاذن کرد، لیکن‌بنیّ‌امیّه‌مانع شدند از آن.

---

1- ل، م: خواهد مدفون.

# فصل یازدهم

اشاره

در (1) علامت جهتین رأس شریف و وجه (2) نیّر لطیف او- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و مقام جبرئیل- علیه‌السلام- و تأزیر (3) حجره شریفه به رُخام و تخلیق حجره شریفه و معالیق و مقصوره دایر بر او و قُبّه محاذی او یعنی از جهت بالای سطح.
اما علامت جهت رأس شریف:
بدان که علامت جهت رأس شریف صندوقی است مصفّح به صفایح نقره یعنی صندوقی که به تنکه نقره [74- ب] آن را پوشیده‌اند و این صندوق در ته ستونی است که آن ستون ملاصق است به حایز قبر شریف در نهایت صفحه غربیه حایز که منتهی می‌شود به جهت قبله در محاذی صف استوانه سریر و استوانه توبه.
صاحب تاریخ می‌گوید: ابتدای حدوث این صندوق را نمی‌دانم و می‌گوید که اول در بالای این صندوق قائمی بود از چوب، محیط به ظاهر ستون تا بالای رخام حجره و این قایم مختم و مصفح بود به صفایح (4) فضّه ممّو (5) و چون در حریق آخر همراه با صندوق (6) سوخت صندوق را از سر ساخته به جای آن قائم چوبین از رخام ساخته و در آنجا بسمله و صلات و سلام و غیر ذلک نوشتند و اما علامت روی مبارک مسمار فضّه (7) است که میان

---

1- م: از.
2- ل: وجه ندارد.
3- تأزیر: پوشاندن.
4- صفایح: پهن گردانیدن، پوشاندن.
5- فضّه مُمّوه: نقره زراندود شده.
6- ل: با صندوق همراه.
7- در حاشیه متن عربی آورده که اکنون به جای «مسمار فضّه» قطعه‌ای از الماس به اندازه «تخم کبوتر» در صفحه‌ای ازطلّا مزین به احجار کریمه یاقوت و زمرد قرار دارد که این قطعات را سلطان احمد خان عثمانی در سال 1111 فرستاده و آنجا نصب کرده‌اند، ص 266.

او و میان صفحه غریبه مقدار پنج گز بوده باشد، این است امروز معتبر و اما آنکه پیش از این چه بود و چگونه بود اگر کسی خواهد به اصل رجوع نماید.
اما مقام جبرئیل- علیه‌السلام- در نزد مُربّعه قبر است و در آنجا چنانکه مراغی ذکر کرده مسمار فضه بوده در محل انحراف مربعه به سوی زاویه شمالیه حایز حجره شریفه و گویا که آن مسمار افتاده و اعاده نکرده‌اند اما تا زیر حجره به رخام چنان معلوم می‌شود که در خلافت المتوکل علی اللّٰه که در سنه اثنتین و ثلاثین و مأتین(1) بوده باشد و فرش رخامی که در حوالی حجره شریفه است هم ظاهر در آن است که از اوست و ابن نجّار ذکر کرده که در خلافت المقتضی در سنه ثمان و اربعین و خمسمائه(2) وزیر بنی زنگی جمال‌الدین اصفهانی(3) تجدید نمود و حوالی حجره شریفه را مقدار قامتی مُرُخّم ساخت و ظاهر در آن است که این تجدید بعد از حریق اوّل بوده باشد.
صاحب تاریخ می‌گوید: در زمان ما در دولت قایتبای دو بار تجدید نمودند اوّل: در سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه(4) قبل از حریق و ثانیاً بعد از حریق در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه(5). هر رخامی که بعد از این در حجره شریفه و غیرها دیده می‌شود و همه در عمارت ثانی حادث شده است [75- آ] و بعد از حریق اول در دیوار قبلی مسجد در غیر محراب عثمانی و اندکی از پهلوهای او در هیچ جا رُخام نبود و عمارت ثانیه قایتبای که اکنون بنای مسجد بر آن است(6) و مناره شرقی را و باب‌السلام را و منبر و دکّه مؤذنان را و

---

1- 232 ه. ق.
2- 548 ه. ق.
3- جمال الدین اصفهانی: از رجال و وزرا عهد سلاجقه که یک چند وزارت اتابک عمادالدین زنگی دوران حکومت 541- 521 ه. ق. حاکم موصل و حلب و پسر او سیف‌الدین غازی دوران حکومت 544- 541 ه. ق. را داشت. این وزیر ایرانی خدمات گرانسنگی به شهر مدینه نمود.
4- 881.
5- 887 ه. ق. د و ل: ثمانمائه ندارد.
6- ل و م: می‌گوید که مناره.

ص: 216

دعایمی را که مُحدث شده است در حوالی حجره مُرخم ساختند.

### امّا کسوت حجره شریفه:

ابن نجّار بعد از ذکر ترخیم حُجره و شبّاک صندل و آبنوس اصفهانی که مذکور شد گفته که لایزال بر همین وضع بود تا آنکه حسین بن ابی الهیجا داماد صالح وزیر ملوک مصر ستارت از دبیق(1) ابیض که طراز و الجامات مرقوقه داشت و به حریر سرخ، سوره یس را بر وی نوشته بودند فرستاد و می‌خواست که آن را بر حجره شریفه تعلیق نمایند، امیر مدینه قاسم بن مهنا آن را منع کرد تا آنکه از خلیفه المستضی بامراللَّه(2)، اذن گرفت و مقدار دو سال آنجا مُعلّق بود و بعد از آن از قبل خلیفه ستارت از ابریشم بنفسجی(3) مطرّز که در طراز او اسم مستضی بامراللَّه را نوشته بودند آمد و آن ستارت اول را گرفته او را پوشانیدند و آن ستارت را به مشهد علی- علیه‌السلام- برده پوشانیدند و بعد از آن ستار ناصرلدین اللَّه را بر بالای آن ستارت پوشانیدند و بعد از آن ستاره مادر او را بر بالای او.

ابن نجّار گفته که: در زمان ما سه ستاره بر بالای هم است و ظاهر در آن است که ابوالهیجا(4) اوّل کسی است که حجره شریفه را کسوت نموده. و در عشر ستین و سبعمائه سلطان صالح اسماعیل بن ناصر قریه‌ای از مال بیت‌المال مصر خریده وقف کرد که با حاصل آن، کعبه شریفه را هر سال و حجره شریفه نبویّه و منبر نبوی را در هر پنج سال یک بار کسوت پوشانند بر همین نعت و صفت که امروز مشاهد است.

و عادت تقسیم کسوت کهنه است نزد ورود کسوت جدید و علائی(5) می‌گوید که در جواز قسمت کسوت تردّدی نیست زیرا که وقف بعد از استقرار عادت بوده بر قسمت.

اما تخلیق یعنی مالیدن خلوق که خوشبویی است مرکب از زعفران و خوشبوییهای دیگر بر حجره شریفه و مسجد شریف.

مروی شده است که در سنه سبعین و مائه(6) خیزران [75- ب] به مدینه آمد و فرمود

---

1- دبیق: پارچه‌ای از حریر منسوب به شهر دبیق مصر. ستارت از دبیق: پرده حریر.

2- ل: المستضی بامراللَّه دوبار تکرار شده است.

3- بنفسجی: بنفشه‌ای.

4- م: ابوالیجا.

5- م و ل: علای.

6- 170 ه. ق.

که مسجد را تخلیق کنند و مؤنسه نام جاریه خود را متولی این خدمت گردانید و بعد از آن قبر شریف را به تمام و استوانه توبه و استوانه علم مصلّا را به آن اشیایی که در اول فصل مذکور شد خلوق می‌مالیدند.
صاحب تاریخ می‌گوید: اما امر خلوق در زمان ما متروک است.
امّا معالیق حجره شریفه یعنی آن چیزهایی که در حوالی حجره شریفه آویخته‌اند از قنادیل ذهب و فضه و غیر ذلک.
صاحب تاریخ می‌گوید: بر ابتدای حدوثش واقف نیستم لیکن ابن نجار ذکر کرده که در سقف مسجد میان دیوار قبلی و حجره شریفه مُشرف بر سر زائران چهل و چند قندیل است خرد و بزرگ، بعضی منقوش و بعضی ساده. یکی طلا و دو بلور و باقی نقره و این قندیلها را پادشاهان و بزرگان از اقالیم و بلدان بر سبیل تحفه می‌فرستند.
صاحب تاریخ می‌گوید: امروز این قنادیل در اندرون مقصوره است و عادت ارسال آنها از اطراف و اکناف مستمر است، لیکن هر گاه که بسیار شود یکی را بردارند و به جای آن دیگری را تعلیق کنند و آن برداشته را در قبه‌ای که در میان مسجد است بنهند و در آن قبه چیزبسیار از این مقوله جمع شده بود ناگاه چنان افتاد که در سنه احدی عشر و ثمانمائه سلطنت جمیع حجاز به حسن بن عجلان حسنی مفوض شد و حسن مذکور ثابت بن نغیر(1) منصوری را امیر مدینه ساخت و قبل از آن جماز بن هبة الجمازی امیر مدینه بود قبل از آنکه مراسیم امارت به ثابت واصل شود، ثابت وفات یافت و در این اثنا جماز اظهار عصیان نموده آنچه در آن قبه بود از قنادیل فضه به وزن هفده قنطار و دو خوشخانه(2) که می‌گفتند که در آنها طلاست و بیوت مردم مدینه را نهب و غارت کرد و از برای انزال قنادیل حجره شریفه نردبان آورد لیکن خدای تعالی او را از این صرف نمود و می‌گویند که این اشیاء را دفن کرده و در سنه اثنی عشره و ثمانمائه(3) مقتول شده و کسی [76- آ]

---

1- د و م و ل: نفیر.
2- خوشخانه: واژه فارسی به معنای نوعی دیگ. ل و د: حوشخانه.
3- 812.

نمی‌داند که کجا دفن کرده [است].
بعد از این واقعه نیز اشیای بسیار جمع شده بود و در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه، امیر عزیز بن هبازع بن هبة الجّمازی(1) پاره‌ای از آن را بر سبیل قرض گرفت و لایزال قنادیل در زیادتی بود تا آنکه برغوث بن بتیر الحسینی و دبوس بن سعد الحسینی الطفیلی در سنه ستین و ثمانمائه بر طایفه‌ای از این قنادیل در موسم حج گُذر کرده‌اند و آنها دیده‌اند طامعه ایشان در حرکت آمده به حیله به دیوار مسجد بالا می‌رفته‌اند و از سقف فرود می‌آمده تا آنکه چیزی بسیاری از آنها گرفته‌اند و هیچ کس مطلع نشده الّا بعد از مدتی و بعد از آن ایشان را گرفتند و بعضی از آن چیزها را رد نموده ایشان را کشتند.
صاحب تاریخ می‌گوید: به ما رسید که متولّی عمارت ابن زمن(2) به قایتبای تزیین و تحسین نموده که آنچه در قبه جمع شده آن را به مصر برده در عمارت مسجد صرف نمایند و به سخن او پاره‌ای را قبل از حریق بردند اما مقصوره‌ای که در دور حجره شریفه و بیت فاطمه است- رضی‌اللّٰه عنها- سلطان بیبرس آن را احداث نموده از پنجره چوبین به قد قامت در سنه ثمان و ستین، و سه در نهاده قبلی و شرقی و غربی از حد ستونهایی که در یلی حجره است و از جانب شامی تا مسجد نبی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و پاره‌ای از روضه شریفه را به این شباک حجره داخل(3) کرده که از صلات در آن مانع است و از هیچ کس از علما و صلحا مسموع نشد که او را از این منع کرده باشند و آنکه گفته‌اند که سلف او در این کار عمر بن عبدالعزیز است غلط است زیرا که چنان که بالا گذشت چیزی از روضه را ادخال نکرده وی را تقدیری که کرده باشد بنا بر ضرورت محافظت قبر شریف و برای آنکه مخالف بنای کعبه شود بوده نه آنکه به غیر ضرورت بوده، لیکن از کلام شیخ مجدالدین لغوی(4) چنان معلوم می‌شود که در او دائماً مفتوح بوده که هر که می‌خواسته در آنجا نماز می‌کرده و از کلام ابن جماعه [76- ب] نیز معلوم می‌شود که در غیر ایام موسم حج مفتوح بوده [است].

---

1- ل: عزیز بن هیازع بن هبة الخماری. وفاء الوفا ج: 1، ص 587: غُریر بن ... الجمازی
2- م: زمبن.
3- ل: ندارد.
4- م: لغوی ندارد.

صاحب تاریخ می‌گوید: بعد از این حادث شد بستن در به حیثیتی که متمکن نمی‌شود از دخول به آن محل شریف الّا کسی که چاهی دارد یا از او دنیایی متوقع است و سایر مردم محروم‌اند از تبرک جستن به آن مواضعی که داخل آن شباک است و این در دولت [اشرف] برس بیک(1) حادث شده و بعد از آن زین‌الدین کتبغا(2) در سنه اربع و تسعین و ستمائه شباکی که بر سقف منتهی می‌شد بر دایر آن عمارت کرد و بعد از آن در چهارم بر آن، افزودند، در دولت ناصر نزد مؤخر مسقف قبلی سنه تسع و عشرین و سبعمائه و بعد از آن در دولت ظاهر(3) جقمق در پیش این در رابع سقفی لطیف که مقدار شش گز باشد احداث نمودند و فرش او را از رُخام ساخته به بساط زینت نمودند در سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه و در حریق ثانی چون همه این امور مذکور احتراق یافت در جهت قبلی شباکی ساختند از نحاس و در بالای آن شبکه‌ای از نحاس همچو زره بافته(4) تا بالا گرفتند به جهت منع کبوتر از دُخول به آن محل منور معطّر و سایر جهات ثلاثه را شباکی از آهن ساخته بالای او را به طریق مذکور شبکه گرفتند و درها را نیز از آهن ساخته بالای او را به طریق مذکور شبکه گرفتند و درها را نیز از آهن ساختند مگر در قبلی که آن را از ساج مشبک ساختند و مشبک دیگر که فاصل(5) است میان حجره شریفه و میان رحبه‌ای که در خلف مثلث حجره شریفه است ساختند به حیثیّتی که بعضی از آن مثلث در آن داخل شد و محل شد مستقل که دو در دارد و از پنجا به مقصوره در می‌آیند و کأنّه که موضع خانه فاطمه- علیهاالسلام- است.

امّا قبه‌ای که محاذی حجره شریفه است از جانب بالا در قدیم نبوده تا زمان منصور قلاوون بلکه در قدیم در محاذی حجره از جانب بالا در سطح مسجد به خشت پخته خظیره‌ای جهت علامت به قدر قامت ساخته بوده‌اند و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه(6)

---

1- سیف‌الدین برس بیک، اشرف: از سلاطین ممالیک برجی مصر دوران حکومت: 842- 825 ه. ق..

2- ل و م: کیبقا.

3- م و د ول: طاهر حقمق.

4- م: بافتند.

5- م: مفاصل.

6- 678.

قُبّه‌ای که ته او مربع [77- آ] و بالای مثمن و چوب کاری بوده و بالای آن را به تختهای رصاص مسمّر ساخته بوده‌اند بنا کرده‌اند و در ایام ناصر حسن بن قلاوون به جهت اختلال الواح رصاص تجدید این قُبه مذکوره کرده‌اند و در ایام اشرف برس بای(1) نیز تجدید و احکام نموده‌اند در سنه خمس و ستین و سبعمائه(2) و در زمان قایتبای نیز پیش از حریق بعضی اصلاح و احکام یافته و آنچه بعد از حریق شده در فصلی که بعد از این خواهد آمد به تفضیل مذکور خواهد(3) شد.

---

1- بای: بیک، برس بیک.

2- 765 ه. ق.

3- ل، م: خواهد مذکور.

در عمارت مجدد و ابدال سقف حجره شریف به قبه مختصر لطیف در تحت سقف مسجد و تصویر آنچه قرار یافته است قُبّه شریفه(1) بر آن.

بدان که چون احتیاج مسجد نبوی را عرض کردند به قایتبای سلطان مصر و بلاد عرب، در سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه(2) قبل از حریق، شمس بن زمن را به نظارت این خدمت فرستاد و نظر او چنان اقتضا نمود که رُخام حجره شریفه را تجدید کرده و استوانه صندوق را که ترقیده بود بعد از اخراج بعضی خرزات(3) او استوانه‌ای که در مسجد قبا بود شکسته به خرزهای(4) این اصلاح نمود و چون خواستند که رُخام صفحه شمالی را از کُنجی که متصل حایز عمر بن عبدالعزیز است با صفحه شرقی بکنند و در نزد ملتقای جدار شامی و شرقی ترقیدگی قدیم بوده که مردم پیش آن را به گچ و خشت پر و مُحکم ساخته بوده‌اند و به نوره سفید ساخته و بعد از آن از ازاره رُخام تا سر دیوار شق شده، چون به اینجا رسیده‌اند و آن ترقش را پاک ساخته و آنچه در میان ترقش بوده بیرون کرده‌اند، بنای مربع حجره شریفه ظاهر شده و از آنجا دیده‌اند که در نزد ملتقای جدار شامی و شرقی حجره شریفه نیز خللی و ترقیدگی هست و چون متولی عمارت این حال را مُشاهده کرد در

---

1- م: ندارد.

2- 881

3- و ل د: حزرات.

4- ل: خررهای.

سیزدهم شعبان در درون مقصوره مجلس عقد نموده در این باب گفت و گوی کرده‌اند.

رای متولی و مردم دیگر به موافقت او بر آن میل کرده که سبب ترقش [77- ب] دیوار ظاهر دیوار درون است. پس در صباح چهاردهم شعبان در هدم شروع کرده از ملتقای صفحه شامی و شرقی حایز مقدار پنج گز از زمین تا بالا انداختند و در بین جدارین از آثار حریق اولی همچو سرهای چوبهای نیم سوخته و غیرها چیزهای مهول ظاهر شد که در تنظیف آن به بیل و میتین(1) محتاج شده تا زمین کافتند و در آنجا سنگریزه سرخ یافتند و ته آن معلوم شد که به سنگ مبنی است و نیز معلوم شد که خانه درون مربع است و به سنگ سیاه مبنی است و هیچ در ندارد و در خلف جدار شامی او استوانه‌ای است در صف مربعه قبر که بعضی از آن استوانه داخل جدار است و چون متولی این امور را مشاهده نمود، عزیمت کرد که جدار شامی خانه درون را هدم کرده تجدید نماید و به جای سقف قبه بربندد.

صاحب تاریخ می‌گوید: من این کار را بنا بر آنکه موجب هدم اکثر دیوارهای حجره می‌شد و ایضاً مستلزم اتسّاع(2) بود در مکانی که اقتصار لایق است مکروه داشتم لیکن متولی بر عزیمت خود راسخ و ثابت شده جدار شرقی و شامی بود منهدم شد و در این هدم در جهت غربی و مایلی او از قبلی و شام خشتهای خام که طولش از یک گز زیاده و عرضش نیم گز و چیزی باشد یافتند ظاهراً که این خشتها از بنای اول است که در وقت تجدید حجره بنابر استحکام به سنگ این خشتها را تبرکاً در میانه گذاشته بنا کرده‌اند و به برکت آنها آن جهات سالم مانده از خلل و چون دیوار شامی را تا زمین انداختند به تنظیف افتادگیهای دیوار که بر بالای قبور شریفه افتاده آن را پوشیده بود یک روز تمام به کثرت و رخام در آن موطن سکینه و آرام اشتغال نمودند.

صاحب تاریخ می‌گوید: از ترس آنکه در ورطه سوء ادب بیفتم(3) از حضور [در] این

---

1- بیل و میتین ترجمه «عُتل و المساحی» است عُتل به معنای دیلم آهنی که بدان زمین و دیوار کنند، و مساحی و مسحاةبیل آهنی و کلنگ را گویند.

2- ل: ایساع.

3- ل: نیفتم.

واقعه اجتناب نمودم و صباح آن متولی کس را فرستاده مرا طلب نمود تا به مشاهده وضع حجره شریفه مُشرّف شوم پس داعی شوق غالب و نفس مشتاق به دیدن آن موطن طالب شد- و للّه‌درّالقایل [78- آ]:
ولو قیل للمجنون ارض اصابهاغبار ثری لیلی لجدّ و أسرعا

به استحضار عظیم(1) قدر و ملاحظه جلالت شأن آن سید عالمان- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از حق- سبحانه و تعالی- حسن ادب و الهام حق آن مقرّب ربّ و قبول و رضا طلب نموده بعد از استیذان از مؤخر حجره به درون آمدم و هنوز از آنجا تجاوز ناکرده به مشام جانم رایحه‌ای رسید که به خوشی آن بویی هرگز به دماغم نرسیده و به حلاوت او چیزی ذائقه جانم نچشیده. چون سلام کردم و تشفّع و توسل جستم بصر خود را نیز از برای آنکه به غایبان تحفه بردارم به نظر کردن در آن موطن عظیم القدر ممتّع ساختم.
دیدم که ساحت آن حجره عنبر سرشت زمینی است هموار از آثار قبور شریفه، هیچ چیز در آنجا پیدا نیست و در میانه موضعی است مرتفع که گمان برند مگر موضع قبر شریف آن است و جهال بنابر این زعم از خاک آن موضع برای تبرک برداشتند و این زعم مردود است بنا بر ثبوت بودن قبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در ته دیوار و بودن لحد در زیر دیوار از اخبار و آثاری که در این باب مروی و منقول شده از آن جمله یکی حدیث جابر است- رضی‌اللّٰه عنه- که ابن عساکر روایت کرده از او که بر قبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آب پاشیدند و آب پاشنده بلال بن رباح بود که از قبل سر ابتدا کرد تا به جانب پای منتهی شد و جابر تصریح کرده بر آنکه بنابر آنکه بر گرد قبر گشتن میسّر نبود بر دیوار آب پاشید.
ابن سعد در طبقات خود از محمد بن عبدالرحمان نقل کرده که عبدالرحمان گفت که در آن زمان که حایط قبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- حافظ شد در زمان ولایت ولید، من در میان مردمی بودم که اول بار به دیدن آن برخاستند، پس نظر کردم به قبر نبی

---

1- م: ندارد.

- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- دیدم که میان قبر شریف او و میان حایط خانه عایشه نیست الا یک شبر و دانستم که او را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از جانب قبله به قبر اندر(1) آورده‌اند [78- ب] و بعد از این اموری که مذکور شد در هفدهم ماه شعبان در اعاده حجره شریفه شروع کردند و رأی ایشان چنان اقتضا نمود که ستونی که ملاصق جدار شامی بود او را در عرض جدار درآرند پس بنابراین مصلحت پاره‌ای در عرض دیوار زیاده نموده آن را متفاوت العرض ساختند، چنانچه عرض جانب شرقی مقدار سه گز شد و عرض جانب غربی مقدار نیم گز از آن کمتر و در ثلث آخر حجره که جانب مشرق و طرف پایه‌های مبارک است قبوی(2) بنا کردند تا آنچه بر بالای او خواهند قبه بست مربع باشد زیرا که حجره چنان که مذکور شد طولانی است از مغرب به مشرق و فرجه میان جدارین جانب مشرق او را در عرض دیوار قبوی مذکور درآوردند و جانب قبله را همچنین ساخته بین‌الجدارین فضایی نگذاشتند پس فضایی نماند بین الجدارین الّا در جهت شامی و سطح قبوی مذکور، اعنی میان قبه و جدار شرقی و جدار قبلی فضایی شد و از جانب شامی نیز ستره‌ای بنا کردند و در جهت رئوس شریفه حجره به سنگهای سیاه تراشیده قُبه بستند و تکمیل آن به سنگهای سفید تراشیده واقع شد و ارتفاع این قبه از زمین حجره تا هلال قبه هیجده گز و ربع شد و ارتفاع قبو که یک جانب قبه بر وی مبنی است از زمین حجره تا بام او مقدار دوازده گز و در نحو وسط جدار شامی خوخه گذاشتند و از آن خوخه سنگریزه سرخی که در مسجد فرش می‌کنند بسیاری برای آنکه بر روی قبور شریفه گسترند(3) داماد متولی که خواهرش در عصمت او بود درآورد و بر آن صورتی که اشهر اقوال مفید آن است قبور شریفه را از نزدیک دیوار قبلی تصویر(4) نموده سنگریزه مذکور را بر بالای آن چید و قبور شریفه را مسنّم ساخت و عود و عنبر و غیر ذلک از خوشبویها چیزی بسیاری در آن منبع پُر نور بُخور کردند، لیکن طیب و خوشبویی رایحه آن محل شریف بر همه غالب بود.
و للّٰه‌درّالقایل:

---

1- ل و د: نه درآورده‌اند.
2- قبو: طاق و طاق نما.
3- م: گسترد.
4- م: تصوّر.

بطیب رسول اللَّه طاب نسیمها [79- آ]فما المِسک ماالکافور ما المندل الرطب

جماعتی از مردم ورقها که در آنجا تشفّع و توسّل و مآرب و مرادات دیگر خود را نوشته بودند به اندرون حجره انداختند و بعد از آن خوخه را بستند و بر سر این قبه که نزدیک به سقف مسجد بود هلالی از نحاس اصفر ساخته، نشانیدند و اتمام این عمارت شریف و اختتام این بنای عالی منیف در روز پنجشنبه هفتم شوال سال هشتصد و هشتاد و یکم بود، این است صورتی که حجره شریفه بر آن قرار گرفته زیرا که در حریق آخر که بعد از این مذکور خواهد شد حجره شریفه و قبه آن از احتراق سالم مانده.
بدان که خط سرخ بیرون نشان حایز عمر بن عبدالعزیز است و خط سیاه علامت بنای درون و خط دیگر بر سر قبوی مذکور بر حد قُبو و خطوط دیگر که در دیوار قبوست علامت آن است که او از زمین حجره نیست واللّه اعلم بالصواب.

در آنچه منقول شده است که حوالی حجره شریفه را خندق کنده‌اند و به رصاص پرساخته و آنچه متعلق است به این سخن و مناسب است به آن

بدان که اسنوی ذکر کرده که ملک عادل نورالدّین شهید شبی رسول را- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- دوبار در خواب دید که به دو مرد سُرخینه اشارت کرده می‌فرمود که مرا از اینها خلاص ساز. در آن شب به وزیر خود کس فرستاده او را طلبید و به استصواب در بقیّه همان شب به بیست راحله سوار به اموال بسیار به تعجیل تمام متوجه مدینه پرسکینه شد و در شانزده روز[1] به آن وطن سکینه رسیده بعد از زیارت به احضار اهل مدینه و کتابت اسمای ایشان امر نمود و به ایشان تصدّق می‌کرد و در آن اثنا برای شناختن آن صورتی که در خواب دیده بود در رویهای مردم تأمل و امعان نظر می‌فرمود تا آنکه همه مردم به نظر شریفش درآمدند و از پیش او گذشتند، پرسید که هیچ کس دیگر مانده که حاضر نشده باشد گفتند مگر دو مرد صالح مغربی که به کثرت صدقه معروف‌اند. پس ایشان را طلبید چون حاضر شدند دید که همان دو شخص‌اند که در خواب ایشان را دیده بود. از منزل ایشان پرسید گفتند که در رباطی که قریب حجره شریفه است ساکن‌اند، پس ایشان را گرفته به منزل ایشان رفت و در آنجا غیر ختمتین و کتب و مال بسیار چیزی ندید و اهل مدینه در حقّ آن دو شخص مدح و ثنای بسیار گفتند و به خیر یاد کردند و سلطان شهید چون بوریای ایشان را برداشت در ته آن سردابه‌ای دیدند که به صوب حجره شریفه

---

1- د: روز ندارد.

منتهی می‌شد مردم را از دیدن این حال وحشت بسیار و اضطراب بی‌شمار روی داد و سلطان شهید گفت راست بگویید که به چه کار آمده‌اید بعد از ضرب شدید اعتراف نمودند که ایشان نصرانیان‌اند که نصاری ایشان را به صورت [80- آ] و زینت حاجیان مغرب ساخته به اموال بسیار فرستاده‌اند که به سبب انفاق آن به حجره شریفه تقرب جویند و از آنجا آن حضرت را- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- نقل کرده، راه ضلالت خود پویند(1)، و ایشان در آن رباط بساط انبساط انداخته‌اند شبها به کندن نقب اشتغال می‌نموده‌اند و روزها به علّت زیارت آن خاک را در محفظه‌ای از جلد کرده در جانب بقیع می‌انداخته‌اند و چون نزدیک قبر شریف رسیده‌اند، در آسمان رعد و برق عظیم روی نموده و در زمین رجفه و زلزله موحش ظاهر شده و در صباح آن شب سلطان شهید به مدینه نزول فرموده. چون سلطان قصه ایشان را شنید و حال ایشان را دانست در گریه شده، به ضرب رقاب ایشان امر فرمود و آن دو بدبخت را در تحت شباکی که در پهلوی حجره شریفه است کشتند. بعد از آن سلطان فرمود که حوالی حجره شریفه را خندق کنده، آن خندق را به ارزیز(2) پُرسازند، به حسب فرموده عمل نموده به آن خندق حوالی قبر شریف را همچو قلعه‌ای از رصاص ساختند. مطری نیز این مضمون را به اندک خلافی در خصوص بعضی امور ذکر کرده از آن جمله یکی آنکه گفته: «که سلطان نورالدین محمود بن زنگی بن آقسُنقر در سنه سبع و خمسین و خمسمائه به هزار سوار دخل المدینه علی حین غفلة من اهلها ...» و بعد از آن قصه دیدن مردم الّا آن دو نصرانی را ذکر کرده و گفته که نماند الّا دو مردی از اندلس که مجاور بودند در ناحیه قبله حجره شریفه نزد دار آل عمر معروف به دیار العشره. پس سلطان در طلب ایشان جدّ فرمود و چون دید به وزیر اشارت نمود که ایشان همان‌اند که در خواب دیده‌ام و بعد از عقوبت و ایذا اقرار کردند که ایشان نصرانیان‌اند که به اتفاق ملوک نصاری آمده‌اند که از حجره شریفه عظام طاهره مطهر مقدسه را نقل کنند و دیدند که از ته حایط قبلی مسجد تا به جهت حجره شریفه زمین را کنده‌اند و خاک آن را [80- ب] در جایی که نزدیک خانه ایشان بوده انداخته پس به اشارت عالی، ایشان را در تحت شباک

---

1- ل و م: پویند فرستاده‌اند.

2- ارزیز: بر وزن شبخیز، قلع، ترجمه رصاص غیاث.

شرقی مسجد سر زدند و سلطان در آخر روز سوار شده متوجه شام گردید و ابن نجار در تاریخ بغداد وقوع حادثه‌ای را که نزدیک به این است ذکر کرده و گفته بعضی زنادقه- خذلهم اللّٰه- به حاکم مصر عبیدی اشارت کرده که رسول را با صاحبین- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به مصر نقل کند و این معنی را در نظر آن بی‌بصر تزیین نموده و گفته که اگر این کار تو تمام شود هر آینه از اقطار ارض و اطراف عالم مردم به سوی مصر توجه نمایند و مصر را مقصد و مزار خود سازند و از این حیثیّت مصر و سکانش را شرف و منقَبت بزرگ حاصل شود و آن بی‌بصر در مصر حایزی بنا کرده و ابوالفتوح نام مردی را که از خواص خود برای نبش قبر شریف به مدینه ارسال نموده و چون او به مدینه رسیده و در آنجا به اهل آن محل سکینه مجالست نموده و ایشان نیز مقصود او را فهمیده‌اند، در آن اثنا قاری به قرائت قرآن مشغول شده و در میان قرائت این آیت را خوانده:

«وَ انْ نَکَثُوا ایْمانَهُم مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا ائمَةَ الْکُفْرِ انَّهُم لاایْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ الا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا ایْمانَهُمْ و هَمُّوا بِاخْراجِ الرَّسُولِ(1) الایة»

وچون‌اهل‌مدینه‌از آیت کریمه‌این اشارت صریح رااستماع نموده‌اند در شور شده نزدیک رسیده‌اند که ابوالفتوح رابا جماعتش قتل نمایند، لیکن چون که مملکت حجاز درتحت حکم مصر است و حاکم مصر را به حجاز تسلط و اقتدار تمام، به آن اقدام ننموده‌اند و چون ابوالفتوح این حالت را مُشاهده نموده گفته که از خدای تعالی‌بترسیدن سزاوارتر است از غیرش واللّٰه که‌اگر حاکم‌مصر مرا بکشد به این موضع شریف تعرض نکنم و آن مقدار ضیق صدر و انزعاج اورا حاصل‌شده که ندانسته‌که ازآنجا چگونه‌برخواسته وهنوز از روز باقی بوده که حق- سبحانه- بادی‌فرستاده که زمین‌از قوت او در جنبش شده و شتران و اسبان را به جهاز و زین در روی [81- آ] [است.] زمین همچو کوهی می‌پرانیده و اکثر آن را هلاک ساخته و ابوالفتوح را به‌مشاهده این‌حال عذری حاصل شده خاطرش انشراح و اطمینان تمام یافته [81- ب]

---

1- سوره توبه، آیه 12 و 13

در حریق اوّل و آنچه اعاده یافته بعد از آن از عمارت حرم و حریق ثانی و آنچه مترتب شده بر آن

آنکه در اوّل شب جمعه اوّل رمضان سنه اربع و خمسین و ستمائه[1] مسجد نبوی سوخته و سببش آنکه ابوبکر بن اوحد نام فراش به زاویه‌ای که در زاویه غربی جهت شمالی مسجد شریف است در آمد که قندیلها را بر آورده در مناره‌ها تعلیق کند و روشنیی که در دست داشت در بالای قفصی از قفصهای قنادیل گذاشت و آن قفص از آن آتش مشتعل شد و آن شعله در گلیم و بوریا و غیر ذلک از اسبابی که در آن زاویه بود افتاد و به جایی کشید که التهاب و اشتعال آن آتش به سقف مسجد رسید و به سرعت تمام این آتش به جانب قبله روی آورد.

امیر به صغیر و کبیر شهر متوجه آتش شده از کشتن آن عاجز آمدند تا آنکه به جمیع سقف مستولی شد و آنچه سقف بر آن محتوی است از منبر و ابواب و خزاین و مقاصیر و صناديق و کتب و مصاحف و کسوت حجره شریفه همه سوخت و هیچ چوبی درست نماند.

قسطلانی گفته که در آن زمان یازده کسوت بر بالای هم بر حجره شریفه پوشیده شده بود و آن آتش جمیع زخارفی را که مرضی نبود ازاله نمود و از آن آتش صفت قهر و عظمت الهیه که بر شریف و مشروف[2] مستولی بود مشاهده می‌شد و این آتش در عقب آتشی بود

---

1- 654.
2- ل: مشروز.

که ذکرش سبق یافت. [82- آ]
از این حریق غیر گنبدی که الناصرلدین اللّٰه برای حفظ ذخایر حرم محترم انشا نموده چیزی سالم نماند و در این گنبد مصحف عثمانی و صندوق بزرگ چند متقدمةالتاریخ که بعد از ثلثمائه ساخته بوده‌اند سالم مانده و مورّخان گفته‌اند که بعد از این حریق ستونهای مسجد همچو تنه‌های خرما ایستاده مانده بود و هرگاه که بادی برمی‌خواست آن را می‌جنبانید لیکن این عجیب می‌نماید زیرا که ستونها از چوب نبود که باد آن را تواند جنبانید- واللّٰه اعلم- و رصاص بعضی ستونها گداخت و آن ستون افتاد و سقفی که بر بالای حجره شریفه بود افتاد و حجره شریفه نیز به سبب آن بر بالای قبور منوره معطره افتاد و در صباح جمعه موضعی را برای نماز آماده ساخته کیفیت حال را به خلیفه وقت مستعصم باللّٰه عرض نمودند و در موسم حج آلات عمارت و استادان کار به رکب عراق، یعنی حاجیان بغداد و آن نواحی آمده در اول سنه خمس و خمسین و ستمائه(1) ابتدای عمارت نمودند و قصد کردند که آنچه از سقف سوخته بر بالای قبور شریفه افتاده بود آن را ازاله نمایند لیکن به سبب مهابت احترام قبور شریفه کسی بر این جرأت ننمود، پس رای امیر مدینه به اتفاق اکابر آن حرم محترم بر آن قرار یافت که این معنی را به خلیفه عرض کنند تا هر جوابی که از آنجا آید بر وفق آن عمل نمایند و بنابر آنکه خلیفه و اهل دولت او به سبب غوغای تتار و استیلای ایشان با عمال بغداد، به حال خود گرفتار بودند در آن سال جوابی نیامد پس آن شکسته و ریختهایی که بر آن محل شریف افتاده بود همچنان به حال خود ماند و هیچ کس نتوانست که جسارت نموده به آن محل شریف رفته آن موضع منیف را رُفْتِه از آن اوساخ پاک سازد و کلام مطری و تابعان او مقتضی آن است که شباک ظاهر و سقف حجره شریفه را تا سر ستونها رسانیدند به حیثیّتی که سقف [82- ب] حجره و مسجد یکی شد. لیکن این خطاست زیرا که سقف مُتقن محکم دیگر در تحت سقف مسجد و بالای حجره شریفه در حریق ثانی مشاهده شده که رد این قول می‌کند و در همین سنه خمس و خمسین حجره شریفه و حوالی او تا حایط قبلی و حایط شرقی تا

---

1- 655.

باب جبرئیل و از جهت مغرب تا روضه و منبر معمور شد تا آنکه سنه ست و خمسین درآمد و در محرم این سنه واقعه بغداد و دخول تتار به آن و افساد ایشان در آن دارالخلافه روی داد. پس بنابراین آلات عمارت از صاحب مصر منصور نورالدین علی رسید و ایضاً از جانب یمن شمس‌الدین یوسف آلات عمارت فرستاد و تا باب‌السلام عمارت کردند و در ذی‌القعده سنه سبع و خمسین، صاحب مصر معزول شد و دیگری به جای او نشست و در این سال از باب‌السلام تا باب‌الرحمه و از باب جبرئیل تا باب‌النسا معمور شد و در آخر این سال ظاهر بیبرس صالحی متولی مصر شد و در عمارت اهتمام تمام نموده سیصد و پنجاه کارگر به آلات و مؤنات عمارت به مدینه شریفه فرستاد و ایشان را به نفقه و آلات امداد می‌نمود تا آنکه بقیه مسجد مسقف شد به دستور اول مگر، جانب شمالی که به یک سقف اکتفا نمودند و لایزال مسجد شریف بر همان عمارت بود تا آنکه در زمان محمد قلاوون صالحی در سنه خمس و سنه ستّ(1) و سبعمائه مسقف غربی و شرقی که در یمین و یسار صحن و مسجد است به یک سقف تجدید یافت همچو سقف شمالی و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه، محمد قلاوون دو رواق دیگر در مسقف قبلی که پیشتر پنج رواق بود زیاده ساخت و به سبب این زیادتی مسجد شریف را مسقفش متسع و گشاده شد و منفعت تمام به خاص و عام رسید و در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه به جهت خللی که در او شده بود این دو رواق را اشرف برس بای به مال جوالی(2) [83- آ] قبرس(3) تجدید نمود و چیزی از سقف شمالی نیز تجدید یافت و بعد از آن ظاهر جقمق(4) بسیاری از سقف مقدم مسجد را از روضه و غیرها در سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه(5) تجدید فرمود و بعد از آن در زمان اشرف قایتبای جانب صحن مسقف شرقی را تا مناره شامی شرقی بعد از هدم طاقهای آن(6) در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه(7) عمارت نموده‌اند به تولیت ابن زمن و بعد

---

1- م: سنه سبع و خمسین و ستمائه.
2- ل و م: حوالی.
3- د و ل و م: قبرص.
4- م: طاهر حقمق.
5- 853. ه. ق.
6- م: او.
7- 879. ه. ق.

از این در سنه احدی و ثمانین(1) نیز متولی مذکور که به تغییر و تبدیل مایل و مولع بوده آمده بسیاری از سقف مقدم مسجد را از روضه و مایلی او تجدید نموده و سقف حجره شریفه را به قبه ابدال کرده و غیر ذلک.

اموری که در فصل دوازدهم به تفصیل گذشت در آن سنه عمارت کرده و بعد از این در ثلث اخیر شب سیزدهم رمضان سنه ست و ثمانین و ثمانمائه(2) مسجد نبوی- علی صاحبه‌افضل الصلوات واکمل التحیات- دوم باره سوخته و تفصیل قصّه هایله آن است که:

در ثلث اخیر که رئیس مؤذنان شمس‌الدین بن الخطیب- رحمه اللَّه- برای تذکیر برخاسته و به بقیه مؤذنان بر بالای مناره رئیسیه رفته ابر متراکم شده و رعد و صاعقه آن حوالی را فرا(3) گرفته چنانکه صاعقه عظیمیه بر آن محل شریف افتاده و از آن صاعقه پاره‌ای بر هلال مناره رئیسیه رسیده و به این سبب جهت شرقی مسجد افتاده و سر مناره مذکور پاره شده و رییس مذکور در حال مرده و حال آنکه این صاعقه همچو آتش لهیبی داشته که از آن لهب در نزد مناره به سقف بالای مسجد آتش درگرفته و از بالای به سقف پایین افتاده و چون این حال را مشاهده کرده‌اند، درهای مسجد را گشاده ندا کرده‌اند که در مسجد شریف آتش افتاد پس امیر مدینه با اهل شهر در مسجد جمع شده، بعضی مردم آب گرفته بالا رفته‌اند که به آب آتش را اطفا کنند؛ قادر نشده‌اند و نزدیک بوده که آتش ایشان را بسوزد، پس گریخته به پایان فرود آمده‌اند [83- ب] و بعضی دیگر از قرب آتش و اضطراب حال خود را از بالا به شیب انداخته مرده‌اند. حاصل کلام آنکه آتش بزرگ شده و مردم از اطفای آن عاجز آمده‌اند و جمیع سقف مسجد و آنچه در مسجد بوده از خزاین کتب و مصحفها و ربعها سوخته مگر بعضی از آنها که در آن زمان جلادت نموده از آن

---

1- 801.

2- 886.

3- م: فرو.

محل بیرون برآورده‌اند و مگر قبه‌ای که در صحن مسجد است و این همه بلیه در مقدار ده درجه از شب بوده و مسجد شریف همچو دریای آتش شده از آتش موج می‌زده و شرارهای او به خانه‌های همسایه‌ها می‌افتاده، لیکن ضرری از آن شرر(1) نمی‌رسیده.

و صاحب تاریخ [که] در این حریق به سبب [حج] عمره در مدینه شریفه حاضر نبوده(2) می‌گوید:

امیر مدینه قسیطل(3) به من خبر داد که شخصی از عربان صادق‌القول پیش از آن واقعه به یک شب دیده که در آسمان ملخ منتشر شده و در عقیب آن آتش عظیم روی نموده و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آن آتش را گرفته و گفته که این را باز می‌دارم از امت خود. و نیز می‌گوید که جماعتی به من اخبار نمودند که مشاهده کرده‌اند که مرغان سفید در حوالی آتش می‌گشته‌اند به حیثیّتی که پنداشته‌اند که مگر ایشان آتش را باز می‌دارند از خانه‌های همسایه‌ها با وجود آنکه مرغان دیگر بسیاری از ایشان از آن آتش گریخته به بیرون شهر برآمده بوده‌اند و چون صباح شده مردم به کشتن آتش که بر بالای قبه بر سقف حجره شریفه بود و مبادرت نمودند و بعد انطفای آتش دیدند که حجره شریفه که سقف او را به قبه لطیفه ابدال کرده بودند از احتراق سالم مانده و چیزی از آثار این حریق به درون حجره شریفه درنیامده(4) با وجود آنکه کوههای بلا همچو قبه بزرگ بالا و سقف مسجد اعلا بر بالای آن ریخته و مع آنکه در این حجره سنگ سفید که زود از آتش متأثر می‌شود کار کرده بودند و حال آنکه سنگهای سیاه ستونها که بطیء التأثر است بسیاری از آنها از تأثیراتش ریخته و متفتّت شده بود [84- آ] و صد و بیست و چند ستون افتاده بوده لیکن ستونهای ملاصق حجره شریفه نیز محترق نشده بود و روضه شریفه وصندوق مصلّای شریف ومقصوره‌که درحوالی‌حجره شریفه است سوخته بود و سر مناره‌رئیسیه وطلاقهایی‌که جانب‌صحن مسجداست‌اکثرآن افتاده بود پس پیشگاه مسجد را امیرو قاضی وعامّه اهل مدینه ازرجال ونساو صبیان تقرباً الی اللّٰه تعالی از آن سوختگیها و

---

1- م: ندارد.

2- ل: بوده.

3- قسیطل بن زهیرالجمازی، عربی، ص 290.

4- ل و م: نه درآمده.

افتادگیهای سقف و دیوار پاک ساخته به سلطان وقت قایتبای کیفیّت واقعه را عرضه(1) داشتند.
هنوز(2) ریختگی و سوختگیها را از آخر مسجد بیرون نکرده بودند که حجاج بیت‌اللّٰه به مدینه رسیدند و آثار این حریق را که عبرتی عظیم بود برای این امت مشاهده نمودند و در ماه ذی‌القعده قبل(3) [از] دخول حجاج در مکه معظمه سیلی آمده که میان دو کوه را پرساخته و در جوف کعبه شریفه زیاده از قامت آدمی آب ایستاده و خانه‌های بسیار را انداخته و اموال و انفس را اضاعه و تلف نموده به حیثیّتی که در وقت تنظیف مسجدالحرام مقدار هشتاد مرده یافته‌اند و در زمان جاهلیت و اسلام همچین سیلی کسی نقل نکرده و همچنین تنظیف(4) چرکینهایی که از این سیل در مسجدالحرام جمع شده بود میسّر نشده الا بعد از آنکه در درون مسجد پشتها جمع کرده‌اند و حجاج رسیده و این حالت را مشاهده کرده و چون این خبر موحش واقعه هایله مدینه به عرض سلطان جهان آرای قایتبای رسیده موفق شدن خود را به این خدمت سعادت عظمی و دولت دنیا و عقبی دانسته به همگی همت متوجه امر عمارت شده و عمارتهای مکه را تعطیل نموده ناظر و شاهد عمارت مکه، سیفی سنقرالجمالی را به زیاده از صد استاد و شتر و خر بسیار و مبلغ بیست هزار دینار به مدینه پرسکینه متوجه ساخت و بعد از آن در تجهیز آلات عمارت [84- ب] شروع نمود به مثابه‌ای که در طور و ینبع و مدینه از آلات عمارت و مؤنات آن خزینه‌ها جمع شد و بعد از این متولی اول شمس بن زمن را در اثنای ربیع‌الاول به بیشتر از دویست شتر و صد خر و زیاده از سیصد نفر استادان کار به مدینه فرستاد و در آن ایام برّ و بحر از مؤنات عمارت خالی نبود بلکه متصل می‌رسید و از حوالی مدینه نیز از چوب دوم(5) و اشجار

---

1- م: عرض.
2- ل: در اینجا چند عبارت تکرار شده است.
3- ل: قبیل.
4- ل: تنظیف.
5- چوب دوم: چوب درخت کُنار سدر.

دیگر بسیاری بریده جمع کرده به اجدّ(1) و اجتهاد بسیار مشغول کار شدند و مناره رئیسیه را تا اساس آن هدم کردند و جدار قبلی را از مناره باب‌السلام تا آخر جدار قبله و از آنجا جدار شرقی را تا باب جبرئیل هدم کرده این جدار شرقی را پاره بیرون برآوردند که مقدار یک گز و نیم بیرون برآمد و محراب عثمانی را توسعه نمودند و اساطین مسجد را کوته‌تر ساخته بر سرهای آنها از خشت پخته عقدها بستند و بر بالای آن چوبهای سقف را انداخته بر سقف واحد اکتفا نمودند و پیش از این ستونها همچو جهت غربی و شرقی و شامی بر سقف متّصل بود و بالای محراب عثمانی قبه‌ای بر بالای ستونها بستند و بر بالای حجره شریفه و حوالی آن قبه عالی بر بالای دعایمی که در زمین مسجد بود عمارت نمودند و بعضی از آن ستونهایی که در مقصوره حجره شریفه بود دعامه ساختند و در میان این قبه عظیمه و میان دیوار شرقی و همچنین در جهت شمالی متّصل به متهجّد عقدها و طاقها بستند و در جهت قبله یک قبه مختصر و سه قبه دیگر در حوالی او مختصرتر از آن که «مجارید» گویند، بستند و میان این عقده‌ها و مناره رئیسیه بادگیری برای ضیاء و هوا گذاشتند. دَرِ مناره رئیسیّه که اول در جهت مغرب بود این بار در جهت شام ساخته در پیش او چهار درجه بنا کردند و محل در اول را از برای خطیب جایی ساختند که آنجا می‌نشسته و انتظار وقت خطبه می‌برده [85- آ] در زمان قدیم و در اندرون باب‌السلام در پیش او دو قبه دیگر احداث نمودند و باب‌السلام را به رُخام سفید و سیاه در غایت زینت بنا کردند و زمین پیشگاه مسجد را نسبت به زمین مصلّای نبوی پست ساختند و در پیش مصلّای نبوی به جای صندوق دعامه بنا کرده محراب آن را در آن دعامه ساختند و این محراب و محراب عثمانی را به رُخام ملوّن در غایت لطافت و خوبی زینت دادند و حجره شریفه و حوالی آن را مثل اول ترخیم نمودند و منبر و دکه موذنان را نیز مثل اول به رخام ساختند و در جهت شرقی از باب‌النسا تا آخر مسجد و در جهت غربی از باب‌الرحمه تا آخر مسجد صفه بستند پست‌تر از صفه جهت شمالی و دیوار مسجد را از باب‌السلام تا باب‌الرحمه هدم نموده در آن مابین، رباطی و مدرسه‌ای برای سلطان وقت بنا نموده در سه طبقه آن طاقچه‌ها به جانب مسجد گذاشتند که مجموع آن سی طاقچه می‌شود و بر طبقه بالا و از سیم(2)

---

1- ل: حد.

2- م: زنجیر.

برنجين(1) شبكه، يعنى تورى(2) گرفتند.
و آن طاقى كه يكى از آن خوخه ابوبكر است چنان كه مذكور شد همچنان در آن حاصلى كه در آنجا بود ساختند و آن ابواب ثلاثه نافذ است در مسجد و بنابر آنكه داعيه متولى اوّل آن بود كه رباط و مدرسه سلطانى را در جهت قبلى مسجد سازد در طاقها گذاشته چون كه عزمش از اين جهت به جهت مذكور منصرف شد آنها را بست الا طاق چند كه در محاذى قبه محراب عثمانى است پس آن را از شيشه‌هاى رنگى(3) تابدانها(4) ساخته به شبكه برنجين گرفت و چون عمارت مسجد شريف نزديک تمام رسيد در عمارت مدرسه و رباط را شروع نمودند و نزديک باب‌الرحمه مناره‌اى براى مدرسه بنا كردند و ايضاً رباطى در بدل رباط حصن العتيق كه محلش را در رباط سلطانى داخل ساخته بودند در ناحيه ميضاة باب‌السلام بنا نمودند و در تقابل او حمامى نيز ساختند و در اواخر رمضان سنه ثمان و ثمانين [85-ب] سقف مسجد به آن آلاتى كه در آن ولا آورده بودند به اتمام(5) رسيد و در سال تسع و ثمانين(6) براى ازاله بعضى مساهله‌هايى كه از متولّى عمارت شده بود و در سقف بعضى مواضع نيل به كار كرده بود و جماعتى از نقاشان را به لاجورد و آلات كار فرستاد [ه بود](7) و به سبب اين كار خاطر شريف سلطان به متولى مذكور متغير شده مردى را به كتابهاى بسيار در علوم كثيره به نظر(8) و اجراى سماطى كه تفصيلش خواهد مذكور شد به احمال(9) آرد و گندم و ديگهاى بزرگ و بقيه آلات ديگر به

---

1- مترجم برنجين را ترجمه «نحاس» به معنى «مس» گرفته است.
2- ل: دام.
3- ل و م: رنگه.
4- تابدان: روزنى كه براى ورود روشنى آفتاب در ساختمان بسازند و طرف درون آن را از شيشه الوان كنند. دهخدا
5- ل: اتمام ندارد.
6- 809.
7- ل: كار فرش.
8- ل: نصره
9- ل: به اجمال.

مدینه فرستاد- جزاه اللّه عن المسلمین(1) خیرا.
تتمّه در بعضی خیراتی که سلطان وقت- احسن اللّه الیه- از برای مسجد شریف و عامه اهل مدینه و غیرهم از آفاقیان و غربیان در مدینه شریفه احداث نموده.
از آن جمله: یکی رباط و مدرسه است که مذکور شد در غایت حسن و گشادگی.
دیگرابدال کتابها ومصحفها وربعهای سوخته‌است به‌کثرت هرچه تمامتراز انواع علوم.
دیگر سبیل آب و خراس آرد و فرن و مطبخ برای دشیشه(2) یعنی بلغور(3)، و وکالة مشتمل به خانه‌ها.
دیگر سماطی برای اهل مدینه ترتیب نمود که پیش از او هیچ کس نکرده بود.
تفضیلش آن است که قبل از این واقعه خانه‌های عیاسا(4) که جماعتی از شرفای مدینه بوده‌اند و حوالی آن را به مصلحت این سماط خریده بود و بعد از عمارت مسجد بقاعی که مذکور شد در آنجا بنا نمود و برای سماط اوقاف بی‌نهایت تعیین نمود از آن جمله هفت هزار و پانصد(5) اردب گندم برای این سماط مقرر ساخت و برای هر نفری هفت اردب مصری که پنج مُدّ مدنی می‌شود تعیین نمود و در این تعیین میان صغیر و کبیر و بنده و آزاد تسویه فرمود و از برای آفاقیان برای هر نفری دو قرص نان و آن مقدار دشیشه که کافی(6) باشد مقرر گردانید و دیگر ابطال کرد مکوس. یعنی تمغای مدینه را و در عوض آن هزار اردب گندم به امیر مدینه مقرر ساخت که از مصر بار کرده به ینبع که بندر مدینه است آورده تسلیم او کنند و در سال هشتصد و نود و یک شجاعی شاهین جمالی را ناظر حرم [86- آ] و شیخ خدام را ناظر سماط مذکور ساخته فرستاد و پیش از آنکه او بیاید، اعالی قبه ترقشها پیدا کرده بود و مناره رئیسیه نیز میل کرده و قبه را ترمیم کرده بودند و ترمیم فایده نکرده به جهت خسّت مؤنت و اسباب او و چون شجاعی مذکور آمده به اهل خبرت و وقوف مشاورت فرمود مقتضای شور آن نمود که اعالی قبه را بعد از هدم تجدید کنند و مناره را به تمام انداخته به اندک اختصاری از اول تأسیس نمایند پس شاهین مذکور اموری که سبق ذکر یافت همه را با حسن وجوه به تقدیم رسانید- جزاه اللّه خیرا.

1- ل و د: عن المرسل.
2- خلاصة الوفا: «جشيشه» ص 294.
3- ل: بلغوره.
4- وفاء الوفا: عباسا، ج: 2، ص 644.
5- م: ندارد.
6- د: كفايت.

فصل پانزدهم

در آنچه مسجد شریف بر آن مشتمل و محتوی است از رواقها و ستونها و حواصل و غیر آن و تحصیب مسجد یعنی سنگریزه گستردن در آن و مصابیح آن و تخلیق مسجد و اجمار آن

بدان که رواقهای قبلی مسجد هفت است و رواقهای شامی چهار و رواقهای مسقف شرقی سه و رواقهای غربی چهار و اما ستونها چنان که ابن زباله ذکر کرده دویست و نود و شش بوده لیکن بعد از او، از جانب شامی یک رواق که به ده ستون مشتمل بوده انداخته آن را در صحن مسجد داخل ساخته‌اند و دو رواق دیگر که بر بیست ستون مشتمل باشد از جانب قبله زیاده کرده‌اند پس مجموع سیصد و شش ستون باشد.

اما ذرع مسجد: بدان که عرض مقدم مسجد یعنی جهت قبلی او صد و شصت و هفت‌گز است وعرض مؤخرش صدوسی و پنج گز و طول مسجد دویست و پنجاه و سه گز.

اما صحن مسجد طولش از قبله تا شام صد و پنجاه و دو گز است و عرضش نود و پنج گز.

اما منارها در فصل تاسع به تفصیل مذکور شد و ابن زباله و یحیی ذکر کرده‌اند که در صحن مسجد شریف شصت و چهار بالوعه(1) است که بر سرهای آنها سنگهای آسیا گذاشته‌اند که از سوراخ آن آب به اندرون آنها رود و امروز غیر یک بالوعه که دو سوراخ دارد در نزد دو سنگی [86- ب] که در حدود مسجد مذکور شد ظاهر نیست و ایضاً ابن زباله گفته که در زمان او در صحن مسجد نوزده سقایه بوده و ابن فرحون ذکر کرده که در پیش(2)

---

1- بالوعه: حوض کوچک با دهانه تنگ.

2- ل: بیش.

نخیلی که در صحن مسجد است سقایه‌ای بود که بعضی مشایخ حرم آن را احداث کرده، برای آن مصرف تعیین نموده لیکن چون به سبب ازاله نجاسات و اذی(1)، شرّ او بیشتر از خیر او شد قاضی و غیر او با اکابر گفت و گویی نموده آن را ازاله کردند و ابن نجار ذکر(2) کرده که در صحن مسجد، بعضی امرای شام، برکه یعنی حوضی که زینه‌ها داشت و به فوّاره آب عین در آن می‌ریخت احداث کرده بود و مطری گفته که مردم در آنجا وضو می‌ساختند چون رفته رفته به جایی رسید که موجب انتهاکه حُرمت حرم شریف شد آن را سدّ نمودند. و هم ابن نجار گفته که مادر خلیفه الناصر لدین اللّٰه در جانب شامی مسجد برای وضو سقایه‌ای ساخت مشتمل برخلاجای بسیارواز دیوارشامی مسجدبه‌جانب او درها گشاد.
اما حواصل مسجد: یعنی خانه که در درون مسجد است:
یکی از آن جمله قُبّه‌ای است که در صحن مسجد است و بارها مذکور شد.
دیگر در پیش چهار مناره، چهار خزینه است که از آنجا بالا می‌روند.
دیگر در جانب باب غربی شمالی خزانه خرد است و در پهلوی او حاصل کلان است.
دیگر در جانب باب شرقی شمالی دو خزینه و یک حاصل است.
دیگر میان باب جبرئیل و باب‌النساء یک خزانه است که اول از چوب بوده و در پهلوی‌او صندوقی است که روغن چراغی که از قبه میان صحن می‌برآرند در آنجا می‌نهند.
دیگر در غربی مسجد حاصلی دیگر است که در او در محاذات خوخه ابوبکر است و آن خوخه بیشتر راه رحبه قضا بوده و امروز از آن حاصل سه دری است که از آنها به مسجد در می‌آیند و دَرِ سومی که جانب باب‌السلام است محل خوخه ابوبکر است و شش فانوس است [87- آ] که بعد از نماز عشا خادمان حرم به آنها گشته مردم را از مسجد

---

1- د: ندارد.
2- ل: ذکری.

اخراج می‌کنند و این فانوسها را شیخ خدام، کافور مظفری ترتیب داده و پیش از آن به مشعل‌هایی(1) از سقف خرما که آن را در روی زمین می‌کشیده‌اند مردم را خبردار ساخته از مسجد بیرون می‌کرده‌اند و چهار مشعل است که در شبهای زیارت در صحن مسجد را روشن می‌سازند معلوم نیست که آن را احداث کرده و نخیلی که در نهایت صحن است چنان که ابن جُبیر ذکر کرده اکثر آن در ایام شیخ خدام عزیزالدوله نهال شده و از ترس طول زبان و بزرگی شأن او هیچ کس اظهار انکار نتوانسته و لایزال در مسجد شریف یک امام در مقام سید انام- علیه الصلات و السلام- به مردم نماز می‌کرد تا آنکه بعضی اتراک در زمان اینال سعی کرده بعد از هشتصد و شصت امام حنفی نیز مقرر ساخته [است].

اما تحصیب مسجد شریف:

ابو داوود در سنن خود از ابوالولید روایت کرده که گفت که پرسیدم ابن عمر را از حصبایی که در مسجد است گفت که شبی باران زده شدیم چون صباح شد زمین تر بود، پس هر مردی در جامه خود پاره حصبا، یعنی سنگریزه می‌آورد و در جای(2) خود آن را می‌گسترانید و بر بالای آن نماز می‌کرد. چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از نماز فارغ شد فرمود که چه خوب چیزی است. یعنی این حصبا. پس از این سوال و جواب ابن عمر، معلوم شد که به حصیب مسجد از آن زمان متبرک باز عادت بود ولیکن از حدیث این دو معلوم می‌شود که عمر آن را اختراع نموده باشد- واللّٰه اعلم.

یحیی از عبدالحمید بن عبدالرحمان الازهری(3) روایت نموده که عمر بن الخطاب در آن حین که مسجد نبی را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- عمارت کرد گفت که نمی‌دانم که چه چیز فرش کرده خواهد شد در مسجد ما. گفتند که حصف(4) و حصیر فرش نمای(5) گفت: این عقیق وادیی مبارک است زیرا که [87- ب] شنیدم رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که

---

1- ل: شعله‌هایی.
2- ل و م: ته.
3- خلاصة الوفا: عبدالرحمان الازدی، ص 299.
4- م و ل: خصب.
5- د: نمایی.

می‌گفت که عقیق وادیی مبارک است. پس تحصیب کرد عمر مسجد را از حصبای وادی عقیق.
در روایت ابن زباله آنکه سفیان بن عبداللّٰه ثقفی به نزد عمر آمد و هنوز مسجد شریف را سنگریزه نینداخته بودند. پس گفت که مگر شما را وادی نیست. عمر گفت: بلی و او گفت که پس مسجد را سنگریزه اندازید.
اما مصابیح مسجد یعنی چراغهای(1) او
قولی آنکه اول کسی که در مسجد تعلیق مصابیح کرد عمر است در آن زمان که در تراویح مردم را در پس یک امام جمع کرد.
قرطبی در تفسیر خود روایت کرده که تمیم داری- رضی‌اللّٰه عنه- از شام قندیلهای شیشه و روغن زیت و مقط(2) یعنی ریسمان تافته بار کرده آورد چون به مدینه منتهی شد قدوم او موافق شب جمعه افتاد، ابوالبراد نام غلام خود را فرمود که مقط را بسط نموده قنادیل را معلق ساخت و در آنها آب و زیت ریخته فتیله انداخت و چون شب شد ابوالبراد را فرمود که آنها را افروخت. چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به نماز برآمد اینها را دید که می‌درخشید، گفت که این کار را چه کس کرده است. گفتند: تمیم داری کرده است یا رسول اللّٰه. پس فرمود که ای تمیم منور ساختی اسلام را، الحدیث.
اما تخلیق مسجد یعنی مالیدن خلوق که طیبی است مرکب از زعفران و غیره.
ابوداوود(3) از ابن عمر- رضی‌اللّٰه عنهما- روایت کرده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- روزی خطبه می‌خواند، در قبله مسجد نخامه‌ای دید یعنی آب دهنی که از اقصای حلق می‌برآید و از دیدن آن در خشم شد به مردم و بعد از آن، آن را از آنجا تراشید و راوی می‌گوید: گمان می‌برم که زعفران طلبید و بر آن موضع مالید و گفت که «ان اللّٰه قِبَلَ وجه احدکم [قبل بکسر القاف و فتح الباء الموحدة هکذا ضبط شارح الحدیث، این ضبط مترجم را موافق نیست، واللّٰه اعلم(4)] [88- آ] فلا یبزقنّ بین یدیه». اگر قبل به تخفیف و کسر با باشد، معنی آنکه: به درستی که خدای تعالی روی یکی شما را قبول کرده پس باید که آن کس در پیش او تُف نکند. و اگر به تشدید و فتح با بوده باشد ترجمه‌اش آنکه: خدای

---

1- در نسخه د: این قسمت را ندارد.
2- مقط: سختی و سخت بافتگی رسن.

3- م: درداء.
4- م: عبارت داخل [] را ندارد.

تعالی روی یکی از شما را تقبیل کرده پس باید که در پیش روی او تف نیندازد. و تقبیل کنایت غایت قبول است و الا حقیقت- ان تعالی اللّٰه عن ذلک علواً کبیراً.
در این مضمون هم از ابن عمر به چند وجه احادیث مروی شده و حاصل همه آنکه در زمان مبارک رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به جهت تدارک قبح نخامه بر مسجد زعفران مالیده و در بعضی طرق مروی است که چون صاحب نُخامه به جای آن زعفران طلا نمود، آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- تحسین فرمود. پس از این احادیث معلوم شد که حدوث تخلیق مسجد در زمان آن سرور بود- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.
پس آنکه جابر- رضی‌اللّٰه عنه- گفته که اول کسی که مسجد را تخلیق نمود و مؤذنان را رزق تعیین فرمود عثمان بود، محمول است بر آنکه او ترتیب این کار کرد و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به امر شریف او قبله مسجد را تخلیق می‌کرده‌اند و مذکور شد که خیزُران والده(1) هارون در سال صد و هفتاد از هجرت آمده امر کرد که مسجد و قبر شریف و غیر ذلک از مواضع دیگر را تخلیق کنند.
اما اجمار مسجد یعنی سوختن عود در مسجد
یحیی روایت کرده که با عمر از جایی پاره‌ای عود آمد و به مردم نمی‌رسید پس فرمود که به آن عود مسجد را اجمار کنید که مسلمانان منتفع شوند(2).
یحیی می‌گوید: اجمار مسجد تا این زمان سُنّتی است ثابت در میان خلفا که هر سال پاره‌ای عود می‌آرند وشبهای جمعه و روزهای آن نزد خطبه در خلف منبر آن را اجمار می‌کنند و نیز روایت کرده که از شام به [88- ب] عمر، مجمره نقره‌ای که صورتها داشت فرستادند و عمر آن را به سعد که جد مؤذّنان است داد و گفت که به این مجمره در روز جمعه و در ماه رمضان اجمار کن و سعد به آن اجمار می‌کرد و آن را در نزد عمر می‌گذاشت و ابو یعلی در مسند خود از ابن عمر روایت کرده که عمر مسجد رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در هر جمعه اجمار می‌کرد.

---

1- م: ندارد. ل: خیزران سریة.
2- از اینجا ادامه مطلب در نسخه د شروع می‌شود.

# فصل شانزدهم

## اشاره

در ابواب مسجد شریف و خوخه‌های او یعنی دریچه‌ها
بدان که چنان که متقدمین و مورخان مدینه ذکر کرده‌اند بعد از بنای ولید بن عبدالملک مسجد شریف را بیست در بوده، هشت از جانب مغرب و هشت از جانب مشرق و چهار از جانب شام و چهار در خاصه دیگر از جانب قبله بوده که دوی آن را مروان احداث کرده و از اینها عامه مردم در نمی‌آمدند، لیکن این زمان همه مسدود است غیر چهار در کلان که دو در جهت مشرق است، یکی باب عثمان که نزدیک حجره شریفه است و در بعضی روایات اسم باب النبی نیز بر وی اطلاق یافته اما تسمیه او به باب عثمان بنابر مقابله اوست به خانه ایشان و امروز مشهور است به باب جبرئیل و گویا که به سبب تسمیه این در به این نام آن بوده باشد که در غزوه بنی قریظه جبرئیل- علیه‌السلام- زره پوشیده بر اسب سوار شده بود در مسجد نزد موضع جنایز که نزدیک آن در است ایستاده و در مقابل این در است رباط جمال‌الدین محمد بن ابی المنصور اصفهانی و زیر بنی زنگی که بر فقرای عجم وقف کرده و برای خود در آنجا قبر ترتیب نموده و بعد از آنکه در زندان وفات یافته. اسدالدین شیرکوه که عم صلاح‌الدین بن ایوب است و میان جمال‌الدین و اسدالدین عهدی بود که هر یک از ایشان که پیشتر بمیرد آن دیگر که زنده است صاحب متوفای خود را [89- آ] به مدینه نبوی نقل کند. پس اسدالدین مال صالحی به شیخ ابوالقاسم داد که او را حمل کرده به حرمین شریفین آورده و به جنازه او در حول بیت‌اللّٰه

طواف کرده در نزد کعبه بر وی نماز جنازه گزاردند و بعد از آن به مدینه شریفه آورده مکرراً صلات جنازه گزارده در تربتی که مهیا ساخته بود در سال پانصد و پنجاه و نه دفن کردند- فرحمه اللّٰه و رضی اللّٰه(1) عنه- که آثار جمیله از او در حرمین شریفین مانده.
دوّم باب ریطه به فتح راء مهمله که مشهور است به باب‌النساء و ریطه نام دختر ابوالعباس سفّاح است. اول خلفای بنی العباس و خانه او مقابل این در بود که به این اسم مسما شد و در محل خانه او امروز مدرسه‌ای است که یار کوچ(2) نام یکی از امرای شام برای حنفیه بنا کرده و برای خود در آنجا تربتی ساخته و به آن قبر منقول شده و در شرقی این محل است خانه ابوبکر که از آنجا به جوار خدا و رسول انتقال نموده.
اما تسمیه او به باب النساء به جهت آن است که عمر که این باب را احداث نموده بود بر سبیل تمنا فرمود که این در را به زنان باز می‌گذاشتیم. و ابو داوود و غیر او روایت کرده‌اند که ابن عمر تا زنده بود از آن در در نیامد(3).
امّا دو در غربی یکی باب عاتکه بنت عبداللّٰه بن یزید بن معاویه است که خانه‌اش مقابل این در بود و در قدیم معروف بود به باب‌السُوق زیرا که بازار مدینه در آن جهت است و ایضاً مشهور است به باب‌الرحمه و امروز نیز معروف و مشهور به همین اسم است.
صاحب تاریخ می‌گوید: ندیدم که کسی بر وجه تسمیه به این اسم تهنیه(4) نموده باشد الّا آنکه در صحیح از انس- رضی‌اللّٰه عنه- آمده است که مردی در روز جمعه از دری که در جانب دارالقضاست درآمد و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- ایستاده خطبه می‌خواند پس آن مرد رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- استقبال نموده گفت که یا رسول اللّٰه اموال یعنی چهار پایان هلاک شدند [89- ب] و راه‌ها منقطع گردید دعایی کن که خدای تعالی به فریاد ما رسیده، غیثی یعنی بارانی فرستد و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله

---

1- خلاصة الوفا: چگونگی گریه فراوان مردم بر وی را می‌نگارد و مرثیه‌ای که گفته شده است. ص 305
2- یرکوج بن اولغ طرخان الترکی از امرای مصر در عهد خلفای عباسی که در سال 258 ه. ق در مصر مرد. زامباور: نسب نامه خلفا و شهریاران ص 42، 64. وفاء الوفا: یازکوح ج: 2، ص 692؛ خلاصة الوفا: بازکوش. ص 305.

3- ل و م: نه درآمد.
4- ل و د: تنبیه.

وسلم- دعا كرد و ابرى همچو سپر از جانب سلع(1) پيدا شد چون به ميان آسمان رسيد منتشر گشته آن مقدار باريد كه در و ديوار از آن پر شد كه وجه تسميه به اين اسم اين قصّه بوده باشد.
دوم باب مروان است كه مشهور و معروف است به باب‌السلام و باب‌الخشوع نيز مى‌گفته‌اند، امّا وجه تسميه‌اش به باب مروان ملاصقه اوست به خانه مروان كه امروز به جاى آن خانه ميضاتى است كه منصور قلاوون در سنه ست و ثمانين و ثمانمائه(2) بنا نموده اما از خوخه‌ها، يكى خوخه‌اى است كه در مقابل خوخه ابوبكر است يعنى در آن زمان كه مسجد را توسعه كرده‌اند در محاذى آن خوخه، خوخه گذاشته‌اند و زياد بن عبداللّه كه خال سفاح بود چون از قبل منصور خليفه والى مدينه شد دارالقضاى عمر را هدم كرده رحبه مسجد ساخت و از آن رحبه درى گذاشت كه مسمّا بود به باب‌الزياد و اين خوخه كه در محاذات خوخه ابوبكر بود آن را نيز راهى ساخت از مسجد به رحبه مذكور و بعد از آن اين خوخه را از بيرون مسجد بسته درى ساختند براى حاصلى كه در رحبه قضا مبنى شده بود و ديگر در اول فصل گذشت كه در جهت قبله چهار در ديگر بود كه عامه مردم از آنها نمى‌درآمدند و مخفى نماند كه اين چهار در مذكور از آن بيست در نيست پس معلوم مى‌شود كه اين چهار در خوخه‌ها بوده‌اند نه درهاى كلان عام- واللّه اعلم.

## شرح حال خانه‌هایی که در حوالی گرداگرد مسجد شریف بود

اوّل: خانه عبداللَّه بن عمر است در دیوار قبلی مسجد از جانب مشرق و این خانه در اصل از آن امّ‌المؤمنین حفصه بود- رضی‌اللَّه عنها- که بر سبیل [90- آ] میراث به عبداللَّه رسیده بود و در اصل جایی بود که در آنجا خرما خشگ می‌ساختند چون عثمان در زیاده ساختن مسجد به آن خانه محتاج شد از ام‌المؤمنین طلبید، او گفت که حال راه من به مسجد چون خواهد شد عمر فرمود که جایی دهم که از خانه تو گشاده‌تر باشد و از آنجا راهی گذارم به مسجد همچو راه تو، پس خانه عبداللَّه بن عمر را که اول مربد بود به او داد

---

1- م: ینبع.
2- 886.[801]

و غیر این نیز گفته‌اند و این خانه معروف است به دار آل عمر.
دَرِ غربی او دار مروان است که بعضی از او، و از جمله خانه عباس است- رضی‌اللّه عنه- که بعضی از آن را عمر در مسجد ادخال کرد و در محلش میضات باب‌السلام است چنان که مذکور شد.
در غربی او دار یزید بن عبدالملک است و در موضع او دار آل ابی‌سفیان که بهترین خانه مدینه بود از روی صفا و امروز در محل او سبیل و وکالة است و متصل آن در قبله و مغرب عمارت سلطان اشرف قایتبای است و در مواجهه او دار اویس(1) بن ابی سرح است که در جای او امروز مدرسه باسطیه است و در پهلوی او دار مطیع بن الاسود است و در نزد او اصحاب فاکهه یعنی میوه فروشان می‌نشینند.
دیگر در غربی مسجد دار ابن مکمل و در موضع اوست امروز مدرسه چُوپانیه(2) و در مقابل او در جهت شام دارالنحام العدوی(3) است میان این خانه و خانه گذشته راهی است مقدار شش گز و در پهلوی دار نحام، دار جعفر بن یحیی البرمکی است که خانه عاتکه بنت یزید بود و اطم حسان بن ثابت در این دار داخل شده و در جای این دار، امروز مدرسه مزهریّه است و در شامی او مدرسه گلبرگیّه و دیگر دار نصیر صاحب مصلّاست و قبل از آن خانه سکینه بنت حسین بود- رضی‌اللّه عنهما- و در موضع این دار، خانه صاحب تاریخ است که به اقربای خود وقف کرده دیگر دار منیره [90- ب] مولاة ام موسی است و در اصل از آن عبداللّه بن جعفر بن ابی‌طالب بود- رضی‌اللّه عنهما- و در پهلوی او خوخه آل یحیی بن طلحه است و در جنب او حَشّ طلحه بن ابی طلحه انصاری است و در جنب او طریق است مقدار پنج گز و این راه شامی میضاتی است که ابیات خالصه(4) داه(5) خلیفه است و در شرقی او بیمارستان منتصر باللّه است و در پهلوی ابیات خالصه دار ابوالمغیث بن

---

1- د: ادریس.
2- ل: امروز چواپانیه.
3- د و ل: النجام العروی، م: النجام العدی.
4- م: ابیات خالصه ندارد و به جای آن نوشته دارالمغیث.
5- داه: دایه، پرستار.

المغیرة بن حمید بن عبدالرحمان بن عوف است- رضی‌اللَّه عنهم- و معروف است به دار حمید و این خانه‌ای است که عبدالرحمان- رضی‌اللَّه عنه- در حَشّ طلحه آن را اختیار کرده و در روایتی آنکه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آن را به عبدالرحمان داده و او- رضی‌اللَّه عنه- میهمانان رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آنجا فرود می‌آورده و زعم بعضی روات آن است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به دست مبارک خود در آنجا بنا کرده در محل این خانه ظناً و تخمیناً رباط ظاهریه و متّصل او محلی معروف به دارالمُضیف است، بقیة دار ابن مسعود- رضی‌اللَّه عنه- این دار را دارالقری یعنی میهمان‌خانه می‌گفتند و بعضی از آن در زیادتی ولید داخل مسجد شریف شد و بعضی دیگر در زیادتی مهدی.

صاحب تاریخ می‌گوید: آنچه مقتضای ظاهر است آن است که بقیه دار مذکور ملاصق مناره شرقی شامی و آنکه ذکر کرده‌اند که بقیه مذکور در جنب شرقی دارالمضیف است، دیگر در جهت مشرق دار موسی بن ابراهیم المخزومی است و در جنب دار موسی ابیات قهطیم(1) صوافی است و در محل او رباط قاضی فاضل و دار رسام است و دیگر طریق است یعنی زقاق مناصع و بعد از آن دار عمرو بن عاص است که آن را تصدق کرده و محلش متصل زقاق مناصع است از جانب مؤخر رباط سبیل که مخصوص رجال است و در جنب او دار خالد بن الولید است و همین [91- آ] دار است که از ضیقش به رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- شکایت کرد و ایشان فرمودند: «اتّسع فی السماءِ» یعنی(2) به بلندی بنای آن را گشاده ساز یعنی خانه بر بالای خانه ساز.

در محل او مقدم رباط سبیل مذکور است در جنب او دار اسماء بنت‌الحسین عَباسیّه است و در محل او رباط سبیلی است که مخصوص نساست متّصل آنچه به مردان اختصاص دارد و در جنب او دار ریطه بنت ابی‌العباس است که شرقی آن ماخوذ است از دار ابوبکر و بعد از آن طریق است مقدار پنج گز یعنی کوچه بقیع گورستان مشهور و بعد از آن

---

1- وفاء الوفاء: قهطم. ج: 2، ص 729.
2- ل: تعنی.

دار عثمان است یعنی دار عظمی او و محلش در نزد موضع جنایز است و بعد از آن از جهت قبله طریق است مقدار پنج گز یا نزدیک به پنج گز و این کوچه فاصل است میان دار عثمان و مدرسه شهابیه و بعد از آن منزل ابوایوب انصاری است- رضی‌اللّٰه عنه- که به قدوم شریف نبی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و نزول ایشان ممتاز و مبتهج گشته و در محل اوست مدرسه شهابیه که شهاب‌الدین غازی برادر سلطان نورالدین شهید- رحمهما اللّٰه- بر اهل مذاهب اربعه وقف کرده [است].
دیگر دار امام جعفر صادق- علیه‌السلام- آبی که جعفر- علیه‌السلام- تصدق آن را کرده بود آن را در این خانه به مردم می‌دادند و در این خانه محراب ایشان و اثر محاریب دیگر هست. شاهین شجاعی این محل را تملک نموده برای خود در آنجا خانه بنا کرده و مسجد ایشان را تجدید نموده و در مقابل دار جعفر، دار حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب. و ساباطی(1) است که متّصل است به مدرسه شهابیه و دیگر طریق است مقدار پنج گز میان دار حسن و میان دار فرج خصی و در موضع اوست رباط مراغه و بعد از آن در جنب دار فرج دار عامر بن عبداللّٰه بن الزبیر بن العوام است و در موضع او خانه‌ای است که آن خانه غربی رباط [91- ب] مراغه است و بعد از این دار عبداللّٰه بن عمر است که اول بار مذکور شد.

---

1- ساباط: پوشش رهگذر، پوشش سقفی که زیر آن راه بود.

## فصل هفدهم

در بیان بلاطی که بر حوالی و گرداگرد مسجد شریف کرده بودند و شرح سور مدینه و سوق آن

بدان که بُخاری- رحمة اللَّه- در صحیح خود بابی ساخته و آن باب را ترجمه نموده به این عبارت: «لِمَن عَقَلَ بَعیره بالبلاط او باب المسجد» یعنی کسی که شتر خود را بربندد در بلاط یا دَرْ درِ مسجد و در آن باب آورده حدیث جابر را- رضی‌اللَّه عنه- که گفت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به مسجد درآمد پس من نیز درآمدم به سوی او و بربستم شتر را در بلاط؛ در حدیث دیگر است که دو یهودی را رجم یعنی سنگسار کردند در نزد بلاط؛ در حدیث دیگر آمده که عثمان آب آورد و وضو ساخت در بلاط، پس این همه مقتضی است که بلاط پیش از خلافت معاویه بوده است.

صاحب تاریخ بعد از آنکه ذکر اقوال مردم کرده می‌گوید: آنچه ملخّص می‌شود یعنی از سخنان اهل تاریخ آن است که حوالی مسجد همه مبلّط بود و ممتد می‌شد آن بلاط یعنی کشیده می‌شد از پیش باب‌الرحمه تا زرگران و بازار عطّاران و متجاوز می‌شد آن کشیدگی او و از خانه‌های امرای مدینه یعنی برای عهد ما تا آنکه پیوسته می‌گشت به مشهد مالک بن سنان و از مقابل باب‌السلام نیز به اندک خمی ممتد می‌شد تا آنکه پیوسته می‌گردید به بلاط باب‌الرحمه مذکور و هم از باب‌السلام به راستی ممتد می‌گشت تا آنکه منتهی می‌شد به دروازه مدینه که معروف است به باب سویقه یعنی دروازه [ای] که اهل مکه و مصر از آنجا درمی‌آیند و بعد از آن می‌رسید به مصلّای عید در نزد دار ابن هشام و

می‌گوید: بسیاری از آن بلاط را خاک پوشیده و چیزی از آن ظاهر نمانده الّا در حوالی مسجد و بعضی مواضعی که در جهت خانه‌های امرای مدینه است و اعظم بلاط همان است که در مقابل باب‌السّلام است [92- آ] اول خانه [ای] که در میسره اوست در نزد مصلّا یعنی در دست چپ کسی که از بیرون متوجّه مسجد شریف است، دار ابراهیم بن هشام است و در میمنه او مایل به مغرب دار سعد بن ابی وقاص است و میان این دو خانه مذکور راهی است و بعد از دار سعد در میمنه هم دار سعد است- رضی‌اللَّه عنه- که از ابو رافع مولای رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- گرفته خانه [ای] که در بقّال داشت به او در عوض داده بود؛ در میسره در مقابل خانه دوم سعد هم دار سعد است- رضی‌اللّه عنه- و گشادگی راه در میان این دو خانه ده گز است و این خانه‌های سعد- رضی‌اللَّه عنه- همه صدقه است و بعد از خانه دوم او در میمنه دار آل خراش که معروف است به دار نوفل و در پس او از جانب قبله، کُتاب یعنی مکتب عروه که مردی بود از یمن و تعلیم می‌کرد خُردان را و در این کتاب است مسجد بنی زریق و بعد از دار آل خراش در میمنه دارالربیع است که آن را دار حفصه نیز گویند.
بعضی از مورخان مدینه در قبله دار ربع سه دار، دیگر ذکر کرده‌اند که بعضی از آن سه خانه در قبله بعضی دیگر است و سوم آنها در جهت قبله خانه عمار یاسر است- رضی‌اللّه عنه- و در شرقی خانه عمار خانه عبدالرحمان بن الحارث است و در غربی این خانه‌هایی که در جهت قبله صف کشیده‌اند کُتاب عروه و مسجد و در بنی زریق است و در شرقی خانه‌های مذکور زقاق دار عبدالرحمان بن الحارث و مقصود از ذکر این خانه‌ها معرفت مسجد بنی زریق و دانستن زقاق عبدالرحمان مذکور است و بعد از آن خانه ربیع در میمنه دار ابی هریره است و بعد از آن در میمنه آن زقاق دار عبدالرحمان بن الحارث است و به زودی این زقاق خواهد مذکور شد به تقریب بازگشتن رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از نماز عید و همچنین دار ابوهریره نیز ذکرش خواهد آمد.
و صاحب تاریخ می‌گوید: آنچه مرا بعد از تأمّل [92- ب] ظاهر شد آن است که اول

کوچه‌ای که داخل از باب مدینه را که قاصد مسجد شریف است پیش می‌آید بر(1) یمین کسی که مقبل و متوجّه باب مدینه است همان زقاق دار عبدالرحمان است و مسجد بنی زریق در این حین در یمین قبله اوست، یا در قبله حوشی که در یمین داخل است و در میسره در جهت شامی دار آل خراش و دارالربیع، دار نافع بن عتبه بن ابی وقاص است که آن را ربیع خریده و به اسم ربیع نیز معروف است و بعد از آن در میسره دار حُویطب است و از این دار است بیت شارعی که بر خاتمه بلاط واقع است و خاتمه بلاط همان راه ممتدی است که اول بار پیش می‌آید داخل از باب مدینه را در یسار و بعد از زقاق عبدالرحمان بن الحارث در میمنه دار عبداللَّه(2) بن عوف است و بعد از آن در میمنه زقاق ابی امیة بن المغیرة است، و بعد از آن در میمنه دار خالد بن سعید است و آن را دار ابن عتبه نیز گویند و بعد از آن دار ابی‌الجهم(3)، بعد از آن دار نوفل بن عدی است.

آنکه در موطّا مروی شده که مالک بن ابی عامر گفت: می‌شنیدم قرائت عمر بن الخطّاب را و حال آنکه نشسته بودیم در نزد دار ابی‌الجهم(4) که در بلاط است.

اما سوق مدینه: مروی شده است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- چون اراده نمود که از برای مدینه بازاری سازد به سوق بنی قینقاع(5) آمد و بعد از آن به سوق مدینه یعنی جای آن تشریف نمود و به پای مبارک خود زده اشارت فرمود که این است بازار شما پس باید تضییق کرده نشود و خراج گرفته نشود(6).

---

1- ل: با بر.
2- خلاصة الوفا: عبدالرحمان. ص 318.
3- م: جهیم.
4- م: جهیم.
5- ل: قینتاع.
6- ل: نشود در او.

نیز مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به نزد بنی ساعده آمده به ایشان گفت: پیش شما برای حاجتی آمده‌ام و آن این است که مکان مقابر خود را به من بدهید که بازار سازم، ایشان آن را دادند و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بازار ساخت و منقول شده که عرض بازار مدینه ما بین مصلّا بود تا جرار سعد [93- آ] بن عباده(1) در جهت شام و این جراری بود که سعد- رضی‌اللّٰه عنه- بعد از وفات مادر خود در آن جرار به مردم آب می‌داد و محلّ آن قریب به ثنیة الوداع بود چنان که مفهوم می‌شود از سخنان اهل تاریخ و گفته‌اند که سوق مدینه را بقیع‌الخیل می‌گفتند؛ از عایشه در حدیثی آمده که به عنوان بقیع‌المصلا. ذکر کرد؛ احادیث دیگر نیز در این مضمون وارد است و آنکه این بقیع را به بقیع غرقد از روی وهم حمل نموده غلط کرده.

اما سور مدینه یعنی حصار آن:

بدان که در قدیم مدینه مُشرّفه سور نداشت و کسی که تأمل کند در آنچه مذکور شده است از منازل قبایل مهاجرین و انصار- رضوان‌اللّٰه علیهم اجمعین- سعت عظیم(2) مدینه را داند و اتصال قرای آن را معلوم نماید.

خواهد آمد که قبا مدینه‌ای بود عظیم متّصل به مدینه رسول کریم- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و اول کسی که به مدینه شریفه سور ساخت بعد از خرابی اطراف مدینه، عضدالدولة بن بویه بود بعد از سال سیصد و شصت در خلافت الطائع للّٰه‌بن المطیع للّٰه‌و به‌مرور زمان و طول‌دوران به خراب مدینه آن سور خراب شد نماند از او الّا آثار و رسم آن.

ابن خلکّان بعد از ذکر خرابی گفته: تجدید نمود آن را جمال‌الدین محمد اصفهانی صاحب رباط عجم در سر سال چهارصد و چهلم از هجرت و بعد از آن در بیرون مردم بسیار شدند، در این اثنا ملک عادل سلطان نورالدین محمود بن زنگی به سبب خوابی که دیده بود به مدینه آمد و چون عزیمت رجوع نمود مردم فریاد برآورده استغاثه نمودند و محنتی که از ممّر عدم سور(3) می‌کشیدند، عرضه داشتند، پس امر فرمود به بنای سور و مبنی شدن آن سور در سال پانصد و پنجاه و هفت.

صاحب تاریخ می‌گوید: همان سور است که تا زمان ما باقی است و در دروازه بقیع در روی صفحه آهنین نوشته‌اند:

«هذا ما امَر بعمله العبد الفقیر الی اللّٰه تعالی محمود بن زنگی بن [93- ب]

1- ل: عیاده.
2- ل و م: عظیم سعت.
3- ل: سرور.

آقسنقر غفراللَّه له سنة ثمان و خمسين و خمسمائه».
از ابن اثیر منقول است که گفت: کسی را دیدم در مدینه که نماز جمعه می‌گزارد، چون از نماز فارغ شد بر جمال‌الدین جواد رحمت گفت. چون از او پرسیدیم، گفت: بر هر مسلمی که در مدینه ساکن است واجب است که بر وی دعا کند زیرا که ما از دست عرب به تنگ بودیم نه جامه را در برمی‌گذاشتند و نه چار پای را در پس، او برای ما سوری بنا کرد که از شر ایشان ما را پناهی شد، چون دعا نکنیم او را.؟
خطیب مدینه در خطبه می‌گفت:
«اللهم صُن حریم من صان حرم نبیّک بالسُور محمد بن علی بن ابی منصور- فرحمه اللَّه و رضی اللَّه عنه».
از تتمه کلام ابن اثیر است در مدح او:
«فلو لم یکن له الا هذه المکرمة لکفاه فخراً فکیف وقد اصابت صدقته تخوم الارض.»
مذکور است که در سنه خمس و خمسین و سبعمائه، پسر ناصر بن قلاوون سور را تجدید کرده و سلطان اشرف قایتبای نیز بعضی مواضع سور را تجدید کرده.
بدرالدین فرحون ذکر کرده که امیر مدینه سعد بن ثابت بن جماز در سال هفتصد و پنجاه و یک خندق حوالی سور را ابتدا کرده، پیش از تکمیل آن مُرد و بعد از او امیر فضل بن قاسم بن جماز در ولایت خود آن را تکمیل نمود.

# باب پنجم

## اشاره

در مصلای عید و مساجد نبویّه که در مدینه است و بیان مقابر مدینه و فضل احد و شهدای او.
این باب مشتمل است بر شش فصل:

فصل اول

در مصلّای عید

واقدی گفته: اول نماز عیدی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- گزارد در مصلّا در سال دوم بود از هجرت.

در روایت دیگر آنکه اول فطر و اضحی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به مردم در مدینه اقامت نمود در فنای دار حکیم بن العدا بود نزد اصحاب محامل.

صاحب تاریخ می‌گوید: منزل حکیم و جماعت او با مزینه در غربی مصلّای مشهور است و شاید که این مصلّا همان [94- آ] مسجد بزرگی باشد که معروف است به مسجد علی- علیه‌السلام- که در شامی مایل به مغرب مصلای مشهور است متصّل به حدّ شامی حدیقه‌ای است معروف به عریضی و می‌گوید: شاید که نسبتش به امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- بنا بر آن باشد که عثمان محصور بود، ایشان در آنجا به مردم نماز گزاردند چنان که ابن شبه روایت کرده است.

ابن زباله روایت کرده از ابراهیم بن امیه از پیری ثقه که اول عیدی که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- با مردم کرده در حاره یعنی که محله دوس در نزد خانه ابن ابوالجنوب(1) بود و دوم بار در فنای دار حکیم و بار سوم در نزد دار عبداللَّه بن درة المزنی و نوبت چهارم در نزد سنگهایی که پیش حناطان است در مصلّا و بعد از آن منزل محمد بن

---

1- هر سه نسخه: الحبوب.

عبداللّٰه بن کثیر بن الصلت و بعد از آن در جایی که مردم نماز می‌کنند در آنجا امروز یعنی مصلّای مشهور معروف و دار ابوالجنوب(1) در غربی وادی بطحان است و دار حکیم مذکور شد و آل دره قبیله‌ای است از مُزینه و منزل مزینه در غربی مصلّای مشهور است و دار کثیر بن الصلت در قبله مُصلّاست(2)، اما سنگهای سیاه مذکور، ظاهر در آن است که موضعی است قریب مصلّا و شاید که این مصلّا همان مسجدی باشد که در جانب شمالی مصلّاست مایل به مغرب در وسط حدیقه که معروف است به عریضی متّصل به قبه عین ازرق و معروف است به مسجد ابوبکر. وجه تسمیه به این اسم ظاهراً در آن است که در ایام خلافتش در آنجا نماز کرده باشد- واللّٰه اعلم.

در روایتی آنکه رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- نماز عید را نزد دارالشفا ادا نمود و بعد از آن در حاره دوس به اقامت آن قیام فرمود و بعد از آن در ادای این عبادت در مصلّا ثابت شد تا آن زمان که حق- سبحانه و تعالی- متوفّی گردانید او را- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

ابن شبّه از شیخ خودش که صاحب امام مالک است [94- ب] نقل کرده که از در مسجد نبوی یعنی باب‌السلام تا مصلّا هزار گز است.

از جناحِ نجّار مروی شده که گفت بیرون شدم با عایشه دختر سعد بن ابی وقاص- رضی‌اللّٰه عنهما- به سوی مکه. از من پرسید که کجاست منزل تو؟ گفتم: در بلاط، گفت:

تمسک کن به آن خانه، یعنی محکم گیر آن را که از پدر خود شنیدم که می‌گفت که از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت: میان این مسجد من و مصلّای من روضه‌ای است از ریاض جنت.

از ابوهریره مروی است که گفت: هر گاه که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از سفری قدوم می‌فرمود به مصلّا می‌گذشت و آنجا وقوف(3) می‌نمود و استقبال قبله کرده دعا می‌کرد.

---

1- هر سه نسخه: الحبوب.

2- نسخه م از «و بعد از آن تا در قبله مصلّاست» ندارد.

3- ل: وقف.

و اما طریق رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به مصلّای عید.
به احادیث صحیحه ثابت شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در وقت بازگشتن از مصلّا به راه دیگر یعنی غیر راه اول رجوع می‌نمود.
امام شافعی از مطلب بن حنطب روایت کرده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- روزهای عید از طریق اعظم یعنی راه بزرگ که امروز معروف و مسلوک همان است به مصلّا توجه می‌نمود و وقتی که بازمی‌گشت از راه دیگر که بر خانه عمار بن یاسر مرور می‌کند رجوع می‌فرمود.
صاحب تاریخ می‌گوید: هر که اراده آن کند که به طریق نبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سلوک نماید باید که از جهت قبله مصلّا منصرف شود و پاره‌ای جانب قبله رفته بعد از آن به دست چپ یعنی جهت مشرق تا قریب سور مدینه رفته از آنجا که قبله دروازه مدینه است، به دروازه رُجوع نماید. چه از احادیثی که در این باب مروی شده معلوم می‌شود که نهایت مخالفت نمودن آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- راه اول را تا محاذی محلّ مذکور بوده که این زمان سور مدینه آن کوچه را سدّ کرده [است].

# فصل دوم

اشاره

در مسجد قُبا و مسجد ضرار
در صحیح است از عروه در خبر قدوم آن سرور- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که در میان بنی عمرو، ده روز و چیزی مکث [95- آ] نمود و تأسیس فرمود مسجدی را که اساسش بر تقوی است.
از ابن عباس- رضی‌اللَّه عنهما- مروی است که در میان بنی عمرو سه شب مکث نمود و مکان خود را مسجد ساخت. پس در آنجا نماز می‌کرد و بعد از آن بنی عمرو بن عوف آن را بنا کردند و همان مسجد است که اساس او بر تقوی است و گفته‌اند اصل محل او مَربد تمر بود یعنی جایی که در آن خرما خشک کنند.
طبرانی به اسنادی که خالی از ضعف نیست از جابر بن سمره روایت کرده که چون اهل قبا از رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- طلب نمودند که برای ایشان مسجدی بنا کند، فرمود که بعضی از شما برخیزد و ناقه را سوار شود. پس ابوبکر برخاست و ناقه را سوار شد و جنبانید و او برنخاست پس او برگشته نشست و عمر برخاسته سوار شد، هم برنخاست، پس او نیز برگشته متقاعد شد پس رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به اصحاب متوجه شده، فرمود که باید که بعضی از شما برخیزد و ناقه را سوار شود. علی- علیه‌السلام- برخاست و چون پای مبارک بر رکاب نهاد ناقه جسته برخاست رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله

وسلم- فرمود که «ارخ زمامها و ابنوا علی مدارها فإنّها مأمورة(1)» یعنی مهار او راست بگذار. و فرمود که بنا کنید بر مدار این ناقه که او مامور است یعنی بنای مسجد را برگردش و دوران او کنید.
ایضاً مروی شده که چون رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مدینه را به قدوم شریف خود مُشرّف ساخت به اصحاب فرمود که بیایید به ما که به اهل قبا سلام کنیم پس به نزد ایشان آمده بر ایشان سلام کرد و ایشان مرحبا گفتند: بعد از آن فرمود: ای اهل قبا، سنگ بیارید برای من از این حرّه، پس سنگ بسیار مجتمع شد و به آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- عنزه‌ای(2) بود یعنی عصا نیزه که به آن عنزه، قبله را خط کشیده به دست مبارک سنگی نهاده فرمود: یا ابابکر سنگی بگیر و در پهلوی سنگ من بنه و بعد از آن گفت یا عمر سنگی بردار و در پهلوی سنگ [95- ب] ابوبکر بگذار و بعد از آن گفت یا عثمان سنگی بگیر و در پهلوی سنگ عمر بمان، بعد از آن به مردم التفات نموده، فرمود:
هر که سنگ خود را در جایی که دوست می‌دارد بگذارد بر خط مذکور.
ایضاً طبرانی به رجال ثقات روایت کرده از شموس بنت نعمان(3) که گفت: نظر کردم به سوی رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آن زمان که قدوم فرموده به نزول خود مشرّف ساخت و تأسیس کرد این مسجد را یعنی مسجد قبا را و دیدم که می‌گرفت سنگ را و برمی‌داشت و از گرانی خم می‌شد و می‌دیدم سفیدی خاک را در شکم و ناف مُبارکش و می‌دیدم که اصحابش می‌آمدند و می‌گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد ما کفایت این کار می‌کنیم تو را به این شغل چه حاجت؟ و او می‌فرمود که نی، تو نیز برو و مثل این سنگی

---

1- م و ل: فرمود که ارخای زمام کن.
2- ل و م: غزّه.
3- هر سه نسخه: سموس بن نعمان.

بردار تا آنکه این مسجد را اساس نهادند و جبرئیل- علیه‌السلام- کعبه را می‌نمود و گفته‌اند که مسجد قبا اقوم مساجد است از حیثیّت قبله.
صاحب تاریخ می‌گوید: شاید که این بنا غیر بنای اول باشد چه مقرر است که تحویل قبله بعد از یک سال و چیزی است، اختلاف است در آنکه مراد به قول تعالی:
«لَمَسْجِدٌ اسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اوَّلِ یَوْمٍ(1)»
مسجد قباست مراد. یا مسجد اعظم نبوی و جمهور برآنند که مراد مسجد قباست.
ابو داوود به اسناد صحیح از ابو هریره روایت کرده از رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که «فِیه رِجالٌ یُحِّبُّونَ انْ یَتَطَهَّرُوا(2)» در شأن اهل قبا نازل شده. در فصل سوم باب دوم بحث یافته که نزول این آیت کریمه منافی آن نیست که مراد مسجد مدینه باشد و وجه جمع میان احادیثی که به حسب ظاهر متعارض‌اند نیز مذکور شده.
یحیی به سندی که بد نیست از علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- روایت کرده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که مسجدی که مؤسس شده از اول روز به تقوی مسجد قباست و حق- سبحانه- فرمود که:
«فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ انْ یَتَطهَّرُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَهّرِینَ(3)».
در صحیحین است از ابن عمر [96- آ] که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- زیارت می‌کرد قبا را و می‌آمد به قبا سوار و پیاده یعنی گاهی چنان و گاهی چنین، در روایتی از صحیحین آنکه دو رکعت نماز می‌کرد در آنجا.
در بُخاری و نسائی است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- می‌آمد به مسجد قبا در هر روز شنبه سوار یا پیاده و عبداللَّه بن عمر این سنت را به جای می‌آورد.
در روایتی آنکه در هر روز دوشنبه به قبا می‌آمد و از ابن منکدر مروی است مرسلًا که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در صباح هفدهم ماه رمضان به قبا می‌آمد و بر سبیل اتصال. نیز مروی شده از ابن منکدر؛ و مروی شده که عمر در روز دوشنبه و روز پنجشنبه به قبا می‌آمد، روزی آمد و هیچ کس از اهل قبا را در آنجا نیافت، پس فرمود به خدایی که نفس من به ید اوست به تحقیق که دیدم رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و ابوبکر را در میان جماعت اصحاب که نقل می‌کردیم سنگهای این مسجد را بر شکمهای

1- سوره توبه، آیه 108
2- سوره توبه آیه 108
3- سوره توبه آیه 108

خود و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- اساس می‌نهاد این مسجد را به دست مبارک خود و جبرئیل می‌نمود خانه کعبه را به آن حضرت، واللّٰه که اگر این مسجد در طرفی می‌بود از اطراف عالم هر آینه که در طلب آن سینه شتران را می‌سودیم و بعد از آن گفت: برای من بشکنید سعفه‌ای(1) و اجتناب نمایید در شکستن آن از عواهن یعنی آنچه در حوالی قلب نخل است. چون به موجب فرموده آوردند، سیری(2) طلبیده آن را بست و به آن بسته مسجد را مسح کرد یعنی مالید. مردم گفتند به عمر، به ما ده که کفایت آن می‌کنیم،(3) گفت که شما از من کفایت مکنید.

از زید بن اسلم مروی شده که گفت: حمد مر خدایی را که مسجد قبا را نزدیک گردانید به ما و اگر این مسجد در افقی می‌بود از آفاق هر آینه ضرب می‌نمودیم در طلب آن اکباد ابل را یعنی سوار می‌شدیم شتر را و سیر می‌کردیم بر بالای آن در طلب آن ضرب، اکباد شتر کنایت است از سواری آن(4) و سیر کردن در پشت [96- ب] آن که غالباً از زدن پهلوی شتر خالی نیست. و به سند صحیح از عایشه بنت سعد بن ابی وقاص مروی است که گفت: از پدر خود شنیدم که می‌گفت دو رکعت نماز کردن من در مسجد قبا دوستر است [مرا] از آنکه دو بار به بیت‌المقدس روم(5)، اگر بدانند مردم آنچه در قباست هر آینه قرب اکباد ابل کنند به سوی آن.

حدیث صحیح دیگر هم از دختر و پسر سعد- رضی‌اللّٰه عنهم- مروی است که از پدر خود نقل کرده‌اند که گفته نماز کردن من در مسجد قبا دوستر است به سوی من از نماز کردن من در مسجد بیت‌المقدس و ترمذی از اسید بن ظهیر انصاری روایت کرده از رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که فرمود که نمازی در مسجد قبا همچو عمره است.

ترمذی گفته که در این باب از سهل بن حنیف نیز حدیثی مروی است و حدیث اسید

---

1- سعف: نخل.

2- در متن عربی هم همان است: فأخذ وذمةای سیراً فربطها ... ص 334

3- م و ل: از تو نداد و.

4- م: او.

5- م: ندارد، ل: چند کلمه اضافی دارد.

حدیث حسن غریب است و نمی‌دانیم که از اسید غیر این حدیثی به صحت رسیده باشد.
ابن حبّان در صحیح خود روایت کرده که به ابن عمر گفتند که قصد کجا داری؟ گفت:
قصد این مسجدی که در بنی عمرو بن عوف است به درستی که از رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- شنیدم که می‌گفت که هر که نماز بگزارد در این مسجد می‌باشد آن نماز او همچو عمره‌ای و در بعضی روایات دیگر آمده که کسی که در خانه خود وضو سازد و بعد از آن بیاید به مسجد قبا و نماز گزارد، می‌باشد او را همچو اجر عمره و در بعضی روایات دیگر چهار رکعت آمده و غیر مذکور احادیث دیگر هم در این معنی که زیارت آن مسجد شریف و نماز کردن در آن همچو عمره است وارد شده که یکدیگر را تقویت و تظاهر می‌کند.

### اما مصلّای شریف آن حضرت- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در آن مسجد قبل از تحویل قبله

بدان که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده است به سوی استوانه(1) سوم از در که بعد از آن استوانه رحبه مسجد است و در جانب شرقی آن استوانه محرابی بنا کرده‌اند و بعد از تحویل قبله به جانب شرقی استوانه که ثالث است [97- آ] از اساطین رحبه و بعد از آن تا دیوار قبلی استوانه دیگر نیست، آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده و کسی که در این جانب مذکور ایستاده شود محراب مواجه او می‌دانند و این استوانه را از استوان مخلق گویند و استوانه مخلق را بر استوانه رحبه نیز اطلاق کرده‌اند و آنکه ابورقیش گفته که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بنا کرد مسجد قبا را و پیش برد دیوار قبله را به این موضعی که امروز دیوار قبله است ظاهر است در آنکه در موضع محراب نماز می‌کرده باشد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم، پس جمع باید کرد میان آنکه بعد از تحویل مصلّای شریف جانب شرقی استوانه مخلق بود و میان آنکه آن حضرت دیوار قبله را به این موضع پیش برد.

صاحب تاریخ این اشکال را کرده و جواب نگفته- اللَّه اعلم- مگر همچو گوییم که بعد از تحویل قبله و پیش از تقدیم قبله محراب- واللَّه اعلم بالصواب.

---

1- ل: سطوانه.

اما دَکّه که در ته رواقی است که بعد از آن رحبه است و در محراب آن سنگی است در آن سنگ آیت «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی(1)» را نقش کرده و می‌گویند که آن مقام رسول است- صلی اللّه علیه و آله و سلم.
لیکن ابن جبیر در رحله خود ذکر کرده که آن دَکّه در رحبه مسجد است.
صاحب تاریخ می‌گوید: ما از تقریر ابن جبیر دانستیم که این دکّه و آن حجر منقوش نزد محرابی است که نزد استوانه ثالثه رحبه است. پس این موضع دکّه قابل اعتماد نیست بلکه آن را تغییر باید داد و می‌گوید که نزدیک به رحبه محراب چند است که اصل آن را نمی‌دانم و اما حظیره‌ای(2) که در صحن مسجد است، ابن جبیر گفته که آن مبرک(3) ناقه نبی است- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- لیکن در کلام مردمی که پیش از ابن جبیر بوده‌اند اصل این ظاهر نیست.
اما طول مسجد قبا و عرضش برابر است و آن شصت و شش گز است و طول رحبه‌اش پنجاه گز است و عرضش بیست و شش گز.
ابن شبّه از ابو سلمة بن عبدالرحمان [97- ب] روایت کرده که میان صومعه یعنی مناره و قبله زیادتی عثمان بن عفان است و این سخن رد می‌کند قول مردمی را که گفته‌اند لایزال مسجد بر بنای رسول بود- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- تا آنکه ولید زیاده ساخت.
ابن نجّار نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز این مسجد را گشاده ساخت و به فسیفسا نقش کرد و مناره بنا نمود و سقف او از ساج ساخت و مشتمل گردانید بر اروقه و در میانه رحبه ساخت و به طول زمان این عمارت خراب شد تا آنکه جمال‌الدین اصفهانی وزیر بنی زنگی، ملوک موصل آن را در سال پانصد و پنجاه و پنج تجدید نمود و در سنه احدی و سبعین و ستمائه(4) باز تجدید یافت و بعد از آن سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه(5)، ناصر

---

1- سوره توبه، آیه 108
2- ل: خطیره‌ای.
3- مبرک.
4- 671.
5- 733.

قلاوون بعضی مواضع را تجدید نمود و بعد از آن غالب سقف او را اشرف برس بای در سنه اربعین و ثمانمائه(1) مجدّد ساخت و بعد از آن در سنه سبع و سبعین و ثمانمائه(2) مناره آن افتاده و تجدید یافته در زمان سلطان اشرف قایتبای بعد از هدم آن با اساس با آنچه ملاصق اوست از سور مسجد تا در غربی را بنا کرده‌اند سبیل و برکه را که در حدیقه عینی است.
اما راهی که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به آن راه به قبا تشریف می‌فرمود:
اسحاق بن ابو بکر گفته: رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در مبدأ توجه خود به قبا بر مصلّا مرور می‌فرمود بعد از آنکه از میان خانه کثیر بن الصلت و معاویه که در مصلّا است گذشته از جانب قبله مصلّا و ناحیه وادی بطحان به قبا تشریف می‌فرمود و در وقت رجوع به طریق دار صفوان بن سلمه بر مسجد بنی زریق گذشته از کتاب عروه به بلاط می‌برآمد، پس معلوم می‌شود که همچنان که رفتن از راه بلاط است آمدن به آن است و در صحیح است که هر گاه که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به قبا می‌رفت به امّ حرام که زن عبادة بن الصامت بود- رضی‌اللّه عنها- داخل می‌شد. پس به مقتضای این حدیث به دار بنی سالم که در غربی مسجد [98- آ] جمعه است مرور می‌کرده باشد زیرا که خانه عباده- رضی‌اللّه عنه- در میان ایشان بود و از جمله مواضعی که در قبا تبرک جسته می‌شود بر زیارت آن دار سعد بن خیثمه است که در قبله مسجد است و در رکن غربی قبله مسجد موضعی است که او را مسجد علی می‌نامند، شاید که مسجد دار سعد باشد.
ابن شبّه روایت کرده که نبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در خانه [ای] که در دار سعد بن خیثمه است در قبا اضطجاع فرموده یعنی بر پهلوی مبارک خُسبیده(3) و استراحت نموده.
ابن زباله می‌گوید: زعم مردم آن است که نبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- از مهراس دار سعد وضو ساخته و ایضاً خانه کلثوم بن الهدم که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- عند

---

1- 840.
2- 877.
3- د و م: خفته. ل: چسپیده.

القدوم به نزول اقدام شریف آن را مُشرّف ساخته بود در قبله مسجد است، دیگر بئر اریس است که ذکرش خواهد آمد.
اما خبر مسجد ضرار آن است که بیهقی در تفسیر قوله تعالی: «وَالَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً(1)» از ابن عباس- رضی‌اللّٰه عنهما- روایت کرده که جماعتی مردم از انصار مسجدی بنا کردند و ابوعامر به ایشان گفت که شما مسجد خود را بنا کنید که من پیش قیصر، ملک روم می‌روم و لشکر می‌آرم که محمد را و اصحاب او را بیرون کنم و چون فارغ شدند از بنای مسجد شان، نزد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- عرضه داشتند که ما از بنای مسجد خود فارغ شدیم و دوست می‌داریم این را که در آن مسجد نماز گزاری، پس حق- سبحانه و تعالی- وحی فرستاد که:
«لا تَقُم فیه ابَداً»(2) یعنی: اقامت صلات مکن در آن مسجد ابداً.
تا آنجا که می‌گوید:
«افَمَنْ اسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوان خَیْرٌ امْ مَنْ اسَسّ بُنْیانَهُ عَلَی شَفاجُرْفٍ هارٍ فَانْهارَ بِه فیِ نارَ جَهَنّمَ(3)»
یعنی: آیا آن کسی که دین خود را بنیاد نهاده است بر تقوی و طلب رضای خدا بهتر است یا کسی که بنیاد نهاده است دینش را با ضعف قواعد و اوهن آن پس آن قاعده سست ضعیف انداخته است [98- ب] آن بنا را در آتش جهنم.
«وَاللَّهُ لایَهدیِ الْقَوْمَ الظَّالِمینْ»(4).
یعنی: خدای تعالی راه راست نمی‌نماید ظالمان را.
در روایتی آنکه چون نبی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از غزوه تبوک رجوع نموده به ذی أوان که میان آن و مدینه یک ساعت راه است نزول فرموده در شأن مسجد ضرار قرآن نازل شد. پس مالک بن الدّخشم و معن بن عدی یا برادر او عاصم بن عدی را طلب

---

1- سوره توبه، آیه 107
2- سوره توبه، آیه 108
3- سوره توبه، آیه 109
4- سوره توبه، آیه 109.

نموده به این دو کس فرمود که بروید به این مسجدی که ظالم است اهل او و هدم کنید آن مسجد را و بسوزانید آن(1) را. پس آن دو تن به موجب فرموده، زود رفته آنچه فرموده بود به تقدیم رسانیدند و در روایتی آنکه چون آن جوانمردان به موجب فرموده آمدند و آتشی در سعف خرما افروخته با هم داشتند اهل آن مسجد را در آنجا یافتند پس آن را سوختند و از بنیادش برانداختند. و امری واجب الامتثال سمت صدور یافت که محل آن مسجد را کناسه یعنی خاکروبه سازند که مرمای جیفه‌های گندیده و خاکروبه‌های نجاست رسیده و فلاکت دیده باشد و در بعضی آثار آمده که از محل آن دود آتش مشاهده شده [است].

---

1- ل: بسوزید او.

# فصل سوم

## اشاره

در بقیه مساجدی که آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده و جایش معلوم است در زمان ما

## مسجد الجمعه:

در فصل رابع باب ثالث گذشت که چون آن سرور به عزیمت دُخول مدینه از قبا بیرون شد در میان بنی سالم وقت جمعه ایشان را دریافت، پس آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در بطن وادی ذی صلب ادای جمعه نمود.

در روایتی آنکه در بطن وادی رانونا بود و خواهد آمد که سیل ذی صلب و سیل رانونا در محل مسجد جمعه به همدیگر می‌رسند.

مطری گفته: مسجدی که در بطن وادی است بسیار خرد است و مبنی است به سنگ 7 مقدار نصف قامت و این بنایی که مطری گفته منهدم شده و بعد از آن بعضی از عجمان تجدید کرده به هیئتی که در مقدم [99-آ] آن رواقی است مُسقف به دو عقد و بین‌العقدین استوانه است و در خلف سقف رحبه است. طولش از قبله تا دیوار شامی بیست گز است و عرضش از مشرق تا مغرب شانزده گز.

## مسجد الفَضَیخ:

مسجدی است خرد در شرقی مسجد قبا بر کنار وادیی که بر حوالی آن سنگهای سیاه نشانده‌اند و مربع است هر ضلعش یازده گز.
ابن شبّه از جابر بن عبداللّه- رضی‌اللّه عنه- روایت کرده که رسول- صلی‌اللّه علیه

وآله وسلم- بنی النضیر را محاصره کرد و قبه مبارکش را نزدیک مسجد فضیخ نشانده بودند و نماز را شش شب در موضع مسجد فضیخ ادا می‌نمود و چون خمر حرام شد آن خبر به ابوایوب و جماعتی از انصار که در موضع آن مسجد به شرب فضیخ مشغول بودند رسید، ایشان بند سقای فضیخ را گشادند تا در آنجا ریخته شد و به این سبب مسما شد به مسجد فضیخ. واقعه ریختن فضیخ یا پیش از آن بود که آن موضع را مسجد سازند و یا قبل از علم به نجاست فضیخ- واللّٰه اعلم. فضیخ بر زن فعیل نوعی شراب است از بُسر چنان که در اختصار النهایه است و در قاموس می‌گوید: فضیخ عصیر عنب و شرابی است که از بُسر می‌گیرند.
صاحب تاریخ می‌گوید: ندیدم مآخذی از برای قول مطری که امروز این مسجد معروف است به مسجد شمس، این تسمیه گویا که بنابر آن است که این مسجد در مکان مرتفع است که اثر شمس در اول طلوع بر آنجا می‌افتد و اما آنکه اعاده شمس در آنجا بوده باشد اصلاً و قطعاً مظنون نیست زیرا که این واقعه در صهبای خیبر بود.

### مسجد بنی قُریظه(1):

نزدیک حرّه شرقی بنی قریظه است بر در حدیقه‌ای که [99- ب] معروف است به حاجره. در صحیح است که اهل قریظه بر حکم سعد بن معاذ فرود آمدند، پس رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به سعد کس فرستاد و سعد به خری سوار شده به خدمت آمد و چون به مسجد نزدیک رسید رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- انصار را فرمود که از برای سید خود برخیزید.

ابن نجار گفته که این مسجد بزرگ است و امروز باقی است و در وی شانزده استوانه است که بعضی از آنها افتاده و سقف ندارد و بعضی دیوارهای او نیز افتاده و اصل بنایش بر هیئت مسجد قبا بوده و مطری گفته که مناره داشته در موضع مناره مسجد قبا و منهدم شده و سنگهای او را همه برداشته‌اند و اثر آن تا عشر اول بعد از هفتصد سال باقی بود

---

1- د: بنی قریضه.

پس مبنی شد بر جای دیوار حظیره‌ای(1) مقدار نصف قامت.
صاحب تاریخ می‌گوید: شاهین شجاعی در سال هشتصد و نود و سه آن حظیره(2) را تجدید نموده در موضع مناره دَکّه یعنی صفّه بنا کرد. ذراع این مسجد راز قبله تا حد شامی چهل و چهار گز و ربع و از حد مشرق تا مغرب نیز مثل آن.

### مسجد مشربه ام ابراهیم:

مشربه در لغت غرفه است. ابن شبّه و غیره روایت کرده‌اند که نبی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مشربه ام ابراهیم نماز کرده و این مشربه مذکوره از صدقات آن حضرت است و خواهد آمد در صدقات.
بدان که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- ماریه قبطیه را در غرفه‌ای که در موضع معروف به مشربه ام ابراهیم است ساکن ساخته بود و ماریه- رضی‌اللّٰه عنها- ابراهیم بن النبی را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و علی ابنه و سلم- در آن غرفه تولد کرد و در وقت شدّت وضع حمل چوبی را از چوبهای آن غرفه گرفته بود، پس آن مال مشتمل بر این مشربه، مُسما شد به اسم مشربه مذکور.
مجد لغوی گفته: مشربه مسجدی است، یعنی در محل مذکور در جهت شمالی مسجد بنی قریظه، نزدیک حره شرقی در موضعی که معروف است [100- آ] به دشت(3) میان نخیلی که معروف است به اشرف قواسم(4) ظاهراً که همان نخیل صدقه آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و گز این مسجد از قبله تا حد شامی یازده است و از مشرق تا

---

1- ل: خطیره‌ای
2- ل: خطیر.
3- در عبارت عربی نیز آمده: یُعرف بالدشت؛ کلمه فارسی دشت در آنجا کاربرد داشته است.
4- اشرف قواسم: از بنی قاسم بن ادریس بن جعفر برادر امام حسن عسکری ع. عربی ص 343.

ص: 272

حد مغرب مقدار چهارده.

### مسجد بنی ظفر:

از قبیله اوس در شرقی بقیع است، در غربی حرّه و امروز معروف است به مسجد بغله.

ابن شبه از حارث بن سعید بن عبید روایت کرده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در مسجد بنی ظفر نماز کرد و مروی شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بر سنگی که در مسجد بنی ظفر است نشسته و گفته‌اند که کم زنی بر بالای او نشسته که حامله نشده [باشد].

صاحب تاریخ می‌گوید: در این مسجد امروز سنگی نیست که بر بالای او نشینند مگر در کتف باب او از یسار داخلش. و مطری گفته که در نزد این مسجد آثاری است در حرّه از جهت قبله که می‌گویند که اثر سُم بغله نبی است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و در غربی اثر سم بغله اثری دیگر است بر حجر که گویا نشان مرفق است که می‌گویند اثر آرنج مبارک است که بر آنجا تکیه کرده و بر سنگ دیگر اثر انگشتان است که مردم به زیارت آنها تبرک می‌جویند و در این مسجد رُخامی است که بر آنجا نقش کرده‌اند(1):

«خلد اللَّه مَلک الامام ابی جعفر المنصور المنتصر باللَّه عمر سنه ثلاثین و ستمائه»، این مسجد مربع است هر ضلعش بیست و یک گز.

### مسجد الاجابة:

این مسجد از آن بنی معاویه بن مالک بن عوف است از قبیله خزرج در صحیح مسلم است که روزی رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- از جهت عالیه اقبال نمود تا آنکه بر مسجد بنی معاویه مرور فرموده به آن داخل شده و دو رکعت نماز کرد و ما نیز بر او نماز کردیم و دعای دراز کرد و بعد از آن به جانب ما منصرف شده، فرمود(2) که: از پروردگار خود سه حاجت خواستم، دوی آن را اجابت نموده یکی را منع فرمود خواستم که امت مرا به قحط هلاک نکند اجابت نمود و خواستم که امت مرا به غرق هلاک نسازد خواسته مرا داد و خواستم که نگرداند بأس ایشان را در میان ایشان یعنی در میان ایشان خلاف نباشد، مرا از این سؤوال منع فرمود.
ابن شبّه به سند خوب از عبداللّه بن جابر [100- ب] بن عتبک روایت کرده که

---

1- المستنصر باللّه خلیفه عباسی. دوران خلافت: 640- 623 ه. ق.
2- ل: در حاشیه کتاب نوشته شده.

عبداللّٰه بن عمر پیش ما آمد در میان بنی معاویه که قریه‌ای است از انصار، و گفت می‌دانید[1] که کجا نماز کرد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در این مسجد شما؟ گفتم:
آری و اشارت کردم به ناحیه‌ای از آن مسجد و گفت می‌دانید آن سه چیز را که خواسته است رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در این مسجد؟ گفتم: آری، گفت: خبر ده مرا از آن، گفتم خواسته است که ظفر نیابد بر امت او دشمنان دین او و آنکه هلاک نسازد امت او را به قحط و هر دو را اجابت نموده و خواسته است که نگرداند بأس امت را در میان ایشان پس منع کرده او را از آن. گفت: راست گفتی لایزال قتال است در میان ایشان تا روز قیامت و مروی شده که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در یمین محراب به مقدار دو گز نماز کرده.
صاحب تاریخ می‌گوید: باید که زائران محل را قصد نموده ایستاد و این مسجد در شمال بقیع است بر یسار کسی که به سوی عریض می‌رود در میان تلهایی که آن آثار قریه بنی معاویه است و گز این مسجد از جهت مشرق تا مغرب مقدار بیست و پنج است و از جهت قبله تا شامی مقدار بیست گز.

## مسجد فتح و مساجد دیگر که در قبله است:

بدان که این مساجد همه معروف است به مساجد فتح، لیکن عند الاطلاق مراد به مسجد فتح مسجد اوّل مرتفع است که بر بالای کوه پاره‌ای است از جبل سلع در مغرب آن که دو درجه دارد یکی شرقی، دیگری شمالی و مسجد احزاب و مسجد اعلی، نیز می‌گویند، در مسند امام احمد است به رجال ثقات از جابر بن عبداللّٰه که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مسجد فتح سه روز دعا کرد روز دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و در روز چهارشنبه بین الصلوتین آن دعا به اجابت مقرون گشت و در روی مبارک آثار بشر ظاهر شد.
جابر- رضی‌اللّٰه عنه- گفته: که هرگز به من امر(2) مُهمّی نازل نشد الا آنکه در آن

---

1- ل: می‌دانند.
2- ل: امری.

ساعت توجّه نموده در آنجا دعا کردم و آثار اجابت را دریافتم و مروی [101- آ] است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از جرف اقبال فرمود و وقت نماز عصر آن(1) را دریافت، پس در مسجد اعلی آن نماز را ادا نمود.
ابن زباله از مطلب به طریق ارسال روایت کرده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در روز احزاب در مسجد فتح به دعا مشغول شد تا آنکه ظهر و عصر و مغرب گذشت و هیچ یک از اینها را ادا نکرد الّا بعد از مغرب که همه را به یک بارگزاردند.
ابن شبّه از جابر- رضی‌اللَّه عنه- روایت کرده که دعا کرد نبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در بالای کوهی که در سر اوست مسجد فتح از ناحیه مغرب و نماز کرد در پس مسجد یعنی در رحبه مسجد.
ابو غسان گفته که شنیدم از غیر واحد یعنی مردم بسیار که ثقات بودند آنکه موضعی که در آنجا دعا کرده است رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از جبل امروز آنجایی است که مستقبل استوانه وسطی است و شارع است در رحبه مسجد و یحیی نیز آن را روایت کرده و گفته که با حسین بن عبداللَّه به مسجد فتح درآمدم و چون به استوانه وسطی رسیدیم از مسجد، گفت: این موضع مصلّای رسول است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که در آنجا بر احزاب دعا کرده و هرگاه که به مسجد فتح آمدی آنجا دعا کردی.
صاحب تاریخ می‌گوید: محل آن امروز مقابل محراب است از رحبه زیرا که مسقف این مسجد یک رواق بوده مشتمل بر سه ستون که از مشرق تا به مغرب در یک قطار بوده شده پس ستون میانه که در قبله مصلّای شریف بوده در مقابل محراب خواهد بود و می‌گوید که امروز نیز بر یک سقف است، لیکن در اساطین تغییر رفته و می‌گوید که از ادعیه‌ای که مطلوب است در این مقام این است:
لا الهَ الّا اللَّهُ العَظیمُ الْحَلیمْ، لاالهَ الّا اللَّهُ رَبُ الْعَرشِ الْعَظیمْ، لاالَه الّا اللَّهُ رَبِ السَمَواتِ وَ رِبِ الْارَضین رَب الْعَرشِ الْکَریمْ، اللّهُمَ لَکَ الْحَمْدُ هَدْیَتنی مِنَ الْضَلالَةَ فَلا مکرم لمن أهنت ولا مُهین لمن أکرمت و لا مُعزّ(2) [101- ب]

---

1- م و ل: او.
2- ل: معین.

لمن اذللت ولا مذّل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل لمن نصرت ولا معطی لمن منعت(1) [ولا مانع لما اعطیت] ولا رازق لمن حرمت ولا حارم لمن رزقت ولا رافع لمن خفضت ولا خافض لمن رفعت ولا خارق لماسترت ولا ساتر لما خرقت ولا مقرب لما باعدت ولا مبعد لما قربت، اللهم انت عضدی و نصیری بک احول و بک اصول و بک اقاتل [اللهم یا صریح المستصرخین والمکروبین و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین] صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم واکشف عنی کُرْبی و غَمّی و حُزْنی و هَمّی کَما کَشفْتَ عَنْ حَبیبِکَ وَ رَسوُلِکَ- صلی اللَّه علیه و آله- و کربه و حُزنه و غمّه فی هذا المقام و انا استشفع الیک به- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- ذلک فقد تَری حالی و تَعْلم عَجْزی و ضَعْفی یا حنّان یا منّان یا ذِالْجُود وَ الْاحْسان أَسْالُکَ مِنْ خیر ماسألک مِنْه عَبْدک و حبیبک سَیِّدَنا مُحَمّد- صلی اللَّه علیه و آله(2) وسلم- واستعیذ بِک مِنْ شَرِّما استعاذ منه عبدک و حبیبک سَیِّدنا محمد- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.»

و تسمیه آن به مسجد فتح بنا بر آن است که بشارت فتح یعنی اخبار حذیفه رجوع احزاب را در آنجا بوده در شب و چون صباح شده حق- سبحانه- به فتح و نصرت چشم مسلمین را روشن ساخته و به دفع اعدای دین دل غمدیده محنت رسیده مؤمنین را نواخته.

روایت ابن زباله از معاذ بن سعد که گفت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرد در مسجد فتحی که بر سر کوه است و در مساجدی که در حوالی اوست، به لفظ جمع ظاهر در آن است که غیر مسجد اعلی سه مسجد دیگر بوده باشد چه اقل جمع سه است. ابن نجار بر این تصریح نیز کرده و آنکه در جهت قبله مسجد اعلاست بعد از آن بی‌واسطه

---

1- ل و م: اعطیت.

2- م و ل و د: ندارد از متن عربی تکمیل شد. ص 347.

می‌گویند که مسجد سلمان فارسی است- رضی‌اللّٰه عنه- و آن دیگر که در قبله اوست مسماست به مسجد امیرالمومنین علی- علیه‌السلام و کرم وجهه- و مسجد ثالثی که مطری گفته که از او اثری نمانده [است].

صاحب تاریخ می‌گوید: در قبله کل مایل به مشرق بر طرف جبل سلع اثر عمارتی است که در آنجا مردم [102- آ] تبرکاً نماز می‌گزاردند(1) و غیر او در آنجا چیزی نیست که به مسجد ماند. ظاهراً که مسجد ثالث همین است و مردم آن را مسجد ابوبکر می‌نامند با آنکه وجه تسمیه ظاهر نیست و شاید که سبب خرابی تسمیه او باشد به این اسم. زیرا مجدد این مساجد در سبع و سبعین و خمسمائه(2) [بوده].

امیر سیف‌الدین که یکی از وزرای عبیدیین که ملوک مصر بوده‌اند مسجد اعلی را با دو مسجد دیگر تجدید کرده و در سنه ست و سبعین و ثمانمائه مسجد امیرالمومنین علی را- علیه‌السلام- بعد از آنکه منهدم شده بود امیر مدینه، زین‌الدین ضیغم تجدید نموده.

### کهف سلع:

کهف بنی حرام گویند. تبرک جستن به زیارت او مناسب حال زایر مواضع متبرکه است. چه آمده است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آنجا نشسته و در شبهای ایام خندق آنجا بیتوته می‌فرموده.

مسجد القبلتین:

رزین(3) و تابعان او گفته‌اند که آن(4) مسجد بنی حرام است در قاع یعنی زمین هموار(5) بی‌درخت، لیکن تحقیق آن است که مسجد بنی حرام غیر این است و این مسجد بنی سواد است از بنی سلمه و در فصل ثانی باب رابع گذشت که ارجح آن است که تحویل قبله در مسجد قبلتین بوده.
یحیی روایت کرده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- زیارت کرد امّ بشر را در بنی

---

1- ل: می‌گذارند.
2- 577.
3- ل: زرین.
4- ل: او.
5- م: ندارد.

سلمه پس او برای ایشان طعام ترتیب داد و وقت نماز ظهر درآمد و آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- با اصحاب خود در مسجد قبلتین ظهر را گزاردند چون دو رکعت نماز کردند مأمور شد که روی سوی کعبه کند پس آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- روی مبارک خود را سوی کعبه گردانیده استقبال میزاب نموده و همین قبله است که خدای تعالی می‌فرماید: «فَلَنُوَ لِیَنَّک قِبْلَةً تَرْضاها(1)» و مسما شد آن مسجد به مسجد قبلتین.

در روایتی آنکه محمد بن جابر گفت که مصروف شد قبله و حال آنکه نفری از بنی سلمه [102- ب] در مسجدی که آن را مسجد قبلتین می‌گویند نماز ظهر می‌کردند، پس شخصی خبر داد ایشان را از این معنی و حال آنکه ایشان دو رکعت گزارده بودند پس روی خود را به سوی کعبه کردند و به این سبب مُسما شد آن مسجد به مسجد قبلتین و این مسجد خراب شده بود.

شاهین جمالی در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه تجدید و اصلاح نمود.

## مسجد السُقیا:

سُقیا بئری است که ذکرش در آبار مُبارکه خواهد آمد و این مسجد در جهت شامی مایل به مغرب آن بئر است قریب به آن.
ابن زباله از عمر بن عبداللّه دیناری روایت کرده که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- جَیْش بدر را در سقیا عرض نمود و در مسجد او نماز گزارد و در آنجا از برای اهل مدینه دعا کرد که در صاع و مُد ایشان خدا برکت دهد و رزق ایشان از همه جانب آید و گفته که نام بئر او سقیاست و اسم ارضش فلجان.
صاحب تاریخ می‌گوید: مطری این مسجد را ذکر نکرده بلکه در موضع و محل آن متردد شده و من در طلب آن سعی و تردد کردم تا آنکه در مظنه موضع آن سنگ توده‌ای دیدم و به حفر اساسش امر کردم بعد از حفر تربیع محل آن و بقیه محرابش ظاهر شد، پس بر اساس اول مسجد بنا کردند و این مسجد مربع است گز آن مقدار هفت در هفت.

---

1- سوره بقره، آیه 144

## مسجد ذباب:

امروز معروف است به مسجد الرأيه و اين مسجد در يسار كسى است كه از شام مى‌آيد در سر كوهك خرد و نزديك به ثنية الوداع. در حديثى آمده كه رسول- صلى‌اللّٰه عليه وآله وسلم- خيمه خود را بر كوه ذباب زد و عايشه به مروان كس فرستاد در هنگامى كه ذباب نام شخصى را در آن كوه آويخته بود كه هلاك شدى رسول- صلى‌اللّٰه عليه وآله وسلم- در آن كوه نماز كرد و تو آن را مصلب ساختى.

واقدى در صفت صف كشيدن لشكر اسلام در غزوه خندق گفته كه يزيد بن هرمز در موضع ذباب [103- آ] رأيت موالى را مى‌برداشت و صفّ ايشان از آنجا تا سر ثنية الوداع بود بعضى در پيش بعضى ديگر.

## مسجد جبل احد:

چسبیده است به کوه احد در یمین کسی که متوجه مهراس است از راه شعب و این مسجد خُرد است و ویران شده و مشهور است به مسجد فسح.

صاحب تاریخ می‌گوید: امروز مردم آن را می‌نامند به مسجد فسح و می‌گویند که نزول آیه کریمه «یا أَیُّها الَّذینَ امَنُوا اذا قیلَ لَکُمْ تَفَسَحوا فِی المجالس(1)(2)» الایة. در آنجا بوده و گفته‌اند که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در روز احد بعد از انقضای قتال ظهر و عصر را در آنجا گذارده.

## مسجد رکن جبل عینین:

در شرقی آن جبل بر سرکوه پاره‌ای است و این کوه پاره در قبله مشهد سیدنا حمزه است- رضی‌اللّٰه عنه- و رُماة یعنی تیراندازان در این کوه نشسته بوده‌اند و در روایتی آنکه حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- در آنجا طعنه خورد، در روایتی آنکه رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در روز احد ظهر را در سر عینین نزد قنطره ادا نمود. ظاهراً که مراد قنطره عینی است که قدیماً در آنجا بوده و شاید که مراد همین قنطره باشد. در حدیث غزوه احد که

---

1- ل: المساجد.
2- سوره مجادله، آیه 11

رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به اصحاب خود نماز صبح را در موضع این مسجد آن مسجدی باشد که عنقریب خواهد مذکور شد.

### مسجد الوادی:

بر کنار شامی جبل عینین است نزدیک به مسجدی که الآن مذکور شد وگفته‌اند که این است محل افتادن حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- یعنی در موضع اوّل طعنه خورده تا اینجا آمده و در اینجا افتاده و از پنجا به امر واجب الأمتثال رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به بطن وادی محمول شده و تسمیه این موضع به مسجد آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- یا بنابر آن است که در آنجا نماز صبح کرده، چنان که گذشت؛ و لهذا بعضی مسجد معسکر نامیده‌اند و یا به جهت آن بوده باشد که وارد شده [103- ب] که آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بر حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- نماز کرد- واللّٰه اعلم.

### مسجد طریق سافله:

سافله راهی است شرقی در یمین کسی که به مشهد سیّدنا حمزه متوجه است و این مسجد نزدیک است به نخیلی که معروف است به بَحیر(1) و از یمین بقیع الاسواق(2) است و مسجدی است صغیر طولش هشت گز در شعب(3) الایمان. از عبدالرحمان بن عوف- رضی‌اللّه عنه- مروی است که در رحبه مسجد بود که رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- دید که می‌براید از دری که جانب مقبره است پس او نیز از اثر آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بیرون شد تا آنکه آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به حایطی درآمد از زمین اسواق(4) وضو ساخت و بعد از آن دو رکعت نماز کرد و بعد از آن سجده طویل کرد و از آن حضرت(5) روایت کرده که گفت که جبرئیل به من بشارت داد که هر که بر من صلوات فرستد خدای بر وی صلوات فرستد و هر که بر من سلام کند خدای بر وی سلام کند.

---

1- د: نحیر.
2- هر سه نسخه: اسواف.
3- م: سعت.
4- هر سه نسخه: اسواف.
5- نسخه د از آن حضرت روایت کرده تا چند صفحه بعد را ندارد.

صاحب تاریخ می‌گوید: اسواق[1] قریب این مسجد است پس شاید که این مسجد محل سجده و صلات مذکور بوده باشد و قولی آنکه این مسجد ابوذر غفاری است- رضی‌اللّٰه عنه واللّٰه اعلم.

مسجد البقیع:

بر یمین کسی است که از راه بقیع بیرون می‌آید و در غربی تربت پاک عقیل و امهات المؤمنین- رضوان اللّٰه علیهم.
صاحب تاریخ بعد از ذکر اختلاف مورخان در حق این مسجد می‌گوید: آنچه ظاهر می‌شود آن است که این مسجد ابی بن کعب است که آن را مسجد بنی جدیله(2) گویند و بعد از کلام طویل دیگر ذکر کرده که نماز نکرد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مساجدی که در حفره مدینه است الّا در مسجد ابی بن کعب و نیز روایت کرده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بود که اختلاف می‌کرد یعنی رفت و آمد می‌نمود به مسجد ابی و نماز می‌کرد در آن خانه یک بار و دو بار و فرمود که اگر نه آن بود که مردم میل می‌کردند به این مسجد هر آینه [104- آ] نماز بسیار در آنجا می‌کردم.
ابن زباله روایت کرده: نبی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مسجد بنی جدیله که مسجد ابی بن کعب است نماز کرد.

---

1- ل: هر سه نسخه: اسواف.
2- ل و م: جدیله را همه جا حدیله نوشته‌اند. در متن عربی هر دو آمده است.

# فصل چهارم

## اشاره

در مساجدی که به حضور و صلات رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مشرّف شده و جهتش معلوم است اما خصوص موضعش معلوم نیست

### مسجد بنی جُدیله(1):

الآن در آخر فصل گذشت و بر آن تقدیر از مساجد معلومةالعین است.

### مسجد بنی حرام:

منازل بنی حرام در قاع یعنی زمین هموار بی درخت است در غربی مساجد فتح و وادی بطحان نزد جبل بنی عبید و عینی که مُعاویه آن را اجرا کرده.

## مسجد خربه:

بنی عبید از بنی سلمه و منازل بنی عبید از نزد این مسجد است تا جبل دویخل که جبل بنی عبید است.
در غربی بنی حرام مسجد جُهینه و یلی منازل جهینه و یلی در غربی سوق مدینه است و یلی حصن امیر مدینه و در قبله او ثنیه عثعث است و ممتد می‌شود در جهت مغرب تا منازل بنی حرام از بنی سلمه.

مسجد بیوت مطرفی:

در منازل بنی غفار آنچه ملخص می‌شود از ذکر منازل ایشان، آن است که منازل

---

1- ر. ک: پا نوشت صفحه قبل.

ص: 282

ایشان در یلی طرف قبلی منزل جهینه که یلی ثنیه عثعث است بوده باشد در غربی سوق مدینه.

### مسجد بنی زریق:

از خزرج، اول مسجدی است که مُشرف شده به قرائت قرآن و تلاوت فرقان و در آخر فصول باب گذشته سبق ذکر یافت، حاصلش آنکه در قبله خانه‌هایی است که در یمین داخل است از باب مدینه که در یلی مصلّای عید است و موضع و محل این مسجد یا داخل سور است قریب باب مدینه و یا بیرون سور است از یمین داخل باب مذکور.

## مسجد بنی ساعده:

که در جوف مدینه است و سقیفه ایشان که به جلوس میمون حضرت رسالت، مشرف شده و بیعت انصار ابرار به ابوبکر در آنجا بوده در آن هنگام که سعد بن عباده را که مریض بود به قصد [104- ب] بیعت او در آن سقیفه نشانیده بودند و این واقعه دال است بر قرب آن سقیفه به منزل سعد- رضی‌اللَّه عنه- و آنچه ظاهر می‌شود از روی تخمین و قیاس آن است که موضع مسجد و سقیفه در شامی سوق مدینه بوده باشد که اولاً مقابر ایشان بوده، چنان که در ذکر سوق مدینه مذکور شد.

### مسجد بنی ساعده:

که خارج از بیوت مدینه است که در منزل دیگر ایشان بود غیر آنکه مذکور شد در ذکر مسجد داخل ایشان در شامی جرار سعد قریب ذباب.

### مسجد بنی خداره:

منازل ایشان در جوار جرار سعد بود پس این مسجد در جهت سقیفه بنی ساعده باشد که سبق ذکر یافت.

### مسجد راتج:

در شرقی مایل به شام ذباب است.

## مسجد بنی عبدالاشهل:

مسجد و اقم نیز گویند. مروی شده که بسیار بود که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- ظهر را می‌گزارد به مسجد بنی عبدالاشهل می‌آمد پس عصر و مغرب را آنجا ادا می‌کرد و هیچ خانه نبود که به کثرت آمدِ شدِ آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- مشرّف شدی همچو دار بنی عبدالاشهل، پیش از وفات سعد بن معاذ و بعد از وفات او- رضی‌اللَّه عنه- مطری گفته که منازل ایشان در قبله دار بنی ظفر است با طرف حره شرقیه که معروف است به حره واقم.

صاحب تاریخ می‌گوید: صواب آن است که منازل ایشان در شامی بنی ظفر(1) است در حرّه مذکوره میان بنی ظفر(2) و بنی حارثه در جهت قرصه که ضیعه یعنی عقار سعد بن معاذ است- رضی‌اللَّه عنه.

### مسجد القرصه:

مراغی گفته: شاید که قرصه همین موضعی باشد که معروف است به قرصه در طرف حره شرقیه از جهت شمال زیرا که قریب است به بنی عبدالاشهل. لیکن موضع مسجد معروف نیست.

### مسجد بنی حارثه:

مذکور شده است که ایشان قبل از اسلام از دار بنی عبدالاشهل انتقال کرده‌اند به جانب حره که در آن حره است شیخان.

مسجد شیخین: [105- آ]

مسجد بدایع نیز گویند مراد به شیخان دو اطمی[(3)] است میان مدینه و احد در طریق شرقی و بعد از این نیز بیان خواهد یافت.

---

1- م و ل: طفر.
2- ل: طفر.
3- در متن عربی: والشیخان اطمان.

### مسجد بنی دینار بن النجار:

از خزرج، منزل ایشان در دار ایشان است که در خلف بطحان است یعنی در شق غربی در یلی حرّه امروز. در غربی بطحان حدیقه‌ای است معروف به مغسله و صاحب تاریخ در آنجا سنگی دیده که در آن سنگ به خط کوفی نوشته‌اند که مسجد رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و می‌گوید که در نزد آن سنگ آثار مسجد نیز ظاهر است و صاحب مغسله در آنجا مسجدی بنا کرد و آن سنگ را در آنجا نشاند.

### مسجد بنی عدی بن النجار و مسجد دار النابغه:

نیز دار[1] بنی عدی و دار نابغه همان است که ابن شبّه گفته که قبر عبداللَّه پدر رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجاست. ظاهر در آن است که دار بنی عدی در شامی مسجد شریف است در جوار بنی حدیله.

### مسجد بنی مازن بن النجار:

منازل ایشان در یلی منازل بنی زریق است.

### مسجد بنى عمرو:

منزل ايشان نزد بقيع الزبير است كه خواهد مذكور شد.

### مسجد بقیع الزبیر و بقیع الزبیر:

در جوار دار بنی[2] غنم است در شرقی بنی زریق به جانب بقال.
مسجد صدقه‌الزبیر: در بنی محمم است و این موضع در جزعی است معروف به زبیریّات در غربی مشربه امّ ابراهیم ودر قبله اوست‌خنافه واعواف که‌این هردواز صدقات‌نبویّه‌است از اموال بنی محمم.

مسجد بنی خدره:

از خزرج

---

1- م و ل: در.
2- م: بنی تكرار شده.

## مسجد بنى الحارث بن الخزرج

## مسجد السنح[1]

منازل بنی‌الحارث در شرقی بطحان است و معروف است به حارث به اسقاط بنی و سنح[2] در قرب اوست به مقدار میلی دور از مسجد نبوی.

### مسجد بنی الحبلی:

دار ایشان در میان قُبا و دار بنی‌الحارث است.

### مسجد بنی بیاضه:

از خزرج و دار ایشان در شامی دار بنی سالم است [105- ب] تا بطحان در قبله بنی مازن در حرّه و بعضی از آن در سنح(3) است.

مسجد خطمه:

از اوس

### مسجد العجوز(4)

آثار قريه ايشان موجود است در قرب ماجشونيه.

### مسجد بنی امیة بن یزید(5)

از اوس، منزل ایشان در قرب نواعم و عهن است که از اموال ایشان است و سیل مذینب از میان خانه‌های ایشان مرور می‌کند و آن اموال را سیراب می‌سازد، پس در حرّه شرقیه باشد قریب عهن.

---

1- م: سنج.
2- ل و م: سنج.
3- ل و م: سنج.
4- م و ل: العجور.
5- م و ل: زید.

### مسجد بنی وائل:

از اوس، ظاهر در آن است که منازل ایشان در قباست و مطری گفته که در شرقی مسجد شمس است.

### مسجد بنی واقف:

منازل ایشان چنان که مقتضای رای صاحب تاریخ است نزد مسجد فضیخ است از جهت قبله.

### مسجد بنی انیف:

بعضی گفته‌اند که در محل آن[1] مسجدی بنا کرده‌اند در قبا و دار ایشان نزد مالی است معروف به قائم در جهت قبله مسجد قبا مایل به مغرب در نزد بئر عذق.

### مسجد دار سعد بن خيثمه در قبا:

در مسجد قبا مذکور شد که دار سعد یلی مسجد قباست در جهت قبله.

### مسجد التوبه:

که در عصبه است و عصبه در غربی مسجد قباست و در آنجا مزارع و آبار بسیار است و وجه تسمیه این مسجد به توبه معلوم نیست- واللّٰه اعلم.

### مسجد النور:

در نواحی قبا یا در ناحیه مدینه است.

### مسجد عتبان بن مالک:

در شامی مسجد جمعه است.

### مسجد میثب:

که از جمله صدقات نبوی است قریب از صدقات ثلاثه، اعنی صافیه و برقه و دلال که خواهد مذکور شد.

---

1- ل و م: او.

مسجدالمنارتین:

در یمین کسی است که از عقیق می‌آید، چون به اعلای مدارج بالا شود.

### مسجد فيفاء الخبار:

در غربی جماوات است و جماوات سه کوه است در غربی عقیق.

### مسجد جثجاثه و بئر شداد:

که به طرف عقيق است که يلى بقيع[1] است.

---

1- ل: نقيع.

# فصل پنجم

## اشاره

در مقابر مدینه و تعیین مردمی که [106- آ] مدفون شده‌اند درآنجا ازاهل‌بیت وصحابه- رضوان‌اللّٰه علیهم‌اجمعین.

در فضیلت مدینه و مردمی که در آن مدفون شده‌اند خصوصاً در فضل بقیع که از صحاح حدیث و حسان آن بسیار وارد شده که ذکرش موجب تطویل است با وجود کمال شهرت آن در کتب حدیث و ایضاً نبذه‌ای از آن؛ در فضل مدینه شریفه مذکور شد.

از کعب الاحبار(1) مروی است در بقیع گفت که ما آن را می‌یابیم؛ در تورات گفته یعنی مسما به اسم گفته که محفوف است به نخیل یعنی محیط است به آن خرماستان و مُوکل است به آن ملائکه که هرگاه که پرشود از اطرافش بگیرند(2) و در جنت اندازند و ایضاً مروی شده که محشور می‌شود از مقبره مدینه یعنی بقیع هفتاد هزار که بر ایشان حساب نیست و روشن می‌سازد روی ایشان غمدان(3) یمن را و مثل این در حق مقبره بنی سلمه که در منزل بنی حرام است در غربی مدینه در حافّه سیل ایضاً وارد شده.

### و اما مردمی که مدفون شده‌اند در بقیع:

بدان که اکثر صحابه و سادات اهل بیت و کبار تابعین که در مدینه وفات کرده‌اند چه قبل از نبی- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و چه بعد از ایشان در بقیع‌اند الّا آنکه قبور شریفه

---

1- م و ل: الاخبار.
2- ل: مگیرند.
3- ل: درختان. از اینجا نسخه د شروع می‌شود.

ایشان برای اجتباب سلف از بنای قبر و کتابه[(1)] بر آن، بعینها بلکه بجهاتها نیز معلوم نیست.
از قبوری که عینش معروف است:

### قبر ابراهیم بن رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و قبر عثمان بن مظعون

مروی شده است اول کسی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دفن کرد او را در بقیع، عثمان بن مظعون بود.
چون پسر آن سرور ابراهیم- علیهما الصلوات والسلام- مُتوفی شد گفتند: یا رسول‌اللَّه کجا قبر کنیم؟ گفت: نزد فرط ما، یعنی متقدم و پیشرو ما عثمان بن مظعون و ایضاً مروی شده که چون ابراهیم پسر رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- متوفی شد امر واجب الامتثال صدور یافت که نزد عثمان بن [106- ب] مظعون مدفون گردد، پس مردم بعد از آن در بقیع(2) رغبت نمودند و قطع اشجار آن کردند و هر قبیله‌ای ناحیه‌ای را از برای مقبره اختیار نمودند و از اخبار و آثار معلوم می‌شود که موضع قبرین شریفین را زوراء و روحاء نیز می‌نامند.

و- رضی‌اللَّه عنهما.
از احادیث وارد چنان فهم می‌شود که قبر او و قبر خواهرانش، اعنی ام کلثوم و زینب- رضی‌اللَّه عنهما- در جوار عثمان بن مظعون بوده باشد، چه مروی شده که در آن هنگام که عثمان بن مظعون را- رضی‌اللَّه عنه- دفن کردند، رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سنگی بر سر قبر مبارکش نهاده فرموده که علامت باشد این سنگ تا دانسته شود قبر او و دفن کنم به سوی او هر که می‌میرد از اهل بیت من. ابن ماجه و حاکم راوی این حدیث‌اند.

---

1- نوشتن عباراتی بر لوح قبر از صدر اسلام مرسوم بوده است در روایات تشیع آمده است که امام زین‌العابدین روی لوح تربت امام حسین نگاشته «هذا قبرالحسین بن علی ... الخ» سنگ نوشته لوح قبری به تاریخ 31 ه. ق. باقیمانده است. ر. ک: میراث جاودان، ج/ 1، مقدمه.
2- م: در بقیع ندارد.

از اخبار وارده در قبر شریف او یکی آن است که دفن کرد او را رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در روحاء مقابل حمام ابی قطیفه(1) و این نخلی است در شامی مشهد سیدنا ابراهیم- علیه و علی ابیه افضل الصلوات.
دیگر آنکه مدفون شده است سیدنا عباس بن عبدالمطلب نزد قبر او در اول مقابر بنی‌هاشم که در دار عقیل است و اینها همه صریح است در مخالفت آن موضعی که عندالناس معروف است به مشهد او- رضی‌اللّٰه عنها- و مستبعد است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- دفن کند او را در موضعی که در اقصای بقیع است بلکه از بقیع نیست زیرا که خواهد آمد که مدفن عثمان از بقیع نبود و بعید است که ترک کند مجاورت عثمان بن مظعون را با وجود آن حدیثی که مذکور شد در دفن او- رضی‌اللّٰه عنه- و در دفن او- رضی‌اللّٰه عنها. در حدیث آمده که چون از قبر و لحد او فارغ شدند [107- آ] رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به قبر او فرود آمد و در لحد او پهلو چسبید و در آنجا قرآن خواند و بعد از آن پیراهن مبارک خود را بیرون کرده فرمود که او را در آن پیراهن بپیچند و بعد از آن در نزد قبرش بروی نماز کرد و نه بار تکبیر گفت و فرمود که هیچ کس از ضغطه قبر یعنی فشردن او معفو نشد الّا فاطمه بنت اسد. و در بعضی روایات آمده که در جانب سر او نشست و گفت که خدای بر تو رحمت کناد! ای مادر من بعد از مادر من و در روایت دیگر آنکه گفت:
«اللهم اغفر لُامّی فاطمة بنت اسد و وسع علیها مدخلها بِحَقِّ نَبِیِّکَ وَالْاَنْبیاء الذین(2) من قبلی فانک ارحم الراحمین.»
از عبدالرحمان بن عوف- رضی‌اللّٰه عنه- مروی شد که چون بر موت مشرّف شد عایشه به او کس فرستاد که گفت که بیا به سوی رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و به سوی برادران خود یعنی مدفون شو در پهلوی ایشان، در جواب گفت که خانه تو را بر تو تنگ نمی‌کنم و به درستی که عهد داشتم به عثمان بن مظعون که هر یک از ما که بمیرد باید که در پهلوی صاحب خود مدفون شود. پس عایشه فرمود که به جنازه او بر من مرور کنید به مقتضای امرش. جنازه او را بر وی گذارنیدند و او بروی نماز کرد و ایضاً مروی شده که

---

1- ل: قظیفه.
2- م ول: ندارد.

عبدالرحمان- رضى‌اللّه عنه- وصيّت كرد كه اگر در مدينه بميرد او را در نزديک عثمان بن مظعون دفن كنند و چون متوفى شد براى او در زاويه دار عقيل قبر كندند و در آنجا دفن كردند.

از ابن دهقان مروی شده که گفت مرا سعد بن وقاص طلبید، پس به همراهی او به سوی بقیع بیرون شدیم و حال آنکه همراهی خود میخی چند بیرون آورده بود تا آنکه رسید به موضع زاویه شرقیه شامیه‌دارعقیل و مرا امر کرد که زمین را کندم تا به باطن ارض رسیدم پس آن میخها را در آنجا زد و گفت که اگر بمیرم بر این موضع [107- ب] دلالت کن تا مرا دفن کنند در این موضع، و چون بمرد واقعه را به پسرش گفتم و با او همراه بر آمدم تا آنکه بر آن موضع دلالت کردم چون ملاحظه کردند آن میخها را در آنجا یافتند و در آنجا دفن کردند.

### عبداللّه بن مسعود-

رضی‌اللَّه عنه

مروی شده که ابن مسعود فرمود که دفن کنید مرا نزد قبر عثمان بن مظعون- رضی‌اللَّه عنهما- خنیس بن حذافه(1) السهمی، شوهر حفصه بنت عمر قبل از تزوج رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و از اصحاب هجرتین بود در روز احد جراحتی به او رسید و به سبب آن در مدینه وفات یافت و گفته‌اند که در نزد عثمان بن مظعون مدفون شد.

اسعد بن زراره-

رضی‌اللَّه عنه
او نیز در حوالی عثمان بن مظعون است- رضی‌اللَّه عنهما- پس باید که به جماعتی که ذکرشان تقدم یافت به ابراهیم بن الرسول سلام کند.

صلى اللَّه عليه و آله و سلم
ارجح اقوال آن است كه تربت شريفش در بقيع است[2]. روايتى آنكه در
زاويه يمانيه دار

---

1- ل و م: خدافه، د: خذافه.
2- از نظر تشيع ارجح اقوال در مورد قبر فاطمه- سلام اللَّه عليها- اين است كه در روضه مطهّر ما بين قبر و منبر باشد. ر. ك: منتهى الآمال، ص 162 و بخش اضافات.

عقیل است که شارع است در بقیع و روایات کثیره مختلف التعبیر وارد شده که مقتضای همه آن است که قبر شریفش در قرب دار عقیل است و در روایتی آنکه مدفون شد در منزل خودش که داخل مسجد است و قبر شریفش نزد دَرِ مسجد است یعنی آن دَری که مواجه دار اسماء بنت حسن بن عبداللَّه است که در شامی باب النساء است در مشرق. ابن شبّه گفته: گمان می‌برم که این غلط است و به سند خوب مروی شده که امام حسن- علیه‌السلام- گفت که دفن کنید مرا در مقبره پهلوی مادر من و مؤید این است آنکه مذکور شده که در نزد قبور ائمه اهل بیت رُخامی بود نوشته:

«هذا قبر فاطمه بنت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سیدة نساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد- علیهم‌السلام.»

و از شیخ ابوالعباس [108- آ] مروی(1) و منقول است که در امام قبله قبه عباس ایستاده بر آن سیده- علیهما سلام اللَّه- سلام می‌کرد و می‌گفت که قبر شریفش بر وی مکشوف شده و قولی آنکه در خانه خود مدفون شده به قولی در مؤخّر خانه. در شامی باب النساء چنان که گذشت و این بعید است و به قولی در مقدم خانه خود در موضع محراب خشب در خلف حجره شریفه نبویه داخل مقصوره و ابن جماعه گفته: این اظهر اقوال است و در باب عمارت حجره سبق ذکر یافت که در آنجا لحدی ظاهر شد و استخوانی چند که مردم را اضطراب عظیم دست داد و دو روایت دیگر نیز در مدفن آن سیده نقل کرده‌اند که هر دو در غایت بعد است خصوصاً آنکه در موضع صندوقی است که در مصلّای امام است در روضه؛ دیگر آنکه در مسجدی است که منسوب است به آن سیده در بقیع یعنی آن بنای مربع که در قبله قبّه عباس است- رضی‌اللَّه عنه- و این است مراد به قول حجةالاسلام که نماز کند در مسجد فاطمه و این موضع معروف است به بیت الاحزان(2) و می‌گویند که آن سیده در مدت حزن پدر بزرگوار خود- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا اقامت می‌کرده [است].

---

1- م: ندارد.

2- ل: الحزن.

- علیه‌السلام
از ابن شبّه(1) مروی است: چون امام حسن- علیه السلام- احساس موت کرد از عایشه استیذان نمود که در جوار رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مدفون شود، عایشه قبول کرده فرمود که نمانده بود در آنجا الّا موضع یک قبر، یعنی با وجود آن او را بر خود ایثار کردم و چون این واقعه را بنی امیه(2) شنیدند خواستند که در منع امام حسن با بنی‌هاشم قتال کنند و گفتند: هرگز نمی‌گذاریم که آنجا مدفون شود. چون به سمع امام حسن‌رسید به‌اهل بیت‌کس فرستاده‌گفت که‌هرگاه که‌همچنین باشدمرا حاجتی [108- ب] نیست که به آنجا دفن کنید مرا در جنب مادر من(3).
ابن سعد ذکر کرده که سر امام حسین را- علیه‌السلام- یزید به عامل خود عمرو بن سعید بن العباس که امیر مدینه بود فرستاد و او تکفین کرده در نزد قبر مادرش- علیهاالسلام- دفن کرد. پس سزاوار آن است که به آن حضرت نیز با این جماعت مذکور سلام کنند(4).

## عباس بن عبدالمطلب

- رضی‌اللَّه عنه
گفته‌اند: در نزد قبر فاطمه بنت اسد مدفون است در اول مقابر بنی هاشم که در دار عقیل است و می‌گویند که مسجد در قباله قبر اوست.

صفیه بنت عبدالمطلب

آمده که صفیه مدفون شد در آخر کوچه‌ای که بیرون می‌شود به بقیع و امروز معروف است در خارج باب بقیع- رضی‌اللّٰه عنها.

---

1- هر سه نسخه: ندارد.
2- م: تکرار شده.
3- حتی بر جنازه مطهّر او نیز بنی امّیه تیر انداختند. ر. ک- منتهی الآمال، ص 275.
4- علمای عامه چندین مکان برای رأس مطهّر امام حسین- علیه السلام- نوشته‌اند مشهور نزد شیعیان آنکه: رأس مُطهّر بعدها در کنار بدن آن حضرت دفن شد- همان، ص 512.

### ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب

گویند که پیش از فوت خود به دو روز یا به سه روز قبر خود را کنده و بعد از آن متوفی گشته. ظاهراً از آثار منقوله در باب مدفن شریف‌اش آن است که او در مشهدی است که منسوب است به عقیل زیرا که مذکور است که در دار عقیل قبر خود را حفر نمود و آن مشهد از جمله دار اوست.

- صلی اللَّه علیه و آله و سلم
غیر خدیجه که به مکه است و میمونه که به سرف است، در صحیح است که عایشه به عبداللَّه بن الزبیر(1) وصیت کرد که مرا دفن مکن با ایشان. یعنی نبی و صاحبین او، بلکه دفن کن مرا در بقیع به نزد صواحب من یعنی ازواج طاهرات و مشهد ایشان معروف است در قبله دار عقیل. اصلش آنکه چون عقیل در دار خود چاه کند سنگی برآمد بر آن نوشته که «قبر ام حبیبه بنت صخر بن حرب امّ المؤمنین» و عقیل آن چاه را دفن کرده در موضع او خانه‌ای بنا کرد.

مروی شده است که عثمان بن عفان موضع قبری از عایشه طلب کرده بود و او داده و بعد از قتل [109- آ] او خواستند که او را در آنجا دفن کنند، اهل مصر منع کرده گفتند که ما بر او نماز نمی‌کنیم و ایضاً روایت کرده‌اند که ام حبیبه- رضی‌اللَّه عنها- آمده در مسجد شریف ایستاده گفت: یا می‌گذارید میان من و دفن این مرد و یا می‌درآیم و کشف می‌کنم ستر(2) رسول را- صلی اللّه علیه و آله و سلم. پس گذاشتند تا که جبیر بن مطعم و حکیم بن حَزام و عبداللَّه بن الزبیر با جماعت دیگر برداشته به بقیع بردند ابن بحره یا ابن نجده ساعدی ایشان را منع کرد. پس ایشان آن را برداشته به حش کوکب بردند و در روایتی حکیم بن حزام بر وی نماز کرد و حش کوکب، بستانی بود که مردم از دفن کردن مرده‌های خود در آنجا احتراز می‌کردند و بنی امیه آن موضع را در بقیع ادخال نمودند و آمده است که

---

1- م: ندارد.

2- م: سر.

عثمان گفت که نزدیک شده است که مردی صالح هلاک شود پس مدفون شود در آنجا و مردم تأسّی کنند به او یعنی او را قدوه ساخته در آنجا مدفون شوند در جوار او.

## سعد بن معاذ

- رضی‌اللَّه عنه
آمده است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بر وی نماز کرده او را در اقصای بقیع دفن کرد.
صاحب تاریخ می‌گوید: آنچه در باب قبر او ذکر کرده‌اند بر مشهدی که امروز منسوب است به فاطمه اسد، صادق است شاید که همان مشهد قبر شریف سعد بن معاذ بوده باشد- رضی‌اللَّه عنه- و مذکور شد که بعید است که قبر فاطمه بنت اسد- رضی‌اللَّه عنها- آنجا بوده باشد.

ابو سعید الخدری

- رضی‌اللَّه عنه
مروی شده است که به پسر خود گفت: ای پسرک من به تحقیق که پیر شدم و حال آنکه اصحاب من همه رفتند دست مرا بگیر، پس دستش را گرفتم تا آنکه به بقیع آمد و در اقصای بقیع مکانی بود که در آنجا کسی را دفن نکرده بودند، پس گفت: ای پسرک من هر گاه که هلاک شوم در اینجا برای من قبر کن.

### اما مشاهدی که امروز در مدینه معروف است:

مشهد عباس‌بن‌عبدالمطلب و حسن‌بن‌علی است- سلام‌اللَّه علیهم- با دیگر ائمّه اهل بیت که مشهورند: مشهد امام علی بن حسین- علیهما السلام- امام محمّد باقر بن علی- علیهما السلام- امام جعفر بن محمّد- علیهما السلام- بر سر مبارکشان قبه‌ای است عالیه که ابن نجار گفته که قدیمةالبناست و ابن نجار در عصر احمد بن المستضی بود که در ششصد و بیست و دو وفات کرده و آن دو قبر مرتفع که به ساج و صفایح صفر معمول است به امر مسترشدباللَّه است در سال پانصد و نوزده و ظاهر در آن است که قبه متقدم بوده باشد از آن تاریخ و در شرقی این قبه دو حظیره است که در یکی از آن امیر چوپان صاحب چوپانیه است و در دیگر بعضی از اعیان که به آنجا منقول شده‌اند.

دیگر مشهد امهات المومنین است در قبله مشهدی که منسوب است به عقیل. ابن

نجار گفته که چهار قبر ظاهر است لیکن به تحقیق معلوم نیست که کیانند از ازواج طاهرات. صاحب تاریخ می‌گوید که امروز در میان آن مشهد رحبه‌ای است خالی از علامت قبر و می‌گویند: اول حظیره‌ای بود مبنا به سنگ و در سال هشتصد و پنجاه و سه امیر بردبیک(1) معمار قبه بنا کرده و بعد از خرابی آن شجاعی شاهین جمالی متولی و ناظر قایتبای در هشتصد و نود و پنج آن را اصلاح نموده.
مشهد عقیل بن ابی طالب است- رضی‌اللَّه عنه- ابن نجار و اتباع او چنین ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: و با اوست در قبر او برادرزاده عبداللَّه بن جعفر طیار جواد مشهور، لیکن منقول آن است که عقیل در شام مُتوفی شده و گویند که زاویه‌دار عقیل آن موضعی است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا ایستاده به اهل بقیع دُعا و استغفار کرده و دعا در آنجا مُستجاب است.
دیگر مشهدی است قریب مشهد عقیل و مشهد امهات المؤمنین. گویند که در آن مشهد سه تن از اولاد رسول‌اند- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- لیکن اصلش معلوم نیست.
مشهد سیدنا ابراهیم بن سیدالمرسلین است [110- آ]- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.
مشهد صفیه بنت عبدالمطلب- رضی‌اللَّه عنها- عمه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و مادر زبیر بن العوام- رضی‌اللَّه عنه- در یسار خارج از باب بقیع.
مشهد عثمان بن عفان است بر سرش قبه‌ای است عالی که اسامة بن سنان که یکی از امرای صلاح‌الدین ایوبی(2) است، در سال ششصد و یک بنا کرده و قولی آنکه بانی قبه مذکوره عزالدین سلمه است و در مشهد ایشان قبر متولی عمارت قبه است.
مشهد فاطمه بنت اسد است مادر امیرالمومنین علی- سلام اللَّه علیهما- در اقصای بقیع گذشت که ظاهر در آن است که مشهد سعد بن معاذ بوده باشد نه از آن فاطمه بنت اسد- رضی‌اللَّه عنها.
مشهد امام ابو عبداللَّه مالک بن انس است- رحمة اللَّه و رضی‌اللَّه عنه- در رو به روی

---

1- ل و م: بردیک.
2- ل و م: ایوب.

کسی که از در بقیع می‌برآید و در جانب شامی و مشرقی او قبه‌ای خرد است که مطری و مرد که بعد از او بوده‌اند مُتعرض آن نشده‌اند و گویند که در آن قبه نافع مولی ابن عمر است و کلام بعضی مقتضی آن است که در میان مشهد امام مالک و مشهد سیدنا ابراهیم تربت پسر عمر است معروف به ابوشحمه که والدش حد زده و بعد از آن مریض شده مُتوفّی گشته.
مشهد اسماعیل بن جعفر صادق است- رضی‌اللَّه عنهما. مشهدی است عالی در مقابل مشهد سیدنا عباس در جهت مغرب در رکن قلعه مدینه و درش از درون قلعه است، بنای حسین بن ابی الهیجاست وزیر عبیدیین در پانصد و چهل و شش و چاهی که در میان در اول و مشهد اوست، گویند که از آن(1) امام زین‌العابدین است- علیه‌السلام- و به آن چاه برای امراض تداوی کنند.
درمدینه مُشرّفه، سه‌مشهددیگراست‌که در بقیع نیست یکی مشهد مالک [110- ب] بن سنان است پدر ابوسعید خدری- رضی‌اللَّه عنهما- به دیوار غربی قلعه مدینه چسبیده و بر سر مبارکش قبه‌ای است قدیم البنا و در آن قبه محرابی است.
مشهد نفس زکیه محمد بن عبداللَّه بن الحسن بن الحسن بن علی- سلام اللَّه علیهم- است که در ایام منصور خلیفه عباسی مقتول شده بنابر آنکه بسیاری از مردم به او بیعت کرده بودند و او بر منصور مذکور خروج کرده بعد از آنکه مدتی از برای پدر و اقارب دیگر محبوس شده بود، پس منصور عمّ خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس تجهیز کرده به سر او فرستاد. گویند که در نزد احجار زیت، یعنی موضع مشهد مالک بن سنان مقتول شد و در بقیع دفن کردند، اما مشهور در میان اهل مدینه چنان که مطری و اتباع او گفته‌اند آن است که مشهد شریفش در شرقی جبل سلع است و در قبله مشهد شریف او منهل(2) عین ازرق است.
مشهد سید الشهدا حمزة بن عبدالمطلب است- سلام‌اللَّه علیها- عَمّ رسول- صلی‌اللَّه

---

1- م: ندارد.
2- م: عین منهل ازرق.

علیه و آله و سلم. بر سر مبارکش در سال پانصد و نود مادر خلیفه الناصرلدین اللّٰه، قبه عالی محکم بنا کرده و در آن قُبّه را به صفایح آهن مصفح ساخته و سلطان اشرف قایتبای از جهت غربی زیاده ساخته، چنان که چاهی که در آن جهت بوده داخل شده و طهارت خانه‌ای چند نیز بنا کرده و یک چاهی دیگر از برای مردمی که مرور می‌کنند حفر فرموده و این(1) در سال هشتصد و نود و سه بوده و باید که در آن مشهد شریف بر عبداللّٰه بن جحش و مصعب بن عمیر- رضی‌اللّٰه عنهما- سلام کنند و قبری که در پایان پای سیدالشهدا حمزه است- رضی‌اللّٰه عنه- از آن سنقر ترک است که مُتولی عمارت آن مشهد متبرک بوده و قبری که در صحن مسجد است، از آن بعضی از امرای مدینه است [111- آ] که اشراف بوده‌اند. پس باید دانست که از قبور شهدا نیست.

---

-(1)

---

1- م و ل: فرموده به زینه‌ها فرو می‌روند و این.

## فصل ششم

در فضیلت احد و شهدای سعدای(1) آن

در صحیحین است که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- چون احد نمایان شد گفت:

این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما دوست می‌داریم او را. از احادیث چنان معلوم می‌شود که این سخن را به کرات فرموده باشند عندالقدوم از اسفار و در روایت امام احمد این نیز هست که او از جبال جنّت است و در کبیر طبرانی آنکه این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما او را دوست می‌داریم و او در دری از درهای جنّت است و این عیر، کوهی است که ما را دشمن می‌دارد و ما او را دشمن می‌داریم و او بر دری است از درهای آتش و در روایتی این هم آمده که هر گاه که به او می‌آیید(2) بخورید از درخت او اگر چه عضاه باشد و عضاه درختی خاردار است و در روایتی رکنی است از ارکان جنّت و در روایتی آنکه احد بر رکنی است از ارکان جنّت و عیر بر رکنی است از ارکان نار و در حدیثی آمده که چهار کوه از کوههای جنت است پرسیدند: کدام است آن کوه؟ فرمود: احد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما او را دوست می‌داریم از جبال جنّت و ورقان کوهی است از کوههای جنّت و طور کوهی است از کوههای جنّت و لبنان کوهی است از کوههای جنّت، الحدیث و حدیث چند دیگر در فضل و شأن مدینه گذشت که دّال است بر فضل احد.

---

1- ل: او سعدای م: او سعدان، د: سعدای ندارد. عربی سعدای ندارد.
2- م: می‌آیند.

وجه تسمیه آن کوه مبارک به احد یا توحّد و یگانگی اوست از کوههای دیگر و یا به سبب اتصّاف اهل اوست به توحید. و نصرت و اعانت اهل توحید حُسن این اسم شریف از روی مجانست و اشتقاق بر احدی از اهل وحدت و اتحاد، باید که پوشیده نباشد و حبّ مذکور در احادیث مذکوره بر حقیقت محمول است چه [111- ب] نزد قدرت حق- سبحانه- ایجاد محبت در کوه ممکن است؛ چنان که ایجاد نموده در کوه قوّت تکلم را به تسبیح و مؤید اراده حقیقت است وجود احد در جنّت که «المرء مع احبّ» و ایضاً خطاب مستطاب رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- او را در وقت اضطراب به صیغه «اسکن یا احد» دال است بر معنی مذکور چه از خواص ذوی العقول است و هیچ کس انکار نکرده است اتصّاف جمادات را به محبّت انبیاء- علیهم‌الصلوات و السلام- همچو حنین استوانه بر مفارقت حبیب اللَّه- سبحانه- و مذکور شد که هارون- علیه‌السلام- در آنجا مدفون است و در احد شعبی است، معروف به شعب هارون که زعم مردم آن است که قبر مُبارکش در بالای اوست و مستعبد است، و در او مسجدی است منسوب به حضرت رسالت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و در فصل مساجد سبق ذکر یافت.
اما غاری که می‌گویند که آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا در آمده پنهان شده‌اند و دیگر آنکه می‌گویند که آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بر سنگی نشسته سر مُبارک خود را به سنگ دیگر که منقور است درآورده، از کلام ائمّه نقل، همچو امام احمد- رحمة‌اللَّه- و غیره فهم می‌شود که اصلی ندارد.
اما فضل شهدای احد- رضی‌اللَّه عنهم- ابوداوود و حاکم روایت کرده‌اند که رسول- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود که چون رسید به برادران شما در احد آنچه رسید، خُدای تعالی ارواح ایشان را درون مُرغان سبز گردانید که به انهار جنت و جویهای او فرود می‌آیند و از ثمرات جنت می‌خورند و از انهار او می‌آشامند و در آخر این حدیث است که پس انزال فرمود خدای عزوجل «وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتا(1)» الآیه.
در صحیح بخاری است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرد بر کشته شده‌های

---

1- سوره آل عمران، آیه 169

احد [112- آ] بعد از هشت سال همچو کسی که وداع می‌کرده باشد به احیا و اموات. و نیز وارد شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در سر سال به قُبور شهدای احد می‌آمد و می‌گفت: «السّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعم عُقْبَی الْدار» و نیز آمده که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- هرگاه که مُتوجه شعب می‌شد می‌گفت: «السْلامُ عَلَیْکُم بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ اجْرَالْعامِلِینْ».
مروی شده است که حضرت فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها- بود که زیارت می‌کرد قبر حمزه را- رضی‌اللَّه عنه- و مرمت و اصلاح می‌نمود قبر شریفش را و به تحقیق که علامت نمود بر قبر شریفش به سنگی و ایضاً مروی است از امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- که گفت که فاطمه زیارت می‌کرد قبر عم خود حمزه را در هر جمعه پس نماز می‌گزارد و گریه می‌کرد در نزد او و ایضاً روایت کرده‌اند که آن خاتون جنت در هر دو روز و سه روز یک بار به قبور شهدای احد می‌آمد، پس نماز می‌گزارد و دُعا و گریه می‌کرد تا آنکه به رحمت حق واصل شد.
بیهقی در دلایل النبوه روایت کرده است که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- زیارت کرد قبور شهدای احد را، پس گفت: ای پروردگارا به درستی که بنده تو و پیغامبر تو گواهی می‌دهد که این گروه شهیدان‌اند(1) و آنکه هر که زیارت کند ایشان را به او سلام کند بر ایشان تا روز قیامت ایشان نیز جواب آن می‌دهند.
عطاف گفت که خاله من به من گفت که زیارت کردم شهدای احد را، پس سلام کردم بر ایشان و شنیدم جواب سلام را و گفتند به درستی که ما می‌شناسیم شما را، همچنان که می‌شناسد بعضی از بعضی دیگر را و گفت که از شنیدن این کلام قشعریره تمام مرا روی داد و از فاطمه خزاعیه ایضاً مروی شده که گفت: به تحقیق که خود را دیدم در قُبور شهدای [112- ب] احد و حال آنکه آفتاب نشسته بود و خواهر نیز با من همراه بود، پس به وی گفتم که بیا تا بر قبر شریف حمزه- رضی‌اللَّه عنه- سلام کنیم. پس بر سر قبر شریف او ایستاده گفتیم: «السلام علیک یا عم رسول اللَّه» پس شنیدیم کلامی که رد

---

1- م: این گور شهیدان است.

سلام می‌کرد بر ما و می‌گفت «و علیکم السلام و رحمة اللَّه» و مشهور آن است که مردمی که به شهادت اکرام یافته‌اند در آن روز هفتاد مَردند و از آن جمله است: اسداللَّه و اسد، رسوله حمزة بن عبدالمطلب و خواهرزاده او عبداللَّه بن جحش و مصعب بن عمیر- رضی‌اللَّه عنهم.
مروی است که چون حمزه- رضی‌اللَّه عنه- مقتول شد در ته کوه خُرد سرخ که در بطن وادی است و همان است که تیراندازان در آنجا بودند، در موضع قتلش ماند، بعد از آن به امر رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از آنجا برداشته به بطن وادی به سوی ربوه‌ای که قبر مقدس او در آنجاست آوردند و آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به بُرد اطهر خود پیچید و مصعب بن عمیر را در بُرد دیگر پیچیده هر دوی ایشان را در یک قبر نهاد و بعضی گفته‌اند که عبداللَّه بن جحش نیز با ایشان مقتول شد و مدفون گردید با ایشان در یک قبر و همان قائل گفته که غالب نزد من آن است که مصعب و عبداللَّه- رضی‌اللَّه عنهما- در شیب مسجدی که از برای حمزه بنا کرده‌اند مدفون‌اند و هیچ یک از ایشان با حمزه در یک قبر نیست- واللَّه اعلم. باید که در زیارت حمزه- رضی‌اللَّه عنه- بر ایشان نیز سلام کند و دیگر سهل بن قیس است- رضی‌اللَّه‌عنه- در شامی قبر حمزه- رضی‌اللَّه‌عنه- یعنی میان قبر شریف و کوه احد. دیگر عمرو بن الجموح و عبداللَّه بن عمرو بن حزام‌اند- رضی‌اللَّه عنهما- در موطاست که هر دو در یک قبر بودند در امرسیل، پس خواستند که مکان ایشان را [113- آ] تغییر دهند. چون قبر ایشان را کندند چنان یافتند که گویا که دی مرده‌اند و هیچ تغییر نکرده و یکی از ایشان که مجروح شده بود و دست خود را بر جراحت نهاده مدفون شده دیدند که همچنان است. پس دست مبارکش را از جراحت دور ساخته چون گذاشتند باز عُود نمود و حال آنکه میان روز شهادت و روز حفر قبر چهل و شش سال گذشته بود و در روایتی آنکه عبداللَّه را که جراحت رسیده و دستش بر جراحت بود چون دستش را از جراحت برداشتند خون روان شد و چون باز به مکانش گذاشتند خون تسکین یافت.
واقدی گفته: با عمرو بن الجموح است در قبر، خارجة بن زید و سعد بن الربیع و

نعمان بن مالک و عبداللّٰه بن الحسحاس.(1) و ایضاً گفته‌اند: مولای عمرو بن الجموح ابوایمن و خلاد بن عمرو بن الجموح نیز با ایشان مدفون است، پس بر همه باید سلام کرد و موضع قبر ایشان ظناً و تخمیناً در غربی مُسیل آنجا واقع است و نزدیک به آنجاست از جهت قبله مجرای عین.

اما بقیه شهدای احد- رضوان‌اللّٰه علیهم:- قبور ایشان معروف نیست لیکن ظاهر آن است که نزدیک موضع مذکور و حوالی قبر حمزه- رضی‌اللّٰه عنه- بوده باشد از ابو سعید خدری مروی شده که امر کرد رسول- صلی‌اللّٰه علیه و آله و سلم- که هر که نقل کرده باشد از شهدای احد به سوی مدینه هر کجا که مُخبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- ایشان را دریابد در همان جا دفن کنند، پس دریافته شد پدر من مالک بن سنان در نزد اصحاب عبا یعنی مردمی که عبا می‌فروختند و مدفون شد در آنجا و ایضاً مروی شد که چندی از شهدای احد در مقبره بنی سلمه مدفون [113- ب] شده‌اند و عبداللّٰه بن سلمه و المحذر(2) بن زیاد از شُهدای احد در قبا آسوده‌اند و رافع بن مالک زرقی در بنی زریق مدفون است.

---

1- م: الجسحاس.

2- هر سه نسخه: المجدر.

# باب ششم

## اشاره

در آبار مبارکات مدینه و عین و غراس و صدقاتی که منسوب است به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

در این باب دو فصل است:

# فصل اول

اشاره

## در آبار مُبارکات یعنی چاه‌ها بر ترتیب حروف تهجّی

اریس بر وزن جَلیس منسوب است به دهقانی از یهود و اریس به لغت شام، دهقان را گویند. از احادیث مشهوره صحیح مسلم است حدیث ابو موسی اشعری که وضو ساخته از خانه خود برآمده رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در بئر اریس یافته که وضو ساخته بر بالای چوبی که در روی چاه بود پایهای مبارک را آویزان ساخته نشسته بوده‌اند که آمدن ابوبکر و عمر و عثمان به ترتیب اتفاق افتاده(1) هر یک بعد از اذن به نزد آن حضرت درآمده‌اند، حاصل حدیث طویل در این باب این است، اگر کسی می‌خواهد که بخصوص حدیث اطلاع یابد بر اصل رُجوع کند و در صحیح بُخاری است که انس- رضی‌اللّٰه عنه- گفت که خاتم در دست رسول بود- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و بعد از آن حضرت در(2) دست ابوبکر و بعد از آن در دست عمر و چون زمان عثمان شد روزی بر بالای بئر اریس نشسته خاتم را از دست خود برآورده با آن بازی می‌کرد که ناگاه از دستش افتاد و گفته که سه روز همراه با عثمان بر سر چاه می‌رفتیم و می‌آمدیم و آب چاه نیز تمام کشیده و معذلک نیافتیم خاتم شریف را و از بعضی احادیثی دیگر چنان فهم می‌شود که در بئر خریف بوده

---

1- م: افتاده اتفاق.

2- م: به.

از آبار [114- آ] مالی که مسماست به بئر اریس از اموال عثمان و در اینجا مالی است که آن را دومه گویند و آنکه ابن جماعه در مناسک خود گفته که به صحت رسیده که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آب دهن خود را در بئر اریس انداخته. صاحب تاریخ آن را استغراب نموده، امّا درجه(1) یعنی زینه‌های چاه اریس که امروز موجود است، در سال هفتصد و چهاردهم تجدید یافته [است].

## بئر اعواف

یکی از صدقات نبوی است- علیه افضل الصلوات- در خبری آمده که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بر کنار او نشسته، در آنجا وضو ساخته و آب وضوی شریف بر چاه سیلان نموده و بر اثر آن وضو گیاه رُسته ولایزال در آنجا بوده و مروی شده است که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- دُزدی را طلب فرمود و آن دُزد فرار نمود و در میان اعواف و شطبیه(2) سنگی بر او خورد تا از پا افتاد و رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- او را گرفته [و آن] سنگ(3) را مُتبرک ساخت و دعا کرد و این سنگ همان است که در میان اعواف و شطبیه است که مردم بر آن دست می‌مالند، اعواف جرعی(4) است بُزرگ در جهت قبله او مربوع و جهت شامیش خناقه(5)است و شطبیه معروف نیست. شاید که موضعی باشد که معروف است به عتبی در شرقی مایلی خناقه(6).

## بئر آنا

أنا به ضم همزه و تخفیف نون و یا به فتح همزه و تشدید باء موحده همچو حتّی و یا غیر مذکور. مروی شده که در حین مُحاصره بنی قریظه رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- خیمه مبارک خود را بر بالای بئر أنا زد و در مسجدی که در آنجاست نماز گزارد و از

---

1- درجه: پلکان.
2- هر سه نسخه: شطیبه.
3- هر سه نسخه: سنگ مبارکش فرموده.
4- م: جدعی، ل: جز.
5- م: خنافه؛ د: خنافنه، ل: خفافه.
6- ل: خنافه.

آن چاه آب خورد و دابه خود را به سدره‌ای که در آن زمین بود بر بست.
صاحب تاریخ می‌گوید: این بئر معروف نیست.

## بئر انس بن مالک بن النضر- رضی اللّه عنه

از انس مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در چاه خانه او آب دهان مبارک خود را انداخته پس چنان شده که در مدینه چاهی خوش آب‌تر از آن نبوده و غیر این نیز احادیث دیگر در باب این چاه مبارک وارد شده.

صاحب تاریخ می‌گوید: ابن شبّه بیان نموده که دار انس در بنی حدیله بوده و می‌گوید که ملخص می‌شود از کلام او که مرجح آن است که این چاه همان چاهی است که امروز معروف است به رباطیّه وقف رباط یمنه(1) در شامی حدیقه معروف به رومیه در نزدیکی دار فحل و آبش شیرین است.

## بئر اهاب

مروی شده که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آن چاه آب دهان مبارک خود را انداخته و ایضاً مروی شده که آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بیرون شد تا که به بئر اهاب آمد و گفت نزدیک است که بنیان یعنی بنا و معموری به اینجا رسد و حال آنکه آن موضع در حره غربی بود و از آنچه گفته‌اند چنان ملخص می‌شود که این همان چاهی است که امروز معروف است به زمزم و در طرف جدار قبلی حدیقه آثار بنای قدیم هست که ظاهر در آن است که اثر قصر اسماعیل بن الولید بن هشام است که نصف آن چاه را خریده بود و مطری گفته که لایزال اهل مدینه قدیماً و حدیثاً از آن چاه تبرّک می‌جویند و آب آن را به آفاق عالم همچو زمزم نقل می‌کنند.

## بئر البُصه

البصه به ضم بای موحده و تخفیف صاد مهمله، چنان که بر السنه اهل بلد دایر است و مجد گفته که به تشدید است گویا از بَصّ الماء به معنی رشح است.

---

1- ل: ربا یمنه؛ د: یمنیه.

از ابوسعید خدری- رضی‌اللَّه عنه- مروی شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به شهدا می‌آمد و فرزندان و عیالان ایشان را تعاهد می‌نمود، روزی با ابوسعید خُدری آمده گفت که آیا نزد تو سدر هست که سر خود را بشویم که روز جمعه است [115- آ] گفت آری و سدر بر آورده به همراهی آن سرور به بُصه آمد، پس آن سرور سر مبارک خود را شسته، غساله آن را به آن چاه انداخت و این چاه نزدیک بقیع است در راه قبا و الزکوی(1) بن صالح در محل اطمی که آنجا بوده منزلی ساخته و چاه را از زینه‌ها بنا کرده و حدیقه‌ای را که این چاه در اوست شیخ خُدام، ریحان بدری شهابی(2) بر فقرای صادر و وارد وقف کرده.

### بئر بُضاعه

مشهور ضم موحده است که و کسرش نیز منقول است و ضادش معجمه است و بعضی مهمله نیز گفته‌اند و عینش مهمله است و در آخرش، هاست و این چاه در غربی بئرحاء(3) است مایل به جهت شمال. به روایت صحیح از ابوسعید خُدری- رضی‌اللّٰه عنه- منقول است که گفت: رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شنیدم و حال آنکه به او گفته می‌شد که از برای تو از بئر بضاعه(4) آب می‌آرند و حال آنکه چاهی است که در آن گوشت سگان و خرقه‌های حیض و گندگی مردم را می‌اندازند، پس آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که آب، پاک سازنده است هیچ چیز او را نجس نمی‌سازد و در روایتی الّا آنچه غالب شود بر بوی و طعم و رنگ او.
مروی شده که آب دهان مبارک را به آن انداخته و به دست مبارک از آنجا آب کشیده و ایضاً مروی شده به روایت ثقات که در حق او و به برکت دعا کرده و در حدیث دیگر آنکه در آنجا وضو ساخته و آب وضو را در آن چاه انداخته و در ایام با برکات سید کاینات- علیه افضل الصلوات- مریض را به آب آن چاه می‌شسته‌اند و عافیت می‌یافته و در روایتی آنکه

---

1- م و ل: زکوی. وفاء الوفا: زکی‌الدّین بن ابی الفتح بن صالح. ج: 3، ص 955.
2- وفاء الوفا: بدری شهامی، ج: 3، ص 955.
3- م: درع بئرحاست.
4- ل: بصاعه.

سه روز می‌شستند و این چاه در میان دو حدیقه بوده که هر دو بستان را شاهین جمالی از شیخ خدام خریده یکی ساخته، در آن بستان مسجدی بنا کرده [115- ب] و در نزد چاه برکه‌ای ساخته.

## بئر جاسوم

جاسوم به جیم و جاسم نیز گویند. مروی شده که آن سرور- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- از آن چاه آب خورده و در حایط آن نماز کرده و صاحب این چاه ابوالهیثم بن تیهان بوده- رضی‌اللّه عنه- و این چاه امروز معروف نیست لیکن جهتش جهت مسجد راتج است.

## بئر جمل

جمل به معنی شتر وجه تسمیه این به جمل یا به سبب آن است که شتری در آن مرده و یا مُسما شده به اسم مرد جمل نام که آن را حفر نموده. از عبداللّٰه بن رواحه و اسامة بن زید- رضی‌اللّٰه عنهم- مروی شده است که گفته‌اند که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- رفت به سوی بئر جمل و ما نیز رفتیم با او، پس آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آمد و بلال نیز با او درون رفت گفتیم سؤال می‌کنیم از بلال که چگونه وضو ساخت، پس سؤال کردیم و بلال گفت که وضو ساخت و مسح کرد بر هر دو موزه و خمار یعنی دستار(1) و در روایت صحیح و غیره اقبال آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از جانب بئر جمل منقول و مروی است و اما در تعیین آن بعضی گفته‌اند که این بئری است معروف در ناحیه جرف(2) در آخر عقیق و اما می‌گوید: صواب آن است که در نواحی بقیع بوده باشد و گفته که بعضی اقوال مقتضی آن است که این بئر همان چاهی است که امروز معروف است در مؤخر شرقی مسجد شریف به خزق الجمل(3).

---

1- «مسح علی الخفین و الخمار» را فقهای امامیّه به تفضیل بحث و ردّ کرده‌اند.

2- م: جوف.

3- خزق الجمل کوچه‌ای بوده است در ناحیه «شرشوره». در سال 1269 ه. ق خانه بزرگی در آن مکان ساخته شد. عربی حاشیه ص 401. ل و م: خرق الجمل؛ د: حرق الجمل.

## بئر حاء

بئر حاء به فتح موجده و کسر او و به فتح راء مهمله و ضم او و به مدّ همزه در هر دو و به فتح موحده وراء مهمله مقصوره، فعیلی(1) است مشتق از البراح. به معنی زمین منکشف و غیر این نیز گفته‌اند و در صحیح است که ابوطلحه اکثر انصار بود به حسب مال از نخل و دوست‌ترین اموالش بئرحا بود و بئرحا مستقبل مسجد بود و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بود که به آنجا [116- آ] می‌درآمد و از آب او می‌آشامید و در سایه آن حدیقه استظلال می‌نمود و هم در روایت صحیح است که ابوطلحه آن را به اقارت خود تصدق نمود از جمله اقربای او یکی ابی وحسان بود- رضی‌اللّٰه عنها. وحسان حصه خود را به معاویه فروخت، چون به او در این معنی عتاب کردند گفت: آیا صاع خرما به صاع دراهم نفروشم و در این روایت هست که این حدیقه در موضع قصر بنی حُدیله(2) بود که آن را معاویه بنا کرده بود و در روایتی دیگر است که معاویة بن سفیان قصر بنی حدیله(3) را بنا کرد تا که حصن شود و در میان اوست، بئرحاء و آن قصر را دو دَر است و در کلام مطری آنکه دَرِ شمالی سور مدینه است در میان او و سور راه است و معروف است امروز به نُویریه به سبب آنکه بعضی از زنان نویریّین آن را خریده بر فقرا و مساکین و قف نموده و صاحب تاریخ می‌گوید: ظاهر در آن است که بعضی از آن امروز داخل سور باشد.

## بئر حُلوه

به حاء مهمله. آمده که پیغامبر- صلى‌اللَّه علیه وآله وسلم- در تحت اراکی که در سر آن بئر بوده قیلوله فرموده لیکن امروز معروف نیست.

## بئر ذرع

به ذال معجمه. آمده است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به بنی خطمه(4).

---

1- م: فعلی.
2- م و ل: حدیله.
3- م و ل: حدیله.
4- هر سه نسخه: حطمه.

آمده و در خانه عجوزی نماز کرد و بعد از آن در مسجد بنی خطمه(1) نمازگزارد و بعد از آن به جانب چاه ایشان که ذرع نام داشت گذشت و بر سر چوب چاه نشسته وضو ساخت و آب دهان مبارک در آن انداخت. وضو ساختن و آب دهان مبارک انداختن، از طرق متعدد مروی شده، لیکن معروف نیست و اما آثار قریه بنی خطمه(2) در قرب ماجشونیه است.

رومه به ضم راء مهمله، به همزه بعد از راء نیز گفته‌اند. در [116- ب] حدیث است که چه خوب چاهی است چاه مزنی، بخر آن را یا عثمان و تصدق نمای به آن و ایضاً در حدیث دیگر است که چه خوب حفیره‌ای است حفیره مزنی، یعنی بئر رومه. چون عثمان آن را شنید نصف آن را به صد شتر جوان خرید و تصدق نمود. پس مردم از آن چاه آب می‌گرفتند، چون صاحبش آن را دید و دانست که آن چنان که بود نماند نصف دیگر را به چیز اندک به عثمان فروخت، پس او جمیع آن را در راه حق تصدّق نمود. در باب رومه و وعده پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- کسی را که آن را بخرد و خریدن عثمان و اظهار نمودن عثمان در وقت مُحاصره این معنی را و گواهی خواستن از مردم بر این معنی و شهادت مردم بر آن، احادیث بسیار و آثار بی‌شمار وارد است از آن جمله یکی آن است که مذکور شد.
و دیگری آنکه بغوی از بشیر اسلمی روایت کرده که چون مهاجران، مدینه را به قدوم شریف خود معمور ساختند آب آن را مکروه داشتند و مردی از بنی غفار عینی داشت که آن را رومه می‌گفتند که مشک آب را از آن چاه به مُدّی می‌فروخت، پس پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- به او گفت که عین خود را به عینی از جنت بفروش. او گفت: یا رسول اللَّه مرا و عیال مرا غیر آن هیچ چیز دیگر نیست و چون خبر به عثمان رسید به سی و پنج هزار درهم آن را خرید و این بئر از آبار جاهلیت بوده که از برای قوم تُبّع از آن چاه آب

---

1- هر سه نسخه: حطمه.
2- هر سه نسخه: حطمه.

ص: 314
کشیده‌اند و این چاه در پایان عقیق است نزدیک به مجتمع سیلها و خراب شده و سنگهای او ریخته بوده که قاضی مکه محب الدین طبری احیاء و تجدید [117- آ] نموده، در حدود سال هفتصد و پنجاه.

## بئرالسقیا

السقیا به ضم سین مهمله و سکون قاف. نبذه‌ای از احوالش در مسجد سقیا سبق ذکر یافت. از عایشه مروی است که از برای رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آب خوش را از بئر سقیا می‌آوردند و در خوشی آبش و استقا نمودن برای پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- احادیث متعدده وارد شده. این چاه چنان که مطری گفته در آخر منزل نقاء است بر یسار کسی که به جانب بئر علی می‌رفته باشد و در کوه کنده‌اند و معطل و خراب شده بود که بعضی از فقرای عجم در سال هفتصد و هفتاد و هشت تجدید و تعمیر کرد و لهذا مسمّا شده به بئر اعجام و غیر این نیز اختلافات کرده، اگر کسی خواهد به اصل رُجوع کند.

### بئر العقبه

بعضی گفته‌اند که این چاهی است که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و ابوبکر و عمر در بالای او پاهای مبارک خود را آویزان کرده نشسته‌اند لیکن مشهور آن است که وقوع این قصّه در بئر اریس بوده اگر هر دو واقع باشد، قصه متعدد بوده باشد- واللَّه اعلم.

### بئر ابی عنبه

به لفظ واحد عنب به معنی انگور. مروی شده که لشکر بدر را در بئر ابی عنبه عرض کرده، مردمی را که خُرد(1) بودند رد کردند و آنکه گذشت که عرض لشکر بدر در بئر سقیا بود می‌تواند بود که اولاً در سقیا بوده باشد و ثانیاً در اینجا به سبب گردانیدن صغار صحابه- رضی‌اللّٰه عنهم- و شاید که این بئر همان چاهی باشد که امروز معروف است به بئر وادی(2) که اعذب آبار است.

---

1- ل: جوزد.
2- م و ل: ودی.

## بئرالعهن

العهن به کسر عین مهمله و سکون ها به معنی پشم رنگین.
بعضی گفته‌اند که این بئر در عالیه است یعنی بالای مدینه یعنی قبا و حوالی آن و در آنجا زراعت می‌کنند و در نزد او سدره [117- ب] ای است و بعضی دیگر گفته‌اند که این بئر معروف است در حوالی مدینه و آبش خوش است و منقور است در کوه، بعضی دیگر گفته‌اند آن سدره امروز مقطوع است.
صاحب تاریخ می‌گوید: بعد از تأمل به من چنان ظاهر شد که این بئر العهن همان چاهی است که مسمّاست به بئر یسیره که بعد از این خواهد آمد.

## بئر غرس

غرس به ضم معجمه و سکون مهمله. بعضی گفته‌اند به فتح و سکون است و بعضی دیگر به تحریک بر وزن شجر ضبط کرده‌اند و بئر اغرس نیز گویند و این بئر در شرقی مسجد قباست، مایل به شمال مقدار نصف میل دورتر از مسجد. مروی شده است که از آب آن برای پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- می‌برده‌اند. از انس- رضی‌اللّٰه عنه- مروی شده که گفته: آب بیارید برای من از بئر غرس که دیدم رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که از او آب می‌خورد و وضو می‌ساخت.

از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- مروی شده که گفت: پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرموده که هر گاه که من بمیرم غسل کنید مرا به هفت مشک آب از چاه من، چاه غرس و حال آنکه این چاه در قبا بود و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از آن چاه آب می‌خورد و این معنی از طرق متعدده وارد شده است.

در حدیثی آمده که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- وضو ساخت از چاه غرس و بقیه آب وضوی خود را در آن چاه ریخت؛ و در حدیثی دیگر است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- گفت که دیدم امشب که بر سرچاهی شدم از جنّت، پس صباح آن سرور، بئر غرس آمده از آن چاه وضو ساخت و آب دهان مبارک در آن انداخت و عسلی به هدیه آوردند آن را در آن چاه ریخت و این چاه مبارک را [118- آ] بعد از خرابی، خواجه حسین

بن شهاب احمد قاوان(1) خریده، برگرد او محوطه ساخته، بستان کرده و زینه ساخته که از آن زینه به چاه درآیند و در پهلوی چاه در سال هشتصد و هشتاد و دو مسجدی بنا نموده- فرحمه اللّٰه.

## بئر القراضه

قراضه به قاف ورای مهمله و در بعضی نسخ به عین مهمله به جای قاف و به ضاد معجمه صاحب تاریخ می‌گوید: گمان می‌برم که صواب این است.
از جابر بن عبداللَّه- رضی‌اللَّه عنهما- مروی است که گفت: چون پدرم شهید شد قراضه را به اصل و تمرش به قرضداران او عرض کردم از قبولش ابا نمودند و در این حدیث است که پس رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بیرون آمد در جماعتی از اصحاب و آب دهان مُبارکش را در آن چاه انداخته، دعا کرد که خدای از عبداللَّه ادا کند و این بئر امروز معروف نیست، لیکن باید که در غربی مساجد فتح بوده باشد در جهت مسجد خربه.

## بئر القریصه

کسی لفظش را ضبط نکرده، مظنون آن است که تصغیر قرصه‌ای است که ذکرش گذشت. در مسجد قرصه از سعد بن حرام و حرث(2) بن عبیداللَّه- رضی‌اللَّه عنهما- مروی شده که گفتند: وضو ساخت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از چاهی که در قریصه است یا(3) بئر حارثه، آب خُورد و آب دهان مبارک انداخت در آن و خاتم شریفش در آن(4) افتاد، پس بیرون کردند آن خاتم را. در شرقی مدینه نزدیک به قرصه، چاهی است معروف به بئر قریصه، اگر لفظ قریصه به تصغیر صحیح باشد آن بئر همین خواهد بود.

---

1- د: قا ن.
2- هر سه نسخه: حارث بن عبداللَّه.
3- ل و م و د: قریصه است بئر حارثه یا.
4- ل: او.

### بئر اليسيره(1)

یسیره مشتق است از یسر ضد عسر، مروی شده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به بنی امیة بن زید آمده بر سر چاه ایشان ایستاده، پرسید که نام این چاه چیست؟
گفتند عسیره، پس آن حضرت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- [119- آ] فرمودند چنین است، لیکن اسم او یسیره است و آب دهان مُبارک خود در آن انداخته به برکت در حق آن دعا نمود، در روایتی وضو ساخت و این مضمون از طرق دیگر نیز وارد است و گذشت که بئر العهن باید که همین بئر یسیره بوده باشد پس بر این تقدیر آبار(2) مُبارکه نوزده بوده باشد و آنکه در هفت عدد حصر کرده‌اند مردود است لیکن آنچه مشهور شده هفت است: بئر اریس، بئر حاء، بئر رومه، بئر غرس، بئر بضاعه، بئرالبصه، بئرالسقیا یا بئر العهن یا بئر جمل در سابع سه قول است(3)، همچنین گفته است حافظ عراقی در تخریج احادیث احیاء و این نظمی است در اسمای آبار(4) سبعه.
اذا رمت ابار النبی بطیبةفعدّتُها سبع مقالا بلا وهن
اریس و غرس رومة و بضاعةکذا بصة قُل بئر حاء مع العهن

تتمه:

بدان که این عینی که امروز در مدینه مُشرّفه جاری است و فایده او در عروق عامّه[5] مردم ساری است، مسمّاست در زبان عامه به عین الزرقا، اما صوابش آن است که عین ازرق گویند چه او مسمّاست به ازرق به جهت آنکه به امر معاویه، مروان اجرا کرده بود و مروان ازرق بود، پس مُلّقب شد این عین به ازرق و گفته‌اند که در مدینه و حوالی آن عیون بسیار بود و معاویه در این باب اهتمام تمام داشت، گویند که در زمان او صد هزار وسق[6] گندم می‌درویدند در مدینه.

---

1- وفاء الوفا: الیسره. ج: 3، ص 983.
2- م: آبار مبار مبارکه.
3- خلاصة الوفا، ص 408.
4- م: ندارد.
5- ل و د و م: آورده عامه.
6- وسق: بار شتر، منتهی الارب.

## فصل دوم

در صدقات نبويّه و آنچه به دست مبارک خود نهال کرده- صلى اللَّه عليه و آله و سلم.

زهرى- رحمة اللَّه- گفته كه، صدقات پيغامبر- صلى‌اللَّه عليه وآله وسلم- اموال مُخيريق يهودى بود به خاى معجمه و قاف به صيغه تصغير [119- آ] گويند كه مخيريق از بقاياى بنى قينقاع بود و ذهبى گفته كه مخيريق حبرى بود عالم از بنى النضير كه ايمان آورده بود به پيغامبر- صلى اللَّه عليه و آله و سلم. ليكن واقدى گفته: ايمان نياورده بود ليكن مقاتله كرده بود و يهودى بود چون بمرد در ناحيه مقبره مسلمين دفنش كردند و نماز نگزاردند بر وى و زهرى- رحمة اللَّه- گفته كه مخيريق وصيّت كرد اموال خود را از براى رسول- صلى‌اللَّه عليه وآله وسلم- و در احد حاضر شد و در آنجا مقتول گرديد و رسول- صلى اللَّه عليه و آله و سلم- گفت كه مخيريق سابق يهود است و سلمان سابق فارس و بلال سابق حبشه و هم زهرى گفته اسماى اموال مخيريق كه به آن حضرت- صلى‌اللَّه عليه وآله وسلم- مُتعلق گشت الدلال و برقه و الاعواف و الصافيه و الميثب و حسنا و مشربه امّ ابراهيم است. فأما صافيه و برقه و دلال و ميثب مجاور يكديگرند در اعلاى صورين از پس قصر مروان بن الحكم كه از وادى مهزور آب مى‌خورند و اما مشربه امّ ابراهيم در مسجد مشربه، سبق ذكر يافت و حسنا از نواحى قفّ است و از وادى مهزور آب مى‌خورد و اعواف از اموال بنى محمم است او نيز از مهزور آب مى‌خورد.

بدان كه كلام علما در آنكه اين اموال در اصل از كه بود مُختلف است- واللَّه اعلم

ص: 319

بحقیقتها.

واقدی گفته: پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در سال هفتم از هجرت، حوایط سبعه، یعنی این هفت موضع را وقف کرد، اما نهال کردن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، مروی است از امام جعفر- علیه‌السلام- که دلال از آن زنی بود از بنی النضیر که سلمان مملوک او بود و او سلمان را- رضی‌اللّٰه عنه- مکاتب ساخته در عوض کتابت شرط کرد که برای او [119- ب] پاره‌ای نخل سبز کند و بعد از آن حُرّ باشد و سلمان- رضی‌اللّٰه عنه- به پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- اخبار کرد و آن حضرت بیرون آمده در فقیر نام موضعی نشست و به سوی حضرت نهالهای خرد را در می‌آوردند و آن حضرت به دست مُبارک خود آنها را می‌نشاند، پس همه آن نهالها گرفته به زودی بارآورد و بعضی دیگر گفته‌اند که آن موضع که در آنجا پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از برای سلمان- رضی‌اللّٰه عنه- نهال کرده مثیب بود و غیر این نیز گفته‌اند پس علی اختلاف الاقوال آن موضع به نهال نشاندن آن حضرت سعادتمند گردید یا دلال است و یا المیثب و یا برقه؟

- واللّٰه اعلم.

صافیه امروز در شرقی مدینه معروف است به جزع زُهیره، تصغیر زهره و برقه نیز معروف است در قبله مدینه مایل به مشرق و آن ناحیه به این اسم مشهور است و دلال نیز جزعی معروف است در قبله صافیه نزدیک به ملیکی و وقف است به مدرسه شهابیّه و میثب امروز معروف نیست، لیکن مذکور شد که مجاور آن سه مذکور است و اعواف جزعی است در عوالی مدینه و در بئر اعواف حَدّش مذکور شد و مشربه امّ ابراهیم معروف است در عوالی مدینه و در ذکر مسجد او نیز مذکور شد و حسناء به ضم حا و سکون سین مهملتین و فتح نون معروف نیست و اگر این لفظ تصحیف حنا باشد به نون بعد از حا معروف است در شرقی ماجشونیه و آنچه ظاهر می‌شود آن است که حسنا همین موضعی است که معروف است به حسینیات نزدیک به جزع دلال. فایده این مواضع سبعه مذکوره آن است که سیدة نساء العالمین فاطمه- علیه‌السلام- آنها را به اسم پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از خیبر و فدک [120- آ] از ابوبکر طلب نمود و در جواب گفت که نیستم من ترک

کننده چیزی را که می‌کرد آن را پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- الّا آنکه می‌کنم آن چیز را برای آنکه می‌ترسم که اگر ترک کنم امری را از امور رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- گمراه شوم و بعد از آن صدقاتی را که در مدینه بود به علی- علیه‌السلام- و عباس- رضی اللَّه عنه- داده خیبر و فدک را نگاه داشت.
گفته‌اند: ابوبکر احتجاج می‌کرد به قول پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- «لانورث ما ترکنا صدقة» و ایضاً در صحیح آمده که علی- علیه‌السلام- و عباس- رضی‌اللَّه عنه- به نزد عمر آمده آنچه فاطمه- علیهاالسلام- طلب کرده طلبیده که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- گفته که «لانورث ماترکنا صدقة» پس وجهش آن باشد که علی- علیه‌السلام- و عباس- رضی‌اللَّه عنه- با سیده عالمیان از قول پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آن فهمیده‌اند که صدقات او وقف است و دیده‌اند که نظارت آن به طریق ارث به ایشان می‌رسد نه اصل رقبه آن صدقات و رأی ابوبکر آن تقاضا کرده، نظارت به او تعلق دارد که خلیفه رسول است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و لهذا عمر وقتی که به علی و عباس داد- رضی‌اللَّه عنه- از ایشان عهد گرفت که همچنان که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و خلیفه‌او عمل می‌کردند عمل‌کنند و این صدقات به دست امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- بود و بعد از آن به دست امام حسن- علیه‌السلام- و بعد از آن به دست امام حسین- علیه‌السلام- و بعد از آن علی بن حسین و حسن بن حسن و بعد از آن به دست زید بن حسن و بعد از آن معمر گفته که به دست عبیداللَّه بن حسن بود تا آنکه بنی‌العباس [120- ب] متولی خلافت را کُشتند پس قبض نمودند آن صدقات را ایشان(1).

---

1- درباره فدک و حدیث مجعول «لانورث ماترکنا صدقه» که خلاف قرآن و سنّت بوده مطالب فراوان گفته شده است. ر. ک به کتاب «فدک» محمّدرضا مظفر و بخش اضافات.

# باب هفتم

## اشاره

در مساجدی که منسوب است بر پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که در سفرها و غزوات مبارکه در آن مساجد نماز کرده‌اند.
این باب مشتمل است بر سه فصل:

# فصل اول

## اشاره

در مساجدی که در طریق مکّه است
یعنی آن طریقی که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- سلوک می‌نموده‌اند از برای حج و غیره و آن طریق انبیاست- علیهم‌الصلوات و السلام.
بدان که این راه بعد از روحاء و مسجد غزاله از راه متعارف جدا می‌شود و بر خیف(1) و صفرا مرور نمی‌کند.

### مسجد الشجرة

این شجرة درخت سمره‌ای است در ذوالحلیفه که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در زیر آن فرود می‌آمده‌اند و این مسجد را مسجد ذوالحلیفه نیز گویند و این میقات اهل مدینه است. در صحیح مسلم است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شب کرد در ذوالحلیفه و نماز گزارد در مسجد او و در روایتی از مسلم آنکه بود رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که دو رکعت نماز می‌کرد در ذوالحلیفه و بعد از آنکه ناقه مبارکش می‌ایستاد و راست می‌شد در نزد مسجد اهلال می‌کرد به این کلمات، یعنی آواز شریف خود را بلند می‌کرد به تلبیه و در آنکه پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده در وقت توجّه به مکه معظمه از برای حج یا عمره احادیث بسیار وارد شده. مطری گفته که این مسجد مذکور آن مسجد بزرگ است که در ذوالحلیفه است در قبله او عمارتی بود و در رکن غربی- شمالی

---

1- ل: حیف.

او مناره و به طول ایام منهدم گشت.
صاحب تاریخ می‌گوید: در سال هشتصد و شصت و یک تجدید یافت و مجدّد آن چاه‌ها را زینه‌ها ساخت و می‌گوید در قبله این مسجد بزرگ مسجدی است [121- آ] خُردتر از آن که بنایش عمری است و مطری گفته که دور نیست که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده باشند.

## مسجد المعرس

اسدی گفته که در ذوالحلیفه دو مسجد است، یکی مسجد بزرگ که مردم از آنجا محرم می‌شوند و دیگر مسجد معرس است که در ناحیه‌ای است از مسجد کبیر در پایان مصعد بیداء یعنی در زیر آن محلی که از آنجا به صحرا بالا می‌شوند و صعود می‌نمایند.
باید دانست که در آن نواحی غیر آن مسجدی که مذکور شد که در قبله مسجد بزرگ است، مسجد دیگر نیست و میان این دو مسجد یک تیرانداز(1) راه باشد و این مسجد را سیل خراب ساخته.
از ابن عمر مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت توجّه به حج یا عمره در ذوالحلیفه در تحت سمره که مسجد بزرگ در موضع اوست نزول می‌فرمود و در حین رُجوع چون از بطن وادی ظاهر می‌شد شتر را بر کنار شرقی وادی در ریگ می‌خوابانید و آنجا خواب می‌کرد تا آنکه صُبح می‌دمید و در آخر این حدیث است که آن موضع را سیل خراب کرده و ایضاً در صحیح است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بیرون می‌شد از راه شجره و درمی‌آید از راه معرس و هرگاه که رُجوع می‌نمود در ذوالحلیفه نماز می‌کرد در بطن الوادی و شب در آنجا می‌بود تا صباح و آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در همان موضع خواب دید که گفتند که تو در بطحای مکّه(2) مبارکی.

## مسجد شرف الروحاء

در صحیح بخاری است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نماز کرد در جای مسجد

---

1- م: تیراندازه.
2- م و ل: ندارد.

صغیر که دون مسجدی است که به شرف روحاست و عبداللَّه بن عمر علامت می‌نهاد بر آن(1) جایی که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده در آنجا و می‌گفت که بر یمین توست در حینی که به نماز ایستاده [121- ب] یعنی در راهی است در دست راست کسی که به مکه می‌رود میان مسجد بزرگ و این مسجد مقدار سنگ اندازی است.

اسدی گفته: از اول سیاله بر دو میل مسجد رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که آن را مسجد شرف می‌گویند سیاله و رَوحاء یازده میل است و میان ملل و روحاء هفت میل(2) و مطری گفته که شرف روحاء آخر سیاله است و حال آنکه تو متوجّه به مکه‌ای. و اول سیاله جایی است که قطع می‌کنی فرش ملل را و حال آنکه صخره‌های تمام بر یمین توست و فرود می‌آیی از ملل و بعد از آن برمی‌گردی از یسار خود و استقبال می‌کنی قبله را و در آخر سیاله که شرف مذکور است در نزد اوست مسجد و در نزد اوست قبور قدیمه که مدفن اهل سیاله بوده و قبوری که در نزد مسجد است معروف است به قبور شهدا شاید که قبور اهل بیت بوده باشد که در سویقه می‌بوده‌اند و به ظلم کشته شده‌اند- رحمهم اللَّه.

## مسجد عرق الظبيّه

بعد از آنکه فرود می‌آیی به وادی روحاء و به قبله می‌روی و حال آنکه شعب علی بر یسار توست تا آن زمان که راه به سوی مغرب برگردد و تو در ته کوهی باش که بر دست راست توست، اول چیزی که پیش می‌آید به تو، مسجدی است بر یمین تو که در قبله او بنایی بوده که افتاده در آن مسجد پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- نماز کرده و این مکان معروف است به عرق الظبیه و جبل ورقان بر یسار آن می‌رساند و گفته‌اند که در اینجا برای قتال(3) بدر مشاوره کرده‌اند و از اینجا تا روحاء دو میل است و در حق کوه آن موضع پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرموده که این کوهی است از کوههای جنت، «اَللّٰهُمَ بارِکْ لَنا(4) فیه وَ بارِک لِاهْله» و این سجاسج روحاست و این وادیی است از اودیه

---

1- م: برای.

2- این مکان مقدس محل تولد حضرت امام حسین بن علی- علیهماالسلام- است. عربی، ص 421.

3- ل: قبال.

4- ل: ندارد.

جنّت و طبرانی و یحیی و ترمذی- رحمهم اللّه- این مضمون را روایت کرده‌اند لیکن بعضی گفته‌اند(1) به تحقیق که پیش از من در این وادی هفتاد پیغامبر در اینجا نماز(2) [122- آ] کرده‌اند، و گفته‌اند بعضی هم در این مسجد.
صاحب تاریخ گفته: آثار مسجد امروز موجود است.

## مسجد الروحاء

واقدی در غزوه بدر می‌گوید: بعد از آن سیر کرد پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- تا آنکه به روحاء آمد در شب چهارشنبه نصف ماه رمضان پس نماز گزارد در نزد بئر روحاء و در روحاء چاه‌ها بود، امروز غیر یک چاه نمانده.

## مسجد المنصرف

امروز معروف است به مسجد غزاله در آخر وادی روحاء است در تمامی کوه در یسار کسی که به مکه می‌رود. خراب شده است و غیر آثارش نمانده.

بخاری- رحمه اللَّه- گفته که ابن عمر به سوی عرقی که در منصرف روحاست نماز می‌کرد و آن عرق در حافّه طریق است، یعنی بر کنار راه است و در آنجا مسجدی بنا کرده‌اند و عبداللَّه- رضی‌اللَّه عنه- در آنجا نماز نمی‌کرد بلکه آن را در یسار و در پس خود گذاشته در پیش او نماز می‌کرد به سوی نفس عرق و مطری گفته که در یمین راه هر گاه که در این مسجد مستقبل نازیّه بوده باشی موضعی است که ابن عمر در آنجا فرود می‌آمد و می‌گفت که این منزل پیغامبر است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و در آن موضع شجره بود که هر گاه که ابن عمر به آن منزل فرود می‌آمد و وضو می‌ساخت فضل آب وضو را به بیخ آن شجره می‌ریخت و می‌گفت که رسول را- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- دیدم که همچنین می‌کرد و گفته‌اند که بر گرد درخت می‌گشت و بر بیخ آن آب می‌ریخت و می‌گفت: برای اتباع سنت؛ و هرگاه که کسی نزد مسجد غزاله ایستاده باشد طریق پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه

---

1- د و م: از وطبرانی و یحیی ... تا اینجا ندارد، در حاشیه ل آمده است.
2- ل: باز.

ص: 327
وآله وسلم- كه به مكه می‌رفته‌اند در يسار اوست و طريق معهوده قديمه نيز آن بوده.

## مسجد الرویثه

بُخاری گفته که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- [122- ب] نزول می‌فرمود در زیر سرحه ضخمه، یعنی درخت سرح بزرگ در نزد رویثه از یمین راه و اعلای آن سرح شکسته در جوفش ته شده و این سرح بر یک ساق ایستاده است و در ساق او کتابت بسیار است(1).

اسدی گفته: در اول رویثه مسجد رسول اللَّه است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و رویثه سیزده میل است و در موضع دیگر گفته که شانزده میل است و نصف میل و چاه‌ها و حوضهای او را وصف کرده و گفته که کوهی که مشرف است بر وی و مقابل است بر خانه‌های او مُسماست به حمرا.

## مسجد ثنیه رَکوبه

ثنیّه به فتح راء مهمله. مروی شده که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در ثنیه رکوبه نماز گزارد و در آنجا مسجد بنا کرد و رکوبه در یمین ثنیه عایر است که عقبه عرج است و بعد از آن به سه میل است عرج.

## مسجد الاثایه

الاثابه به ثای مثلثه و بای تحتانیه بر وزن نوایه علی الارجح. مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در نزد بئر اثایه دو رکعت نماز گزارده به ازاری که التحاف نموده به آن و گفته‌اند که این بیشتر از عرج است به دو میل.

مسجدالعرج

آمده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مسجد عرج نماز گزارد و در آنجا قیلوله کرد.

---

1- د: در ساق او کتابت بسیار است، ندارد، در متن عربی ص 423 آمده است که «موفی ساقها کثْب کثیره»، ظاهراً در نسخه‌ای که مترجم در اختیار داشته «کثب» نوشته شده بوده و مترجم و آن را کتابت بسیار ترجمه کرده است، در وفاء الوفاء ج: 3، ص 1012 نیز کثب نوشته شده، کثب به معنی: هر چیز گرد آمده از طعام و خاک، منتهی‌الارب

## مسجد طرف تلعه

در پس عرج است، در بخاری مروی است که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در طرف تلعه که در پس عرج است نماز گزارد و غیر مذکور نیز احادیث مروی است.

## مسجد لحیی جمل

اسدی گفته: از اینجا تا طلوب یک میل است و طلوب چاهی است غلیظ اما از آنجا تا عرج یازده میل. مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- حجامت کرد در مکانی که او را لحیی جمل می‌خوانند در طریق مکه و حال آنکه محرم بود و بعضی دیگر گفته [123- آ] مسجد لحیی جمل میان سقیا و ابواست.

## مسجد سقیا(1)

اسدی گفته که در سقیا مسجدی است از آن رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در جانب کوه و در نزد او چشمه‌ای است خوشاب.

## مسجد مدلجه تعهن

مروی شده که پیغمبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در مدلجه تعهن نماز گزارد و در آنجا مسجد بنا کرد و به قولی میان سقیا و تعهن سه میل است.

## مسجد الرماده

گفته‌اند که بعد از ابواء به دو میل مسجدی است(2) از آن پیغامبر-صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم(3)- که آن را مسجد الرماده گویند و ابوا بعد از سقیا به بیست و یک میل است.

## مسجد الابواء

گفته‌اند که در میان ابوا مسجدی است از پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و همین قائل ذکر کرده که در ابواء چاهها و برکه‌هاست.

---

1- ل: بیضا.
2- ل: مسجدی است از آن پیغامبر دوبار تکرار شده است.
3- ل: از رسول اللّٰه- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در جانب کوه تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

### مسجد مسمّا به بیضه

مذکور است که در پنج میل و چیزی از ابواء، مسجدی است از آن پیغامبر که آن را بیضه گویند.

## مسجد عقبه هَرشی

در ته عقبه است و عقبه در هشت میلی ابواست و عَلم منتصف میان راه مکه و مدینه بعد از عقبه است به میلی.

### مسجدین(1) جحفه

گفته‌اند که یک مسجد پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در اوّل جُحفه است که آن را غورث گویند و مسجد دیگر آن حضرت در آخر جُحفه است.

## مسجد بعد از جحفه یا مسجد غدیر خم

مسجد دیگر آن حضرت در بعد از جُحفه است. مسجد بعد از حُجفه ظاهراً که مسجد غدیر خم است. و آن را مسجد ائمّه خوانند.
اسدی گفته: بر سه میل از جحفه در محاذی عین مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- که بعد از آن غیضه است و آن غدیر خم است و آن مسجد بر چهار میل است از جحفه و عیاض گفته که غدیر خم غدیری است که عین بر وی می‌ریزد و میان عین و غدیر مسجدی است از آن پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- وَلا عِنْدَ نُزُولِهِ- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بِغَدِیر خُمْ و صَلاته الظهر به تحت الشجره و أَخذ بید علی و قوله: الّلهُمَ مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَعَلیٌ مَوْلاه(2).

---

1- عربی مسجد ان.
2- متن عربی ص 425؛ در وفاء الوفاء ج 3، ص 1018 عبارت کامل است و سمهودی آورده: «... الّلهم و ال من والاه و عاد من عاداه، قال: فلقیه عُمر بعد ذلک فقال: هنیئاً یا ابن ابی‌طالب، اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه و عن زید بن ارقم مثله. و نیز ر. ک به بخش اضافات».

## مسجد قبل از قدید[1] به سه میل

صاحب تاریخ می‌گوید: که در مسیر خود از مدینه به مکه بر این مسجد مطلع شدم نزدیک به جانب قدید از یمین راه مسجد نزد حره عقبه خلیص، گفته‌اند که میان عقبه خلیص سه میل است و این حره عقبه‌ای است راه را بریده در نزد حره مسجد پیغمبر است- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

## مسجد خلیص

منزلی است مشهور که در آنجا عینی و برکه و نخلی است و گفته‌اند که در خلیص مسجد پیغمبر است- صلی اللّه علیه و آله.

## مسجد بطن مَرّ الظهران

اسدی گفته: میان مکّه و بطن مَرّ هفده [123- ب] میل است و در بطن مر مسجدی است از آن پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و برکه‌ای است از برای سیل و گاهی هست که این برکه را از عینی که آن را عقیق گویند نیز پُر می‌سازند و مراغی گفته:

این مسجد همان است که معروف است به مسجد فتح یعنی آن مکانی که قریب جموم است از وادی مرّ نزد مسیل در یسار کسی که از جموم به مکه می‌رود.

### مسجد سَرِف

به فتح سین مهمله و کسر راء مهمله و در اینجا است قبر امّ المومنین میمونه- رضی‌اللّٰه عنها- در موضعی که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در آنجا بنا کرده.

## مسجد تنعيم

از قبر میمونه- رضی‌اللَّه عنها- تا آنجا سه میل است و گفته‌اند در اینجا مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

مسجد ذی طَوی

عبداللَّه بن عمر روایت کرده که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در زمانی که از

---

1- ل: قدیر.

مدینه مُتوجّه مکه می‌شد در آن مسجد نزول می‌فرمودند و شب همان جا می‌بود تا نماز صبح را گزارده، داخل مکّه می‌شد و وادی ذی‌طوی معروف است به مکه «مکة بین الثنیتین» که مسماست نزد اهل مکه به «ما بین الحجونین» و از آنجا تا مکّه یک میل است.

فصل دوم

در مساجدی که در راه حاجّ است یعنی راهی که مسلوک است در این زمان

از جمله آنها مسجدی است در ذات الاجدال از تنگه(1) صفراء و مسجدی دیگر در جیز تین(2) هم(3) از تنگه صفراء و مسجدی دیگر در ذفران مدبر و مروی شده که نماز گزارده در ذنب ذفران مقبل و ذفران وادیی است معروف قبل از صفراء به اندک راهی که سیلش از طرف مغرب می‌ریزد و حاج مصری در وقت رجوع صفراء را در یسار خود گذاشته از آن وادیی راه ینبع را سلوک می‌نماید.

دیگر مسجدی است در صفراء که مردم زیارت می‌کنند. عبیدة(4) بن الحارث بن عبدالمطلب به جراحتی که در بدر رسیده بود در صفراء [125-آ] به رحمت حق پیوست- رضی اللّٰه عنه- و آنجا مدفون شد.

دیگر مسجد بدر است که عریشی که از برای پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در روز بدر بسته بودند در نزد آن مسجد بود و آن مسجد در نزد نخیل معروف است و عین بدر قریب آن است و در قرب آن مسجد، در جهت قبله، مسجدی دیگر است که آن را اهل بدر مسجد نصر می‌گویند، اصل آن معلوم نیست.

---

1- ل: ننگی.

2- م و ل: جبیرتین.

3- ل: ثیم.

4- ل: عبید.

فصل سوم

در مساجدی که در غزوات مبارکات در آنجا نماز گزارده‌اند- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

از آن جمله مسجدی است در عَصِرَه(1) که در وقت توجّه خیبر در آنجا نماز گزارده.

دیگر مسجدی است در صهباء که چاشتگاه راهی است از خیبر و گفته‌اند که ردِّ شمس در این موضع بوده.

دیگر دو مسجد است در نزدیکی خیبر.

مسجد دیگر در میان شق و نطاة از خیبر.

مسجد دیگر در شمران(2) هم از خیبر.

اما مساجد غزوه تبوک

از مجموع آنچه ذکر کرده‌اند و در آن اختلاف نموده معلوم می‌شود که نهایتش بیست مسجد بوده باشد از تبوک تا ذی خَشب که یک مرحله راه است از مدینه.

اوّل، مسجدی است در تبوک گویند که عمر بن عبدالعزیز- رضی‌اللّٰه عنه- آن را بنا کرده.

دوّم مسجدی است در ثنیة المدران در رو به روی تبوک.

سوم مسجدی است به ذات الزراب که دو روزه تبوک است.

---

1- م و د: عصر.

2- هر سه نسخه: سمران.

چهارم مسجدی است در اخضر که چهار روزه تبوک است.
پنجم مسجدی است به ذات الخطمی که پنج منزل است از تبوک.
ششم مسجدی است در بالی، پنج منزلی تبوک نیز و بعضی بولا نیز گفته‌اند.
هفتم در طرف بتراء از ذنب کواکب.
هشتم مسجدی است در یک طرف تاراء.
نهم مسجدی است در ذی الحلیفه غیر میقات.
دهم مسجدی است در ذی الخلیفه(1) به کسر خاء معجمه و قولی به فتح معجمه وقولی به کسر آنکه جیم است [124- ب] و قولی آنکه به فتح حاء مهمله است.
یازدهم مسجدی است در شوشق.
دوازدهم در سر حَوْضا و قولی آنکه در آخر حَوْضا است.
سیزدهم در حجر و بعضی در بدل حجر علا گفته‌اند و هر دو در وادیی القری‌است.
چهاردهم در صعید قرح.
پانزدهم در وادی القری.
شانزدهم در قریه بنی عذره.
هفدهم در رُقعه و بعضی رقمه گفته‌اند و بعضی دیگر در بدل آن سقیا گفته.
هیجدهم در ذی المروه، هیجده بوده راه از مدینه.
نوزدهم در فیفاء یک روزه راه از مدینه.
بیستم در ذی خشب یک مرحله مدینه.
دیگر از جمله مساجد متبرکه آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- مسجد حُدیبیّه است در میان مکّه و جدّه.
دیگر مسجدی است به دو و نیم میل دورتر از ذات العرق که محل احرام و اول تهامه است.
دیگر مسجد جعرانه است که در پایان وادیی است در مکان متباعد و آنکه در نزدیک

---

1- ل و م: خیقه.

است بر بالای آن که بنای مردی است از قریش.
دیگر مسجد لیه است. مطری گفته: این مسجد معروف است در میان وادی لیّه و در نزدیک آن اثری است در حجر که می‌گویند پای شتر پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و میان وادی لیّه و وادی طایف مقدار هشت میل است.
دیگر مسجد طایف است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در میان دو خیمه که برای دو حرم محترم خود عایشه و ام سلمه که همراه بودند زده بودند نماز گزارد؛ در حین محاصره طایف و در آن موضع جامعی بنا کرده‌اند بزرگ و در رُکن قبلی آن جامع است قبر شریف عبداللّٰه بن عباس- رضی اللّٰه عنهما- و مسجد نبوی در مؤخّر آن جامع آن است در میان دو قُبّه خُرد که در صحن است و می‌گویند که آن دو قبه در جای دو خیمه ازواج طاهرات است.
بدان که در ذکر [125- آ] مساجدی که در این باب مذکور شد خصوصاً فصل ثاني و ثالث اختصار بسیار نموده شد، بنابر آنکه نادر است که مردم به آن مطّلع شوند بلکه بر بعضی نیز مطلع شدن از امکان دور است، پس به جهت آنکه ذکر کرده‌اند یحتمل که طالبی به طلب مصادف آن مواضع و امکنه شریفه گردد به کلیه ترک کرده نشد.
این(1) قصّه گرچه نیست یقین، این گمان خوش(2) است

---

1- ل: ندارد.
2- ل: خوش در حاشیه نوشته شده است.

# باب هشتم

## اشاره

در اودیه و آطام و بعضی اعمال و جبال مدینه مُشرّفه- علی ساکنها افضل الصلوات.
این باب دو فصل است:

# فصل اول

اشاره

## در اودیه مدینه پرسکینه

## وادی عقیق

بدان که در فضیلت این وادی شریف احادیث صحیح بسیار وارد شده و شعرا و فصحا و بلغا در مدح آن اشعار بلاغت شعار فصاحت دثار بسیار گفته‌اند. در صحیح است از ابن عمر که گفت: شنیدم رسول را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- که می‌گفت: آینده‌ای در این شب به من آمده گفت که نماز گزار در این وادی مبارک و ابوغسان گفته که خبر داد مرا غیر واحد از اهل مدینه که هر گاه که به عمر خبر می‌رسید که در وادی عقیق سیل می‌آمد می‌گفت بروید به ما، به سوی این وادی مبارک و آبی که از هر کجا می‌آمد ما(1) تمسّح می‌کردیم به آن و ایضاً مروی شده که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به سوی عقیق سوار شد از آنجا به سعادت معاودت نمود گفت: یا عایشه آمدیم از وادی عقیق چه نرم است موطای او یعنی محل کوفتن(2) او و چه خوش است آب او. پس عایشه گفت: یا رسول‌اللّٰه پس چرا ما انتقال نمی‌کنیم به آن وادی شریف و مکان لطیف؟ جواب فرمود:

چون توانیم انتقال کرد که مردم در اینجا خانه‌ها بنا کرده [اند].

از انس- رضی‌اللّٰه عنه- مروی شده که بیرون آمدیم [125- ب] با رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به سوی وادی عقیق، پس به من گفت: یا انس بگیر این مطهّره(3) را و

---

1- م: ندارد.
2- م: گرفتن.
3- مُطهّره: آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند. آنندراج

پُرساز از این وادی که دوست می‌دارد ما را و ما دوست می‌داریم او را.
از سلمة بن الاکوع- رضی‌اللَّه عنه- مروی است که گفت: شکار می‌کردم و گوشت شکاری را به رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- هدیه می‌بردم، روزی مرا تفقّد فرموده گفت که کجا صید می‌کردی؟ گفتم صید دور رفته و من در بالای وادی قناة در جانب ثیب(1) شکار می‌کردم فرمود: اگر در وادی عقیق شکار می‌کردی در وقت رفتن مشایعه و در زمان باز آمدن(2) استقبال می‌نمودم و غیر مذکور نیز احادیث دیگر در فضل عقیق آمده.
بدان که در تعیین عرصه عقیق و حدود آن چیز بسیار مروی شده که ذکر آن موجب تطویل است و اختصارش غیر مفید و با وجود تطویل و اطناب نیز غیر مدنی را که عارف باشد به مواضع حوالی مدینه از ذکر آنچه گفته چیزی معلوم نمی‌شود پس بر همین احادیث فضایل اقتصار کردن اولی نمود. پس هر که به مجاورت مدینه پُرسکینه موفق گشته طالب معرفت حدود عرصه وادی مبارک عقیق شود، باید که به اصل این ترجمه رُجوع نماید.

## وادی بطحان

از پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- مروی است که بطحان بر تُرعه‌ای است از تُرع(3) جنّت. از معالی تُرعه، آنچه در این مقام مستبعد نیست یکی روضه است در جای بلند خاصه و دیگر درجه دیگر(4)- واللَّه اعلم بالمراد- و سیل این وادی شریف از میان خانه‌های مدینه گذشته از روی حَرّه بر جفاف می‌ریزد مبدأش نزدیک ماجشونیه و آخرش در غربی مساجد فتح است.

## وادی رانونا

رانون نیز گویند، سیل این وادی نیز بالاخره به وادی بطحان [126- آ] مجتمع شود.

---

1- م و ل: تبب
2- ل و م: گشتن.
3- د: تراع.
4- ل و م: دیگر در.

### وادی قناة

وادی شظاة[1] نیز گویند و گویند که تبع در این وادی نزول کرده در قاموس است که این وادی را در نزد مدینه قناة گویند و در بالاتر نزدیک به سَدّ نار حَرّة وادی شظاة نامند.
گفته‌اند[2] که وادی قناة[3] از وّج طایف می‌آید و به ارحضیّه و قرقرة الکدر می‌ریزد و بعد از آن به بئر معونه می‌آید و بعد از آن بر طرف قدوم و اصل قبور شهدای احد می‌گذرد تا آنکه منتهی می‌گردد به مجتمع سیلها که در زُغابه است و این پس سیلی است عالی که اگر جمع شود از طایف وصفش از حدّ می‌گذرد و محیط می‌گردد به مدینه از جانب قبله و شام چنان که به تفصیل در اصل مذکور است.

## وادی مذینب

در فضای خلف ماجشونیه به شعبه‌ای از وادی مهزور جمع گشته به وادی بطحان می‌ریزد.

وادی مهزور

صدرش حره شوران است و بر اموال بنی قریظه می‌ریزد و بعد از آن به مدینه می‌گذرد و در قدیم بر مسجد شریف مرور می‌کرده و صدقات نبویّه غیر مشربه امّ ابراهیم همه از این وادی آب می‌خورند و گفته‌اند که مهزور در ولایت عثمان چنان سیلان نمود که نزدیک بود که مدینه غرق گردد.

---

1- ل و م: شطاه.
2- د: از در این وادی نزول کرد، تا اینجا ندارد.
3- م: فناة.

# فصل دوم[1]

### اشاره

در ضبط الفاظ متعلقه به مواضع و امکنه و آطام و اعمال و جبال آن محل سکینه علی ساکنها افضل الصلوات واکمل التسلیمات
در ضمن(2) ضبط فی الجمله بیان احوال مواضعی که تا غایت مبیّن نشده [تبیین] خواهد شد- ان شاء اللّه تعالی- و لهذا ذکر کرده نشد، احمای مدینه را که قبل از این فصل در اصل مذکور است.

آره: بر وزن حاره(3) کوهی است بزرگ، بلندتر از قدس از جهت فرع(4) متعلّق به مزینه که در جوانب او چشمه‌هاست و به آن [126- ب] چشمه‌ها، قریه‌ها معمور است همچو فرع و ام‌العیال و غیرهم.

ابار: به ضم همزه و ابیر مصغر اوبار از اودیه اجرد است که به ینبع می‌ریزد.

ابرق العزاف(5): به عین مهمله و زای مهمله مشدده وفا، میان مدینه و رَبَذه است به مقدار بیست میل دورتر از مدینه و ابرق در لغت موضع مرتفعی را گویند که سنگ و ریگ

---

1- د: ندارد.

2- م و د: ندارد.

3- ل: جاره.

4- م: فروع.

5- ل، م: ابرق العراف.

و گل داشته باشد.
ابلّی: همچو حبلی کوه‌هاست مُتعلق به بنی سلیم[(1)] میان سوارقیّه و ارحضیه[(2)] مقدار چهار روزه راه از مدینه شریفه.
ابواء: همچو حلواء، ذکر او در مسجد ابواء گذشت. اصّح آن است که قبر مادر پیغامبر- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در آنجاست که در وقت رُجوع از مدینه مُتوفی گشته.
اثایه:[(3)] در مسجد اثایه گذشت و در همزه فتح و کسر و ضم جایز است.
اثَبه: به تحریک ثای مثلثه همچو قصبه جمع اثب است به معنی شجر معروف و این نام غدیری است که آنجا مال عبداللّٰه بن زبیر است.
اثیفیَه: به ضم همزه و فتح مثلثه و سکون تحتانیه و کسر فا و یای تحتانیه مُخّففه از وادیهای عقیق است.
اثیل: تصغیر اثْل میان بدر و صفراست و در آنجا عینی است از آن آل جعفر بن ابی طالب و می‌گویند که رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت رجوع از غزوه بدر نماز عصر را در آنجا گزارده.
اجرد: اطم بنی خدره که در بصه است و جبلی دیگر که مُتعلق است به جُهینه در شامی بواط و کوهی با موضعی است در در آمد تعهن.
اجَش: به جیم مُتحرّک و شین مشدّد، اطم بنی انیف است از قبا و اطمّ در لغت بنای مرتفع را گویند.
اجم بنی ساعده:[(4)] به ضم همزه و جیم. ایضاً اطّمی است مُتعلق به بنی ساعده قریب ذباب.
احْباب: جمع حبیب بلدی است در جنب سوارقیه.
احْجار الزیت: یعنی سنگهای زیت در نزد مشهد مالک بن سنان بود که زیاتان بر

---

1- ل: رای مهمله.
2- ل: سوارقیه درحضیه.
3- م: اثابه.
4- م: بنی ساعده.

سر او چیز می‌گذاشتند [127- آ] و بعد از آن خاک آن را پوشیده و از بعضی آثار چنان معلوم می‌شود که در حرّه نیز موضعی است از بنی عبدالاشهل که واقعه(1) حره در آنجا وقوع یافته.
احجار المراء:(2) در قباست و مجاهد(3) گفته آن قباست.
احُد: به ضَمّتین کوه معروف و مشهور است که مذکور شد.
احیاء: جمع حیّ پایان ثنیه المزاة است که در رابغ است و در آنجا بوده سریه عبیدة بن الحارث- رضی‌اللّه عنه.
اخزم: همچو افضل میان ملل(4) و روحاست و امروز معروف است به خزیم(5).
اخضر: به فتح همزه و به ضاد معجمه از منازل شریفه نبوی است قریب تبوک.
اذاخِر: جمع اذخر است و وادیی است قریب مکّه(6).
ارابن: به ضم همزه و فتح راء مهمله و کسر موحده و نون در آخر کلمه منزلی است که منحدر می‌شود به مضیق صفراء.
ارثد: به ثای مثلثه و دال مهمله بر وزن احمد وادی ابواست.
ارحضیة: به حای مهمله و ضاد معجمه و یای تحتانیه مشدده و رُحضیه نیز گویند به ضم را. قریه‌ای است مشتمل بر چاه‌ها و مزرعه‌ها و در مُحاذی آن قریه‌ای است که حجر گویند در ناحیه ابلی.
اسقف: کوهی است در جانب رابوغ.
اسواف: به فتح همزه و در آخر آن فا بر وزن افعال در طرف شامی بقیع است در راه احد و اساویف نیز گویند که آن صدقه زید بن ثابت است و در یک قصه، نشستن پیغامبر- صلی اللّه علیه و آله و سلم- بر سر چاه او و آویزان کردن پاهای مُبارک در آن و بعد از آن

---

1- ل: وقعه.
2- ل و م: مرء.
3- ل: مجاحد.
4- ل: بلل.
5- م: خریم.
6- هرسه نسخه: قریب مکّه ندارد از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 4، ص 1123.

آمدن ابوبکر و عمرو عثمان و مبشر شدن ایشان به جنّت(1) در چاهی از اسواف نیز مروی شده، همچنان که مذکور شد در بئر اریس الّا آنکه مبشر در اینجا بلال است- رضی‌اللّه عنه.
اشعر: هجری گفته که صفت اشعر و اجرد را در دو کوه جُهینه یافتم و حد اشعر از جانب یمن وادی [127- ب] روحاست و از جهت شام بواطان.
اشنف:(2) اطمی است رو به روی مسجد خربه.
اضاة بنی غفار: به ضاد معجمه و همزه مقصوره مستنقع آب است یعنی محل جمع شدن آب(3) است.
اضاخ: به مُعجَمتین بر وزن غراب، وضاخ(4) نیز آمده بازاری است یک شبه راه از عرفجا.
اضافر: جمع ضفیره به معنی ریگ مستطیل معوج اسم ثنیه‌ای چند است که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- بعد از آنکه به اراده بدر نمودند از ذفران ارتحال نمودند از آنجا گذشتند.
و ذوالاضافر هَضبه‌ای چند است یعنی کوهچه‌ای بر دو میلی هرشی(5) که آن را نیز اضافر نامند.
اضَم: بر وزن عنب وادی است معروف به ضیقه و در بالای او محلّ جمع شدن سیلهاست و کوهی که در آن وادی(6) است نیز به این اسم مسمّاست.
اطول: اطم است در منازل بنی عبید نزد مسجد خربه من جهت قبلی آن.
اعشار: جمع عشر از وادیهای عقیق‌است و کهف اعشار مضاف و منسوب است به آن.

---

1- اشاره به حدیث عشره مبشّره است که امامیه آن را مجعول می‌داند.
2- م و ل و د: اشنق.
3- م: آن.
4- ل، م: دوضاخ.
5- م و ل و د: هرشا.
6- م: ندارد.

اعظم: به ضم ظاء معجمه جمع عظیم، کوهی است بزرگ در جهت شمالی ذات الجیش(1) و بعضی دیگر چنان که امروز معروف است گفته‌اند به فتح همزه و ظاست یعنی بر صیغه افعل تفصیل و گویند که در پشت آن نبی یا ولیّی است.
اعماد: عبارت از چهار اطم است میان مَذاد و دویخل کوه بنی عبید.
اعواف: یکی از صدقّات نبویّه مذکوره است و عواف نیز گویند.
اعوص: همچو احمر به عین وصاد مهملتین بین بئر(2) سائب و بئر مطلب است در شرقی مدینه.
افراق:(3) به فا و قاف بر وزن اسواق از حایطهای مدینه است و بعضی همزه را مکسور نیز گفته‌اند.
الآب(4): همچو سراب از وادیهای اشعر است که پایان‌تر از عین علا به مضیق صفراء(5) ملتقا می‌گردد.
الْبَن: [128- آ] به فتح همزه و سکون لام و بای موحّده مفتوحه است بر لغت افصح، چنان که در یلبن خواهد آمد.
الهان: همچو نبهان موضعی است از آن بنی قریظه.
ام‌العیال: عینی است که بر سر آن دهی است و این ده صدقه فاطمه زهراست- علیها سلام- و ابن حزم گفته که این ده از آن پسر طلحة بن عبیداللّه است هشتاد هزار دینار در آن محل خرج کرد و غله ثمر او یعنی حاصل میوه او چهار هزار دینار است، زیاده از بیست هزار نخل را آب می‌دهد.
امج: به فتحتین، وادیی است که او و غران از حَرّه بنی سلیم به دریا می‌ریزند. کسی که به مکه می‌رود بعد از خلیص به مقدار دو میل از اوّل آن دو گذشته بعد از آن به یک

---

1- خلاصة الوفا: ذت الجیش.
2- ل، م: بین ندارند.
3- م و ل: افواق.
4- وفاء الوفا: الأب ج: 4، ص 1129.
5- م: ندارد.

میل از ثانی که وادی ازرق می‌گویند می‌گذرد.
امّرْة: به کسر همزه همچو امعه موضعی است قریب جبل المنار[1] و بعضی همزه را مفتوح نیز خوانده‌اند.
انعمُ: به ضم عین مهمله نام کوهی است در یمین کسی که از عقیق می‌آید و همین کوه است که مزنی و جابر زمعی بر سر آن بنا کرده‌اند و انعم به فتح عین کوهی است در بطن عاقل قریب حمای ضَریّه.
اهاب: همچو کتاب و یهاب به یای تحتانیه نیز آمده. بئر اهاب که سبق ذکر یافت منسوب به اینجاست.
اوساط: به سین و طای مهملتین محلی است از دار سعد بن عباده- رضی‌اللّٰه عنه.

بئر ارْما: به فتح همزه و سکون راء مهمله بر وزن سَلمی، سه روزه راهی است از مدینه که غزوه ذات الرقاع در نزد آن وقوع یافته.
بئر الیْه: [الید] به معنی دنبه، در حزم بنی عوال است دو روزه راه از مدینه.
بئر جُشم: به ضم جیم و فتح شین معجمه شاید نام پسر خزرج جدّ بنی مالک بوده باشد و منزل ایشان در غربی رانوناء است در میان بنی بیاضه و آنکه بعضی گفته‌اند: [128- ب] بئر جشم در جرف است اگر صحیح باشد غیر مذکور است.
بئر خارجه: به خای معجمه و کسر راء مهمله اسم. مروی است که چاه مضاف است و این چاه معروف نیست.
بئر خریف: در بئر اریس مجملًا مذکور شد.
بئر خصی: در حرف خای معجمه خواهد آمد.
بئر دُریک: به تصغیر در ک و زریق(2) به قاف نیز آمده است.

---

1- م و ل: ستاریه.
2- ل، م: دریق.

بئر ذروان: به فتح ذال معجمه بر وزن مروان(1) چنان که در بخاری است و در مسلم، ذی اروان است و به اسقاط لفظ ذی بئر اروان نیز گفته‌اند و این چاه در بنی زریق است که لبید بن الاعصم منافق لعنت اللّٰه که پیغامبر را- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- سحر کرده در آن چاه دفن کرده بود، صاحب این چاه است. آب این چاه همچو آب حنا و نخلش همچو رؤس شیاطین بود به امر واجب الامتثال نبوی بعد از اخراج سحر از آن مدفون گردید.

بئر رئاب(2): به کسر راء مهمله و بعد از آن به همزه و الف و بای موحده چاهی است در مدینه.

بئر رکانه: بر ده میلی مدینه است در راه عراق.

بئر زمزم: به دو زای معجمه سَمی زمزم مشهور در بئر اهاب گذشته.

بئر سائب: یک روزه راهی است از مدینه در راه به نجد و یک روزه راه است از شقره و کوهی را که مُشرف است بر آن شِباع گویند بر وزن کتاب و مذکور است که ابراهیم خلیل- علیه‌الصلوات و السلام- بر سر آن کوه نزول فرموده.

بئر عایشه: نام مردی(3) است از بنی واقف و بر سر این چاه اطمی است از آن او در جهت قبله مسجد فضیخ است.

بئر عَذق: به فتح عین(4) مهمله و سکون ذال(5) معجمه معروف است در قبا در منازل بنی انیف.

بئر عروه: در وادی مبارک عقیق است و بئری است به غایت مشهور و درحق آن و قصر مبنی در آن اشعار بسیار از شعرای بلاغت [129- آ] شعار فصاحت دثار واقع شده.

بئر ذات العلم: علم به فتحتین در روبه‌روی روحاست می‌گویند که امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- در آن چاه به جنّ(6) مقاتله نموده.

---

1- ل: مردان.

2- م: رباب.

3- ل: مروی.

4- ل، م: عین ندارند.

5- ل، م: ذال ندارند.

6- ل: حسن.

بئر عاصر(1): از صدقات عثمان است در حوالی قبا.
بئر فاطمه: بنت حسین- سلام اللّٰه علیهما- در آن هنگام که از خانه جده شریفه‌اش فاطمه بنت الرسول- صلی اللّٰه علیه و آله و علیها و سلم- به سبب آنکه آن خانه مبارک را ولید به قهر گرفته در مسجد نبوی درآورد، انتقال نمود و در حرّه غربیه در موضع این بئر دو رکعت نماز کرده بعد از آن دعا نموده بیل به دست مُبارک گرفته آنجا را کنده مزدوران را به کارداشت و ایشان چون به مقتضای نموده آن سیّده کار کردند تا آخر هیچ سنگی پیش نیامد.
بئر فجار(2): در شطیبه خواهد آمد. فجار(3) به تشدید جیم است.
بئر مدری: به کسر میم و سکون دال در نزد او سدّی است که عثمان برای رد سیل مهزور بسته.
بئر مرق: به فتح میم و راء مهمله و به سکون راء نیز گفته‌اند و در آخر حروف قاف است و این بئر در حایط بنی ظفر(4) است و امروز معروف است به مرقیه.
بئر مطلب: منسوب است به مطلب بن عبداللّٰه بن حنطب مخزومی(5) در شش میلی مدینه بر سر راه نجد.
بئر معونه: به فتح میم و ضم عین و بعد هما واو و نون مفتوحه و بعد از نون ها. و او چاهی است در میان کوههایی که ابلی بنی سلیم می‌گویند نزدیک به حره بنی سلیم و مَعُونه نام وادیی است که این چاه در آنجاست.
بئر الملک: به کسر لام و مراد به ملک تبع یمانی است که آن چاه را در منزل خود کنده.

---

1- ل و م: غاضر.
2- ل: قجار.
3- ل: قجار.
4- هر سه نسخه: بنی طفر.
5- ل و م: محزومی.

بئر الهجیم: به جیم به صیغه تصغیر اطمی است در عصبه.
بألا(1): به فتحات ثلاث در مساجد تبوک(2) تقدم ذکر یافت.
بتراء: او نیز در مساجد [129- ب] تبوک گذشت.
البجرات: به فتح باء موحده و جیم و گاهی تصغیر نیز کنند. آبهای باران است که در جبل شوران جمع می‌شود.
بخران(3): به ضم باء موحّده و بعضی به فتح با و سکون حاء مهمله و در آخر راء مهمله نیز گفته‌اند معدنی است بلندتر از فرع و در این موضع غزوه(4) و سریه نیز واقع شده.
بحرج: اطمی است به قبا.
بَدا: به فتح با و تخفیف دال موضعی است نزدیک وادی القری.
البدایع: در مسجد شیخین مذکور شده.
بدر: به فتح با و سکون دال جایی است که بدر نام شخصی آن را کنده و واقعه مشهوره بدر در آن بوده. بدر الموعد و بدر القتال و بدر الاولی و بدر الثانیه(5) و بدر الثالثه همه عبارت یک موضع است به اعتبارات مُختلفه.
بِراق خبت: به کسر با و فتح خاء معجمه و سکون موحده و در آخر تای فوقانیه، صحرایی است که قاصد مکه از بدر به آن مرور می‌کند.
بَرام: به فتح اول و به کسر نیز گفته‌اند. کوهی است همچو خیمه‌ای در اعلای نقیع است(6) در جانب مغرب و در مقابل اوست در جهت مغربِ عسیب.
بُرقه: به ضم اوّل و فتح نیز گفته‌اند و به سکون رای مهمله. در صدقّات نبویّه تقدم(7) ذکر یافت.
بَرقه العَیرات: به فتح عین مهمله و سکون مثناة تحتیّه میان ضریه و بستان

---

1- وفا الوفا: بألی.
2- ل، م: تبوک ندارند.
3- ل، م: بحرج.
4- ل: عروه.
5- خلاصة الوفا: بدر الاولی و بدر الثانیه ندارد. از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 2، ص 1145.
6- ل: است بالنون.
7- م: به قدم.

گشادگیی است و این است که در شعر امریء القیس است.
بِرْک: به کسر باء موحده وادیی است محاذی شواحط در ناحیه سَوارقیه و ثنیه مُبرک را نیز برک می‌گویند.
برکة: به کسر بای موحده محل برآمدن عین ازرق است.
برمة(1): به کسر با نزدیک است به بَلاکث میان خیبر و وادی القرا و در آنجا چشمه‌ها و نخلستان است و آن را ذوالبیضه نیز گویند.
برود(2): به فتح با و ضم را، موضعی است میان طرف [130- آ] ملل و طرف اشعر و موضع دیگر است در طرف حره نار که آن را نیز به این نام خوانند.
بزواء: به رای معجمه بر وزن حلوا بلده‌ای است سفید، بلندتر از ساحل بحر میان جار و وَدّان و غیقه گرمترین بلاد است.
بُضیع: به ضم با و فتح ضاد معجمه به صیغه تصغیر در یسار جار است پایین‌تر(3) از عین غفار، چنان که یاقوت گفته و ظاهراً که همان است که در حرف نون خواهد آمد.
بطحاء: سیل طرف عَظَم شامی و پس صلصلین به آنجا می‌ریزد و آن وادی آن سیل را از میان دو کوه به وادی عقیق می‌ریزد.
بُطْحان: به ضم و سکون و به قولی به فتح اول و کسر ثانی و به قولی به فتح اول و سکون ثانی در اودیه مذکور شد.
بطن نخل:(4) دو روز راه است از مدینه شریفه میان او و مدینه است طرف که خواهد مذکور شد.
بعاث: به حرکات ثلاث و بعضی دیگر گفته‌اند که به ضم است و پس و به عین مهمله و در آخر یای مثلثه و بعضی به عین معجمه نیز گفته‌اند و بعضی دیگر معجمه را بر تصحیف حمل کرده‌اند موضعی است بلندتر از قوری و گویند حصنی است یا مزرعه‌ای در

---

1- ل و م: برود.
2- ل، م: برمه.
3- ل، م: پایان‌تر.
4- ل: نحل.

بنی‌قریظه دو میل راه از مدینه و شاید که قوری همان باشد که امروز معروف است به قوران پایین‌تر(1) از دلال.

بُعبع: به ضم با و اهمال عینین(2)، اطمی است به قُبا.

بُغَیْبُغه: به دو غین معجمه، تصغیر بغبغ یعنی چاهی که قریب الرشاست یعنی ریسمان کوتاه و بُغیبغات(3) نیز گویند و این عیونی است که امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- در اوّل بارکه به ینبع آمده آن را ساخته و تصدق نموده و در زمان مُبارک او حاصلش به هزار وسق رسیده و از جمله اوست خیف الاراک و خیف لیلی و خیف نشطاس و امام حسین- علیه‌السلام- آن را به عبداللّه بن جعفر داد که ثمره آن را بخورد و به حاصل او بر ادای [130- ب] دینش استعانت نماید به شرط آنکه دُختر خود را به یزید بن معاویه تزویج نکند و عبداللّه آن را به مُعاویه فروخت و چون نوبت بنی‌هاشم شد، عبداللّه بن حسن بن حسین به ابوالعباس خلیفه قصّه را عرض کرد و او باز به صدقه علی- علیه‌السلام- رد نمود.

بقال: به فتح باو تشدید قاف موضعی است که در آنجا خانه‌هاست بعضی مجاور بقیع زبیر و بعضی ملاصق بقیع غرقد.

بَقعاء: بر وزن صحرا به معنی زمین خشک بی‌خیر موضع است بر چهارده میلی مدینه که ابوبکر به آنجا برآمده تجهیز لشکر اسلام کرده برای قتال اهل ردّه(4).

بُقْع: به ضم با چاهی است و گویند که آن چاه سقیاست که در نقب بنی دینار است.

بقیع بطحان: به فتح مضاف است به وادی بطحان که مذکور شد.

بقیع الخبجبه: به فتح خاء معجمه و سکون موحده و فتح جیم و بعد از آن موحده و در آخر همه ها. اسم شجری است که در آن موضع می‌روید و سهیلی گفته به دو جیم

---

1- ل، م: پایان‌تر.

2- ل، م: عین.

3- خلاصة الوفا: بغیبات، ص 461.

4- ل: ردّت.

است و ابن اثیر[1] گفته به دو خاء معجمه است.
بقیع الخیل:[2] اسم آنچه مجاور مصلّاست از بازار مدینه و بقیع مصلّا نیز گویند.
بقیع الزبیر: وجه تسمیه‌اش آنکه پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آن را به زبیر داده و او در بعضی از آن برای خود خانه ساخته و این موضع در جوار بنی غنم است و در شرقی اوست بقال و صاحب تاریخ می‌گوید: گمان می‌برم که این همان رَحَبه‌ای است که در محله خدام است در راه بقیع.
بقیع الغَرقد: به فتح غین معجمه نام کبار عوسج است که در آن موضع بوده آن را بریده‌اند و آن موضع را مقبره ساخته یعنی مقبره مشهور معروف که در فضیلت آن اخبار و آثار بسیار به صحت رسیده.
البکرات: در حمای ضریه است.
البلاط: در فصل آخر باب چهارم [131- آ] بر وجه استیفا بیان یافت.
بلاکث: به فتح با و کسر کاف و مثلثه در یک طرف برمه است به بطن اضم.
بلحان: به فتح با و سکون لام اطمّی است در مالی که آن را شجره نامند و امروز مشهور است به شجیره به صیغه تصغیر.
بلده: به سکون لام است.
بلیده: تصغیر ما قبلش هر دو معروف‌اند نزدیک موضعی که مسمّاست به فقیره[3].
بُواطان:[4] به ضم اول و فتح نیز قولی است و طاء مهمله دو کوه‌اند در شامی اشعر که اصلشان یکی و سرهای ایشان مفترق است و میان هر دو عقبه‌ای است که اصحاب محل به آن راه سلوک می‌کنند.

---

1- ل: کثیر.
2- ل: الحیل.
3- در متن عربی آمده است: «قال یاقوت: و هولآل علی» ص 462.
4- م: بواطاف.

بویرمه: چاهی است در بنی الحارث بن الخزرج در نسخه ابن شبه بر این صیغه است لیکن محتمل.
بویره: تصغیر بئر است و در صحیح است که «حرق نخل النضیر و هی البویرة» و آنچه معروف است به این اسم در قبله مسجد قبا نه این موضع است و در بعضی احادیث بویله آمده به لام بدل(1) راء(2).
بیداء: بلندی است که در پیش ذوالحلیفه است چون از وادی برآیند به آن صحرا در آیند میان ذوالحلیفه و جبل مفرح(3).
بَیسان: به فتح موحده و سکون مثناة تحتانیّه و سین مُهمله و الف و نون آبی است شور در میان خیبر و مدینه که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در غزوه ذی قرد به آنجا نزول فرموده و آن محل را نعمان نامیده و به طیب وصف فرمود، ه تغییر اسم کرده. پس حق تعالی تغییر حقیقت او کرده آبش را شیرین ساخته و آن محل را طلحه خریده تصدق نموده.

تاراء: به مَدّ در مساجد تبوک مذکور شد.
تبوک: همچو صَبُور موضعی است میان وادی القرا و شام. صاحب تاریخ گفته: از مدینه تا آنجا دوازده مرحله است لیکن آنچه به ما ظاهر شد زیاده از دوازده مرحله است و در آنجا عینی و نخلی و حایطی است منسوب به پیغامبر [131- ب]- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرموده بودند: وقتی که آنجا نزول کنند هیچ کس به چشمه آن دست نرساند. و دو مرد پیش شده دیدند محل آن را که از آب خالی نیست، پس ایستاده به تیر خود آن را می‌جنباندند تا که آبش بیشتر شود پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: «مازِلتما تبوکانِها» یعنی شما لایزال حرکت می‌دادید پس مُسمّا شد به تبوک و آن سرور- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- عَنَزه خود یعنی عصانیزه را سه بار به محل آن فرو کوفت و از آنجا سه چشمه به جوش آمد و در صحیح مسلم است که پیغامبر-

---

1- ل: لام در بدل.
2- ل: راء ندارد.
3- ر. ک: بخش اضافات.

صلی اللّه علیه و آله و سلم- روی مُنوّر و دست مُبارک معطّر خود را به آب آن شسته باز آن آب را در آنجا ریخته‌اند.
تربان: به ضم تا و سکون را، وادیی است میان ذات الجیش و ملل.
تُرعه: وادیی است از جانب‌قبله با ضم جمع می‌شود ودر صدقات علی- علیه‌السلام- وادی ترعه در ناحیه فدک است میان لابتین حره.
تسریر: وادی است میان دو ضلع حمای ضریه و به لفظ سریر [و] به معنی آن چیزی که بر سر او نشینند خطاست.
تضارع: به ضم اوّل و به ضم رای مهمله و گاهی را، را کسر کنند و اوّل را مفتوح خوانند.
تعار: به کسر تا و اهمال عین کوهی است در قبله ابلی.
تعهن: به کسر تا و ها و به فتح هر دو، نظر به بعضی قولها و به ضم اول و فتح ثانی و کسر ثالث نزد بعضی دیگر و بعضی گفته‌اند که دعهن به دال مهمله در بدل مثناة فوقانیه و بعضی دیگر تُعاهِن هم گفته‌اند به ضم تا و کسر ها. مقصود از همه چشمه خراب شده‌ای است در راه مکه شریفه بعد از سقیا به سه میل و آنکه گفته‌اند که میان قاحه و سقیاست مردود است زیرا که قاحه پیشتر از سقیاست به میلی.
تمنّی: به فتحتین و تشدید نون مکسوره زمینی است که قاصد مدینه مُشرفه بعد از نزول عقبه هرشی [132- آ] آن را قطع می‌نماید و در آنجا کوه چند است که آنها را بیض می‌نامند.
تناضب:(1) به ضم اوّل و کسر ضاد معجمه شعبه‌ای است از دَوّدا که سیلش به عقیق می‌ریزد، امّا تناضب(2) به فتح تا و ضم ضاد و کسر او از اضاة بنی غفار(3) است که بلندتر از سَرِف به نزدیکی مکه.

---

1- ل: تناصب.
2- ل: تناصب.
3- ل: بنی عفار. م: بنی عقار.

تیدد[1]: به فتح مثناه فوقانیه و سکون تحتانیه و بعد از آن دو دال مهمله از جمله اسمای مدینه مُشرّفه است، چنان که در فصل اسماء مدینه سبق ذکر یافت و موضع دیگر از اجرد که در آنجا چشمه‌های خُرد است نیز به این اسم مسمّاست و اجرد نام کوههای جُهنیه است چنان که در حرف همزه گذشت.
تیس: به فتح فوقانیه و سکون تحتانیه اطمی است از آن بنی عنان از قبیله بنی ساعده.
تیم: به فتحتین کوهی است در شرقی مدینه.
تیمآء: به فتح اول و مدّ همزه بلدی است از توابع مدینه، هشت مرحله راه از آنجا.

ثاجه: به جيم مشددة.
ثافل: ثافل اصغر و ثافل اكبر به فا ثالث حروف، دو كوه‌اند در راه مكه شريفه.
ثبار: بر وزن كتاب و در آخر حروف راء مهمله، موضعى است در شش ميلى خيبر.
ثرآ: به كسر و قصر، موضعى است ميان رويثه و صفراء.
ثريّا: به لفظ اسم كوكب مشهور از مياه ضِباب است در حماى ضريه.
ثعال(2): همچو غُراب شعبه‌اى است ميان روحا و رويثه.
ثمام: به ضم و ثمامه نيز گويند و به او مضاف است صُخيرات الثمام و مغاربه در بدل مثلثه باى تحتانيه روايت كرده‌اند و اين موضعى است امروز معروف به صخيرات.
ثمغ: به فتح مثلثه و غين معجمه مالى است در جهت شامى مدينه نزديك به كومه ابوالحمرا كه [به] عمر رسيده بود از يهود بنى حارثه و او تصدق نموده به آن و گفته‌اند كه آن اول جايى است كه تصدّق [132- ب] كرده شده است به او در اسلام.

---

1- ل و م و د: فيكدر.
2- ل: ثغال، م: ثفال.

ثنیة البول: میان ذی خشب و مدینه است.
ثنیةالحوض: از روی گمان ظاهراً که پایین‌تر(1) از مدرج است و حوض منسوب است به مروان.
ثنیة الشرید: از وادی عقیق است. ملک مردی بود از بنی سلیم، مشتمل بر نخلستان و تاک انگور و در معموری چنان بود که گفته‌اند مثل او دیگری دیده نشده؛ معاویة بن ابی سفیان آن را از صاحبش به طلب و استدعا خریده تملک نموده.
ثنیة العایر: به یای مثناة تحتانیه قبل از راء و در عین آن بعضی معجمه نیز گفته‌اند در یمین رَکوبه است و رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در سفر هجرت به آن ثنیه عبور فرموده‌اند.
ثنیة العثعث: منسوب است به کوهکی که آن را سُلَیْع می‌نامند و بر سر آن کوهک است حصن امیر مدینه و ثنیه مذکور در میان آن و سلع است.
ثنیة المدران: به کسر میم است [و ذکر آن در مساجد تبوک گذشت‌ل(2)]
ثنیة المِرّة: به کسر میم و تشدید راء مهمله، قریب موضعی است که مسمّاست به احیا از جمله رابغ.
ثنیة المرار: به ضم میم و کسر او. فرود آمدن حدیبیه است و به فتح میم نیز گفته‌اند.
ثنیة الوداع: به فتح واو، معروف است در جهت شامی مدینه در پس سوق قدیم، میان مسجد رایت و مشهد نفس زکیّه نزدیک به سلع. وجه تسمیه آنکه در آنجا وداع کرده‌اند به زمانی که مُتعه کرده بوده‌اند به ایشان در خیبر و در روایتی آنکه عسکر اسلام در وقت خروج به غزوه تبوک در آنجا فرود آمده بود کأنّه که در آن منزل به اهل مدینه وداع واقع شده و عیاض گفته که ثنیه وداع موضعی است در راه مکه شریفه که مردمی حاجیان را که مشایعه می‌کردند از آنجا می‌برگشتند و در قولی آنکه پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- وداع کرد از آنجا مقیمان مدینه را و قولی آنکه بعضی از سرایای خود را از آنجا وداع [133- آ] فرمود و در روایتی آنکه وداع، وادیی است در مکه. لیکن اصح همه اولی است

---

1- ل، م: پایان‌تر.
2- هر سه نسخه: مطالب داخل قلاب را ندارند از متن وفاء الوفا گرفته شد ج: 4: ص 1167.

انتهى قول عياض.
ثور: به لفظ اسم نرّه گاو[1] در حدود حرم مدينه مذكور است.
ثيب: به فتح ثاء مثلثه و سكون ياى تحتانيه و بعد از آن باء موحده نيز از حدود حرم مدينه است. ابن زباله گفته كه ثيب كوهى است در شرقى مدينه و بعضى گفته‌اند كه ثيب است به فتح مثلثه و سكون ياى تحتانيه و فتح همزه و بعضى ديگر يثيب گفته‌اند مضارع ثاب- واللّٰه اعلم.

جار: قریه‌ای است بر ساحل بحر مدینه که در قدیم بندر کشتیهای مصر و حبشه بوده. میان او و مدینه یک شبانه روزه راه است.
جاعس: به عین و سین مهملتین بر صیغه اسم فاعل. اطمّ بنی حرام است در غربی مساجد فتح.
جَبار: به موحده و در آخر راء مهمله، موضعی است در جهت حباب(2) از ارض غطفان.
جَبْانه: بر وزن ندمانه که به معنی مقبره است، موضعی است، در شامی مدینه نزد ذباب.
جبل بنی عبید: در منازل ایشان است در غربی مسجد فتح.
جَبوب: به فتح جیم و به دوبای موحده در اصل زمین غلیظ است و از این مقوله است جبوب المصلی در شعر بعضی شعرا.
جثجاثه: سیل عقیق به آنجا مفضی می‌شود و جثجاثه در میان حلیفه و ثنیه شرید است و در قدیم در آنجا قصرها بوده.
جَحّاف: به فتح جیم و تشدید حاء مهمله مالی است در عوالی مدینه به جانب سمیحه(3).

---

1- ل: ثره کاو.
2- ل: جناب.
3- ل: سمیخه.

جُحْفه: به ضم جیم و سکون حاء مهمله یکی از مواقیت احرام است مسافت پنج مرحله و ثلثان مرحله از مدینه.
جداجد: به دو جیم و دو دال مهملتین جمع جدجد به معنی زمین مستوی در سفر هجرت مذکور است میان ذی کشب(1) و اجرد.
جُدّ الاثافی: به ضم و تشدید به معنی چاه قدیم از وادیهای [133- ب] عقیق است و همچنین جد الموالی و ذو اثیفیه(2) نیز از اودیه عقیق است.
جذمان: به ذال بر وزن عثمان از مواضع اوس است و در آنجا، اطمّی نیز بود که تُبع نخل آن را بریده.
جراديح: به فتح جیم و دال و حاء مهملتین، چند عقبه سیاه است در میان سویقه و مثعر.
جرف: به ضمتین یا به ضمه و سکون را آبی است در میان مَحَجَّه شام است تا قصاصین بر سه میلی مدینه در جهت شام.
رهشام: به فتح جیم و تشدید راء مهمله، سقایه‌ای است از آن هشام بن اسماعیل در عقیق.
جَزْل: به فتح جیم و سکون زای معجمه به معنی هیزم خشک، وادیی است که به اضم ملاقی می‌شود در ذی المروه و به او منسوب است سقیا الجزل.
جفاف: به کسر جیم و دو فا، موضعی است معروف در عوالی مدینه مشتمل بر باغهای خوب و بستانهای مرغوب.
جفر: به معنی بزغاله چهار ماهه، چشمه‌ای است در ناحیه ضرّیه و آبی است قریب فرش ملل.
الجلسی(3): به فتح جیم، زمین نجد است.

---

1- ل: کشد.
2- م: اثیفه.
3- ل، م: الجلس.

الجماوات:(1) جمع جماء به فتح جیم و تشدید میم و مد همزه، سه کوه است از عقیق.
جُمدان: به ضم جیم و سکون میم و اهمال دال، کوهی است نزد وادی ازرق.
الجموح(2): به فتح جیم، ما بین قبا یعنی کشب از قبا و مرّان است در جهت راه بصره.
الجَمّه: به فتح جیم و تشدید میم، چشمه‌ای است در خیبر که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- قسمة الملائکه نامیده، ثلثان آبش به یک جوی و ثلث دیگرش به جوی دیگر می‌رود چون به آن آب سه خُرما اندازند دو خرما به جوی ثلثان و یکی به جوی ثلث می‌رود و هیچ کس قادر نیست که به هیچ یک از آن دو وجوی زیاده از حصه آن را تواند برد- واللّه اعلم.
جِناب: به کسر جیم عذره‌ای است میان عراض خیبر و فید متّصل به عراض.
جنفا:(3) به تحریک [134- آ] و مد و قصر و به ضم جیم نیز گفته‌اند. آبهای بنی فزاره(4) است در میان خیبر و فید.
جنینة: تصغیر جنت به معنی بستان عقده‌ای است میان ظلم و ملحتین و موضعی است میان وادی القرا و تبوک و روضه الجنینة میان ضریه و حزن بنی یربوع است.
جواء: به کسر جیم و مدّ همزه آبی است در حمای ضریه.
جَوانیّه: به فتح جیم و تشدید واو و کسر نون و یای مشدده و یای مخففه موضعی است میان مدینه و احُد در طرف حرّه شرقیه و خطا کرده آنکه در جهت فرع گفته.
جِبار: همچو کتاب از زمین خیبر است.
جِیّ: به کسر جیم و تشدید یا، میان عرج و روثیه است، در آنجا منازل خوب و دو چاه خوشاب مرغوب بوده در دامنه کوه.

---

1- م و ل: الجمادات.
2- ل، م: جموم.
3- م و د: جتفا.
4- ل: بنی قراره، م: بی‌قراره.

حاجر: موضعی است در غربی نقا به سوی منتهای حرّة الوبرة از وادی عقیق. این است که مذکور است در اشعار نه آنکه از منازل حاج است در بیداء و حاجر الثنیا(1) معروف است در طریق مکه.
حاطب: به کسر طاء مهمله، راهی است میان مدینه(2) و خیبر.
حبْره: به کسر حاء مهمله اطمی است در مدینه و مالی است هم در آنجا از آن بنی قینقاع در نزد حشاشین.
حُبْس: به ضم حا و سکون موحده و سین مهمله، در فصل دهم باب اول مذکور شد و سدی که از آتش حجاز یعنی آتش موعود مذکور در اول کتاب حاصل شده نیز مسمّاست به حبس.
حُبیش: به شین معجمه به صیغه تصغیر، اطمّی است مُتعلق به بنی عُبید در نزد کوه ایشان که در منازل ایشان است.
حِجاز: به کسر حا عبارت است از مکه و مدینه و یمامه و مردمی که میان ایشان و ایشان عهد و سوگند است، این قول امام شافعی است و اصمعی گفته که حجاز عبارت است از زمینی که [134- ب] محترم شده است به حرار(3). یعنی حرها محیط آن شده و او در حریم آنها در آمده و عامه منازل بنی سلیم تا مدینه مسمّاست به حجاز به جهت احتجاز آن منازل به کوهها و یا به سبب ممنوعیت آن به حرها و امام شافعی تصریح کرده به آنکه مکه و مدینه یمانی آن دو روایت کرده در اُم که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بر سر ثنیه تبوک ایستاده فرمود: آنچه این جانب است شام است و اشارت به جانب شام کرد و به جانب مدینه اشارت کرده گفت آنچه این جانب است یمن است. پس از این معلوم شد که حجاز یمنی است بر خلاف قول نووی که مدینه نه شامی است و نه یمانی و بعضی دیگر

---

1- هر سه نسخه: البتنا.
2- ل، م: مکّه.
3- ل: حرها.

گفته‌اند که نصف مدینه حجازی است و نصفش تهامی و قولی آنکه نَجدی است.
حَجر: به کسر حا و سکون جیم قریه‌ای است محاذی ارحضیه(1)، مشتمل بر چاه‌ها و چشمه‌ها، مُتعلق به بنی سلیم و معروف است به حجریه و در مقابلش کوهکی است که قبةالحجر گویند و بعضی به فتح حا نیز گفته‌اند.
حُدیله: به دال مهمله بر وزن جُهینه. به او مضاف است منازل بنی حُدیله.
حُراض: به ضم حا و ضاد معجمه، از اودیه اشعر است در شامی حوره(2).
حربی:(3) نام مابین مسجد القبلتین بود تا مذاد(4) پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آن را تغییر داده به صلحه تسمیه فرموده‌اند. همچنین گفته است شیخ مجدالدّین در این مقام بر خلاف قولش در قاموس، چنان که در حرف خاء معجمه خواهد آمد.
حرُض: به ضمتین و ضاد معجمه و گاهی به فتح ثانی نیز گویند. وادیی است نزد احد و آن را ذو حرض نیز گویند به جهت بسیاری حرض که اشنان است.
حرّه اشجع: در حرّه نار است.
حرّه بنی بیاضه: در غربی مدینه است ورجم(5) ماعز(6) در عهد پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در حره غربیه بوده.
حرّه حقل: در وادی [135- آ] آره است.
حرّه الحوض: میان مدینه و عقیق است و [حرّه] حوض از آن زیاد بن ابیه است.
حرّه راجل: در بلاد بنی عبس است.
حرّه الرجلی:(7) در دیار بنی القین است، میان مدینه و شام و در این حره از صدقات علی- علیه‌السلام. وادیی است مسماست به وادی احمر از ناحیه شعب زید و ایضاً وادیی

---

1- ل: ازحضیه.
2- ل: جوره.
3- ل و م و د: حربا.
4- ل: نداد.
5- ل و م: درجم.
6- م: ماعر.
7- م: رجلا.

است از آن ایشان در این حرّه که بیضا نامند و دیگری قصیبه به ناحیه فدک.
حره رُماح: به ضم راء مهمله و در آخر حروف حاء مهمله در دهناء است.
حره زُهره: به ضم زای معجمه از حره واقم است.
حره بنی سلیم:(1) از جانب شرق محیط است حمای نقیع را.
حره شوران: صدر وادی مهزور است و در حرف شین نیز خواهد آمد.
حره عباد: نزد مدینه است.
حره بنی عُضیده: به ضم عین مهمله و فتح ضاد معجمه در غربی وادی بطحان است.
حره قبا: در قبلی مدینه است.
حره لیلی: مُتعلق است به بنی مُره از غطفان در میان مدینه و وادیی القرا که حاج شامی آن را کوفته می‌گذرد [به طرف مدینه] و در آنجا نخل و عیون است.
حره معصم: این حره عُلیاست که از آنجاست ابتدای سیل بطحان.
حره میطان: کوهی است در شرقی بنی قُریظه.
حرة النار: نزدیک حره لیلی است به ناحیه خیبر و قولی آنکه میان وادی القرا و تیماست و مقتضای کلام اصمعی آن است که آن حره فدک است که از آنجا سیلان نموده است آتشی که خالد بن سنان آن آتش را کشته.
حره واقم: در شرقی مدینه است و مُسما شده است به اطم بنی عبدالاشهل که مسمّاست به واقم و قولی آنکه مُسمّا شده است به نام مردی از عمالیق که به آنجا فرود آمده بوده و به جهت سُکنای بنی قریظه در این حره، حره بنی قریظه نیز گویند و به سبب مُجاورت بنی زهره، حره بنی زهره هم گفته‌اند و در این حُره بوده است [135- ب] وقعه هایله حره در زمان یزید بن معاویه- عَلَیْه ما یَسْتَحِق الْلَعن و الْعَذاب.
حره و بره: به تحریک واو موحده و به سُکون موحده نیز حکایت کرده‌اند. از حره غربی مدینه است در یلی عقیق مقدار سه میل راه از مدینه عین است که مذکور است در

---

1- م و ل: بنی سلیم ندارد.

حدیث عایشه و به این حُرّه منسوب است «خیف(1) حره الوبره» و در اینجاست قصر عروه و مزارع او.
حزره(2): به فتح حا و سُکون زای معجمه از اودیه اشعر است به فرغ(3) در فقاره که سُکان او بنی عبداللّٰه بن الحصین الاسلمیون(4) بودند و در اینجاست ملیحه و در پایان این است سُویقه.
حزم بنی عوال: نزدیک طرف است و از آبهای اوست بئر الیه.
حَزْن: ضد سهل راهی است میان مدینه و خیبر که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از سلوک آن امتناع نموده‌اند.
حزن(5)بنی یربوع: بهترین چراگاه عرب است.
حسنا: به فتح و سکون نون و همزه مقصوره کوهی است نزدیک ینبع و صحرایی است میان عذیبه و جار و یکی از صدقات نبویه است که مذکور شد و مراغی گفته که حسنا به ضم حاست.
حُسَیْکه: تصغیر حسکه است و این موضعی است به طرف ذباب از جهت مغرب.
حَشا: موضعی است در یمین آره و یا کوههای ابواست.
حشّان: به کسر حا جمع حَش به فتح است به معنی بُستان، اطمّی است از آن یهود در یمین راه شهدای احد و حشاشین به صیغه جمع، نیز موضعی است در منازل بنی قینقاع حَشّ طلحه بن ابی طلحه انصاری مجاور مسجد شریف است از جهت شامی و جهت شرقی از آن مُتعلق به عبدالرحمان بن عوف است- رضی‌اللّٰه عنه.
حِصْن خل: به معنی سرکه. قصر خل است که بعد از این خواهد آمد.
حِضْوه:(6) به کسر حاء مهمله و سکون معجمه و فتح واو موضعی است سه مرحله از

---

1- ل: حیف.
2- م: حوزه.
3- ل: فرع، م: فروع.
4- ل و م: الحسین الاسلیمون.
5- م و ل: حرف.
6- ل: حضره.

مدینه که عفوه نام داشت [136- آ] پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آن را به حضوه(1) تبدیل نمودند: اهل آنجا از وبایش به عمر شکایت کردند، فرمود ترک کنید آنجا را. گفتند آنجا وطن ماست و محل معاش و جای شتران ما. پس به حارث بن کلده گفت که در این باب چیست نزد تو؟ یعنی چیست رای تو. گفت بلاد و بائیه کثیرة الشجر و کثیر(2) البعوض(3) می‌باشد و آن خانه وباست ولکن باید که اهل آن انتقال کنند از آنجا و بیرون شوند به سوی زمینی قریب به آن که خوش باشد و کراث و روغن خورند و به تکثر(4) کنند به شرب روغن غربی و استعمال خوشبویها نمایند و پابرهنه نگردند و در روز خواب نکنند، پس به این امور امر فرمود.
حَضیر: بر وزن امیر زمین هموار است که در آنجا چاه‌ها و مزرعه‌هاست و به او منتهی می‌شود نقیع و از آنجاست ابتدای عقیق.
حَفْیاء: به فتح حا و سکون فا و مثناة تحتانیه و الف ممدوده و یا مقصوره(5) است و حیفاء به تقدیم نیز آمده از اینجا دوانده‌اند اسبان خنگ ساخته را تا ثنیه وداع که پنج میل است یا شش میل و در قولی شش یا هفت میل و حفیاء در پایان غابه(6) است.
حَفیر: همچو امیر مشتق از حفر است به معنی کندن، آبی است در دهنا که در آنجا نخل است از آن بنی سعد و موضع دیگر است میان مکّه و مدینه و منزل اشراف آل زبان.
معروف است به حَفْر و حُفیر به صیغه تصغیر منزلی است میان ذوالحلیفه و ملل که مُسمّاست در حدود حرم به حفیر.

---

1- ل و م: حضوره.
2- ل: ملتغة النبات.
3- بعوض: پشّه.
4- ل: تبکیر.
5- ل: مقصوده.
6- ل: عابه.

حَقْل: به فتح حا و سُکون قاف است و به او مُضاف است آره حقل و روضه حقل و حره حقل.
حلآءة: به کسر حاو مدّ لام(1) الف و گاهی حا را مفتوح نیز خوانند. واحدش حلاة است عبارت [136- ب] از کوهی چند است بُزرگ، نزدیک میطان که هیچ چیزی آنجا نَرویَد و از آنجا سنگ آسیا را برند.
حِلیت: به کسر حا همچو سکیّت(2) کوه سیاه است در حمای فید بزرگتر از جمیع کوهها إلّاشعبی و در آنجا معدن ذهب بوده که مثلش نبوده و از آنجا آن مقدار ذهب بیرون آمده که گوشی نَشْنُوده، لیکن به سبب غلبه آب دست از منفعت آن کوتاه شده.
حُلیف: مصغر حلف منزلی است به نجد که مصدّق بنی کلاب چون از مدینه بیرون شود آنجا فرود آید.
حُلیفه: همچو جهینه مصغیر حَلْفه به معنی گیاه، مشهور از وادی عقیق است و میقات اهل مدینه است و لهذا در بعضی روایات آمده که «یُهِلّ اهْلُ المدینه مِنَ العقیقِ» یعنی اهل مدینه احرام می‌بندند از عقیق و عقیق از بلاد مزینه است و نسبت آب ذوالحلیفه به غیر مزینه و هم است و در مقدار بُعد او از مدینه روایات مُختلف است، اختلاف فاحش امّا صاحب تاریخ می‌گوید: من از در مسجد نبوی یعنی باب‌السلام تا در مسجد شجره یعنی مسجد ذوالحلیفه گز کردم نوزده هزار و هفت صد و سی و دو و نیم گز یافتم که پنج میل و ثلثان می‌شود الّا صد گز و نسبت چاه آنجا به امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- کذب است چنان که ابن جماعه بر آن است و آنکه در حدیث است که «کُنّاَمَع النّبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- بذی الحلیفه من تهامه» مراد موضعی است میان حاذة و ذات عرق و ایضاً میان مدینه و تبوک موضعی است مسمّا به ذوالحلیفه.
حمایان:(3) موضعی است نزدیک بلیده که مضاف است به او حرم الحماتین.(4)

---

1- ل: لام ندارد.
2- ل و م: سلیت.
3- م و ل: حماتان.
4- ل: حزم الحماتین.

حُمام: به ضم حا و تخفیف میم و به او مضاف است عمیس الحمام [137- آ] در میان فرش و ملل.
[ذات الحماط در مساجد ذکر آن گذشت].
حماضه: به ضم حا و تشدید میم، حایطی است در بنی بیاضه.
حَمْت: به فتح حا و سکون میم، نام کوه ورقان است و بین القُدسین نیز عقبه‌ای است مُسمّا به حَمْت.
حمراء الاسد: به مد و اضاقت، موضعی است در هشت فرسنگی مدینه بر یسار عقیق در راه مکه و ایضاً حمرا موضعی است پیشتر از صفراء که نخل دارد، حِما به کسر حا و مد همزه و گاهی به قصر همزه نیز خوانند، به فارسی چراگاه و به ترکی قوُرُق گویند یعنی علفزاری که آن را حُکّام برای چهار پایان خود از غیر منع کنند و در مدینه مُشرّفه چند حمای مشهور است که بعضی را پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- برای ابل(1) صدقه حما ساخته و بعضی را عمر نیز برای شتران. صدقه یکی از آنها حمای نقیع است به نون مفتوحه و قاف مکسوره که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آن را قورق ساخته از صدر وادی عقیق در یمانی مدینه مقدار چهار بُرد راه و قولی آنکه شصت میل است از مدینه و شاید که مقصود این قائل طرف اقصای او بوده باشد- واللّٰه اعلم.
دیگر حمای ربذه است به فتح راء مهمله و موحّده ذال معجمه که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- برای ابل صدقه آن را حما نموده و ابوذر غفاری- رضی‌اللّٰه عنه- آنجا می‌بوده و هم در آنجا از دار دنیا به دار آخرت هجرت فرموده و در روایت صحیحه آمده عمر آن را حما ساخته پس توفیق بین‌الرواتیین آن است که بعد از آن حضرت، عمر نیز بعضی حوالی حمای نبوی را زیاده کرده در آنجا داخل ساخته باشد- واللّٰه اعلم.
دیگر حمای شرف است که عمر آن را حمایت کرده و این موضعی است در کبد [137- ب] نجد قریب ربذه.
دیگر حمای ضریه است به فتح ضاد و کسر راء و تشدید یا که قریه‌ای است هفت مرحله راه از مدینه در راه حاج بصره به سوی مکه و گویند ضریه نام چاهی است در آنجا و یا نام زنی از قضاعه و این مشهورترین قُورُقْهاست و گفته‌اند اول کسی که آن را حمایت

---

1- م: اهل.

کرد عمر بود و بعد از آن چون در زمان عثمان ابل صدقه بسیار شد تا به حد چهل هزار رسید آن حما را بسیار زیاده ساخت.
دیگر حمای فید است به فتح فا و مثناة تحتانیه و این منزلی است در راه حاج عراقی که بازار و برکه‌ها و نخل و چشمه‌ها دارد. قول بعضی مُورخان مقتضی آن است که از مدینه نه مرحله بوده باشد- واللّٰه اعلم- و معلوم نیست که اول بار چه کسی آن را حمایت کرده.
حَنان: به فتح حا و تخفیف نون نام ریگ توده است بزرگ همچو کوه در یمین کسی که از ذفران(1) به بدر می‌رود و به تشدید نون نیز گفته‌اند.
حنذ: به فتح حا و ذال معجمه قریه‌ای است از آن احَیحَة بن الحُلاج.
حورتان: یکی یمانی است و دیگری شامی و امروز معروف است به حوره و حویره.
حوضا: در مساجد تبوک مذکور شد.
حوض مروان: در عقیق است.
حوض ابن هشام(2): در حره غربیه است.
حَیْفا: لغتی است در حَفْیا.

خاخ: به دو خاء معجمه و روضه خاخ نیز گویند. بلدی است در یک شق حمراء الاسد از جانب راست آن مایل به شرق که محمد بن جعفر و علی بن موسی الرضا و غیرهما در آنجا منازل داشتند و واقدی گفته: خاخ یک برید است از مدینه و در اشعار ذکر خاخ تکرار بسیار یافته.
خاص: وادیی است [138- آ] به خیبر.
خَبا: به فتح و سکون و همزه وادیی است مُنتهی می‌گردد به هموارهٔ پایان‌تر از

---

1- ل: دفران.
2- در عربی ابن هاشم ص 1198.

قبا.
خَبار:(1) بر وزن سَحاب به معنی زمین نرم است و مسجد فیفا الخبار به این موضع منسوب است.
خبان:(2) همچو قبان کوهی است میان معدن نقره و فدک.
خبرالعِذق: به کسر عین مهمله و فتح ذال معجمه و قاف، زمین هموار است در ناحیه صمّان که آب بسیار و درخت سدر بی‌شمار دارد.
خبراء اصایف: میان مکه و مدینه است.
خَرّار: به فتح و تشدید غدیری است در شامی مُثعر(3) و خرار مذکور در سفر هجرت قریب جحفه است و در سریه سعد بن ابی وقاص از زمین حجاز است.
خُربا:(4) همچو حُبلی منزلی است مُتعلق به بنی سلمه در میان مسجد قبلتین تا مذاد که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- اسم آن را تغییر داده صالحه نامیده‌اند. برای تطاول و احتراز از اسم خراب در قاموس چنین است و صاحب تاریخ نیز این قول را استصواب نموده بر خلاف گذشته در حرف حاء مهمله.
خرْمآء: تأنیث اخرم به معنی لب چاک چشمه‌ای است در وادی صفراء.
خریق:(5) همچو امیر(6) وادیی است نزد جار متصل ینبع.
خُریم: همچو زبیر کُتلی است میان بدر و مدینه که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت رُجوع به آنجا عبور فرموده‌اند.
خُشُب: به ضم معجمتین و بای موحّده وادیی است یک شبه راه از مدینه و در مساجد تبوک نیز مذکور شد و در آنجا قصری است از آن مروان و منازل غیر آن و ذوخشب نیز گویند.

---

1- ل: حبار.
2- م: خبا.
3- م: مشغر، ل: مثغر.
4- ل: خزبا.
5- ل و م: خرلق.
6- ل و م: حریق.

خشرْمه: وادیی است قریب ینبع که سیلش به دریا می‌ریزد.
خُشین: تصغیر خشن است که غزا نمود زید بن حارثه- رضی‌اللَّه عنه- جذام را از زمین خشین.
خصی: به لفظ خصی به معنی خایه بریده، اطمّی است [138- ب] در شرقی مسجد قبا بر سر بئر الخصی و اطمّی است از آن بنی حارثه.
خضرة:(1) به فتح اول و کسر ثانی از دیه‌های آره است و زمینی است در نجد، از آن محارب که سریه ابی قتاده- رضی‌اللَّه عنه- در آنجا واقع شده، ابوداوود روایت کرده که تغییر داد پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- اسم زمینی را که مُسمّا بود به عفره و نامید خضره و شعب الضلاله را شعب الهدی نام نهاد و بنی الزنیه را بنی‌الرشده تسمیه نموده.
خفینن: به فتحتین خا و فا و سکون یای تحتانیه و به فتحه نون اولی وادیی است یا قریه‌ای میان مدینه و ینبع و قولی آنکه دو شعب است که یکی به ینبع می‌ریزد و دیگری بر خشرمه.
خَفیّه: ضد جلیّه از وادیهای عقیق است.
خلایق: جمع خلیقه است که عنقریب خواهد آمد و خلیقه از آن عبداللَّه بن ابی احمد بن جحش است که در آنجا مزارع و قصور و نخیل است از آن مردم بسیار از آل زبیر و آل احمد و سیل عقیق بر آنجا مرور می‌کند و مطری گفته که سیل نقیع به بئر علیا معروف، به خلیقه می‌رسد و در این موضع آبار کثیرة یکی از آنها خلیقه است.
خَلص: به فتح خا و سکون لام و صاد مهمله وادیی است از آره.
خل: موضعی است میان مکّه و مدینه قریب مرجح.
خلیقه: به قاف بر وزن سَلیقه همان است که در خلایق مذکور شد و شیخ مجدالدین گفته: منزلی است در دوازده میلی مدینه(2).
خُم: یا نام مردی است که مضاف شده است به او غدیر خم که قریب جُحفه است و

---

1- ل: حضرة.
2- ل: در دوازده میلی مدینه منزلی است.

یا اسم وادیی است از وادیهای آنجا. امام نووی گفته: خم نام غیضه‌ای است برسه میلی که نزد او غدیری است مشهور و مضاف است به آن غیضه.
خندق: یعنی خندق که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به مشاورت سلمان فارسی- رضی‌اللّٰه عنه- در غزوه احزاب در بیرون مدینه حفر نموده‌اند در حدود آن و عدد ایام شغل در آن اختلاف بسیار نموده‌اند و در اصل این کتاب مذکور است و از برای اختصار همین اقتصار نموده شد.
خویفه: صاحب مسالک و ممالک(1) از توابع مدینه عد کرده است.
خیبر: اسم ولایتی است مشتمل بر قلعه‌ها و مزرعه‌ها و نخیلها در سه روزه مدینه، در یسار حاج شامی و گویند که خیبر به زبان یهود قلعه را گویند و ایضاً گفته‌اند که مُسمّا شده به اسم کسی که اول بار به آنجا نزول کرده و او خیبر برادر یثرب است و پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- قریب یک ماه به نزول رکاب میمون آن دیار را مُشرّف ساخته، قلعه‌های آن را همه فتح نمودند و می‌خواستند که اهل آن را از آنجا جلا کنند. ایشان گفتند: ما را بگذار که اینجا کار کنیم که اینجا عالمیم. پس آن حضرت ایشان را در آنجا تقریر نموده بر نصف ثمر و حب معامله نموده گفت که شما را اقرار می‌کنیم تا آن وقت که می‌خواهیم و در روایتی آنکه تا آن زمان که خدا می‌خواهد. پس ایشان در آنجا بودند تا آن زمان که عُمَر ایشان را جلا نمود.
خَیْط: به لفظ خیط(2) به معنی ریسمان، اطمی است از آن بنی سواد مُشرف است بر حره در مشرقی مسجد قبلتین.
خیل: به لفظ خیل به معنی اسب، مضاف است به او بقیع الخیل مذکور در سوق مدینه نزد دار زید بن ثابت و ایضاً کوهی است میان مجنب(3) و صرار که در مغازی مذکور(4) است [139- ب] و روضة الخیل از اراضی نجد است.

---

1- کتاب مسالک و الممالک: از چند مؤلف به خصوص ابن خرداذبه است.
2- ل و م: حنط.
3- ل: محنب.
4- ل: کور.

دار القضا: در ابواب مسجد مذکور شد.
دار نخله: مضاف است به واحد نخل به سبب بودن نخل در آنجا و آن دار مجاور سوق مدینه بود قریب زورا.
دَبّه: به فتح اول و تشدید ثانی و گاهی تخفیف نیز کنند. موضعی است در تنگی صفرا که دبة المستعجله گویند و موضعی دیگر است میان اضافر و بدر و در قاموس گفته دُبه به ضم موضعی است قریب بدر.
دَرّ: به فتح اول و تشدید راء مهمله، غدیری است در پایان حره بنی سلیم بلندتر از نقیع.
دَرَک: به فتحتین و به تصغیر نیز گویند. موضعی است که در آنجا میان اوس و خزرج در ایّام جاهلیّت واقعه‌ای واقع شده.
دَعان: به فتح اول میان مدینه و ینبع است و معاویه در حق او گفته: «و اما دعان فنهانی عن نفسه».
دَهِنا: به فتح اول و کسر ثانی و نون و الف ممدود و گاهی قصر نیز کنند، موضعی است قریب ینبع.
دوداء: به مدّ، موضعی است نزدیک ورقان.
دوران: همچون حوران وادیی است در طرف قدیر از جانب جُحفه.
دومه: به فتح اول در بئر اریس گذشت.
دومة الجندل: به ضم اول و فتح آن و ابن دُرید فتح را منکوست و دوماالجندل نیز گفته‌اند. ابن الفقیه آن را از اعمال مدینه شمرده و دوماً بن اسماعیل- علیه‌السلام- نیز گفته‌اند و ابوعبیده گفته: دُومة الجندل قلعه و قریه‌های چند است میان شام و مدینه قریب جبل(1) طیّ و گفته که دومة از قریه‌های وادی القُری است و ذکر کرده که در آنجا قلعه‌ای است مُحکم که آن را مارد گویند و آن حصن اکیدر مَلِکْ است که رسول- صلی‌اللَّه علیه

---

1- ل: حبل.

وآله وسلم- خالد بن ولید را از تبوک به جانب او متوجّه ساخته فرمود: زود باشد که ملاقات کنی به او در حالتی که صید وحش می‌کرده باشد. الحدیث [140- آ].

ابن سعد گفته: دومة الجندل در طرفی است از شام میان آن و دمشق(1) پنج شبه راه است و میان آن و مدینه پانزده شبه راه است و آنجا را پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- غزات کرده و به ساحت آن نزول فرموده و در آنجا هیچ کس نیافته و از آنجا سریه‌ها فرستاده.

ابن هشام گفته: پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- پیش از آنکه به آنجا رسند رُجوع فرموده‌اند و زعم بعضی آن است تحکیم حکمین در دومة الجندل بوده و از ابن ابی لیلی در این باب حدیثی منقول است.

دُوَیْخل: به ضم دال به صیغه تصغیر یکی از دو کوهی است که در غربی مساجد فتح است متعلق به بنی عبید.

## حرف الدال المعجمه(2)

ذاتِ الاجدال: به جيم موضعى است در تنگى صفراء.
ذَوامَر: به فتح همزه و ميم سه منزل راه است از مدينه شريفه در قريه نخيل. ابن حزم گفته: پيغامبر- صلى‌اللّٰه عليه وآله وسلم- او را به عوسجه جهنى اقطاع نموده.
ذواوان: به معنى حين. ابن اسحاق گفته كه چون پيغامبر- صلى‌اللّٰه عليه وآله وسلم- از غزوه تبوک مراجعت فرموده به ذواوان كه ميان او و مدينه يک ساعت راه است نزول نمود خبر مسجد ضرار به سمع شريفش رسيد.
ذوالجَدْر: به فتح جيم و سكون دال بر شش فرسنگ است در نواحى قبا.
ذات الجيش: به فتح جيم و سكون مثناه تحتانيه و اولات الجيش نيز گويند، از حدود حرم محترم مدينه مُشرّفه است. گويند كه بر شش فرسنگى ذوالحليفه است در قولى و

---

1- ل و م: دمش.
2- در متن عربى چاپ شده خلاصه وفاء الوفاء مبحث «ذال» بسيار ناقص آمده است. معلوم شد كه نسخه كامل در اختيار مصحح نبوده است. ص 481، افتادگيهاى اين مبحث در متن عربى در مبحث راء و جيم آمده است. ص 483.

قولی آنکه ده فرسنگ است و در قولی دیگر دو فرسنگ و او یکی از منازل متبرکه نبوی است- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم.
ذوالجیفه: در مساجد تبوک مذکور شد.
ذات الحماط: در مساجد مذکور شد.
ذات الخطمی: در مساجد تبوک گذشت.
ذات الرضمه:(1) به تحریک و سکون ضاد قریب صفراست و رضمتان نیز گویند.
ذات الرقاع: چاه ایام جاهلیّت [140- ب] در نزدیک نخل و قولی آنکه کوهی است که در آن کوه سفیدی و سیاهی و سرخی است و قولی آنکه در آنجا درختی است مسمّا به این اسم و قولی آنکه بنابر آنکه در آنجا عَلَمْها و رأیتها ترتیب و ترقیع کرده‌اند مُسمّا شده است غزوه ذات الرقاع به این اسم و قولی آنکه در آنجا صلات خوف گزارده آنجا را به این اسم نامیده‌اند کانّه که نماز را در آنجا مرقعه ساخته‌اند و گفته است که ابو موسی اشعری به سبب آن مسمّا شده به این اسم به سبب پیچیدن صحابه در پاهای خود خرقه‌ها، همچنان که در صحیح مسلم است.
ذات النصب: به ضم نون و صاد مهمله و بای موحده موضعی است در معدن قبلی که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بلال بن الحارث اقطاع نموده میان او و مدینه مُشرّفه چهار برید است.
ذُباب: همچو غراب و کُتاب کوهی است که مسجد رأیت بر بالای اوست.
ذرع: نام چاه خطمه(2) است.
ذرْوان: در منازل بنی زریق است در قبله خانه‌هایی که در قبله مسجد است و بئر ذروان به او منسوب است.
ذَفِران: به فتح اول و کسر ثانی و بعد از آن راء مهمله و نون در آخر کلمه وادیی است که در مساجد طریق مکه مذکور شده.

---

1- ل، م: ذات الرضم.
2- ل: حطمه.

ذوحده: به حاء مهمله در جانب ذُباب است.
ذوالطفینتین: به ضم طا و سکون فا از مغاکیهای آب وادی عقیق است و امروز مشهور است به ابوالطفا.
ذات الغار: چاه خوش آبی است و سیراب است در سه فرسخی سوارقیه.
ذوالغرا: به فتح و مد از عقیق است.
ذوالفصن: به معنی شاخ درخت از اودیه عقیق است.
ذوالغضوین:(1) به لفظ ثنیه غضا در سفر هجرت مذکور است و به مهملین نیز گفته‌اند.
ذوالقصّه: به فتح قاف و تشدید صاد مهمله موضعی است یک برید راه از مدینه در مقابل نجد و بعضی در مسافت زیاده‌تر [141- آ] نیز گفته‌اند.
ذوالقطب: به ضم قاف و سکون طاء مهمله از اودیه عقیق است.
ذوالمرخ: به خاء معجمه و سکون راء مهمله موضعی است در قرب ساحل بحر در قرب ینبع.
ذومَرخ: به فتحتین یا به فتحه و سکون «وادیی است میان فدک و ابشیه(2).
ذوالمرْوَه: در مساجد تبوک مذکور شد.

رائع: در وادی عقیق است.
رابغ: به موحّده و معجمه وادیی است از جُحفه و غدیری است در طرف اسقف که آبش نادر است که خشک شود و اسم قدیمش رابوغ است.
راتج: اطمّی است که آن ناحیه به اسم آن مُسمّا شده و آن در شرقی ذباب است مایل شام، مطری گفته: راتج کوهی است در پهلوی کوه بنی عبید، پس اگر این قول صحیح باشد آنچه بالا گذشت غیر این است.

---

1- ل، م: ذو الفضوین.
2- ل، م: ابوا.

راذان: یاقوت گفته از نواحی مدینه مُشرّفه است و در حدیث ابن مسعود مذکور است و ایضاً راذان دو قریه است از سواد عراق.
رامة: منزلی است در راه حاج عراقی یک مرحله راه از بصره و بعضی رامتان نیز گفته‌اند.
رانوناء: به دو نون و مدّ الف بر وزن عاشورا، در ذکر اودیه گذشت.
راية الأعمی: از وادیه‌های عقیق است.
رايةالغراب: ایضاً از وادیهای عقیق است.
رَباب: بر وزن سَحاب کوهی است در راه فید مدینه.
رُبا: به ضم راء، جمع ربوه است میان ابواء و سقیا در راه مکه شریفه.
رَبَذه: به تحریک با و اعجام ذال قریه‌ای است به نجد از اعمال مدینه مُشرّفه، چهار روزه راه از آنجا و پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آنجا را برای ابد صدقه قُورق نموده و قولی آنکه ابوبکر آن را قُورق ساخته و قولی دیگر آنکه عمر قُورق ساخته و این قول مشهورتر است.
رَبیع: به فتح را و کسر با موحّده و سکون مثناة تحتانیه [141- ب] موضعی است در نواحی مدینه و یوم الربیع روزی از روزهاست اوس و خزرج در آنجا به هم قتال کرده‌اند.
رِجام: بر وزن کتاب کوهی است دراز در راه اهل اضاخ و سیزده میل است از ضریه و در غربی آن آبی است مُسمّا به اسم آن.
رجلی: در حرة الرجلی بیان کرده شد.
رجیع: همچو امیر وادیی است نزدیک خیبر که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در آنجا لشکر کشیده نشسته‌اند تا میان اهل خیبر و غطفان حایل و آنها را نگذارند تا به یکدیگر مدد کنند و این مقدمه جنگ بود به اهل خیبر.
رحابه(1): موضعی است در میان بنی بیاضه.
رَحَبه: همچو رقبه در بلاد عذره نزدیک وادی القری و سقیا الجزل است و یاقوت به

---

1- ل: رجله.

ضم و سکون ضبط نموده.
رِحضِیّه:(1) به کسر را و ضاد معجمه بر وزن زنجیّه از رحضیه مذکوره است.
رُحْقان: به ضم را و سکون حاء مهمله و قاف و نون وادیی است در یمین کسی که از نازّیه متوجّه مستعجله است که به خیف بنی سالم می‌ریزد.
رُحیْب:(2) تصغیر رحب(3) است. کوهی است معروف نزدیک اراین.
رُحیّه: تصغیر رحاست، چاهی است در میان مدینه و جُحفه.
ردیهه: از اودیه عقیق است.(4) رَسّ: به فتح را و تشدید سین مهمله، اودیه قبلیه، ابن درید گفته: رس و رسیس دو وادی است یا دو موضع است در نجد.
رشاد: از اودیه اجرد است. نامش در قدیم غوا بوده که رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آن را تغییر داده رِشاد نامیده اهل آن را گفته‌اند که بنی رشدان‌اند.
رضوی: همچو سکری کوهی است یک روزه ینبع و چهار روزه راه از مدینه شریفه که سنگهای مسان(5) را از آنجا می‌گیرند.
رِعْل: به کسر اول و سکون ثانی، اطمی است در منازل بنی عبدالاشهل.
رَقمتان: دو بلندی است از بلندیهای [142- آ] حره غربیّه که رنگش سُرخ به زردی مایل است و رقمه نیز گویند به صیغه مفرد و ایضاً رقمه موضعی است در قرب وادی القری و نجد و بصره و ایضاً در زمین بنی اسد موضعی است مُسمّا به رقمتان.
رقم: به تحریک وسط و سکون آن موضعی است در شرقی مدینه که در آنجا به اربد بن صیفی که قصد قتل پیغامبر داشت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- حق- سبحانه- صاعقه را بر وی فرستاد و بعضی دیگر گفته‌اند رقم کوههایی است در دار غطفان و آبی است در

---

1- ل: رخضیه.
2- ل: رجیب.
3- ل: رجب.
4- د: از ردیهیه تا است ندارد.
5- ل: افسان.

آن مكان.
رقيبه: تصغير رقبه به معنى گردن كوهى است مُشرف بر خيبر و بر وزن سَفينه نيز گفته‌اند.
رِكابيّه: منسوب به ركاب كه شتران است و آن موضعى است ده ميلى راه از مدينه.
رَكوبه: همچو حَلوبه به ياء موحده، كُتلى است پرمشقت قبل از عرج به سه ميل.
رِمّه: به ضم را و كسر آن و تخفيف ميم و تشديد آن. دشتى است عظيم در زمين نجد كه ما بين بالا و پايان آن هفت شبانه راه است از حره فدك تا قصيم و بطن الرمه در بلاد غطفان است در راه فيد مدينه.
رُواوه: به ضم را و رواتان نيز گويند موضعى است كه در آنجا غديرى است كه سيل عقيق از ميان آن مى‌گذرد.
رَوْحا: به فتح را و سكون واو و حاء مهمله است. ميان آن و مدينه در قولى چهل ميل است و در قولى سى و شش و در ديگرى سى ميل گويند كه چون تبّع از قتال اهل مدينه بازگشته آنجا فرود آمده استراحت كرد آنجا را روحا نام نهاد و بعضى ديگر گفته‌اند: به سبب گشادگى و روح آنجا مُسما شده به روحا و در مسجد عرق الظبيه گذشت كه پيغامبر- صلى‌اللّه عليه وآله وسلم- گفته‌اند: اين سجاسج روحاست و اين وادیى است از واديهاى جنّت و آن موضعى كه در آنجا مقبره [142- ب] سيدنا ابراهيم است از بقيع نيز مسمّاست به روحا.
روضة الأجاول:(1) به جيم در نواحى ودّان است.
روضة الاجداد: قريه‌اى است در بلاد غطفان از وادى قصيبه در قبلى خيبر.
روضة الجام: به فتح همزه و سُكون لام و بعد از آن جيم و الف و ميم از وادى عقيق است.
روضة الخَرْج: [به ضم حاء معجمه و سكون راء مهمله از نواحى مدينه است و روضه خرجين نيز گويند. [روضة الخزرج: به لفظ قبيله‌اى از انصار در نواحى مدينه].

---

1- ل و د: الاوجال.

روضة الحماط: [از وادی عقیق].
روضة الصُها: به ضم صاد مهمله و ها جمع صهوه، کوهی چند است در شامی مدینه سه روزه راه که این روضه در نزد آن کوهها است و بسیار است که مها نیز گویند.
روضه عُرینه: بر وزن جُهینه وادیی است در ناحیه رحضیّه که در زمان جاهلیت و اسلام آن را برای اسبان قُورق می‌کرده‌اند و پایان‌تر از اینجاست قلهی.
روضه عقیق: یعنی عقیق مدینه که وادیی مشهور است.
روضة الفلاج:(1) در کلمه فلجه مذکور خواهد شد.
روضه مَرَخ: به تحریک میم و رای مهمله و خای معجمه، موضعی است از مدینه.
رُوَیثه: به ضم اول و فتح ثانی و سکون یاء تحتیه و ثاء مثلثه منهلی است در راه مکه مقدار شصت میل راه از مدینه و منهل محل آب خوردن است.
رُهاط: بر وزن فُرات به طاء مهمله، موضعی است در ینبع و نیز گفته‌اند که قریه‌ای است در نزدیک مکه، آن را رهاط گویند.
رَیّان: ضد عطشان. اطمی است از آن بنی حارثه و دیگری از آن بنی زریق یعنی بناهای عالی و آبی است در حمای ضریه مسمّا به رَیّان.
رَیْدان: بر وزن سلمان. اطمی است یعنی بنای عالی از آن بنی واقف در قبله مسجد فضیخ.
ریم: به کسر را و سکون یاء تحتیه به همزه وادیی است از آن مزینه که به ورقان می‌ریزد و بعد از آن ملاقی می‌شود به عقیق.

زباله: [143- آ] اول یثرب است از جانب شامی مدینه.
زجّ: به ضم اول و تشدید جیم چنان که مجد گوید و به خاء معجمه. دیگری گفته موضعی است در ناحیه ضریه.

---

1- ل: الغلاج.

زراب: بر وزن کتاب و ذات الزراب نیز گویند چنان که در مساجد تبوک مذکور شد.
زَرُود: به فتح اول و ضم راء مهمله و در آخر کلمه دال مهمله، موضعی است در نزدیکی ابرق العَزاف که در حرف همزه مذکور شده.
زغابه: همچو سحابه به غین معجمه و به ضم اوّل نیز گفته‌اند محل جمع شدن سیلهای عقیق است در غربی مشهد سیدنا حمزه- رضی‌اللّه عنه.
زمزم: در چاه‌های مبارک مدینه مذکور شد.
زَوْر: به فتح اول و در آخر راء مهمله، کوهی است و یا وادیی در نزدیک سوارقیه.
زَوْراء: به فتح اول و سکون ثانی موضعی است از بازار مدینه در نزد مشهد مالک بن سنان- رضی‌اللّه عنه- که در آن موضع خانه‌ای داشته است. عثمان مسمّا [کرد(1)] به زوراء که ندای اول جمعه که قبل از ندای خطبه است در زمان ایشان مسنون(2) شد در بالای آن خانه وقوع یافته و آن موضعی که ابراهیم بن النبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- مدفون است، ایضاً مسمّاست به زوراء. نیز مالی است از آن احیحة بن الجلّاح(3).
زهره: به ضم اول و سکون ثانی در میان حره شرقیه و حره سافله از جهت قف.
قریه‌ای بوده به غایت بزرگ، چنان که گویند که سیصد زرگر در آن مُتوطن بوده‌اند.
زَیْن: مقابل شین مزرعه‌ای است در جرف که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- آنجا زراعت فرموده‌اند چنان که ابن زباله روایت کرده.

سایر: به صیغه فاعل و سایره نیز گویند از نواحی مدینه است.
سافله: مقابل عالیه است [143- ب] و مدینه مُشرّفه منقسم است به عالیه و سافله و آخر عالیه سنح(4) یعنی شورستان است به مقدار یک میل از مسجد متبرک نبوی- علی

---

1- ل، م: شد.
2- مسنون: خوب.
3- ل: حلاج.
4- م: سبح.

صاحبه افضل الصّلوات- و آنچه پایان‌تر از آن است سافله است و باید دانست که سافله مخصوص نیست به شامی مدینه چنان که توهّم کرده می‌شود از بعضی عبارات.
ساهیه: از وادیهای عقیق است.
ساية: وادیی است عظیم. کوه او را شمنصیر گویند و در این وادی زیاده از هفتاد چشمه آب بوده که موز و انار و انگور و نخل خرما داشته.
سِتار:(1) به کسر و مثناة فوقیه، کوهی است در حمای ضریه و کوه دیگر از عالیه در دیار بنی سلیم و سه کوه دیگر از ینبع.
سُدّ: به ضم بندی است که عبداللّه بن عمرو بن عثمان آن را بسته و از اینجا می‌آید وادی رانوناء به قرب غیر و غیر این نیز بعضی مواضع دیگر هست که سدّ می‌نامند.
السراة:(2) به فتح و تخفیف راء مهمله از بزرگترین کوه‌هاست و این است حدّ میان نجد و تهامه زیرا که این کوهی است که از جانب یمن آمده و تا اطراف شام رسیده و حاجز شده یعنی فاصله گشته میان غور و نجد یعنی پستی و بلندی و لهذا مسمّا شده است به حاجز.
ذوسرح: به فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و بعد از آن حای مهمله وادیی است نزدیک ملل.
سِرّ: به کسر موضعی است در نجد از آن بنی اسد و موضعی است دیگر در بلاد بنی تمیم و به ضم موضعی است در دیار مزینه.
سَرّاره: به فتح و تشدید رای مهمله، اوّل در منازل بنی بیاضه است غیر باغی که امروز معروف است در نزد قبا.
سَرْغ: به فتح و غین معجمه قریه‌ای است در وادی تبوک سیزده مرحله از مدینه مُشرّفه و اواخر اعمال مدینه است چنان که مجد گفته [144- آ].

---

1- ل: سنار.
2- ل و م: سراة.

سریر: همچو زبیر وادیی است نزدیک جار.
سَعْد: به فتح اول و سکون عین مهمله کوهی است نزدیک ذات الرقاع سی میل راه از کدید.
سَفا: بر وزن قفا از نواحی مدینه شریفه است.
سفان: وادیی است که نزد بحر با ضم ملاقی می‌شود.
سَفَوان:(1) به فتحات وادیی است از ناحیه بدر که غزوه بدر اولی در آنجا واقع شده.
سقایه: سقایه سلیمان بن عبدالملک در جرف است، از آنجا حاج شامی متوجه شام می‌شود.
سُقْیا: به ضم سین و سکون قاف چند موضع است که سُقیا می‌نامند از آن جمله یکی سقیای سعد است در حره غربیّه؛ دیگر قریه بزرگ است از اعمال فرع در راه قدیم مکّه مُعظمه و نیز موضعی است در وادی جزل نزدیک وادی القری مقدار هفت مرحله راه از مدینه.
سقیفه بنی ساعده: هر بنایی که مُسقف باشد نه به طرح خانه چنان که به فارسی ایوان گویند آن را سقیفه نامند و سقیفه بنی ساعده در حدیث بیعت ابوبکر مذکور است.
سَکاب(2): همچو قَطام کوهی است از کوههای مدینه.
سَلاح: ایضاً همچو قطام موضعی است پایان‌تر از خیبر که جمعی از غطفان به بشیر بن سعد انصاری که به جانب یمن فرستاده شده بود واخوردند.
سلاسل: به لفظ جمع آبی است در ارض جذام در پس وادی القری ده روزه راه از مدینه مُشرفه.
سُلالم: به ضم اول نام آخرترین موضعی است از خیبر که فتح شده.
سَلْع: به فتح سین و سکون لام و حرف عین مهمله، کوهی است در مدینه معروف و در آنجاست کهف بنی حرام که در مساجد فتح مذکور شد.
سُلَیْع: تصغیر سلع کوهی است در مقابل سلع که بر بالای آن کوهی است قلعه امیر

---

1- م و ل: سنوان.
2- هر سه نسخه: سکاف.

مدینه اعنی جماز بن [144- ب] شحنه که قبل از ششصد و هفتاد بوده.
سَلیل: همچو امیر عرصه عقیق است.
سلیله: موضعی است از رَبذه.
سلیم: تصغیر سَلم است و ذات السلیم(1) از اودیه عقیق.
سمران: کوه خیبر است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بر بالای او نماز گزارده‌اند و عوام مسمران می‌نامند و بعضی به شین معجمه نیز ضبط کرده‌اند- واللّٰه اعلم.
سُمیْحه: تصغیر سمحه به حاء مهمله، چاه قدیم سیراب معروف است در مدینه.
سَنام: هَضبه‌ای است در نزدیک ربذه یعنی کوه بچّه‌ای است.
سنح:(2) به ضم و سکون و یا به ضمتین، اطم جشم و زید پسران حارث است و اطمّ چنان که بسیار مذکور شد عبارت از بناهای عالی است که در بیرون معموری برای احتیاط می‌کنند(3) و این سنح(4) است که ادنای عالیه مدینه است که آن ناحیه به اسم آن مُسمّا شده و در اینجا بوده است منزل ابوبکر به زوجه انصاریه ایشان.
سِن: به کسر کوهی است مقابل شوران و میطان.
سُواج: به سین مضموم و حرف جیم از کوههای ضریه است و گویند که در آنجا مسکن جنّ است.
سوارق: وادیی است نزدیک سوارقیه که آبش در غایت خوشی است.
سَوارقیه: به فتح و ضم اول و بعد از راء مهمله قاف و یای نسبت و سُویرقیه(5) نیز گویند به تصغیر، قریه بُزرگی است که منبر داشته و نخل و فواکه داشته و از بنی سلیم کسی نیست که در آنجا جایی نداشته.
سُوق: سوق بنی قینقاع یعنی بازار ایشان در نزد پُل(6) بطحان بوده است در جاهلیّت

---

1- ل، م: ذات السلم.
2- د و ل: سبخ، م: سبح.
3- همان طور که مذکور شد اطمّ خانه‌های ییلاقی خارج از شهر را گویند.
4- ل: سبح.
5- هر سه نسخه: سورقیه.
6- ل: پلی.

که هر سال چند بار بازار بر پای می‌شده و مردم در آن بازار بر یکدیگر تفاخر می‌کرده‌اند و در آن باب اشعار می‌خوانده‌اند و در آنجا بوده است اجتماع حسان بن ثابت [145- آ] به نابغة بنی ذبیان(1) مشهور در شاعری و فصاحت. قینقاع به دو قاف است و بینهما یای تحتانیه و نون است و در آخر عین مهمله.
سُوَیْداء: تصغیر سوداء،(2) موضعی است بعد از ذی خشب به مقدار دو شبه راه از مدینه.
سوید: اطمی است در بنی بیاضه در شامی حماضه.
سُوَیقه: گویند از صدقات امیرالمؤمنین علی است- علیه‌السلام- در جهت یمین کسی است که مُتوجه مکه است از مدینه و در آنجا مقتول شداند جماعتی از اهل بیت که بر مُتوکّل خروج کرده بوده‌اند و ایضاً سویقه کوهی است میان مدینه و ینبع که امروز معروف است به سویق منازل بنی ابراهیم.
سیاله: همچو سحابه در مسجد شرف روحاست و تا اینجا سی میل است از مدینه مُشرّفه.
سیح: به کسر اول و سکون مثناة تحتانیّه، اسم حوالی مساجد فتح(3) است از جانب مغرب.
سَیَر: به فتح اول و مثناة تحتانیه بر وزن جبل و یا به موحده مشدده مکسوره و یا به شین معجمه مفتوحه و مثناة تحتیه مکسوره مشدّده بر وزن ثیب، میان نازیه و صفراست و قسمت غنایم بدر در آنجا واقع شده.
صاحب تاریخ می‌گوید: گمان می‌برم که این موضع در شعب سیر است که معروف است به فرکات خیف(4) در نزد برکه قدیمه بعد از مستعجله به مقدار نیم فرسخ.

---

1- هر سه نسخه: دینار. ل: خایفه بنی دینار که زنی است.
2- ل: سواد.
3- م: فسح.
4- ل: حیف.

شابه: به بای موحّده مخففه کوهی است میان ربذه و سلیله.
شاس: اطمّی است در رحبه قبا که از آن شاس برادر ابن عطیة بن زید بود.
شبا: بر وزن عصا وادیی است در اثیل.
شباع: همچو کتاب کوهی است مُشرف بر بئر سائب.
شباک: همچو حباک موضعی است در بلاد غنی میان مدینه و ابرق [145-ب] عزاف(1) و(2).
شبعان: ضد جیعان از آطام مدینه است.
شبکه: به معنی دام مالی است در اضم بعد از ذی خشب.
شجرة: مسجد شجره ذی الحلیفه منسوب است به آن و ایضاً مالی است که در آنجا اطم بنی قریظه است.
شدخ: به سکون دال مهمله و خای معجمه وادیی است که در آنجا موضعی است مُسما به نخل [شرات: کوه مرتفعی است پایین عسفان].
شَربّه: به سه فتحه و بای موحّده مشدّده. هر زمینی را که علفزار باشد و درخت نداشته شربه گویند. میان سلیله و ربذه به این نام موضعی مشهور است و غیر این نیز گفته‌اند.
شَرْج: به فتح شین و سکون را و در آخر جیم، موضعی است در بیرون مدینه معروف به شرج عجوز و این موضع مذکور است در قتل کعب بن اشرف و به این نام آبی است در نجد و وادیی است ایضاً به این نام فزاره(3) را.
شَرعَبی: به فتح شین و سکون راء مهمله و فتح عین مهمله و کسر موحده و در آخر یای است اطمّی است پایان‌تر از ذباب.

---

1- در متن عربی عراف نوشته امّا در پاورقی ص 491 نوشته است درست آن عزاف است با زای معجمه.
2- هر سه نسخه: عراق.
3- هر سه نسخه: قراره.

شَرَف: در لغت موضع عالی است. شرف الروحا و شرف السیاله سبق ذکر یافت.
شریق: تصغیر شرق و در بدل قاف به فا نیز روایت کرده‌اند. موضعی است در وادی عقیق.
شُطْمان: مالی است در بنی قریظه.
شطون: چاهی است [در ناحیه شعر(1)].
الشطبیه: گفته در جنب اعواف است شاید که مالی باشد که معروف است در آنجا به عتبی.
شظات: همچو قطات(2)، وادی قناة است و یا آنچه چسبیده سدّ است از وادی قناة.
شُعب: به ضم وادیی است که به صفرا می‌ریزد اما شِعْب به کسر که جمعش شعاب است به معنی دره کوه، یکی از آن جمله شعب احد است که رسول- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- [146- آ] در روز احد به دهنه آن رسیده‌اند و شعب العجوز: در بیرون مدینه است که کعب بن الاشرف در نزد او کشته شده و این را شرج العجوز نیز گفته‌اند.
شعب المشاش: در پس جما العاقل است از اراضی عقیق.
شعب شوکه:(3) همان شعبی است که امروز معروف است به شعب علی و خواهد آمد.
شعبی: به ضم اول و سکون مهمله و فتح موحده و الف مقصوره کوهی است و یا کوههای بلند است در حمای ضریه.
شعبة: به ضم و سکون چشمه‌ای است نزدیک بلیل(4) و وادی شعبه از اودیه ابلی است.
شعث: به ضم و سکون و مثلثه جمع اشعث موضعی است میان سوارقیه و معدن بنی سلیم.

---

1- مطالب داخل قلاب از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 4، ص 1243.
2- ل: قطاط.
3- هر سه نسخه: شنوکه.
4- ل، م: یلیل.

شعر: کوهی است مُشرف بر معدن ماوان(1).
شَغبا: به فتح شین و سکون معجمه و فتح موحده قریه‌ای است میان مدینه و ایله و ایضاً بدا قریه دیگر است که بینهُما یک مرحله راه است.
شُفَر: همچو زفر جمع شفیر، کوهی است در ته حمای ام خالد که از آنجا به بطن وادی عقیق فرود می‌آیند.
شُقَر: به قاف ایضاً به وزن زفر آبی است در ربذه و کوهی مشرف بر معدن ماوان.
شقرا: تأنیث اشقر آبی است در بادیه و همچنین سعدیه نیز آبی است که بینهُما قُورقی است که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به عمرو بن سلمه کلابی داده‌اند.
شقراة: کوهکی است در غربی نقیع.
شُقْرة: به ضم و بعد از آن سکون، موضعی است در میان کوههای حمر یعنی سرخ در راه فید هیجده میل از نخل و دو روزه راه از مدینه و در روز غزوه احد بعضی مردم گریخته تا اینجا رسیده بوده‌اند.
شِقِ‌َ: به فتح یا به کسر از قلعه‌های خیبر است و یا موضعی است که در آنجا قلعه‌هاست از قلعه‌های خیبر.
شلوَل: [148- آ] همچو صبور موضعی است در نواحی مدینه.
شمّاء: به تشدید و مَدّ بعضی دیگر گفته‌اند شیماست به یای تحتانیه، به هر حال پشته‌ای است سرخ در حمای ضریه در ناحیه عرفجا.
شَمّاخ: به فتح و تشدید و خای معجمه اطمّی است در قبله خانه‌های بنی سالم.
شَمنَصیر: به فتح شین و میم و نون ساکن و صاد مهمله مکسوره و بعد از آن مثناة تحتیّه و بعد از آن راء مهمله کوه سایه است.
شناصیر:(2) از نواحی مدینه است.
شنوکه: به فتح شین و ضم نون و سکون و او و فتح کاف کوهی است بعد از شرف

---

1- ل، م: باوان.
2- ل: شناصر.

روحا، مقابل دره‌ای که معروف است به شعب علی که شعب شوکه است.
شُنَیف: همچو زبیر اطمّ بنی ضبیعه است در قبا.
شُواحِط: به ضم شین و کسر حاء مهمله و طای مهمله، کوهی است در قرب سَوارقیه.
شَوْران: همچو سلمان کوهی است محاذی میطان که حره شوران به آنجا منسوب است و پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- شترانی که در آنجا چریده فربه شده بودند دیده، پرسیدند که آنها کجا چریده‌اند. گفتند که در شوران. پس ایشان فرمودند: «بارک اللّٰه فی شوران».
شَوْط:(1) به فتح شین از مواضعی است که به وادی عقیق می‌ریزد در نزد حره بنی سلیم.
شَیْخان: دو اطمّ است در جهت والج که مُسما شده‌اند به این اسم به جهت شیخ و شیخه که در آنجا می‌بوده‌اند.

صاحة: به تخفیف در لغت زمینی است که اصلًا نَروُیَد اما در این مقام مراد به آن پنج پشته است نزدیک عقیق.
صاری: به کسر را و تخفیف یا، کوهی است در قبله مدینه.
صُحْرِه: به ضم صاد و سکون حاء مهمله نام زمینی است که از جانب غربی حمایِ نقیع را محیط است.
صَحْن: به فتح صاد و سکون حاء مهمله کوهی است بلندتر از سوارقیه که آب [147- آ] خوش دارد که به آن زراعت می‌کنند.
صُخیرات الثمام:(2) به خاء معجمه و ثاء مثلثه.
صُدار: به ضم صاد معروف است به صداره در وادی روحا.

---

1- ل: شوطان.
2- ل و م: الثمان.

صرار: به کسر صاد اطم است در شامی مدینه در جوانیه در حره شرقیه و آن ناحیه به اسم آن مُسمّا شده و گفته‌اند که در آنجا آبی است و آنجا را در حدیث ذکر بسیار است چنان که بعضی گفته‌اند که در غزوه قرقرة الکدر غنایم را در آنجا قسمت کردند و ایضاً آمده عمر، جماعتی را از انصار که به کوفه تعیین فرموده بود تا آنجا مشایعت فرمود.

صُعَیْب: تصغیر صعب و کوه صعین به نون تصغیر صعن است.

صَعْبیه: به فتح صاد و سکون عین مهمله چاههای خوش آب است که در آنجا زراعت کنند در قرب ابلی.

صِفاح: به کسر صاد و فا و حاء مهمله موضع روحاست.

صفاصف: موضعی است میان سُدّ عبداللّه عثمانی و صعیبه(1).

صَفْرا: به فتح صاد و سکون فا، وادیی است کثیرالماء و النخل در غایت معموری و گویند که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- بارها بر آنجا عبور فرموده.

صَفَر: به فتح صاد و فتح فا کوهی است سُرخ در فرش ملل و در آنجا بنایی است از آن حسن بن زید.

صَفْنه: به فتح صاد همچو جفنه منزل بنی عطیّه است در رحبه مسجد قبا.

صَفِینه: همچو سفینه به معنی کشتی، موضعی است میان بنی سالم و قبا و در قاموس گفته که همچو جُهَیْنه بلدی است در عالیه در دیار بنی سلیم.

صُلْحه: به ضم و بعد از آن سکون اسم داری است از آن بنی سلمه که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- را به آن نامیده‌اند و بعضی طلحه نیز گفته‌اند.

صَلْصَل: کوهی است معروف در اثنای بیدای شرقی هفت میل راه از مدینه و فریابی گفته که قصه نزول تیمم در صلصل بوده و بکری گفته که او نزدیک ذوالحُلیفه است- واللّه اعلم. [147- ب].

صلاصل: زمینی است در حره بطحان.

صَمْد: به فتح صاد و سکون میم آبی است در قرب مدینه.

---

1- ل و م: عصبه.

ص: 390

صمغه: به غین معجمه مزرعه‌ای است در کاریز.

صَمّان: به فتح صاد و تشدید میم کوهی است سرخ که تجاوز می‌کند از دَهِناء که هفت کوه است از رمل و لهذا گفته‌اند که صمان قریب رمل عالج است.

صُوار: به ضم صاد و واو و الف و راء مهمله موضعی است در مدینه.

صَوْری: به فتح همچو حمراء وادیی است در جانب نَقیع و امروز معروف است به صَوْریه.

صوران: به صیغه تثنیه موضعی است در اقصای بقیع غَرْقد، یعنی مقبره مشهور، و پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت توجّه بنی قریظه بر آنجا عبور و مرور فرموده‌اند.

صَهْبا: به لفظ مرادف خمر از خیبر مدینه است که ابن عباس- رضی‌اللَّه عنهما- مالی که آنجا داشته تصدق نموده.

صَیاصی: چهارده اطمّ است در قبا.

صیصه: همچو شیشه اطمّی است در قبا.

ضاحک: به معنی خنده کننده، کوهی است در فرش ملل که میان او و ضویحک وادیی است که یَیْن گویند.
ضارِج: به راء مهمله و جیم به صیغه فاعل موضعی است قریب عذیب(1) که در شعر امریء القیس و غیره مذکور است و گویند که موضعی است در یمن.
ضاس: به سین مهمله بر وزن ناس وادیی است میان مدینه و ینبع.
ضاف: وادیی است در غربی نقیع که گرداگردش کوه‌هاست از آن جمله کوه‌ها یکی قُدس است در غربی ضاف و دیگر زمین همواری است در فرود آمدن کوثل ینبع از آن اتمة ابن الزبیر.

---

1- د: غریب.

ضبا: از اعمال مدینه است که در آنجا چاه‌های خوش آب است و شجر مقل نیز در آن موضع بسیار است.
ضبع: به سکون موحّده و ضم، آن از وادیهای عقیق است.
ضَبوُعه: منزلی است در نزد [148- آ] یلیل میان مشیرب و حلایق.
ضجنان: به فتح ضاد و سکون جیم نزدیک مکه است یک روزه راه از قدیر.
ضحیان:(1) به فتح ضاد و سکون مهمله و مثناة تحتیه، اطم است در عصبه از آن احیحة بن الجلاح. [ضرعاء: نزدیک کوه شمنصیر].
ضَرِیّه: به فتح ضاد و کسر راء مهمله و یاء تحتانیه مشدّدة قریه‌ای است هفت مرحله راه از مدینه در راه حُجّاج بصره که مسمّا شده است آن قریه به نام چاه خوش آبی که در آن محل است و ابن کلبی گفته: به نام دختر نزار، امّ حلوان بن عمر بن الحاف بن قضاعه مسمّا شده و ابن ضریه مشهورترین حماها یعنی قورقهاست به قول بعضی اول کسی که آنجا را قورق کرده عمر بن الخطاب است و در زمان خلافت عثمان است بسیار گشاد و زیاده شد(2).
ضُری: مانند سما(3) چاهی است در ضَریّه.
ضع ذرع: اطمّی است در نزد بئر بنی خطمه که مسمّاست به ذرع.
ضِغن(4): به کسر ضاد و سکون غین معجمه و نون بعد از آن آبی است از آن فزاره(5) میان خیبر و فیدی که در آنجا نخیلی است معروف به حایط و کرانیف.
ضَفِر: به فتح اول و کسر ثانی موضعی است قریب مدینه مُشرّفه که قبر ابی عبیدة بن عبداللّٰه بن زمعة بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبدالعزَّی(6) که یکی از جوانمردان عرب است در آنجاست.

---

1- ل: صیحان.
2- در متن عربی مطالب فوق درج نشده است. ص 497.
3- م: به ضم.
4- م: ضعن.
5- ل، م: قراره.
6- ل: لعری.

ضلع بنی شیصبان: بطنی است از کفار جن.
ضلع بنی مالک: بطنی است از مسلمین جن.
ضلعان: دو کوه است در حمای ضریه که [بین آن دو] وادیی است یک روزه راه و میان این دو بطن قتال واقع می‌شود.
ضلع بنی مالک: مردم فرود می‌آیند و از آنجا صید می‌کنند و دواب(1) خود را می‌چرانند به خلاف ضلع بنی شیصبان که اینها آنجا واقع [148- ب] نمی‌شود.
ضُویحک: در ضاحک مذکور شد.
ضیقه: نزدیک ذات حماط است.

## حرف الطاء

طاشا: به شین معجمه، از وادیهای اشعر است که به صفرا می‌ریزد.
طِخْفه: به کسر طا و سکون خاء معجمه، کوه سرخ درازی است در برابرش منهل و چاه‌هاست که در حمای ضریه مردم ذکر کرده‌اند.
طَرَف: به فتح طا و رای مهملتین آبی است دون نخیل در طریق عراق، بیست و پنج میل یا بیشتر از مدینه و بیست میل از بطن نخل که در آنجا چاه‌ها و برکه‌هاست.
طفیل: کوه خردی است متوسط در پهلوی خبث(2)، نه آنکه در شعر بلال است.
طویلع: تصغیر طالع نزد عوام موضعی است در مدینه و فی الحقیقه آن در نجد است.

ظاهره: ناحیه نقاست از حرّه غربیّه.
ظَبْیه: موضعی است در دیار جُهینه و جایی است میان ینبع و غیقه در ساحل بحر و آبی است در نجد.

---

1- دواب: چار پایان، حیوانات.
2- ل، م: پهلوی بزوی.

ص: 393

ظلم: همچو کتف موضعی است قبلی از وادیهای اشعر و کوه سیاه است از ابن عمرو بن کلاب.

ظِهار: همچو کتاب قلعه‌ای است از خیبر.

عابِد: به کسر موحّده و دال مهمله و عَبّود به فتح و تشدید موحّده و عبید به ضَمّ سه کوه است. کلان‌تر آن عبود است در میان آن سه در فرش ملل.
عاص و عویص: دو وادی عظیم است میان حرمین شریفین، زادهما اللّٰه تشریفا.
عاصم: به صیغه فاعل اطمی است از آن بنی عبدالاشهل در فقاره و اطم دیگر است در قبا و ذوعاصم از اودیه عقیق است.
عاقل: کوهی است در حمای ضریه.
عالیه: عبارت از اعلای حجاز است و آن بلادی است واسع در غایت خوبی و عالیه مدینه و عوالی آن جهت قبلی مدینه مُشرّفه است ادنای آن به جانب مدینه یک میل است از مسجد نبوی- علی صاحبه [149- آ] افضل الصّلوات- و اقصای معموره آن سه یا چهار میل است و اما اقصای غیر معموره هشت یا شش میل است به این که گفته توفیق می‌یابد و روایات مختلفه که در مقدار عوالی مدینه وارد شده.
عاند: به کسر و دال مهمله، به او منسوب است وادی عاند که قبل از سقیاست از اعمال فُرُع و آن را وادی قاحَه نیز گویند وعاند به مثنای تحتیّه و ذال معجمه نیز گویند.
عایر: به مثناة تحتیّه به او منسوب است ثنیه عایر در یمین رکوبه و غایر به عین معجمه نیز گفته‌اند.
عبابید: موضعی است قریب تعهن و عباییب نیز گفته‌اند به سه باء موحّده و عثیانیه نیز مروی شده به مثلّثه و تحتانیّه و الف و نون.
عباثر: جمع عبیثران که نبات معروف است، وادیی است از اشعر میان نخل و بواط.
عَبْلاء: به فتح اوّل و سکون ثانی و مدّ همزه از اعمال مدینه است.

عِتْر: به کسر عین و سکون فوقانی و راء مهمله کوهی است در قبله مدینه که او را مستندر اقصا نامند.
عثاعث: کوههای خرد سیاه است در حمای ضریّه که مُشْرِف است بر مهزور.
عثعث: کوهی است که او را سلیع گویند.
عجمتان: تثنیه عجمه است در جانب بطحا از وادی عقیق.
عُدنیه(1): و به نون هَضْبه‌ای است یعنی پشته کوهی در فرش ملل و موضعی است از شربه که ذکرش تقدیم یافت.
عَدَنیه(2): تصغیر عدنه اطمّی است در عصبه میان صفاصف و وادی.
ذْق: به فتح عین و سکون ذال. اطمی است از آن بنی امیة بن زید و بئر عذق سبق ذکر یافت.
عُذیبه: تصغیر عذبه آبی است میان ینبع و جار. عذیب نیز گویند بغیرها.
عراقیب: قریه بزرگی است و معدنی در حمای ضریه.
عَرا: همچو غرا نام وادی نقماست که خواهد آمد.
عَرْج: به فتح عین و سکون مهمله قریه بزرگی است در راه مکّه و گفته‌اند کوه او متّصل [149- ب] می‌شود به کوه لبنان شام و بعد از آن به کوه لگام در انطاکیه و بعد از آن به حرز و طولش پانصد فرسخ است.
عَرْصه: به فتح عین و سکون راء مهمله، و صاد مهمله، فضایی واسع است که در آنجا [ساختمانی] نباشد و عرصه عقیق گذشت.
عِرْض: به کسر. مطری گفته: مزارع حوالی مسجد قبلتین است و اعراض مدینه میان سواد اوست یعنی محل زراعت یا قرای اوست که در وادیهاست و عراض خیبر در وادی دوم خواهد آمد.
عَرَفات: تلّی است در قبله مسجد قبا که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در روز

---

1- هر سه نسخه: عدینه.
2- هر سه نسخه: عدنه.

ص: 395
عرفه بر سر آن از آنجا عرفات را می‌نموده‌اند این سخن را ابن جبیر در رحله خود ذکر کرده.
عرفجاء: از آبهای اشق[1] است.
عُرفه: همچو غُرفه به حسب وزن و حروف غیر حرف اول چند موضع است یکی:
عرفه حمای ضریه و دیگری عرفه منعج و دیگری عرفه الاجبال.
عرق الظبیه: در حرف ظاء گذشت.
عُریان: به ضم عین و سکون راء مهمله و یای تحتانیه، اطم است.
عُریض: تصغیر عرض وادیی است در شرقی حره شرقی نزدیک قناة.
عُریفطان: تصغیر عرفطان وادیی است در ابلی.
عُرَیْنه: همچو جُهینه قُرای مدینه است در راه شام و گفته‌اند فدک از آن جمله است.
عَرّافَ:[2] به فتح و تشدید را مهمله و در آخر فادیه‌کی است[3] در نزدیکی زرود از آن بنی سعد و یا آبی است از آن بنی اسد که به او منسوب است ابرق العزاف[4] و گویند که در آنجا آواز جن را می‌شنیدند و گویند: کوهی است در دهنا به این نام.
عَزْوزی:[5] به دو زای معجمه اولی مضموم موضعی است در میان مکه و مدینه.
عَسْعَس: همچو صَرصَر کوهی است در حمای ضریه و به او منسوب است دار عسعس.
عُسْفان: به ضم عین و سکون سین مهمله و فا و نون قریه‌ای است [150-آ] در میان مکه و مدینه که مشتمل است بر چاه‌ها و برکه‌ها و در آنجا چاهی است معروف به عولا و عسفان دو روزه مکه است.
عسیب: کوهی است مقابل برام در شرقی نقیع از جهت اعلای او.
عَسیه: به فتح عین موضعی است در ناحیه قبلی معدن و به غین معجمه و شین

---

1- ل و د: اشنق.
2- د: عران.
3- دیه‌کی: دیه کوچک.
4- مصحّح متن عربی ذکر کرده که باید العزاف باشد «کان یسمع به عزیف الجنّ» ص 501؛ ل و د: ابرق العراف، م: ابرق‌العراق.
5- هر سه نسخه: عزوزا.

معجمه نیز مروی شده.
عُش ذوالعش: از اودیه عقیق است.
عُشَیْرة: تصغیر عشره از اودیه عقیق است و موضعی است از جمله حدود حرم مدینه و موضعی دیگر است در صمان و قلعه‌ای خُرد است در میان ینبع و ذوالمروه.
عصبه: به سکون صاد مهمله و ضم اول یا فتح او و یا به فتحات ثلاث و معصب بر وزن محمّد نیز گفته‌اند منزل بنی جحجباست در غربی مسجد قبا.
عصر:(1) به کسر و سکون و یا به فتحتین کوهی است که پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در وقت توجه خیبر بر آنجا مرور فرموده‌اند و مع ذلک قول ابن اثیر که میان مدینه وفرع و نزد مسجد پیامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- است.
عَظَم: به فتحتین در اعظم مذکور شد و دو عَظُم به ضمتین از عراض خیبر است.
عَقْرب: اطمی است در شامی روحا.
عْقِیان: به کسر اول و سکون قاف و مثناة تحتیه، اطم بنی بیاضه است در جنب سبخه.
عقیربا: تصغیر عقرب مالی است در شامی بنی حارثه.
عَلاء: به فتح و مدّ اطم یا موضعی است در مدینه و علاء: به ضم و قصر در ناحیه وادیی القراست و در مساجد تبوک نیز مذکور شد.
عَمْق: به فتح عین و سکون میم و در آخر قاف وادیی است در فرع که عمقین نیز گویند و ایضاً منزلی است از منازل حجاج میان سلیله و معدن بنی سلیم.
عَمیس: به فتح عین و کسر میم و سکون مثناة تحتیّه و سین مهمله و غین را بعضی معجمه نیز گفته‌اند وادیی است میان فرش و ملل.
عُنّاب: به ضم عین نام راهی است که میان مدینه و فید است و بعضی گفته‌اند [150- ب] که نام کوهی است و بعضی دیگر گفته‌اند که او میان سقیا و ذی المروه است در راه شام.

---

1- در هر سه نسخه: عضد.

عنابس: مزرعه‌هاست در جهت قبله مسجد قبا.
عنابه: به زیادتی ها بر لفظ عناب سابق قاره سوداست یعنی پاره‌ای که(1) پایان‌تر از رویثه و آبی است در دیار بنی کلاب و برکه و موضعی است در قرب سُمیرا.
عناقه: به نون و قاف بر وزن سحابه موضعی است یا آبی در قرب ضریه.
(2) عواقر:(3) پشته کوهی چند است در فرش.
عُوال: به ضم و تخفیف به او منسوب است حزم بنی عوال و آن یکی از سه کوهی است که در جانب اوست طرف و در آنجاست بئر الیه.
عَوالی: در عالیه مذکور شد.
عوسا: حوسا نیز گویند از مواضعی است که سیل وادی رانوناء بر آنجا عبور می‌کند و از آنجا گذشته به بطحان جمع می‌شود.
عُویقل: تصغیر عاقل نقبی است در حزره.
عَیْر: به فتح عین و سکون مثناة تحتیه وراء مهمله در حدود حرم مدینه مذکور شد.
عِیص: به کسر عین و سکون تحتانیّه و صاد مهمله وادیی است از نواحی ذی المروه چهار روزه راه از مدینه مُشرّفه.
عَیْنان: تثنیه عین کوهی است در کنار کاریزی که در قبله مشهد حمزه است- رضی‌اللّه عنه- که تیراندازان در آن کوه بوده‌اند در روز غزوه احد و در رکن شرقی این کوه است مسجد نبوی- علی مُشرّفه افضل الصّلوات.
عین ابراهیم بن هشام: در فرش ملل است.
عین ابوزیاد: در ادنای غابه است.
عین ابی نَیْزَر: به فتح نون و سکون مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و بعد از همه رای مهمله نام پسر نجاشی است که او را امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- خریده آزاد کرده و قولی آنکه خود به اسلام رغبت کرده در خُردی به خدمت پیغامبر- صلی‌اللّه علیه

---

1- در وفاء الوفا آمده است که امام زین العابدین در آنجا ساکن بود. ج: 4، ص 1269.
2- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د ندارد.
3- ل: عوارق.

وآله وسلم- آمده و به فاطمه زهرا [151- آ]- سلام اللَّه علیها- و اولاد کرام او می‌بوده و از قبل امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- بر سر آن عین قیام می‌نموده و این عین از جمله صدقات ایشان است در ینبع.
عین ازرق: در تتمه آبار مذکور شد.
عین تُحنَس: به ضم تاء فوقانیه و فتح حاء مهمله و کسر نون مشدده و سین مهمله.
عین حدید:(1) در اضم است.
عیون حسین بن زید بن علی بن الحسین- سلام اللَّه علیهم: سه عین است یکی در مضیق و دوم در ذی‌المروه و سوم در سقیا.
عین خَیف:(2) حوالی مساجد فتح از آنجا آب می‌خورند و امروز معروف است به شبشب.
عین الشهداء: معروف بوده است به کاظمه.
عین الغوار:(3) به غین معجمه در اضم است.
عین فاطمه: در آنجایی است که برای مسجد نبوی- صلی اللَّه علی مشرّفه- خشت می‌پخته‌اند در نزدیک بطحان در حره غربیه سنگ توده‌ای چند است که در قدیم جای خشت پزی بوده.
عین قشیری:(4) در راه مکه است میان سقیا و ابوا که در آنجا نخل بسیار است.
عین مروان: در اضم است.
عین النّبی- صلی اللّه علیه و آله و سلم: در تعیین موضع و محل آن، کلمات اهل تاریخ بسیار مختلف است.

---

1- هر سه نسخه: جدید.
2- م و ل: حیف.
3- ل، م: عین الغورا.
4- ل و م: فشیری.

غابه: به موحده در حدیث سِباق یعنی اسْبان را برای امتحان تاختن و غیره مذکور است و آن موضعی است معروف در پایان سافله مدینه از جهت شامی و آنکه بعضی در جهت دیگر وهم کرده‌اند غلط است.
الغبیب: تصغیر غب موضع مسجد جمعه است.
غدیر الاشطاط: سه میل راه است از عسفان در جهت مکه.
غدیر خم: در حرف خای معجمه گذشت.
غُراب: کوهی است در شامی مدینه میان مدینه و مخیض. غراب الضایله(1) و غرابات نیز گویند و امروز [151- ب] به صیغه تصغیر معروف است و رایة الغراب از اودیه عقیق است و ایضاً غراب غدیری است در طریق رحضیه یک روزه راه از مدینه.
غران: به ضم و تخفیف وادی ازرق است.
غرّة: به لفظ اول ماه اطمی است که به جای مناره مسجد قبا بوده.
غَزّه: به فتح و تشدید زای معجمه منزل بنی خطمه است در نزد مسجد ایشان وجه تسمیه تشبیه آنجاست به غره شام در بسیاری اهلش.
غزال: به لفظ آهو وادیی است از آن خزاعه در نواحی شمنصیر.
غشیّه:(2) به فتح اول و کسر معجمه و تشدید مثناة تحتیّه موضعی است در ناحیه قبلیه معدن و به مهملتین نیز مروی شده.
غَضْوَر: همچو جعفر به ضاد معجمه موضعی است میان مکه و مدینه در دیار خزاعه.
غمره:(3) به فتح اول و سکون ثانی. ابن سعد آن را غمر مرزوق نامیده بغیرها بعد از آنجا آبی است از آن بنی اسد در طریق نجد.
غُموض: به ضمّ اول و به حرف ضاد معجمه قلعه بنی الحقیق است در خیبر و بعضی

---

1- م و ل: الصایله.
2- از اینجا نسخه د شروع می‌شود.
3- د: غمزه.

به قاف و صاد مهمله نیز گفته‌اند.
غَمیم: به فتح غین موضعی است میان رابغ و جُحفه و به او منسوب است کراع‌الغمیم و ابن شهاب- رحمة اللّٰه- گفته: میان عسفان و ضحیان(1) و غیر از این نیز گفته‌اند- واللَّه اعلم.
غوْر: به فتح و بعد از آن سکون موضعی است در دیار بنی سلیم و آنچه سیلان می‌کند از زمین قبلی به جانب ینبع و آنچه پایان رویه می‌رود به جهت مغرب از تهامه و میان ذات عرق و بحر را نیز غور می‌گویند.
غوْل: همچو جَوْل در غربی حِلیت کوهی است که در آنجا خرماپِسْتان است.
غَیقه: به فتح غین و سکون مثناة تحتیه و قاف و ها موضعی است در ساحل بحر قریب جار بلندتر از عُذَیْبه که وادی ینبع بر آنجا می‌ریزد و ایضاً در ظهر حرة النار موضعی است از آن بنی ثعلبة بن سعد.

فارع: به مهملتین بر وزن صاحب [152- آ] اطمی است که داخل شده است در دار جعفر برمکی که رو به روی باب الرحمة است و ایضاً قریه‌ای است بلندتر از سایه مُشتمل بر نخیل و عیون.
فاضجه: به کسر صاد معجمه مالی است در عالیه در ناحیه جفاف که در آنجا اطمی بوده از آن بنی النضیر و ایضاً فاضجه وادیی است از شغبا تاضریه.
فاضح: به کسر ضاد معجمه و حاء مهمله کوهی است.
فَجّ روحا:(2) به فتح فا و جیم مشدده بعد از سیّاله است.
فحلان: تثنیه فحل در قاموس است که فحلان به کسر موضعی است در احد.
فَدَک: به فتح و دال مُهمله و کاف گویند دو روزه راه است از مدینه و قلعه او را

---

1- در عربی: الظهران.
2- در متن عربی روحا.

شمروخ نامند و بعضی سه روزه و بعضی شش روزه گفته‌اند. صاحب تاریخ آخر را صواب داشته اهل فدک یهود بودند. چون خیبر فتح شد اهل او امان طلبیدند به شرط آنکه آنجا را برای پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- گذارند. پس بعد از آن آنجا خاصه آن حضرت بود- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در وجه تسمیه آنجا گفته‌اند. اول کسی به آنجا نزول کردند فدک حام بود پس به نام او مُسمّا شد.

فُرآء: همچو غراب به مدّ همزه و به قصر او نیز گفته‌اند. کوهی است در عقیق در غربی عَیْر و در قاموس است که ذوالفرا موضعی است نزد عقیق.

فرش ملل: فریش تصغیر اوست هر دو وادی در قرب ملل مشهورند و میانشان بطن وادی فاصل است و بیست و دو میل است از مدینه.

فُرُع: به ضمّتین و عین مهمله و نزد بعضی به فتح عین و اسکان را زمین گشاده‌ای است مشتمل بر قریه‌ها و در آنجا مساجد چند است منسوب به پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- چهار مرحله راه است از مدینه و اما فَرَع به فتحتین از اودیه اشعر است در قرب سُویقه.

فَضَاء: به فتح فا و ضاد معجمه و همزه ممدوده یا مقصوره فضایی است مُتعلق به بنی خطمه که سیل وادی بطحان [152- ب] به آنجا می‌ریزد و در آنجا سیل مهزور و مذینب در قرب ماجشونیه ملاقات می‌کند.

فَغْوة: به سکون غَین معجمه قریه‌ای است در جبل آره(1).

فقاره: حزره‌ای که مذکور شد اینجاست و چنان گمان می‌شود که همان است که امروز معروف است به فقرة.

فقیر: به لفظ ضد غنی. در مدینه دو موضع است که آنها را فقیران گویند به صیغه تثنیه. گویند که فقیران از جمله چهار موضع است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به امیرالمومنین علی- علیه‌السلام- داده بودند(2) و قولی آنکه فقیر اسم چاهی است.

---

1- ل، م: لآر.

2- در متن عربی این روایت از حضرت صادق نقل شده است. ص 507.

فُلْجان: به ضم فا و سکون لام و جیم زمین سُقْیای سعد است در حره غرْبیّه.
فَلْجه: به فتح فا و سکون لام از اودیه عقیق است و فلاج نیز گفته‌اند بر وزن کتاب و امّا فلاج که در اعلای وادی ذی رولان است جلگه و النگی(1) است که در ایام بهار در آنجا مردم جمع می‌شوند و در آنجا مغاکی است که آب جمع می‌شود از جمله غدیری است که مختبی می‌نامند.(2) فلیج: (3) و(4) به تصغیر کاریزی است که چرکین‌های وادی مدینه در آنجا جمع می‌شود.
[فویرع:(5) به ضم اطم بنی غنم از بنی النجار است.]
فیفا الخبار: فیفا به معنی صحراست و خبار در حرف خاء معجمه مذکور شد.

قائم: به صیغه فاعل مالی است در قبله قبا.
قاحه: وادیی است سه مرحله راه از مدینه به مقدار یک میل از سقیا در جهت مدینه و آن را وادی العبادید نیز گفته‌اند.
قار: از قرای مدینه است.
قاع: موضع مسجد بنی حرام است در غربی مساجد فتح و در راه مکه نیز موضعی است و قاع النقیع در دیار بنی سلیم است.
قبا: به ضم قاف و قصر همزه و مدّ آن قریه‌ای است در عوالی مدینه و مسجد قبا و فضل آن در غایت شهرت است چنان که سبق ذکر یافته و صاحب تاریخ می‌گوید از در مسجد شریف نبوی- علی صاحبه افضل الصّلوات- یعنی باب جبرئیل تا در مسجد قبا از راه شرقی پیمودم هفت هزار [153- آ] و دویست گز بود به اندک زیادتی که دو میل و

---

1- د و م: جلگه: یعنی سبزه‌زار؛ النگ: سبزه‌زار.
2- در نسخه د از و در آنجا مغاکی ... تا می‌نامند ندارد.
3- د: ندارد.
4- ل، د: فلیح.
5- ل: ندارد و در م بعد از فلیح آمده است.

خُمسَیْن سبْع میل می‌شود و ایضاً قریه‌ای بزرگ مشتمل است بر آبار و مزارع و نخیل در ناحیه افاعیه و مران در راه ضریه.
قُباب: از اطام مدینه است یعنی از عمارتهای عالی مدینه است.
قبلیه: به فتحتین و یا به کسر اول و حرکت ثانی و به او منسوب است معادن قبلیه از نواحی فرع.
قُدْس: به ضم قاف و سکون دال مهمله، هجری(1) گفته: جبال قدس در غربی بقیع کوههای متصل است در غایت بزرگی و کثرت خیر و در آنجا بساتین و منازل و فواکه است و اسدی گفته: کوهی که در جانب ایسر است و مشرف است بر عین قشیری او را قُدس می‌گویند.
قَدُوم: بر وزن صَبور کوهی است و بعضی گفته‌اند کاریز وادیی است که بر یک طرف قبور شهدای احد می‌گذرد و ایضاً عقبه‌ای است در سراة مسمّا به قدوم و موضعی است از نعمان و نام چاهی که ابراهیم خلیل را- صلوات اللَّه علیه- در آنجا ختنه کرده‌اند.
قُدَیدْ: همچو زبیر قریه بُزرگی است کثیرالمیاه در راه مکه و طرف قدید به او منسوب است.
قُدَیْمه: همچو جُهینه کوهی است در مدینه.
قِراصه: به کسر اول و صاد مهمله بئر قراصه به آنجا منسوب است(2).
قراقر: به دو قاف بر صیغه منتهی الجموع، موضعی است از اعراض مدینه از آن آل حسین بن علی- علیه‌السلام.
قرائن: سه حویلی(3) عبدالرّحمان بن عوف است- رضی‌اللَّه عنه- که به مسجد نبوی- علی صاحبه افضل الصّلوات- داخل شده.
قُرّان: به ضم قاف و تشدید راء مهمله وادیی است در جنب ابلی.
قُرح: به ضم قاف و سکون راء مهمله بازار وادی القراست و صعید قرح به او منسوب

---

1- ل: حجری.
2- وفاء الوفا: قراصه و توضیحات مربوط به آن را ندارد.
3- حویل: چهار دیواری خانه. غیاث

است.
قَرَد: به فتحتين و ذو قرد آنجايى است كه در غزوه غابه مسلمانان تا آنجا رسيده‌اند و گويند ميان مدينه و خيبر است دو روزه يايک روزه راه از مدينه.
قَرْده: [153- ب] همچو سجده و به فانيز گفته‌اند. روايت كرده‌اند در قاف آبى است از آبهاى نجد كه سريّه زيد بن حارثه- رضى‌اللَّه عنه- در آنجا بوده.
قَرصَه: به تحريک را و اهمال صاد محل غله و زراعت سعد بن معاذ است- رضى‌اللَّه عنه.
قَرْقرة الكدر:(1) در حرف كاف خواهد آمد و قرقره ايضاً جايى است در خيبر.
قُسْيان: همچو عثمان به قاف و مهمله و مثناة تحتيّه و قُسَيّان مصغر اول از اوديه عقيق است.
قصر اسماعيل بن وليد: در سر بئر اهاب است.
قصر ابراهيم بن هشام: در حويلهاى بنى امية بن زيد است.
قصر بنى حُدَيله: به ضم حاء مهمله در بئر حا مذكور شد.
قصر خلّ: به خاء معجمه مى‌گويند كه قلعه‌اى بود در خلّ در ظاهر حرّه غربى بطحان در راه دومه كه معاويه او را به دست نعمان بن بشير- رضى‌اللَّه عنهما- ساخته بود. وجه تسميه‌اش آن است كه او در سر راهى بود از حرّه و هر راهى كه در حرّه يا در ريگستان باشد او را خلّ گويند و گفته‌اند كه اينجا مدتى زندانى بود.
قصر ابن عراک: در نسخه ياقوت، ابن عوان است و اين قصر در مقبره بنى عبدالاشهل است در راه احد.
قَصْرهاى عقيق: بدان كه در بيان عرصه عقيق و قصور و اوديه و مواضع آن صاحب تاريخ يک فصل على‌حدّه نوشته، حاصلش آنكه به سبب كمال لطافت و ورود احاديث بسيار و آثار صحابه اخيار در شأن آن(2) حُكّام مدينه و اصحاب غنا به آنجا كمال اعتنا

---

1- در عربى «الكديد» آمده ج/ 3 ص 1288 در چند صفحه بعد ص 1294، الكدر نوشته شده است.
2- ل: او.

داشته‌اند و لهذا قصرهای بسیار و عمارت بی‌شمار در آنجا کرده‌اند و شُعرا شعرها در آن باب گفته، اگر کسی خواهد به اصل این ترجمه رُجوع کند.
قصر ابن ماه: در پایان بئر هُجیم است.
قصر مروان بن الحکم: در قرب صورین است و امروز در آن ناحیه مواضعی هست که به قصور معروف است.
قصر نفیس: به فتح نون [154- آ] و کسر فا در حره واقم است دو میل راه از مدینه.
قصر بنی یوسف: پایان‌تر از قصر مروان است.
قصَیْبه: به ضم قاف و فتح صاد و سکون مثناة تحتیّه و فتح موحده، وادیی است میان مدینه و خیبر. [ذوالقطب: به ضمّ و سکون طا مهمله از وادی عقیق.]
قفّ: به ضم قاف و تشدید فا در اصل لغت عبارت است از زمین عالی درشت که اشرافی بر حوالی خود داشته باشد و در آنجا سنگهایی باشد که بیشتر خسبیده ماند و در آن زمین سبزه زارها و فضاهای خالی از درخت بود. لیکن در مدینه اسم وادیی است مشهور که از صدقات نبویّه حسنا و مشربه امّ ابراهیم در آن وادی است.
قلادة: از کوههای قبلیه مدینه است.
قَلَهِیّا: به فتحتین و کسرها و مثناة تحتیه مُشدده حفیره‌ای است یعنی جایی که برای آب کنده‌اند مُتعلق به سعد بن ابی وقاص که بعد از قتل عثمان در آنجا از مردم عُزلت اختیار کرده بود و فرموده: هیچ خبری را به سمع شریفش نرسانند تا آنکه زمان که در میان مسلمانان صلح شود.
قَلَهَی:(1) به فتح قاف ثلاث و یا به سکون لام دهی است در وادی ذی رولان.
قُموص:(2) به فتح قاف و ضم میم و صاد مهمله کوهی است که بر سر اوست قلعه بنی الحقیق.
قواقل: به دو قاف بر صیغه جمع، اطمی است.

---

1- در وفاء الوفا، «قلهیا و قلهی» هر دو را به مانند هم نگاشته شده است. ج/ 4 ص 1292
2- قموص همان مکانی است که پیامبر اسلام قریب بیست شب آنجا را محاصره کرد و سپس پرچم اسلام را به علی- علیه‌السلام- داد و حضرت علی با قتل مرحب آنجا را فتح فرمود. ر. ک: متن عربی، ص 512.

قَناة: یکی از وادیهاست به طرف منازل بنی سالم مایلی عصبة. [قویع: به فتح از وادی عقیق]
قوران: وادیی است که به حرّه می‌ریزد و در بطن اوست ملحاء از قرای سوارقیه.
قوْرای: همچو سَکْری در بعاث مذکور شد.

کاظمه: بعضی گفته‌اند موضعی است در قرب مدینه و بعضی دیگر گفته‌اند در راه بصره است به جانب مکه سه روزه راه از بصره- واللّٰه اعلم.
کَبّا: به فتح کاف و تشدید موحّده، موضعی است در بطحان.
کُتانه: به ضم کاف و مثناة فوقیه [154- ب] و الف و نون و ها چشمه‌ای است میان صفرا و اثیل.
کتیبه: به فتح کاف و کسر تا فوقانیه و سکون تحتانیّه و موحده قلعه‌ای است از خیبر که به خمس خدا و رسول معین و مقرر شده.
کُدَر: به ضم کاف جمع اکدر است و به او منسوب است قرقرة الکدر.
کدید: به فتح کاف و دو دال مهمله و میان آنها مثناة تحتیه، وادیی است در قرب نخیل که راه فید به سوی مدینه او را قطع می‌کند و ایضاً چشمه‌ای است بعد از خلیص به هشت میل در یمین راه.
کراع الغمیم: در غین معجمه مذکور شد.
کُرّ: جزیره‌ای است در دریای شور شش میل از جُحفه.
کشب:(1) همچو کُتبُ کوه سیاهی است معروف به ناحیه آن.
کَفْته: به فتح کاف و سکون فا مقبره بقیع است.
کُلاب: به ضم کاف و موحّده آبی است در ناحیه ضریه.
کَلْب: اطمی است از مدینه و رأس الکلب کوهی است.

---

1- ل: کُسب.

کُلیّه: تصغیر کلیه قریه‌ای است نزد چاه شور دوازده میل از جُحفه.
کملی: به فتح کاف و سکون میم و فتح لام اسم بئر ذروان است. [مثل کسری اسم چاه ذروان.]
[کنس حصین: به فتح کاف و سکون نون و اهمال سین و حصین تصغیر اطمی است در نزد مهراس در قبا].
کواکب: به ضم کاف اولی و یا کسر او و کسر ثانیه بر هر تقدیر کوهی است و یا کوههاست در میان مدینه و تبوک.
کومة ابی الحمرا: یعنی خاک توده منسوب است به او در قرب ثمغ از جهت شامی آن و شاید که همان باشد که امروز معروف است به کومة المدر.
کُوَیْر: مصغر کوهی است در ضریه.
کُویره: مصغر به زیاده ها از کوههای قبلی است.
کَیْدَمه: به فتح کاف و سکون مثناة تحتیّه و فتح دال مهمله و میم و ها سهم عبدالرحمان بن عوف است- رضی‌اللّه عنه- از بنی النضیر که به عثمان فروخته بود به چهل هزار دینار و ایشان وقف کرده بودند میان بنی زهره و فقرا مسلمین و ازواج طاهرات پیغامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- و رضی [155- آ] عنهنّ.

لِای: از نواحی مدینه است.
لابتان: عبارت از حرتین مدینه است.
لَای: از اودیه عقیق است.
لَحیی جَمَل: به فتح لام و کسر نیز آمده و سکون حاء مهمله تثنیه لحی است که او عبارت از دو استخوان است که دندانهای پایان بر آن می‌روید و جمل به معنی شتر در مساجد راه مکه مذکور شد و ایضاً کوهی است در طریق فید.
لَظی: به لفظی که مرادف نار است و ذات لظی منزلی است از آن جُهنیّه در خیبر.

لعبا: به موحده و مَدّ موضع کثیرالحجاره است و یا آب باران که در حزم بنی عوال است که کوهی است از آن غطفان و ایضاً زمین غلیظی است در بالای حمای ابوبکر بن کلاب.
لعلع: به دو عین مهمله کوهی است در قرب مدینه و آبی است در بادیه.
لفت:(1) به فتح و یا به کسر اول و به سکون ثانی و یا به تحریک آن، عقبه‌ای است در راه مکه و قولی آنکه وادیی است در جنب هرشی.
لِقف: به کسر لام و سکون قاف و فا چاههای شیرین خوش آب است در بالای قوران که وادیی است در ناحیه سوارقیه.
لِوا: به کسر لام و قصر همزه، اطمی است و وادی در منازل بنی سلیم و موضعی در چهل میلی از ضریه.

مابه: مالی است از آن بنی انیف در قبا.
ماجشونیه: منسوب به ماجشون و آن مالی است در وادی بطحان که در نزد اوست تُربت صعیب.
مثْب: بعد از میم به همزه و تای مثلثه بر وزن منبر و یا بلال همزه و یا میثم به باء موحده در بدل میم ثانیه و یا به راء مهمله در بدل آن یکی از صدقات نبویّه است- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.
مَبْرَک: همچو مقعد خوابگاه شتر پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در خانه ابوایوب انصاری- رضی‌اللَّه عنه- و ایضاً نقبی است از ینبع به سوی مدینه، یعنی [155- ب] راهی است میان دو کوه و عرضش گفته‌اند که چهار میل است یا پنج میل و ثنیه مبرّک به او منسوب است.
مبضعه: به ضاد معجمه میان حجر و رویثه است.

---

1- ل، م: لقت.

مَثقبَ: به کسر میم و یا فتح آن و سکون مثلثه و فتح قاف و موحّده اسم راهی است میان مکه و مدینه و ایضاً اسم راهی است از مکه به کوفه.
مَجْدِل:(1) به فتح میم و سکون حا و فتح دال مهمله، اطِمی است در مزرعه‌ای که مقابل سقایه سلیمان بن عبدالملک است و ایضاً منزلی است از منازل هذیل.
مَجْر: به فتح میم و سکون جاء و راء مهمله غدیری است میان پُشته‌های قوران در حوالی ملحا.
مَحْضه: به فتح میم و سکون حاء مهمله قریه‌ای است در جبل آره.
محیص: به فتح میم و کسر حا مهمله بر وزن ملیک، موضعی است در مدینه.
مَختبی: غدیری است در فلاج از ذی رولان و مختبیات فلیح(2) از غدیرهای عقیق است.
مُخَرِّی: به ضم میم و فتح خاء معجمه و کسر رای مهمله مُشدده اسم یکی از دو کوه صفراست که آن دیگر را مَسْلح گویند.
مَخیض: کوهی است که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بر آن رفته‌اند.
مدارج عقبة العرج: مدارج جمع مدرجه است به معنی پله پایه و این مدارج قبل از عقبه به سه میل است.
مُدَجّج: به ضم میم و تشدید جیم مکسوره وادیی است در طریق مکه.
مدران: تثنیه مدران که در مساجد تبوک مذکور شد به او منسوب است.
مُدّرج: به فتح راء مشدده عقبه‌ای است که به عقیق فرود می‌آید و مجد گفته که آن ثنیةالوداع است.
مِدْعا: به کسر میم و سکون دال و عین مهمله و همزه مقصوره وادیی است که به ذی عثث می‌ریزد.
مدین: که در قرب بحر قلزم است در محاذی تبوک و در آنجاست چاهی که موسی

---

1- ل: محدل.
2- ل: فلیج.

- علیه‌السلام- برای گوسفندان شعیب- علیه‌السّلام- آب کشیده و آن را بعضی از مدینه گفته‌اند.
مَذاد: به فتح میم و ذال معجمه و بعد [156- آ] از آن مهمله اطمی است در غربی مساجد فتح.
مذاهب: موضعی است در مدینه.
مذینب: تصغیر مذنب از اودیه است.
مرابد: جمع مربد موضعی است در عقیق.
مراخ: به ضم میم و خاء معجمه از اودیه عقیق است.
مَراض: به فتح میم در ناحیه طرف است سی و شش میل از مدینه.
مرّان: به فتح میم یا ضم آن و تشدید را مهمله و نون قریه بزرگی است در جهت کشب.
المَراوِح: جمع مروح، اطمی است در قبا.
مِربد لنعم:(1) به کسر میم در زمان عمر گوسفندان را در آنجا نگاه می‌داشتند و گویند یک میل است از مدینه یا دو میل
مربع: همچو منبر، اطمی است در بنی حارثه.
مَرْتِجْ: به فتح میم و سکون راء مهمله و کسر مثناة فوقیه و در آخر جیم وادیی است در قُرب مدینه از آن حسین بن علی- علیه‌السلام- و یا نزدیک ودّان.
مرجَحْ: به جیم مفتوحه و حاء مهمله موضعی است در راه مکه.
مرحب: به حاء مهمله راهی است که از میان راهها آن را پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- اختیار کرده‌اند برای سفر خیبر.
مَرخْ: به خاء معجمه تصغیر مرخ است که شجره‌ای است نام موضعی در قرب ینبع.
[ذومرخ: بادو فتحه وادی بین فدک و وابشیة. یاقوت می‌گوید موضعی از عقیق است].

---

1- هر سه نسخه: مربد الغنم.

[ذوالمروة: با لفظ مروه از مساجد تبوک].
مریخ: به تصغیر و حاء مهمله، اطمی است از آن بنی قینقاع.
[مریخ: شجر معروف نزدیک ینبع].
مُرَیَسْیع: به ضم میم و فتح مهمله و سکون مثناة تحتیّه و سین مهمله و مثناة تحتیّه و عین مهمله، آبی است در ناحیه قدید تا ساحل بحر و بعضی گفته‌اند آبی است از آن خزاعه یک روزه راه از فرع.
مُزاحِم: به ضم میم و کسر حای مهمله اطمی و بازاری است.
مُزْج:(1) به ضم میم و سکون [سپس جیم از عقیق.]
[مزدلف: به ضم میم و سکون] رای معجمه و فتح مهمله و کسر لام و در آخر فا، اطم مالک بن عجلان است نزد مسجد جمعه.
مستظّل: به صیغه اسم فاعل، اطمی است.
مستعجله: تنگی است که کسی که نازیه را قطع کرده متوجه [156- ب] خیف(2) باشد به آن تنگی می‌براید.
[المسیر: اطمّ بنی عبدالأشهل است].
[مسکبه: موضع شرقی مسجد قبا].
مستندر: کوه خردی است در شرقی مشهد نفس زکیه در منزل حاج شامی و مستندر اقصی که در عیر گذشت.
مَسْلَح: به فتح میم و سکون سین و فتح لام و حاء مهمله از اعمال مدینه است.
مُسْلِح: به صیغه اسم فاعل در مخرّی مذکور شد.
مشاش: وادیی است که به عرصه عقیق می‌ریزد.
مشعل: همچو منبر موضعی است در میان مکه و مدینه.
مشفق: وادیی است میان مدینه و تبوک.

---

1- ل: مرج.
2- ل و م: حیف.

مشلل: عقبه‌ای است مشرف بر قدید[1].
مشیربِ: تصغیر مشرب از حدود حرم است [مصر: به دو فتحه و تشدید را، وادی در ضریه].
مصلوق: آبی است از آن عمرو بن کلاب.
مَضیق: قریه‌ای است در آره.
مطلوب: چاهی است قعرش دور و دراز در قرب مدینه که عبدالملک در آنجا قریه‌ای معمور ساخته [از] بهترین قریه‌های بنی امیه.
مُظعن:[2] به ضم میم و سکون ظا[3] معجمه و کسر عین وادیی است میان سقیا و ابوا.
معجب: و در بعضی نسخ فاست در بدل یا از اودیه است و معجف به فا حایطی است که عبداللّٰه بن رواحه- رضی‌اللّٰه عنه- آن را تصدّق کرده.
معدن الاحسن: و معدن الحسن نیز گویند از اعمال مدینه یا از قرای یمامه است.
معدن بنی سلیم: به ضم سین مهمله در طریق نجد است.
معدن الماوان[4]: در مغیث خواهد آمد.
معدن النقرة: دو روزه راه است از بطن نخل.
مُعَرّس: به صیغه اسم مفعول در مسجد معرس مذکور شد.
مُعرقه:[5] به ضم میم و سکون عین معجمه و کسر راء مهمله راهی است که به کنار بحر می‌رود و عیر قریش یعنی قافله ابوسفیان که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- به قصد او برآمده به مشرکان مکه در بدر واخوردند و خدای تعالی در آن محل لشکر اسلام را به هزیمت [157- آ] کفار و کشته شدن اکابر ایشان مثل ابوجهل لعین تقویت و تأیید نمود- والحمدللّٰه علی ذلک.

---

1- ل: قدیر. وفاء الوفاء: مشلل و مطالب مربوط به آن را ندارد.
2- ل: مضعن.
3- ل: ضاد.
4- وفاء الوفاءِ معدن المامون.
5- ل: مغرقه.

مَغْسِله: به غین معجمه و کسر سین همچو منزله جبّانه‌ای (1) است که در آنجا جامه می‌شویند در راه مدینه و امروز آنجا باغی است اقرب باغها به مدینه.
مغیث: به صیغه اسم فاعل بین معدن النقره وربذه (2) است و معروف است به مغیث ماوان.
مغُوثه: به ضم غین معجمه موضعی است در قرب مدینه.
مَقاعِد: جمع مقعد به معنی محل نشستن دکانهاست در نزد عثمان که در نزد باب جبرئیل بود در شرقی مسجد در موضع جنایز.
مُقشعر: به صیغه اسم فاعل از کوه‌های قبلی مدینه است.
مُقَمّل: به فتح قاف و میم مشدد است.
مکرعه: به فتح موضعی است در قبا بالای بئر عذق.
مکسَّر: به صیغه اسم مفعول و ذو المکسر از اودیه عقیق است.
مکیمن: تصغیر مکمن و مکیمن جما نیز گویند.
ملتذ: اسم مفعول موضعی است در عقیق که به او منسوب است روضة الملتذ.
ملحا: به حاء مهمله و مد همزه از اودیه عقیق است.
ملحه: اطمی است از آن بنی قریظه.
ملحتان: از اودیه قبلیه‌ای است که در اشعر است.
مَلَل: به دو لام وادیی است معروف در راه مکه بیست و یک میل از مدینه یا هیجده و یا دو شبه راه از آنجا و آمده است که عثمان جمعه را در مدینه گزارده نماز عصر را در ملل ادا نمود و فرش ملل به او منسوب است؛ از وجوه تسمیه آنجا به ملل یکی آن است که تُبّع چون به آنجا رسید مانده شد.
مَناصع: موضعی است که زنان مدینه قبل از آنکه در خانه‌های آنجا خلا (3) سازند برای

---

1- ل: جنانه.
2- ل و د: «و ربذه» ندارند.
3- ل و م: نها.

قضای حاجت خود آنجا بیرون می‌رفتند گویا که محلش همان است که امروز معروف است به بئر [157- ب] ایوب در شرقی سوق مدینه و شمالی بقیع غرقد.
مناقب: کوهی است گویا محلش همان است که امروز معروف است در قرب مدینه که در آنجا کتل‌هاست و از کلام بعضی چنان مفهوم می‌شود که در قرب ذات عرق است به خلاف گذشته.
منبجس: به نون و موحده و جیم و سین مهمله به صیغه اسم فاعل وادی عرج است.
منتخر: به نون و مثناة فوقیه و به خای معجمه به صیغه اسم فاعل موضعی است در فرش ملل در جنب مثعر.
منحنا: به ضم میم و سکون نون و فتح حاء مهمله در نزد اهل مدینه به نزدیک مصلّاست در جهت قبله در شرقی بطحان.
مُنشِد: به صیغه اسم فاعل کوهی است در یسار حمرا الاسد شاید که همان باشد که امروز معروف است به حمرای نمله و ایضاً میان رضوی و ساحل موضعی است و ایضاً بلدی است از آن تمیم.
منقی:(1) به صیغه اسم مفعول موضع معروف است در شرقی مدینه که در روز احد مردم گریخته به آنجا رسیده بوده‌اند.
منکثه: از اودیه قبلیه است و ایضاً کوهی است از آن جُهَیْنه در جلس.
مَنْورَ: همچو مقعد موضعی است در پشت حره بنی سلیم و اطمی است از آن بنی النضیر.
مَنیع: بر وزن فعیل اطمی است در یمانی مسجد قبلتین.
مهایع: قریه بزرگی است در قرب سایه که والی او پیشتر از قبل امیر مدینه می‌بود.
مِهْراس: به کسر میم و سکون ها و سین مهمله آبی است در اقصای شعب احد که از باران جمع می‌شود و در مغاکی که آنجاست(2) و امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- در روز غزوه احد برای پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- از آنجا آب آورد و ایشان به جهت بوی کریه آن آب از خوردن آن(3) امتناع نموده بر سر خود ریختند و خون خود را به آن آب [158- آ] شستند.

---

1- ل: منفی.
2- ل: نجاست.
3- ل: او.

مهروز: به ضم را و در آخر زای معجمه موضع بازار مدینه است.
مهزور: به فتح میم و سکون ها از اودیه مدینه است.
مهزول: به لام وادیی است در پیش چاهی که در حمای ضریه است.
مَهیَعه: همچو مرحله و یا مَعِیشه اسم جُحفه است.
مَیْطان: به فتح میم و یا به کسر و سکون مثناة تحتیه و طاء مهمله و الف و نون کوهی است در محاذی شوران در شرقی قریظه.

نابع: به صیغه فاعل موضعی است در قرب مدینه.
ناجیه: به جیم موضعی است یا آبی است در بلد بنی اسد پایان‌تر از حبس.
نازیه: به رای معجمه و مثناة مخففه تحتیّه مواضع واسع است در راه مکّه.
نازیین:(1) موضعی است که در آنجاست قبر ابی معاویه عبیدة الحارث؛ چنان که در مسجد صفرا مذکور شد.
ناصفه:(2) از اودیه عقیق است.
ناعم: به صیغه فاعل از قلعه‌های خیبر است.
ناعمه: حدیقه یعنی باغی است در عوالی و در جنب اوست نویعمه. مصغر ناعمه و در جنب او و امروز معروف‌اند به نواعم.
نباع: به کسر از اودیه عقیق است.
نُبیَعْ: همچو زبیر موضعی است در قرب مدینه.
نُجّیَرْ: همچو زبیر آبی است در محاذی صفینه.
نُخال: به ضم وادیی است که به صفرا می‌ریزد.
نَخْل: موضعی است در نجد دو روزه مدینه در وادیی که او را شدخ گویند و مروی شده که پیغامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- آنجا را به نزول مبارک مُشرّف ساخته‌اند.
نَخْلی: همچو سَکْری از اودیه اشعر است که به ینبع می‌ریزد.
نُخیلْ: تصغیر نخل چشمه‌ای است پنج میل از مدینه و منزلی است در راه فید که در

---

1- ل: نازیتین.
2- ل: ناضفه.

آنجا آبهاست و گویند: در آنجا مسجدی است نبوی- علی مشرفه الصّلوات و السّلام- [158- ب] و امروز نخیل(1) در قرب کدید معروف است بلندتر از شقیره(2).
نِسار: همچو کتاب کوهی است در حمای ضریه(3).
نَسْر: موضعی است در عقیق از بلاد مزینه.
نِسْع: به کسر نون و سکون سین مهمله و در آخر عین مهمله صدر وادی عقیق است که حمای نبوی است.
نِصْع: به کسر و اهمال صاد، کوههای سیاه است میان صفرا و ینبع و نَصُیع مصغر کوهی است در قرب مدینه.
نَضاد: به فتح نون و ضاد معجمه کوهی است در حمای ضربه.
نَطاة: به فتح نون و طاء مهمله قلعه‌ای است از قلعه‌های خیبر و یا آنکه اسم جمیع زمین خیبر است.
نُعمان: به ضم نون وادیی است در جانب احد که او و نقما هر دو به غابه می‌ریزند.
نُعیم: همچو زبیر موضعی است در قرب مدینه و بعضی به صیغه جمع نعایم نیز گفته‌اند.
نَقّاع: به صیغه مبالغه اطم است.
نَقات:(4) به کسر نون از اعمال مدینه است که از آنجا دو راه می‌شود به وادی القری.
نَقا: به فتح و تخفیف و همزه مقصور میان وادی بطحان و منزله معروف به بئر اعجام و وادی میان او و مصلّا فاصل است.
نقبِ بنی دینار: و نقب مدینه نیز گویند و آن راه عقیق است در حرّه غربیه و در آنجاست سقیا و مروی شده که در غزوه بدر به آن راه رفته‌اند.
نَقْعا:(5) همچو حمرا اسم وادیی است.

---

1- ل: نحیل.
2- ل و م: شفیره.
3- ل، م: مزینه.
4- ل: نقاب.
5- ل: نفعا.

نقمی: همچو جمزی(1) و نسکی. قاله المجد اسم واو و ذنب نقما در جانب احد است.
نَقیع: بر وزن فعیل حمای مشهور است و آن صحرایی است بی‌درخت، کثیرالخیر، کل زمینش خوب و صحرایش مرغوب و علف و گیاهش چنان بلند و بسیار که اگر سوار در آید از نظر غایب شود در جنوب مدینه چهار برد راه و آنکه گفته‌اند شصت میل است محمول است بر اقصای آن و نقیع صدر وادی عقیق است [159- آ] و گفته‌اند: اول قورقها و افضل همه آن است که نبیّ- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- برای اسبان مسلمانان آن را قورق کرده فرمود: مردی بلند آوازی بر بلندی برآمده فریاد کرد و به هر جا که فریاد او رسیده آنجا در قورق داخل شده و گفته‌اند که طولش یک برید و عرضش یک میل است و گویند در آنجا مسجد نبوی است- علی مشرفه افضل الصلوات- و بعد از آن حضرت- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بنی‌امیّه و ما بعد ایشان از امرا بسیاری بر آن افزوده‌اند.
نَقیع الخَضِمات: به فتح خاء معجمه و کسر صاد معجمه موضعی است در قرب مدینه از اودیه حجاز که عمر برای مسلمانان قورق کرده و خضمه در لغت علف نرم و زمین نرم علف است.
نَهْبان: به فتح نون و سکون ها نهب الاسفل و نهب الاعلی دو کوه‌اند مقابل قدسین.
نُوبه: به ضم نون و سکون واو و بای موحّده موضعی است سه میل راه از مدینه که در مغازی مذکور است و ایضاً پشته کوهی است سرخ در زمین بنی ابی بکر بن کلاب.
نیار: به کسر نون به او منسوب است اطم نیار.
نیر: بر وزن تیر کوهی است در حمای ضریه یا در اعلای نجد.
نَیق العُقاب: به کسر نون و ضم عین مهمله موضعی است در قرب جُحفه.

هَجَر: به فتح ها و جیم قریه‌ای است در قرب مدینه که قِلال هجر به او منسوب است در حدیث قلّتین.

---

1- ل، م: کحمری.

هُجَیْم: اطم است.
هُدبَیْه: به فتحتین و کسر موحده و تشدید مثناة تحتیّه سه چاه است در سه میلی سوارقیه.
هُدُن: به ضمتین و دال مهمله آبی است در پس وادی القری.
هرب: از اودیه اجرد است که به غور می‌ریزد(1)، [159- ب].
هَرّشی: همچو سکری پشته کوهی است در زمین هموار که دو میل پایان‌تر از اوست وَدّان در جانب آفتاب نشستنن و میان او و بحر، صحرایی است و ثنیّه هرشی به او منسوب است وبعد ازآن به‌مقدار یک میل عَلَمی است در راه مکّه که گویند علامت نصف راه است.
هلوان: از اودیه عقیق است.
هَکْر: به فتح ها و سکون کاف و راء مهمله موضعی است معروف و در آنجا آبی است، چهل میل راه از مدینه.
هَکران: به فتحتین کوهی است در محاذی قبا.
هَمَج: به‌فتحتین آب‌چشمه‌ای است که در آنجا نخلستان است در ناحیه وادی القری.
هیفا: به‌مثناة تحتیّه و فا موضعی است تکمیل راه از بئر مطلب و هفت میل از مدینه.

وابل: موضعی است در اعالی مدینه.
واتده: و وتده به غیر الف نیز مروی شده و در اعلای نقیع است.
وادی بلا اضافت: علم وادیی است که در آنجاست فج روحا.
وادی احَیْلَیَیْن: به ضم همزه و فتح حاء مهمله و سکون مثناة تحتیّه و لام و مثناتین تحتیین و نون در نار حجاز در اوایل کتاب مذکور شد.
وادی ازرق: بعد از امج است به میلی.
وادی الجزل: به جیم و رای معجمه وادیی است که در آنجاست رحبه و سقیا الجزل در قرب وادی القری است.
وادی القری: وادیی است کثیرالقری و یا بلدی است میان شام و مدینه. مروی است که چون اسامة بن زید- رضی‌اللّٰه عنهما- از غزوه روم برگشت از وادی القری به سرعت سیر در هفت شب به مدینه آمد و ایضاً مروی شده که مادون وادی القری حجاز است.
[واردات: هضبه‌های خرد در حمای ضریه].

---

1- وفاء الوفاء: هرب و مطالب مربوط به آن را ندارد.

واسط: اطم بنی‌خدره و اطم بنی خزیمه(1) و موضعی است میان ینبع و بدر. کوهی است [160- آ] که سیلهای عقیق در نزد او بر یکدیگر می‌خورند و از آنجا به جثجاثه(2) می‌روند.
[والج: اطمی است در شیخان.]
[الوبره: به سکون موحده، قریه‌ای است در کوههای آره.]
[وبعان: به فتح و سکون بعد آن، قریه‌ای در آره.]
واقم: به صیغه فاعل اطم چند است به قبا.
وَدّان: به فتح واو و تشدید دال مهمله قریه‌ای است به یک مرحله از جُحفه میان او و ابواء شش یا هشت میل یا اکثره.
وَدْعان: به فتح و سکون مهمله موضعی است در ینبع.
وَرْقان: به فتح واو و به کسر یا سکون راء مهمله کوه بزرگ است در جهت راه مکّه و از حوالی اوست سیاله و عرج(3) و رویثه و غیر ذلک و در فصل احد گذشت که ورقان از کوههای بهشت است.
[الوسباء: به فتح و سکون سین مهمله، مالی از بنی سلیم در لحف ابلی.]
[وسط: کوهی در حمای ضریه.]
[وسوس: از وسواس از وادی قبلیّه.]
[الوشیجه: به فتح و کسر شین معجمه از وادی عقیق.]
[ذووشیع: از اموال مدینه.]
[الوطیح: به فتح و کسر طا مهمله، از بزرگترین حصن خیبر.]
[وظیف الحمار: از عقیق، مابین سقایه سلیمان بن عبدالملک تا زغابه و عیره.]
وعِیره: به فتح واو و کسرعین مهمله وسکون مثناة تحتیّه در حُدود حرم مذکور است.

یَتِیب: به فتح اول و کسر مثناة فوقیه و سکون مثناة تحتیه و به موحده در حُدود حرم مذکور است چنان که مجد گفته و فیه نظر است.

---

1- ل، د: بنی خداره و اطم بنی خرتمه.
2- ل: حثحاثه.
3- ل: عرح.

یراجم: غدیری است در بطن وادی نقیع که مروی شده که پیغامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از آنجا وضو ساخته‌اند و در حق او فرموده: شما در بقعه مبارک‌اید.
[یرعه: در دیار فزاره.]
[الیسیره: چاهی از بنی امیّه در آبار.]
یلیل: به دو یای مفتوحه وادیی است در ناحیه ینبع و صفرا که به بحر می‌ریزد و در آن وادی چشمه‌ای است که از ریگ می‌برآید.
یَنْبع: به فتح مثناة تحتیّه و سکون نون و ضم موحده و عین مهمله از نواحی مدینه است و بندر آنجا و وجه تسمیه‌اش کثرت چشمه‌ها و کاریزهای آنجاست. گویند صد و هفتاد عین دارد پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- از ینبع ذو العشیره به امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- داده بودند وبعد از آن‌عمر نیز پاره‌ای از ینبع، به ایشان دادند و خود نیز پاره‌ای از آنجا را خریدند و ایشان را [160- ب] در آنجا اموال بود از چشمه‌ها که آن را تصدق کردند.
یهیق: موضعی است در قرب مدینه در حدیث است که نزدیک است که بنیان مدینه برسد به یهیق.
[یین: به دو یای مفتوحه، از اعراض مدینه.]
الحمدللَّه علی الاتمام و الصلوات علی خیرالانام و آله الکرام و اصحابه العظام شرف اتمام یافت و آفتاب اختتام بر این اوراق تافت در آخر روز چهارشنبه هفتم ماه شوال سنه تسع و ستین و تسعمائه(1) در مکه معظمه- زادها اللَّه شرفا- و بعدها این ترجمه شریفه که تواریخ مدینه منوّره است از جهت کتابت من ید.
المذنب المحتاج الی رحمة اللَّه
و غفرانه و احسن الی والدیهما
فی الیه، احمد بن قیا بن یوسف
غفراللَّه لهم و لجمیع المسلمین
اتمام یافت فی سنه اثنی بعد الف(2) فی یوم سبع و عشرین

---

1- 969 هجری.
2- ل: در حاشیه آخرین صفحه آمده است: صاحبه و مالکه میر مهدی هذا التاریخ 1255 و عشر جز وکان واضحا.

تعليقات و اضافات

اشاره

ص 55/ س 9 و 18 اللهم بارک لنا فی تمرنا .... وفاء الوفا ج/ 1، ص 53
ص 61/ س 11 در حدیث صیحانی و تسمیه حضرت علی- علیه‌السلام- به سیدالاولیا و سیف‌اللَّه یکی از ده‌ها روایت است در منقبت و شأن آن امام همام از طریق عامه.
ص 72/ س 10 درباره سنت صید در حرم و رأی عثمان درباره غذایی که با صید در حرم پخته شده بود و فرموده حضرت علی- علیه‌السلام- درباره این عمل و نخوردن غذا و سخنان عثمان در پایان که گفت: «لولا عَلی لهلک عثمان» ر. ک: الغدیر، ج/ 8، ص 189
ص 101 ابن تیمیه به حرمت شدرحال برای زیارت قبر پیامبر اکرم فتوا داده است و بر این فتوا، علمای اهل سنت و تشیع ده‌ها ردّیه نوشته‌اند.
علامه امینی (ره) مبحث مبسوطی در بیش از صد صفحه در این باره دارد تحت عنوان «الحث علی زیارة النبی» الغدیر، ج/ 5، ص 87 به بعد.
ص 101/ س 1 درباره آداب زیارت حضرت ختمی مرتبت- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از نظر ائمه معصومین و بزرگان امامیه ر. ک:
- علل الشرایع، ص 358
- مصباح کفعی، ص 474

ص: 422
- کامل الزیارات، ص 15
- مصباح الزائر، ص 20
- المزار الکبیر، ص 13
- بحارالانوار
- کتاب المزار، ج/ 97، ص 146
ص 101/ س 1 در آداب زیارت پیامبر ر. ک: الغدیر، ج/ 5، ص 135.
همچنین ر. ک به مبحث ادب الزائر عندالجمهور، الغدیر، ج/ 5، ص 130
در احیاء العلوم اثر فخرالاسلام ابوحامد محمد غزالی نیز بابی به نامِ «باب زیارة النبی» هست که در توسل و تشفع به مزار تابناک پیامبر مفصلاً بحث کرده است. احیاء العلوم، ج/ 1، ص 244
ص 101/ س 1 در توسل و طلب شفاء از مزار پیامبر اکرم- ص- ر. ک به الغدیر، ج/ 5، ص 143
در طلب شفاعت از پیامبر و توسل جستن به وی مطالب فراوان نقل کرده‌اند و سمهودی برخلاف وهابیان به آن اعتقاد کامل دارد.
ص 127/ س 5 حدیث لاتشد الرحال غیر از صحیحین مسلم و بخاری در سنن ابی داوود (ج/ 1، ص 469) نیز آمده است. در روایات شیعه نقل شده که:
عن امیرالمؤمنین: «لاتشدالرحال الا الی ثلاثة المساجد، المسجد الحرام، مسجد رسول اللّٰه و مسجد الکوفه»
الخصال، ج/ 1، ص 94/ بحارالانوار، ج/ 96، صص 240 و 379
معنی این روایت این است که «به هیچ مسجدی از مساجد بار سفر بسته نمی‌شود مگر به این سه مسجد» و از آن برداشت نمی‌شود که تمام سفرهای زیارتی و سیاحتی ممنوع است. که در غیر این صورت خلاف نص صریح قرآن و سنت است. امام محمد غزالی در احیاء العلوم

ص: 423
در این مورد مفصل بحث کرده و گفته است «شدرحال» به هدف سفرهای مختلف قبور پیامبران و اولیاء اشکال ندارد و منافی با حدیث شدّرحال نیست. احیاءالعلوم، ج/ 2، ص 247
ص 157/ س 13 ابودجانه: ابودجانه همان «سماک بن خرشه» یا «اوس بن خرشه» است که با حضرت رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- در جنگهای بدر و احد حضور داشت. اطم او تا سالها در داخل مرزعه بزرگی وجود داشت.
برای اطلاع بیشتر در این مورد ر. ک: الاصابه فی تمییز الصحابه ابن حجر، ج/ 4، ص 58- 59؛ آثار، ص 77
سالشمار مسجدالنبی
سال هجری قمری
1- ص/ 173 بنای مسجدالنبی.
7- توسعه مسجد در زمان پیامبر اکرم.
17- توسعه مسجد در زمان عمر بن الخطاب.
29- توسعه مسجد در زمان عثمان بن عفّان.
88 تا 91- بازسازی مسجد در روزگار ولید.
161 تا 165- توسعه مسجد در عهد مهدی.
548- تعمیر مسجد توسط وزیر ایرانی جمال‌الدین اصفهانی.
557- کندن خندق اطراف حجره مطهّر و پُر کردن آن از سرب مذاب.
654- فعال شدن آتشفشان نزدیک مدینه و سوختن مسجد.
655- تعمیر مسجد در عهد المستعصم.
705- تعمیر مسجد در روزگار محمد بن قلاوون.

ص: 424
706- تعمیر مسجد در روزگار محمد بن قلاوون.
729- تعمیر مسجد و توسعه آن توسط محمد بن فلاوون.
831- تجدید بنای دو رواق مسجد در زمان اشرف برس بای.
853- تجدید بنای سقف روضه مُطهّر.
879- تعمیر و مرمت مسجد در زمان قایتبای.
886- آتش گرفتن مناره رئیسیه در اثر برق گرفتگی و توسعه آتش در مسجد.
886- 900- تعمیر اساسی مسجد توسط سلطان قایتبای.
938- تعمیر و بازسازی محراب نبوی و محراب سلیمانی.
974- ساخت مناره سلیمانیه.
980- تعمیر در روزگار سلطان سلیم.
1233- تجدید و تعمیر ساختمان گنبد مسجد و رنگ آمیزی آن به رنگ سبز و معروف شدن گنبد به «قُبة الخضراء»
1265 تا 1277- بازسازی اساسی مسجد در عهد سلطان عبدالمجید، و ساختن باب مجیدی.
1336- تعمیر محراب رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- توسط فخری پاشا و تعمیر چاهی که داخل حیاط مسجد قرار داشت.
1348 تا 1350- ترمیم در زمان ملک عبدالعزیز آل سعود.
1354- ترمیم توسط حکومت مصر.
1273- شروع تعمیرات و بازسازی و توسعه مسجد در زمان سعودیها.
مسجدالنبی
ص 173 راویان در مساحت و مقیاسهای مسجد در ابتدای ساختمان آن اختلاف نظر دارند ولی با توجه به نظریه سمهودی طول مسجد 70 ذرع عربی یعنی 4/ 36 متر و عرض آن 63 ذرع عربی معادل 76/ 32 متر و مساحت آن تقریباً حدود 1192 متر مربع بوده است این مسجد بدون سقف بوده و فقط دارای چهار دیوار در اطراف و سه در به

ترتیب ذیل بوده است:
1- دری که در سمت مشرق قرار دارد و موسوم به باب‌النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- است. به این دلیل که پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از این در رفت و آمد می‌کرده‌اند.
2- دری در سمت مغرب موسوم به «باب عاتکه» یا «باب الرحمه».
3- دری در سمت جنوب.
و در آن حال قبله به سوی بیت‌المقدس در جهت شمال قرار داشت و مسلمین بدان سو نماز می‌گزاردند. بنا به روایت سمهودی مردم از شدت گرما در وقت نماز به پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- شکایت بردند. رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- دستور فرمودند تعدادی از ساقه‌های نخل را آوردند و به عنوان ستون در مسجد قرار دادند، که گفته شده است تعداد 18 ساقه نخل در سه ردیف شش تایی، سه ستون در سمت راست محل منبر و سه ستون در سمت چپ محل منبر قرار دادند و روی آن را با شاخ و برگهای درخت خرما پوشاندند.
منبر هم در آن روز عبارت بود از قطعاتی از ساقه نخل که پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بدان تکیه می‌دادند.
آن ساختمان بدان گونه که ساخته شده بود حدود 12 یا 17 ماه حفظ شد و تغییر نکرد تا موضوع تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه مشرفه روی داد که بنا به روایت حافظ بن حجر عسقلانی اولین نمازی که پیامبر بعد از تحویل قبله خواندند در محله بنی سلمه و در محلی که امروز به مسجد قبلتین مشهور است، بوده که نماز ظهر را حضرت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا گزاردند و سپس به مسجدالنبی آمدند و نماز عصر را با مسلمانان اقامه فرمودند.
بدیهی است تغییر قبله از جهت شمال به جنوب تغییرات اساسی در معماری مسجد به وجود می‌آورد. به طوری که اگر مسلمانان می‌خواستند از همان سایبان ساخته شده شمالی استفاده کنند، باید در صف اول رو به در حیاط بایستند زیرا محل محراب عوض

شده بود، لذا مسلمانان سایبان دیگری و یا به اصطلاح شبستان دومی در طرف جنوبی احداث کردند و میان این دو شبستان فضای باز به صورت حیاطی باقی ماند.
قسمت شمالی یا شبستان شمالی مسجد محلی شد برای سکونت اهالی صفه و آنها افرادی بودند از مهاجرین که به دلیل عدم توانایی مالی در مسجد زندگی می‌کردند.
توسعه مسجدالنبی در زمان پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.
بنا به روایت سمهودی هنوز هفت سال از بنای مسجد نگذشته بود که مسجد برای نمازگزاران تنگ شد، لذا پیامبر خانه‌ای که متعلق به یک انصاری بود و در جوار مسجد قرار داشت خرید و به اضافه کرد.
مسجد در آن روز تقریباً به شکل مربع و مساحت آن به طول و عرض 50 متر بود و چون حدود 14 متر به عرض آن اضافه شده بود طبیعتاً برای پوشش سقف آن سه ستون نیز اضافه می‌شد. به طوری که تعداد استوانه‌ها به 9 عدد می‌رسید. برای پوشش سقف نیز پس از آنکه با شاخ و برگهای نخل روی مسجد را پوشاندند، روی آن نیز خاک ریختند.
طبق روایت سمهودی در یک شب بارانی مشاهده شد که باران از سقف نفوذ کرده و در شبستان جاری شده، به طوری که بر پیشانی پیامبر بعد از سجده آثار گل آشکار بود.[1230]

اخبار مدینه ؛ ؛ ص426
تفاع دیوارها نیز بنا بر همان مقیاس اول یعنی 7 ذرع (حدود 5/ 3 متر) باقی ماند.
توسعه مسجد در عصر خلفای راشدین
استوانه‌های نخستین، در عصر ابوبکر پوسیده شده بود و وی با تنه‌ها و برگهای خرما آن را بازسازی کرد.
وسعت مسجد در آن موقع نسبت به تعداد نمازگزاران تنگ و محدود بود و خلیفه دوم- عمر بن خطاب- در سال 17 ه. ق مسجد را تجدید بنا کرد و استوانه‌هایی از آجر تعبیه کرد و سقف مسجد را با شاخه‌های خرما پوشانید و ستونهای چوبی نیز در آن به کار برد و سفارش کرد که آن را به رنگهای زرد و قرمز رنگ‌آمیزی نکنند تا مردم شیفته نشوند.
عمر فضای مسجد را نیز توسعه داد و از نظر مساحت از شرق تا غرب مسجد را به مقدار 120 ذرع و ما بین دیوار قبله و دیوار اخیر را به مقدار 130 ذرع اضافه کرد.

توسعه بخشی عمر نسبت به قبله از طرف غرب و شمال بود به طوری که دیوار قبله را ده ذرع جلو برد و در نهایت از طرف شام نیز 20 ذرع بدان افزود.
عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نیز از جهت غرب مسجد را توسعه بخشید. به طوری که به انتهای دیوار قبله در آن جهت چسبیده بود و شبستان اصلی را از جهت غرب به اندازه سه استوانه، یعنی نزدیک به 30 ذرع امتداد داد.
عمر برای مسجد شش در قرار داد، یعنی دو در به اسامی «جبرئیل» و «النساء» به آن اضافه کرد و «باب الرحمه» را تا غرب جلو برد و در دیگری در محل بیت عباس گشود که به نام «باب اسلام» معروف است و دو در را در انتهای مسجد گشود.
توسعه مسجد در عصر عثمان بن عفان
در سال 29 ه. ق مردم از تنگی مسجد در روز جمعه به عثمان بن عفان شکایت بردند و راویان در اینکه وی مساحت زیادی به آن افزود و دیوار آن را با سنگهای منقش و آجرهای رنگین تزیین و استوانه‌هایی از سنگ منقوش و سقف چوبی ایجاد کرد متفق‌اند.
عثمان شخصاً به بازسازی مسجد نظارت داشت و بعد از ده ماه از آن فارغ شد. وی به دیوار قبله تا حدی افزود، به طوری که تراسی در آن، برای ایام اللّه واقع شد و این وسعت دیوار قبله تا به امروز باقی است و میزان افزایش آن ده ذرع تخمین زده شده است.
عثمان در جهت شام نیز بیست ذرع افزود ولی از جهت شرق چیزی بر مسجد اضافه نکرد و بالاخره در جهت غرب ده گز به آن اضافه کرد که در نتیجه طول مسجد 160 و عرض آن 130 ذرع شد.
در راستای این توسعه بخشی، ستون بزرگی به جای ستون چوبی برپا کرد به گونه‌ای که استوانه‌هایی که در زمان رسول اللّه- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- وجود داشت تغییر نکرد و به علاوه 6 دریچه بزرگ در دو دیوار شرقی و غربی جایگاه نماز و بین دو استوانه گشود و بر روی این استوانه‌ها، کنگره‌هایی قرار داد و به همین سبب در بالای آن سقف چوبی تعبیه کرد.
وضع مسجد بعد از آن تا حدود شصت سال به همین منوال بود تا اینکه ولید بن

عبدالملک. عمارت در خور توجهی بنا کرد و در این زمینه پولی برای عمر بن عبدالعزیز که فرماندار او در مکه و مدینه بود ارسال داشت و به او دستور داد که مسجد را ویران و دوباره بازسازی کند و او اتاقهای همسران پیامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- را خراب کرد و به مساحت مسجد افزود.

این توسعه از جهت مشرق و مغرب و شام- طرف بیت‌المقدس یا جهت شمالی- صورت گرفت، ولی بعد از سه سال یعنی در سال 91 ه. ق کار توسعه ساختمان مسجد به اتمام رسید.

توسعه ولید

توسعه بخشی ولید در گنجایش مسجد از طرف شرق به غرب با 6 ستون و در جهت غرب با 2 ستون صورت گرفت. سمهودی نقل می‌کند که مسافت بین دو ستون 9 الی 10 ذرع است و به این معنی که مساحت توسعه ولید در دیوار قبله نزدیک به 60 ذرع بوده است که در نتیجه طول دیوار قبله از شرق تا غرب در حدود 165 ذرع بوده امّا توسعه از جهت شمالی به 40 ذرع بالغ شد که این مقدار طول دیوار غربی مسجد به حساب می‌آید.

مساحت مسجد بعد از توسعه ولید به شرح ذیل است:

- طول دیوار غربی، 200 ذرع/ 104 متر
- طول دیوار پشت به قبله یا جهت شام، 137 ذرع/ 24/ 71 متر
- طول دیوار قبله، 165 ذرع/ 8/ 85 متر

کل مساحت مسجد در دوره ولید برابر بوده با حدود 8100 متر مربع.

ولید برای شبستان اصلی مسجد 5 ردیف ستون قرار داد که هر یک از آنها از 17 ستون تشکیل می‌شد و قسمت شمالی را به میزان 4 ردیف توسعه داد که هر یک از آنها از 17 ستون تشکیل می‌شد.

عمر بن عبدالعزیز صحن حیاط را با سقفی در کناره مشرق و مغرب مسجد احاطه کرد و طرف شرق یا شبستان شرقی را به سه ردیف و جهت غرب را با چهار ردیف ستون پوشانید، به طوری که صحن را گذرگاههای سر پوشیده و تاقداری از چهار طرف در خود

احاطه کرده بود و جلو و عقب مسجد مشرف به یازده گذرگاه و هر دو جناح شرقی و غربی مشرف به 14 گذرگاه است.
عمر بن عبدالعزیز در بالای این گذرگاهها، کنگره‌هایی ساخت که صحن مسجد را از چهار طرف در احاطه خود دارد، این کنگره‌ها مشبک بوده‌اند.
وی برای مسجد چهار گلدسته در هر زاویه مسجد قرار داد و همچنین در جایگاه نماز امام، مقصوره‌ای از چوب به جای تراس سنگی زمین عثمان احداث کرد.
مسجدالنبی در عهد مهدی عباسی
توسعه مجدد مسجد در دوره مهدی عباسی بعد از دو سال و به عبارتی بعد از پنج سال بین سنوات 161- 165 ه. ق صورت پذیرفت. به طول دیوار غربی 65 ذرع اضافه شد و بدین ترتیب به مساحت مسجد دو هزار و چهارصد متر افزوده گردید. و مساحت کل به ده هزار و پانصد متر مربع می‌رسید. اینکه در مدینه (ص 53) مساحت آن را 8890 متر مربع ذکر کرده، یقیناً اشتباه است. میزان افزایش مسجد معادل 6 ستون بوده و حدود شمالی آن تا این حد در طول تاریخ قید شده است. گفته می‌شود مهدی، قسمت عقب مسجد را با کاشیهای رنگین- نازک کاری- زینت داد و آثار این تزیین تا عهد سمهودی باقی بود.
مسجدالنبی در دوره‌های بعد
الف- همان طور که سمهودی اشاره کرده ممالیک بحری و برجی در توسعه و بازسازی مسجدالنبی کوششهایی به عمل آورده‌اند. بخصوص سلطان قایتبای مناره رئیسیه را تعمیر کرد و مرمت و بازسازی گنبد و مقصوره و توسعه کوچکی در شرق مسجد در حدود 120 متر مربع در زمان او انجام گرفته است. علی حافظ، ص 86
ب- سلاطین عثمانی نیز هر یک به نوبه خود برای تعمیر مسجد اقداماتی انجام دادند. مانند سلطان سلیم (918- 929 ه. ق)، سلطان سلیمان (938- 974 ه. ق) و سلطان سلیم ثانی در سال 980 ه. ق تعمیرات لازم را به عمل آوردند. سلطان محمود عثمانی که در فاصله سالهای 1223- 1255 ه. ق حکومت کرد، کار ماندگاری انجام داد و

ص: 430
آن بازسازی گنبد مسجدالنبی بود. این گنبد قبلًا توسط اشرف قایتبای ساخته شده بود.
چون در سطح خارجی آن شکافهای زیادی دیده می‌شد، در سال 1233 ه. ق گنبد را برداشته و از نو ساختمان آن را تجدید بنا کردند.
سلطان عبدالحمید عثمانی نیز در سال 1253 ه. ق دستور داد گنبد را به رنگ سبز رنگ‌آمیزی کنند به همین علت به «قبةالخضراء» معروف شد که تاکنون این گنبد باقی مانده است. علی حافظ، ص 116
سلطان عبدالمجید عثمانی نیز در سال 1265 ه. ق بازسازی و تعمیر بسیار اساسی برای مسجدالنبی انجام داد و تاقها و سقفهای مستدیر مسجد را کلًا بازسازی کرد که این عمل مدت دوازده سال به طول انجامید، حدود 1293 متر مربع نیز به مساحت مسجد افزوده شد. آثار، ص 111
تا دوره سعودیها ساختمان سلطان عبدالمجید باقی بود تا اینکه، 6247 متر مربع از آن ساختمان را خراب کردند و حدود 12227 متر مربع برای ساختمان بنا مورد استفاده قرار دادند. یعنی شش هزار متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد. علی حافظ ص 84
در دوره سعودیها، توسعه روز به روز مسجدالنبی بدون توجه به معماری منطقه‌ای و بدون در نظر داشتن حفظ میراث گذشتگان انجام گرفته و همین امر سبب تخریب تمام محلات اطراف مسجدالنبی شده و بسیاری از آثار مهم به جا مانده از گذشته مدینه از بین رفته است.
اگر به حفظ این آثار اهمیت داده می‌شد، از نظر اصول معماری روشهایی وجود داشت که می‌توانست هم به حفظ آثار کمک کند و هم امکان توسعه مسجدالنبی را فراهم آورد. در این زمینه، مبحث مفصلی نگاشته‌ام که جای آن در این مختصر نیست.
ص 175/ س 2 بئر ابو ایوب: به ابوایوب انصاری تعداد دو یا سه چاه منسوب است.
معروفترین آنها چاهی بوده است در شرق محله رومیّه و شمال بقیع.
آثار، ص 252.

منبر نبوی شریف

ص 180 منبر چگونه بود و به چه نحوی تحول یافت:

روایتی از دارمی نقل شده است که پیامبر زمانی که موعظه می‌کرد برمی‌خاست و حالت قیام را طول می‌داد و چون خسته می‌شد به حالت ایستاده به تنه درخت خرما تکیه می‌داد. تا اینکه مسلمانان مردی را دیدند که می‌گفت می‌توانم برای رسول خدا- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- تکیه‌گاهی بسازم تا هر وقت بخواهد بر روی آن بایستد و اگر بخواهد بنشیند پیامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود او را به نزد من بیاورید. او را به حضور حضرت رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بردند، پیامبر دستور داد که تکیه‌گاهی برای او بسازد.

هنگامی که منبر ساخته شد پیامبر بر روی آن می‌نشست. این موضوع در سال هفتم هجری بر حسب روایت طبری و یا در سال هشتم و نهم هجری بر حسب گفته دیگران روی داده است.

در صحیح مسلم آمده است: منبری که برای رسول خدا ساخته شد سه پله داشت و برخی گفته‌اند که منبر از سه پله غیر از پله‌ای که به نام «راحتگاه» معروف بوده است ساخته شده بود.

معمولاً پیامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بر پله سوم می‌نشست و سخن می‌گفت و هنگامی که نوبت ابوبکر رسید او بر پله دوم می‌نشست و پایش را بر پله پایین می‌گذاشت و زمانی که نوبت عمر رسید و بر پله پایین می‌نشست و پایش را بر زمین می‌گذاشت و زمانی که نوبت به عثمان رسید بر منبر رسول- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- بالا می‌رفت و بر جایگاه پیامبر می‌نشست.

هنگامی که این مسأله به گوش معاویة رسید او بر پله‌های منبر افزود و شش پله بر آن تعبیه کرد و مطری نقل می‌کند منبری که معاویه توسعه داد در طول زمان پوسیده شد و برخی از خلفای عباسی آن را مرمت کردند. به هر حال این منبر شریف در آتش سوزی مسجد نبوی به سال 654 در آتش سوخت، این منبر از چوب درخت گز ساخته شده بود.

ص: 432

بعد از سوخته شدن منبر، حاکم یمن به نام مظفر دستور داد منبری در یمن بسازند و به مدینه بفرستند که این منبر در حدود ده سال آنجا بود. سپس منبری توسط الظاهر بیبرس در سال 664 به مدینه فرستاده شد که تا سال 797 ه. ق. بر آن خطبه خوانده می‌شد. بعد از وی ظاهر برقوق منبر فرستاد و در سال 820 ه. ق. المؤید شیخ منبری به مدینه فرستاد که در حریق سال 886 سوخت.

سپس اشرف قایتبای منبری از سنگ مرمر برای مدینه فرستاد. در سال 998 ه. ق سلطان مراد عثمانی منبر بسیار زیبای حجاری شده‌ای از مرمر که روی نقشهای آن طلاکاری شده بود به مدینه فرستاد و این منبر در مسجدالنبی قرار گرفت و اکنون نیز وجود دارد. منبری که اشرف قایتبای به مدینه فرستاده بود را به مسجد قبا بردند و هنوز در آنجاست.

ص 182/ س 12 منبر رسول اللَّه: از امام صادق- ع- روایت شده است که در سال 41 ه. ق. معاویه می‌خواست حج گزارد. نجاری به مدینه فرستاد و به والی مدینه نوشت که منبر پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- را از جای خود درآورد و هم اندازه منبر او در شام کند.

هنگامی که نجار خواست، منبر رسول خدا را از جای خود حرکت دهد کسوف عارض شد و زمین به لرزه افتاد ... کافی، ج/ 4، ص 554

ص 193/ س 3 روایت خوخه ابوبکر حدیثی جعلی است و آثار وضع در آن آشکار است. ر. ک: الغدیر، ج/ 3، ص 213

ص 195/ س 15 درباره سد ابواب مسجد پیامبر- ص- و سخنان حضرت رسول که تمام بابها بسته شود غیر باب علی- علیه السلام- در دهها مأخذ و منبع اهل سنت مطالبی آورده شده. علامه امینی در الغدیر مفصلًا بحث کرده است و اسناد فراوان آن را نشان داده است به عنوان مثال:

قال ابو هریرة: قال عمر: لقد اعطی علیٌّ بن ابی طالب ثلاث خصال لإن تکون لی خصلة منها احب الیَّ من أن اعطی حمرالنعم قیل: وما

هنَّ یا امیرالمؤمنین؟ قال: تزوجه فاطمة بنت رسول اللَّه. و سکناه المسجد مع رسول اللَّه، یحل له فیه یحلُّ له. والرایة یوم خیبر.
ص 197 خلیفه دوم با آثار پیامبر برخورد داشت مانند واقعه قطع شجره رضوان، روایتی از نافع در کتب روایی و تاریخی درباره نظر خلیفه دوم با آثار پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- آمده است بدین ترتیب که مردم در زیر درختی که بیعت رضوان در زیر آن رویداده بود می‌آمدند و در آن محل نماز می‌گزاردند خلیفه این موضوع را فهمید و دستور به قطع درخت داد و مردم را از کنار آن دور کرد.
طبقات ابن سعد، ص 607، شرح ابن ابی الحدید، ج/ 1، ص 60 و الغدیر، ج/ 6، ص 147
ص/ 200 س 18 در باره اقدام عثمان در توسعه مسجد پیامبر- ص- و سخنان مردم که گفتند: «یوسّع مسجد رسول اللَّه و یغیر سنة» ر. ک: الغدیر، ج/ 8، ص 129
محراب
ص 205/ س 2 چگونگی پیدایش محراب در صدر اسلام به هنگام بررسی پیرامون بازسازی مسجد نبوی به دستور ولید بن عبدالملک بر ما روشن می‌شود.
کلمه محراب در دو آیه از سوره مریم (آیه 11) و سوره آل عمران (آیه 37) آمده است که معنی و مفهوم محراب در این دو آیه مشخص می‌شود. کلمه محراب در این آیات به معنی اتاق یا مکان بخصوصی آمده است که در آن عبادت می‌کردند و نماز برپا می‌داشتند و از طرفی به عنوان مقدس‌ترین محل در مسجد که نماز به سوی آن اقامه می‌شد تعیین شده است.
رسول اکرم- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- از سال دوم هجری، در مسجد قبا و مسجد مدینه محراب بخصوصی نداشتند و به گمان قوی، تنها محلی در دیوار قبله وجود داشت که ساده بود و از این رو می‌توان وجود محرابهای توخالی از هر نوع و شکل را در آن دوره

نفی کرد. زیرا این توخالی بودن به مرور زمان دگرگون شده و هر بار که دیوار قبله را خراب می‌کردند و یا مسجد نبوی را توسعه می‌دادند این محراب عمقش بیشتر می‌شد. تا اینکه در عمارت عثمان در سال 24 هجری شکل کاملًا مجوف به خود گرفت.
در هر صورت محلّ مصلای رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- که به نام محراب خوانده شد در ساختمان مسجدالنبی در طول زمان حفظ شد و در بازسازیی که توسط سلطان اشرف قایتبای پس از حریق صورت گرفت محراب مسجد نیز با نقش و تزیینات و کتابت‌های مختلف تزیین شد.
در کتیبه قسمت فوقانی محراب این عبارت به چشم می‌خورد. «هذا محراب رسول‌اللَّه- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.»
و در جانب غربی ستون محراب نوشته شده: «هذا مصلی رسول اللَّه، صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.»
در مسجدالنبی، غیر از محراب رسول‌اللَّه محرابهای دیگری نیز وجود دارد، مانند «محراب عثمان» که در زمان عثمان ساخته شد و شافعی‌ها در آن نماز می‌خواندند و «محراب سلیمانی» که در غرب منبر شریف است و در سال 938 ه. ق توسط سلطان سلیمان عثمانی ساخته شد و به «محراب حنفی» معروف است که حنفی‌ها در آن نماز می‌گزاردند.
«محراب تهجّد»: که در روی استوانه تهجّد بود و پشت خانه صدیقه کبری قرار داشت و پیامبر نماز شب را در آن محل اقامه می‌فرمود. این محراب در توسعه دوره سعودی برچیده شد.
«محراب فاطمه»: در جنوب غرب محراب تهجد، داخل مقصوره یا حجره فاطمه قرار دارد که از پشت پنجره برای زائران نمایان است.
«محراب مشایخ حرم»: در مکان اهل صُفّه ساخته شده بود به فاصله چهارمتری «دکةالاغوات» قرار دارد. آثار، ص 98

ص: 435

مأذنه‌های مسجدالنبی

ص 205/ س 3 در زمان پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- و خلفای راشدین مأذنه‌ای ساخته نشده بود در زمان حکومت ولید که عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود. به هنگام توسعه عمارت مسجد در سالهای 88- 91، در چهار طرف مسجد. چهار مناره برای مسجد ساخته شد. (علی حافظ، ص 66).

سلاطین عثمانی نیز هر کدام در ساختن مناره‌ها اقداماتی انجام دادند:

- سلطان قایتبای «مناره رئیسیه» را سه بار در سالهای 886، 888 و 892 ساخت و مرمت کرد. این مناره در حدود 60 متر ارتفاع دارد و در جنوب شرقی مسجدالنبی قرار گرفته است. تصویر این مناره با قبةالخضراء در تصاویر دیده می‌شود.

- سلطان عبدالمجید عثمانی مناره شمال غربی را ساخت که به «مناره شکیلیّه» یا «مجیریه» معروف است و در توسعه دوره سعودی بازسازی شده است.

- سلطان عبدالعزیز عثمانی مناره شمال شرقی مسجد را ساخت که به «مناره سنجاریّه» معروف بود. این مناره در توسعه دوره سعودی تخریب و به جای آن مناره دیگر ساخته شد.

- مناره «باب السلام» در جنوب غربی مسجد نیز از بناهای ناصر محمد قلاوون است که در سال 706 ه. ق ساخته شده است.

- مناره «باب الرحمه» از بناهای سلطان اشرف قایتبای است و در سال 888 ه. ق ساخته شده بود. این مناره در توسعه دوره سعودی تخریب شد.

درهای مسجد:

ص 243 درهای مسجد تا چند سال پیش ده تا بود، 5 در، در نوسازی سلطان عبدالمجید عثمانی ساخته شده بود.

ورودیهای مربوط به عصر سلطان عبدالمجید عبارت‌اند از:

1- «باب السلام» در محل دری که خلیفه دوم ساخته بود در زاویه جنوب غربی مسجد.

2- «باب الرحمه» یا «عاتکه» در محل دری که در زمان حضرت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- به مسجد باز می‌شد و در دیوار غربی مسجد قرار گرفته است.
3- «باب جبرئیل»، به «باب النبی» هم معروف است و در دیوار شرقی مسجد قرار دارد و در محل همان دری است که پیامبر در بنای نخستین مسجد به عنوان ورودی از آن استفاده می‌کرده‌اند.
4- «باب‌النساء» در دیوار شرقی مسجد قرار دارد و بعد از باب جبرئیل قرار گرفته و مخصوص ورود زنان بوده است. این در محل دری است که خلیفه دوم در مسجد ساخت.
5- «باب الصدیق» در دیوار غربی مسجد قرار گرفته است.
در توسعه دوره سعودی نیز 5 در به نامهای «باب عبدالعزیز»، «باب عثمان»، «باب مجیدی»، «باب عمر» و «باب سعود» ساخته شده است.
دفن پیکر پاک پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم
ص 207/ س 1 ابن اسحاق والزهانی می‌گویند که سعید بن سیب به نقل از ابی هریره به ما چنین گفت که زمانی که حضرت رسول اکرم- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- رحلت کردند، عمر برخاست و گفت عده‌ای از منافقین تصور می‌کنند که رسول خدا وفات یافته است در حالی که به خدا قسم این چنین نیست و رسول وفات نکرده بلکه او نزد پروردگار خود رفته است، همچنان که موسی بن عمران رفته و چهار روز از قومش دور شده و سپس به نزد آنان بازگشت. رسول خدا نیز باز خواهد گشت، همچنان که موسی بازگشت در این موقع ابوبکر به مسجد رسید و چون سخنان عمر را شنید فریاد زد:
خاموش باش. زمانی که مردم صدای ابوبکر را شنیدند به طرف او رو آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- درگذشته است و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وما محمد الارسول قد خلت من قبلة الرسول» (3/ 144)
پس آن گاه در حالی که در محله سقیفه بنی ساعده طی یک شورای ساختگی کودتایی به وقوع می‌پیوست تا ضمن آن فرصت‌طلبان و توطئه‌گران اولین حرکت را در جهت تحریف اسلام و تغییر خلافت از وصی خاص رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم-

ص: 437
بیاغازند علی- علیه‌السلام- جهت تعظیم و تکریم پیکر پاک رسول خدا، خود اقدام به غسل و کفن آن حضرت کرد و آن پیکر مطهر را در محل حجره عایشه دفن کرد و در میان قبر سر مبارک حضرت را به سمت مغرب و پاهای آن بزرگوار را به سمت مشرق و صورت حضرت را به طرف قبله قرار دادند. بین پیکر حضرت پیامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- و دیوار خانه قبلی یک وجب فاصله بود و گفته می‌شود به اندازه یک تازیانه بین حضرت و بین دیوار غربی به اندازه دو ذرع فاصله بود.
ص 243/ س 10 رباط عجم: همان رباط جمال الدین اصفهانی است که اسدالدین شیر کوه عموی سلطان صلاح الدین ایوبی در آنجا مدفون بوده است.
در جنوب این رباط پس از طی پنج ذرع دار ابی ایوب انصاری قرار داشت رباط عجم در احداث خیابان در قسمت شرقی مسجد نبوی از بین رفت. آثار، ص 34
ص 245/ س 3 دار مروان بن الحکم: در محل این خانه «مدرسه بشریه» را ساخته بودند که در جهت جنوب غربی باب‌السلام مسجد نبوی قرار داشت.
این مدرسه در توسعه خیابان جنوبی مسجد قسمتی از آن تخریب شد و در بقیه زمین آن ساختمان اداره «والمحکمةالشرعیة الکبری» ساخته شد. آثار، ص 43
ص 244/ س 4 دار ریطه: ریطه نام مادر یا دختر ابوالعباس سفاح است. خانه او نیز در احداث خیابان شرقی مسجد از بین رفت. آثار، ص 38
ص 245/ س 16 دار عبداللّٰه بن عمر: این خانه در خیابان جدیدی در جنوب مسجد نبوی قرار داشت که در توسعه خیابان خراب شد. آثار، ص 30
ص 247/ س 14 دار خالد بن ولید: این خانه چسبیده به دار ریطه بود که در توسعه خیابان شرقی مسجد نبوی تخریب شد. آثار، ص 41
ص 247/ س 23 دار ابی ایوب انصاری: در ناحیه جنوب شرقی مسجد نبوی قرار دارد.
شمال آن به کوچه تنگی معروف به «کوچه حبشه» ختم می‌شده و در

ص: 438
جنوب آن خانه امام جعفر صادق- علیه‌السلام- قرار داشته است. آثار، ص 28
مقابل کتابخانه عارف حکمت در پشت در آهنین دکانی سنگ نوشته‌ای وجود داشته است که بر روی آن نوشته شده بود:
«هذا بیت ابی ایوب الانصاری موفد النبی علیه الصلوة والسلام فی سنه 1291» مدینه، ص 240
ص 247/ س 4 دار امام جعفر صادق- علیه‌السلام: در جنوب شرقی مسجد نبوی چسبیده به دار ابوایوب انصاری قرار داشته و سالها مسکن امام و خطیب مسجد نبوی بوده است. بعدها این خانه خراب شد و ساختمان اداره اوقاف به جای آن ساخته شد. آثار، ص 22
ص 248/ س 7 خانه حسن بن زید: حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب- علیهم‌السلام- کنیه‌اش ابو محمد پدر سیده نفیسه- که مزارش در قاره است- و شوهر سیده نفیسه اسحاق المؤتمن فرزند امام جعفر صادق- علیه السلام- است. محل خانه در جهت غربی خانه ابو ایوب و امام جعفر صادق بوده که در جنوب شرقی مسجد پیامبر قرار داشت. احمد عارف حکمت پاشا که از سال 1239 ه. ق قاضی القضات مدینه بود این خانه را خرید و کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد که معروف به کتابخانه عارف حکمت است.
شکیب ارسلان، مکتبات المدینة المنوره، مجله المجمع العلمی العربی رقم 25، سنه 1950 م./ علی حافظ، صص 241- 242
ص 249 بلاط: به فتح اول به معنای زمین فرش شده با سنگ یا آجر یا مصالح دیگر است. آثار، ص 145
ص 252/ س 7 سور و حصار مدینه: درباره بنای سور مدینه اطلاعات جامعی وجود دارد. در سال 263 ه. ق محمد الجعدی آن را ساخت و سپس

ص: 439
جمال الدین اصفهانی در سال 450 ه. ق آن را تعمیر و بازسازی کرد. به همین ترتیب در سالهای 558، 755 ه. ق این حصار بازسازی شد تا اینکه سلطان سلیم عثمانی دستور ساختن سور بسیار عظیمی صادر کرد این حصار از سال 537 ه. ق شروع و در سال 948 ه. ق تمام شد به طوری که در قُلّه جبل سلع قلعه دیده‌بانی وجود داشت. طول این حصار 3072 ذرع که هر ذرع 75 سانتیمتر بوده است. این حصار بسیار مُحکم بود و در زمان سعودیها کُلّاً تخریب شد. علی حافظ، ص 33
ص 257/ س 7 مسجد علی- علیه‌السلام: در محدوده مسجد مصلی قرار دارد.
سمهودی به عنوان مسجد مستقل «معلومة العین» نیاورده است امّا از ابن شبه مدرکی می‌آورد که محل نماز عید حضرت علی- علیه‌السلام- در ایام محاصره خانه خلیفه سوم بوده است. وفاء الوفا ج/ 3 ص 784
این مسجد بارها بازسازی شده و اکنون نیز آباد و پر رونق است و در سمت غربی مناخه و مدخل «زقاق الطیاره» واقع شده است.
مسجدالنبی در فاصله 350 متری شرق این مسجد قرار دارد علی حافظ، ص 135
ص 258/ س 5 مسجد مصلا: همان مسجد غمامه است. پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در زمین این محل نماز عید اقامه کرده است. بعدها در این مکان مسجدی بنا نهاده شد که در دوره‌های مختلف بازسازی شده است. در قرن هشتم سلطان حسن نوه قلاوون آن را تعمیر اساسی کرد.
در حکومت عثمانی نیز چندین بار مرمت شده است. بنای مسجد 26 متر طول، 13 متر عرض و 12 متر ارتفاع دارد. ضخامت دیوارها حدود 5/ 1 متر است. محرابی سنگی و مناره‌ای بلند در رکن شمال غربی و یک گنبد دارد. آثار، ص 122/ مدینه، ص 155
ص 258/ س 18 روضه شریف: ما بین منبر و قبر منور پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم

ص: 440
- و در قسمت شرقی منبر قرار دارد. مساحت آن حدود 330 متر و طول آن 22 متر و عرض آن 15 متر است. در روایات اهل بیت نیز حدیث «مابین منبری و قبری ...» یا «منبری و بیوتی ...» آمده است.
برای اطلاع بیشتر ر. ک: کلینی، فروع الکافی ج/ 4، ص 553 شیخ طوسی، تهذیب، ج/ 6، ص 12
ص 260/ س 1 مسجد قبا: مسجد قبا در جنوب غربی مدینه قرار دارد و بارها تعمیر و بازسازی شده است. قدیمترین اثر باقیمانده از مسجد، کتیبه‌ای است به خط کوفی به تاریخ 435 هجری. بر روی آن نوشته شده است: «...
علی یدالشریف حسن المسلم ... ابی عبداللّٰه بن مساک فی سنه خمس وثلاثین و اربعمائه» این کتیبه در کنار محراب مسجد قرار داشته است.
عمر بن عبدالعزیز در سالهایی که حاکم مدینه (87- 93 ه) بود. برای اول بار مناره‌ای برای مسجد ساخت. جمال‌الدین اصفهانی نیز در سال 555 آن را بازسازی کرد و در سالهای 671، 733، 840، 841 و 1245 هجری قمری و نیز در دوران معاصر چندین بار تعمیر و بازسازی شده است. آثار، ص 81/ علی حافظ ص، 125
ص 266/ س 17 دار سعد بن خیثمه: در مکانی به نام قبه (/ گنبد) که در ادامه مسجد قبا و چسبیده به آن است قرار داشته است. این مکان به «بیت فاطمه» مشهور شده بود. بعدها این مکان خراب شد و در محل آن مدرسه ابتدایی پسران در قبا ساخته شد. آثار، ص 27
ص 266/ س 20 دار کلثوم بن هدم: در مکانی به نام قبه (/ گنبد) که بعدها به نام «مقام عُمره» معروف شده بود، قرار داشته. مقام عمره نیز بعدها ویران شد و در محل آن مدرسه ابتدایی پسران در قبا ساختند. آثار، ص 25
ص 269/ س 1 مسجد جمعه: این مسجد در وادی رانوناء در شرق جاده مسجد قبا واقع شده است. مساحت بنای آن قبلًا بسیار کوچک بود (5/ 4* 8 متر).

ص: 441
علی حافظ، ص 126/ آثار، ص 91
ص 269/ س 12 مسجد الفضیخ: در محل شرقی روستای عوالی قرار دارد و هم اینک معمور و آباد است. مساحت آن 4* 19 متر بوده و گنبد و محراب با دیوارهای کنگره‌ای داشته است. پیامبر- صلی‌اللّٰه علیه وآله وسلم- هنگامی که مشغول غزوه بنی‌النضیر بودند، 6 روز در این مسجد نماز گزارده‌اند.
«فضیخ» به معنای شراب خرماست و در این مسجد بود که ابو ایوب حکم تحریم شراب را به گروهی از انصار ابلاغ کرد. علی حافظ، ص 143/ آثار، ص 142
ص 271/ س 18 مسجد بنی ظفر: محل این مسجد در جهت «حُره واقم» طرف «حره شرقیه» در شرق مدینه واقع است. در این مسجد کتیبه‌ای به تاریخ 630 ه. ق بوده که به مصر برده شد و اینک در «دارالکتب المصریه» در قاهره نگهداری می‌شود.
بنای مسجد که بر بلندی محلی به نام «عرصه معاویه» قرار دارد.
مربع شکل و هر ضلع آن 7/ 3 متر است. آثار، ص 134/ مدینه، ص 171
ص 272/ س 11 مسجد بنی معاویه: همان «مسجد اجابه» است. این مسجد در شمال بقیع و پانصد متری مسجدالنبی قرار داشته است. با ابعاد: 10 متر طول و 8 متر عرض. مسجد دارای گنبد و محراب بوده. اداره اوقاف مدینه آن را مرمت و بازسازی کرده و اینک ساختمان مربع شکل و دارای مناره‌ای به سبک جدید است.
بنی معاویه از قبیله اوس بوده‌اند. مدینه، ص 166/ آثار، ص 137
ص 273/ س 13 مسجد فتح: در دامنه کوه «سلع» و در جهت غربی آن واقع شده است.
در سال 575 هجری قمری توسط حسین بن ابی الهیجاء مرمت شده و

ص: 442
هم اینک نیز آباد و پرونق است. آثار، ص 125 علی حافظ، ص 129
ص 276/ س 13 مسجد القبلتین: این مسجد در محل مرتفعی در «حرة الوبرة» در شمال غربی مدینه قرار دارد. مسجد را به این علت قبلتین می‌نامند که پیامبر در این مسجد به طرف بیت المقدس نماز می‌گزارد که آیه تحویل قبله به طرف کعبه نازل شد. آثار، ص 131/ علی حافظ، ص 128
ص 277/ س 10 مسجد السقیا: این مسجد در نزدیکی بئر السقیا قرار داشته است. در محل این مسجد ایستگاه راه آهن ساخته‌اند. سابقاً در آنجا ساختمان متروکه‌ای معروف به «قبة الرئوس» قرار داشت مسجدالسقیا در محل این گنبدخانه بوده است. فعلًا در محوطه پایانه حمل و نقل در غرب میدان عنبریه واقع شده است. علی حافظ، ص 144/ آثار، ص 136/ مدینه، ص 139
ص 277/ س 21 مسجد ذباب: ذوباب هم خوانده و نوشته می‌شود و نام دیگر آن مسجدالرأیه است. کوه کوچکی است با سنگهای سیاه. در غزوه خندق پیامبر- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در این مکان نماز اقامه فرمود.
مسجد در میان خانه مخروبه‌ای است و بقایای آن به صورت اتاقی کوچک با ابعاد 4* 4 متر و ارتفاع 6 متر هنوز دیده می‌شود. آثار، ص 129 مدینه، ص 160
ص 279/ س 9 مسجد طریق السافله ظاهراً همان مسجد ابوذر است. گرچه سمهودی از شهرت این مسجد به ابوذر متعجب است و دلیل و مدرکی برای آن نیافته است (ج/ 3، ص 851) امّا به هر حال این مسجد در تقاطع شارع المطار و شارع ابی‌ذر قرار دارد و در دوره سعودی‌ها بازسازی شده مناره‌ای مرتفع در گوشه شمال غربی آن احداث شده است. علی حافظ، ص 207
ص 279/ س 11 مسجد بحیر: این مسجد در وسط یک بستان قرار داشته است و محل

ص: 443
یحیی بری بوده است. صاحب آثار محل این مسجد را نشان می‌دهد. آثار، ص 140
ص 280/ س 2 مسجد البقیع: تا سال 1305- 1306 ه. ق این مسجد در کنار بقیع باقی بود. (تحفة الحرمین، نایب الصدر شیرازی، ص 227) اکنون اثری از آن نمانده است. مدینه، ص 196
ص 283/ س 12 مسجد بنو حارثه: در کنار جاده احد مجاور سمت غربی قلعه‌ای معروف به المستراح- ساخته شده توسط عثمانی- قرار دارد. این مسجد توسط اداره اوقاف ساخته شده و آثار قدیمی قلعه همچنان باقی است. وصف المدینه، ص 46/ مدینه، ص 106
ص 286/ س 10 مسجد عتبان بن مالک: مؤلف کتاب مدینه شناسی می‌گوید: «آثار این مسجد در تلی از خاک در قسمت شمالی مسجد جمعه در یک چهار دیواری بدون سقف قرار دارد. بنایی سنگی با دیوارهای بسیار کوتاه و مساحتی بسیار کوچک.» ص 203
ص 287 درباره زیارت ائمه بقیع ر. ک: الغدیر، ج/ 5، ص 159 و 161/ زیارت حمزه سید الشهدا.
ص 287- 294 مدفونین در مدینه منوره و بقیع
مقابر اهل بیت عصمت و طهارت، سلام‌اللّٰه علیهم اجمعین
عباس بن عبدالمطلب
امام حسن بن علی- علیهم‌السلام.
امام علی بن حسین، زین‌العابدین- علیهم‌السلام.
امام محمد باقر بن علی- علیهم‌السلام.
امام جعفر بن محمد صادق- علیهم‌السلام.

مقابر فرزندان پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.
صدیقه کبری فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها.
زینب
ام کلثوم
رقیّه
ابراهیم
مقابر همسران پیامبر
عایشه
حفصه
زینب بنت جحش
ام سلمه
ماریه قبطی
رمله
زینب بنت خریمه
جویریه بنت حارث
صفیّه
سوده بنت زمعه
ریحانه بنت زید
مقابر بنی هاشم
فاطمة بنت اسد
ابو سفیان بن حارث
عقیل بن ابی طالب
عبداللَّه بن جعفر بن ابیطالب
اسماعیل بن جعفر الصادق

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب
محمد بن الحنفیّه
مقابر عمه‌های پیامبر
صفیّه بنت عبدالمطلب
عاتکه بنت عبدالمطلب
مقبره عبداللَّه پدر پیامبر
در دارالنابغه بود دارای بقعه و آباد و پررونق بود، بعدها گنبد آن را تخریب کردند، تا بیست سال پیش وجود داشت. آن را زیارت کرده بودم و عکسهایی از آن گرفتم در کتاب «حجّ و انقلاب اسلامی» سال 1362 چاپ شده است. در سال 1395 در توسعه مدینه کلًا تخریب شد.
مقابر یاران پیامبر
مقبره عثمان بن مظعون
اسعد بن زراره
خنیس بن حُذافه
سعد بن معاذ
عبداللَّه بن مسعود
عبدالرحمان بن عوف
عثمان بن عفان
سعد بن ابی وقاص
ابو سعید خدری
مقداد بن عمر
ابو هریره
صهیب بن سنان
ابوعبس
اسید بن الحضیر
حویطب بن عبدالعزی
رکانة بن عبد یزید
زید بن سهل
ارقم بن ابی ارقم
اسامة بن زید
عبداللَّه بن سلام
عبداللَّه بن عمر
ابو سلمة بن عبدالأسد
عبداللَّه بن عتبک
قتاده بن نعمان

جبار بن صخر
حاطب بن ابی بکتعه

ص: 446

حکیم بن حزام

عمر بن حزم

مخرمة بن نوفل

عبداللّٰه بن انیس

براء بن معرور

جبیر بن مطعم

جابر بن عبداللّٰه

مسطح بن اثاثه

معاذ بن عواء

زید بن ثابت

ابن عمرو بن نفیل

سهل بن سعد ساعدی

مالک بن التیهان

ابوالسید ساعدی

محمد بن مسلمه

عویم بن ساعده

کعب بن عمر

مقبره شهیدان حرّه

در بقیع نزدیک قبر عثمان بن مظعون

مقبره بزرگان تاریخ اسلام

مالک بن انس

نافع الفقیه

نافع شیخ القراء

زید بن حسن

سالم بن عبداللّٰه

مغیره بن عبدالرحمان

مقابر زنان مشهور

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل عباس بن علی (ع)

ام رومان

حلیمه مادر رضاعی پیامبر

اروی بنت کویر

ص 288/ س 3 درباره آداب زیارت ابراهیم فرزند رسول خدا، ر. ک: بحارالانوار، ج

ص: 447
/ 17، ص 221
ص 288/ س 19 درباره آداب زیارت فاطمه بنت اسد ر. ک: مصباح الزائر، ص 28
ص 290/ س 20 موضع قبر صدیقه کبری- سلام‌اللَّه علیها- در روایات مختلف عامّه و خاصّه مختلف ذکر شده است. گفته شده که قبر آن مظلومه در بیت فاطمه- علیهاالسلام- بوده که در توسعه مسجد داخل روضه مطهر شده است و یا محل مزار بین قبر و منبر است. در هر حال افضل آن است که انسان در همه مواضع گفته شده زیارت کند.
محل قبر معروف به حضرت فاطمه در بقیع، گویا قبر فاطمه بنت اسد است.
بحارالانوار، ج/ 97، صص 192- 193 و 220
ص 291/ س 20 بیت‌الاحزان: ابن شهر آشوب (م. 588 ه. ق) در مناقب آل ابی طالب (ج/ 3، ص 342) از این محل نام برده است و همچنین ابن جبیر، سیاح قرن ششم می‌گوید: «سمت شرقی خارج از قبرستان بقیع محلی بود مسطح معروف به بیت‌الاحزان که بارها آنجا را زیارت کرده‌ام.»
تا بیست سال پیش هم منطقه مسطح کوچک بدون بنایی وجود داشت که مردم آنجا را زیارت می‌کردند.
برای اطلاع بیشتر در مورد بیت‌الاحزان ر. ک به ترجمه کتاب بیت‌الاحزان نوشته مرحوم حاج شیخ عباس قمی.
ص 292/ س 11 درباره آداب زیارت ائمّه بقیع- علیهم‌السلام- ر. ک:
- کامل الزیارات، ص 53
- مصباح الزائر، ص 108
- مصباح کفعمی، ص 479
- بحارالانوار، ج/ 7، صص 203- 211
ص 298 جبل احد: کوه احد در شمال مدینه قرار دارد و حضرت رسول-

صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- در شأن آن فرموده است: «هذا جَبَلُ یُحبُنّا و نُحِبه» آثار، ص 197
ص 298/ س 1 اسامی شهدای احد
حمزة بن عبدالمطلب
شماس بن عثمان
عمر بن ثابت
صیفی بن قبطی
أیاس بن أوس
أبوسفیان بن الحارث
عُبیداللَّه بن جبیر
عمرو بن قیس
أبوهبیرةبن الحارث
قیس بن مخلد
خارجة بن زید
سعد بن سوید
عبداللَّه بن عمرو
نعمان بن مالک
عبداللَّه بن عمرو
عبیدة بن عمرو
عُبید بن المعلّی
أیاس بن عدی
عبداللَّه بن جحش
عمرو بن معاذ
ثابت بن وقش
الحباب بن قبطی
عُبید بن التهان
أنیس بن قتادة
أبو سعد بن خیثمه
قیس بن عمرو
عمرو بن مطرف
عمرو بن أیاس
سعد بن ربیع
علبة بن ربیع
ضمرة الجهنی
ألمحذر بن زیاد

عمرو بن الجموح
عنتره مولى عبيده
مالک بن نميله
کيسان‌مولى بنى النجّار
مصعب بن عمير
ألحارث بن أنس
رفاعة بن وقش
عُباد بن سهل
حبيب بن زيد
حنظلة بن أبى عامر
عبداللّٰه بن مسلمة
ثابت بن عمرو
أوس بن ثبت
سليم بن الحارث
أوس بن الأرقم
ثعلبة بن سعد
نوفل بن عبداللّٰه
عبادة بن الحسحاس
خلّاد بن عمرو
سهل بن قيس
ألحارث بن عدى
عمارة بن زياد
سلمة بن ثابت
حسيل بن جابر
ألحارث بن أوس
يزيد بن حاطب
أبو حيَّة بن مسلمة
سُبيع بن حاطب
عامر بن مخلد
أنس بن النضر
نعمان بن عبد
مالک بن سنان
نقيب بن فروة
عبّاس بن عبادة
رفاعة بن عمرو
أبوأيمن مولى عمرو

ذکوان بن عبدقیسر
مالک بن أیاس
نیز ر. ک به: وفاء الوفا، ج/ 2، ص 114/ سیره ابن هشام، ج/ 3، ص 75-81 الغدیر، ج/ 5، صص 161، 162

ص: 449
چاه‌ها
ص 305 در این باره بیتی از ابی انوج ناصرالدین مراغی را علامه امینی در الغدیر آورده است.
اذا رمت آبار النبی بطیبةفعدتُها سبعٌ مقالًا بلاوهن
اریسٍ و غرسٍ و رومةٍ و بضاعةکذا بصة قل بئر حاء مع العهن

الغدیر، ج/ 5، ص 163
ص 305/ س 1 بئر اریس: این چاه در نزدیکی مسجد قبا و در فاصله 300 متری و در غرب آن قرار داشت. عمق میله آن 12 متر بود که به مخزن می‌رسید.
اسم دیگر این چاه، چاه خاتم است و وجه تسمیه‌اش آنکه انگشتر حضرت رسول- صلی‌اللّه علیه وآله و سلم- که در دست عثمان بود به چاه افتاد.
بئر اریس اینک در زیر میدان قباست و آثارش محو شده است. آثار، ص 243 مدینه ص 310 علی حافظ ص 173
ص 307/ س 20 بئر بصه: پیامبر مقداری سدر از ابو سعید خدری گرفت و با آب این چاه سر مبارک را شستشو داد. این چاه در داخل باغی معروف به باغ بصه واقع است و در حد فاصل دو جاده اصلی عوالی و نخاوله در امتداد جنوبی خیابان ابوذر و باب الجنائز در 200 متری قبرستان بقیع جای دارد. داخل این باغ دو چاه است که چاه بزرگتر در سمت چپ و چاه کوچکتر به فاصله 60 متری آن قرار دارد و هر دو به چاه بصه معروف‌اند که اکنون متروک‌اند. علی حافظ، ص 171/ مدینه، ص 312
ص 308/ س 8 بئر بضاعه: نزدیک محل سقیفه بنی ساعده از راه باب الشامی واقع شده. حدود 500 متری مسجد پیامبر و در غرب خیابان سحیمی بین عمارت شیخ عبدالعزیز بن صالح و خانه‌های ورثه شیخ بدرالدین قرار گرفته است. قطر چاه 5 ذرع و عمق آن 10 متر است. بنای قسمتهای

ص: 450

تحتانی از قدمت بسیار برخوردار است. ابن بطوطه نیز در سفرنامه خویش از آن یاد می‌کند (سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه موحد، ص 114، سال 1337) علی حافظ، ص 169

ص 309/ س 19 بئر الحا: در خارج از سور مدینه و در شمال شرقی آن واقع شده بود.

بیش از 85 متر از دیوار شمالی مسجد النبی فاصله ندارد و بنای آن مخروبه است.

آثار، ص 248/ مدینه، ص 286/ علی حافظ، ص 170

ص 311/ س 3 بئر رومه: در وادی عقیق قرار دارد. ارتفاع میله آن 12 متر و قطر چاه 4 متر است. در حفریات کنار چاه آثار قدیمی ظاهر شده بود. این چاه با زمین اطراف آن وقف است. در شمال شرقی جاده دانشگاه مدینه بوستانی است که چاه در میان آن قرار دارد آثار، ص 224 مدینه، ص 292 علی حافظ، ص 176

ص 312/ س 1 بئر السقیا: در جنوب ساختمان قدیم ایستگاه راه آهن مدینه و به فاصله 120 متری مسجد عنبریه قرار دارد. قبلاً محل سکونت زائران ایرانی بوده و چون ایرانیان آن را در سال 778 ه. ق تعمیر کردند لذا به «بئر الاعجام الفرس» معروف شد. از آب این چاه پیامبر نوشیده و وضو گرفته است. قطر آن 6 متر و عمق میله آن 14 متر است و در جنوب آن مزرعه‌ای وجود داشت. اینک جاده مدینه- مکه از جنوب آن می‌گذرد.

آثار، ص 250/ علی حافظ، ص 176

ص 312/ س 19 بئر العهن: علی حافظ اطلاعات جامعی در مورد این چاه داده است.

قطر چاه حدود 5/ 3 متر و عمق آن 5/ 16 متر است و در خارج از مدینه سمت شرقی وادی بطحان در منطقه‌ای معروف به «بلاد البدریه» قرار دارد. این چاه و باغ اطراف آن وقف است. علی حافظ، ص 179

ص 313/ س 5 بئر غرس: همان چاهی است که پیامبر از آب آن نوشید و وصیت

فرمود که با آب آن چاه او را غسل دهند. این چاه در روستای جفاف نزدیک مدینه قرار داشته و عمق و قطر آن هر یک 4 متر بوده است.
آثار یک مسجد نیز در کنار آن دیده شده. این چاه اینک با همان بنای قدیمی و 5/ 3 متر قطر و 11 متر عمق در جاده جدید قبا- عوالی در محلی به نام «البلاد البدریه» وجود دارد. مدینه، ص 279/ علی حافظ، ص 174/ آثار، ص 246
ص 321/ س 5 مسجد ذوالحلیفه: همان مسجد شجره است. میقات حاجیانی است که از مدینه به مکه می‌روند. ذوالحلیفه به آبار علی معروف شده بود همان طور که سمهودی نوشته در ذوالحلیفه چاهی بود منسوب به حضرت علی- علیه‌السلام- (ج 3، ص 1195) منطقه شجره از مناطق کشاورزی بوده و آن امام همام در آن چاه‌هایی برای آبیاری مزرعه حفر کرده بود.
مدینه، ص 182/ سفرنامه ابن بطوطه، ص 116
ص 322/ س 6 مسجد معرس: معرس محل خراب مسافر است. این مسجد در ذوالحلیفه و در یکصد و پنجاه متری جنوب غربی مسجد شجره واقع است. پیامبر یک شب را تا صبح در این مسجد گذرانده است. چهار گوشه آن با 4 ستون سنگی بنا نهاده شده است.
مدینه، ص 19
مسجد غدیر خم
واقعه غدیر خم
ص 327/ س 10 همانطور که در متن آمده سمهودی واقعه غدیر خم را به اجمال نقل کرده و در عین حال از مسجد غدیر خم نام برده است مسلمانان برای یادبود این واقعه عظیم مسجدی بنا نهاده بودند.

ص: 452
در بحارالانوار از حسّان جمّال، روایتی است که می‌گوید با حضرت امام صادق در کاروان مدینه به مکه می‌بودم، هنگامی که به مسجد غدیر رسیدیم امام نگاهی به طرف چپ مسجد کرد و فرمود اینجا موضعی است که پیامبر خدا قدم گذاشت و فرمود: «من کنتُ مولاه فعلیٌ مولاه الخ ...» ج/ 97 ص 225
برای اطلاع بیشتر خوانندگان روایت واقعه غدیر را ذیلًا می‌آوریم. برای اطلاع از مدارک و مسانید فراوان آن ر. ک به کتاب مستطاب الغدیر علّامه امینی- ره
ورود پیغمبر- ص- و همراهان به غدیر خم در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت امین وحی الهی آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» را آورد و از طرف خداوند آن حضرت را امر کرد که علی- ع- را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت اوامر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ فرماید. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر باز گشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان جا متوقف شدند. در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر- ص- قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که به هم پیوسته بودند فرود بیایدتا خار و خاشاک آنجا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدّت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر- ص- چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر- ص- فراهم شد. اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود:
«ألحمد للّٰه‌ونستعینه و نؤمن به، و نتوکّل علیه، و نعوذ باللّٰه من شرور أنفسنا، و من سیّئات أعمالنا الذی لاهادی لمن ضلّ، ولا مضلّ لمن هدی، و أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، و أنّ محمّداً عبده و رسوله- أما بعد: أیها الناس قد نبَّأنی اللطیف الخبیر أنه لم یعمر نبیٌّ إلّامثل نصف عمر الذی قبله، و انی أو شک أن ادعی فأجبت، و إنی مسؤول و أنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا:

نشهد أنک قد بلّغت و نصحت وجهدت فجزاک اللَّه خیراً، قال: ألستم تشهدون أن لا إله إلّااللَّه، و أن محمداً عبده ورسوله، و أنّ جنته حقّ وناره حقّ وأنَّ الموت حقّ و أنَّ الساعة آتیة لاریب فیها وأنَّ اللَّه یبعث من فی القبور؟ قالوا:
بلی نشهد بذلک، قال: الّلهم اشهد، ثمّ قال: أیها الناس ألا تسمعون؟ قالوا: نعم. قال: فانی فرط علی الحوض، وأنتم واردون علیّ الحوض، وإنَّ عرضه مابین صنعاء وبصری فیه أقداح عدد النجوم من فضة فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین فنادی مناد: وما الثقلان یا رسول اللَّه؟ قال: الثقل الأکبر کتاب اللَّه طرف بیداللَّه عزوجل و طرف بأیدیکم فتمسّکوا به لا تضلّوا، والآخر الأصغر عترتی، وإن اللطیف الخبیر نبّأنی انهما لن یتفرَّقا حتی یردا علیّ الحوض فسألت ذلک لهماربی، فلا تقدّموهما فتهلکوا، ولا تقصروا عنهما فتهلکوا، ثم أخذبید علیّ فرفعها حتی رؤی بیاض آباطهما و عرفه القوم أجمعون، فقال:
أیّها الناس مَن اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: أللَّه ورسوله أعلم، قال: إن اللَّه مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولی بهم من أنفسهم فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه، یقولها ثلث مرات، و فی لفظ احمد إمام الحنابلة: أربع مرات. ثم قال: أللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحبّ من أحبه، و أبغض من أبغضه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وأدر الحق معه حیث دار، ألا فلیبلّغ الشاهد الغایب، ثم لم یتفرّقوا حتی نزل أمین وحی اللَّه بقوله:
«ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»، الآیة. فقال رسول اللَّه صّلی اللَّه علیه وآله: أللَّه اکبر علی إکمال الدین، و إتمام النعمة، ورضی الربّ برسالتی، والولایة لعلیّ من بعدی، ثم طفق القوم یهنّئون أمیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه وممن هنّأه فی مقدّم الصحابة: الشیخان ابوبکر و عمر کلٌّ یقول: بخ بخ لک یابن ابی طالب أصبحت و أمسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة، وقال ابن عباس: وجبت واللَّه فی أعناق القوم، فقال حسان:
إئذن لی یا رسول اللَّه أن اقول فی علیّ ابیاتاً تسمعهن، فقال: قل علی برکة اللَّه، فقام حسان فقال: یا معشر مشیخة قریش أتبعها قولی بشهادةٍ من رسول اللَّه فی الولایة ماضیة ثم قال:

يناديهمُ يوم الغدير نبيّهمبخمّ فاسمع بالرسول مناديا

«حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است. یاری از او می‌خواهیم و به او ایمان داریم و توکّل ما به اوست و از بدیهای خود و اعمال ناروا به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده‌ای نخواهد بود. و گواهی می‌دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست. و اینکه محمّد- ص- بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او، ای گروه مردم، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریباً دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟
مردم گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی. خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید. فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و اینکه محمد- ص- بنده و فرستاده اوست گواهی می‌دهید؟ و به اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و اینکه مردگان را خدا برمی‌انگیزد و اینها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟
همگان گفتند آری، باین حقایق گواهی می‌دهیم. پیغمبر گفت: خداوندا گواه باش. و با تأکید و مبالغه‌ای در توجّه و شنوایی همگی و اقرار مجدّد آنان به اینکه سخنان آن حضرت را شنیده و توجّه دارند فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت. و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید. پهنای حوض من به مانند مسافت بین صنعاء و بصری است(1) و در آن به شماره ستارگان- قدحها و جامهای سیمین هست. بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می‌گذارم چگونه رفتار نمایید؟!(2)
در این موقع یکی در

---

1- صنعا اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه‌ای است جزء ایالت حوران از توابع دمشق و این تشبیه متناسب باحدود درک و تصور آنها که در آن روز حضور داشته‌اند بیان شده و تقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است.
2- دو چیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه ثقلین است که مفرد آن ثقل است یعنی چیز بزرگ و گرانبها.

میان مردم بانگ برآورد که یا رسول اللَّه آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟ فرمود آنکه بزرگتر است کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از اینکه کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابر این آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. و آن دیگر که کوچکتر است عترت من (اهل بیت من) است و همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد تا کنار حوض بر من وارد شوند. و من این امر را (عدم جدایی کتاب و عترت را) از پروردگار خود درخواست نموده‌ام. بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. سپس دست علی- ع- را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند.

و فرمود: ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدای و رسولش داناترند. فرمود همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان. پس هر کس که من مولای اویم علی- ع- مولای او خواهد بود و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: بار خدایا، دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و یاری فرما یاران او را و خوار گردان خوار کنندگان او را، و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرار ده. آن گاه فرمود: باید آنان که حاضرند این امر را به غایبین برسانند و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد: «الْیَوْم اکْمَلْتُ لکُم دِیْنَکُمْ وَ اتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمْ الاسْلام دینا(1)» در این موقع پیغمبر- ص- فرمود اللَّه اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی- ع- بعد از من، سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت أمیر المؤمنین- ع- و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: به به برای تو ای پسر ابی‌طالب که صبح و شام را درک

---

1- آیه 3 از سوره مائده: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

ص: 456
نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی. و ابن عباس گفت: به خدا سوگند که این امر (ولایت علی- ع-) بر همه واجب گشت. سپس حسان بن ثابت گفت: یا رسول اللّه اجازه فرما تا درباره علی- ع- اشعاری بسرایم. پیغمبر- ص- فرمود بگو با میمنت و برکت الهی. در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایتی که مسلّم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می‌کنم و گفت:
ینادیهم، یوم الغدیر نبیّهم‌بخمّ فاسمع بالرّسول منادیا

ص 337 در وادی عقیق قصرهایی بنا شده بود که آثار بعضی از آنها باقی است از جمله:
قصر سعید بن العاص: سعید بن العاص در عهد معاویه حاکم مدینه بود و کاخی را در حومه مدینه در وادی عقیق در شمال غربی مدینه ساخت.
آثار این کاخ در «وادی عقیق» در فضای سبز متعلق به کاخ شاهی مسعودی هنوز باقی است. طول آن در حال حاضر 36 متر، عرض آن 27 متر ارتفاع دیوارهای باقیمانده 9 متر و قطر دیوارها حدود 76 سانتیمتر است. بنا از قطعات متوسط سنگی ساخته شده و دیوارهای درونی قصر از گچ پوشیده شده است. این کاخ از مهمترین بناهای باعظمت قرن اول هجری محسوب می‌شود. آثار، ص 49
قصر عاصم: عاصم بن عمرو بن عثمان در وادی عقیق کاخی ساخت که به «قصر عاصم» معروف شد. برای تامین آب این قصر سدی از سنگهای مقاوم و بزرگ ساخت که هنوز آثارش باقی است. قصر مربع شکل است با طول و عرض 30 متر در اصلی آن در شمال قصر قرار دارد. در بررسیهای باستان شناسی معلوم شده که شکل و اندازه اتاقها یکسان نبوده و بعضاً مربع یا مستطیل شکل‌اند. قصر برج، بارو و حصار داشته و محل نگهداری چهارپایان و انبارها در داخل حصار و خارج از قصر قرار داشته است. آثار، ص 54

ص: 457

ص 337/ س 1 وادی عقیق: یکی از مسیل‌های شش گانه مدینه است که در غرب آن قرار دارد. منطقه بسیار خوش آب و هوا با خاک مرغوبی است که در آن قصرها و باغها و مزارع فراوان قرار دارد. چاه‌های معروفی مانند «بئر رومه» و «بئر عروه» در این وادی قرار گرفته‌اند. این وادی را پیامبر به بلال بخشید تا آن را آباد کند. بعدها به هنگام خلافت عمر و به دستور وی بخشهایی از این وادی از بلال گرفته شد و بین عده‌ای تقسیم شد و صاحبان جدید در آن محل ساختمانهایی بنا کردند. آثار، ص 219

ص 338/ س 12 وادی بطحان: از مسیل‌های مدینه است و در غرب مسجد مصلا قرار دارد. حدیث پیامبر است که فرمود:

«ان بطحانَ علی تُرَعةٍ من تُرَع الجنة» آثار، ص 233

ص 338/ س 18 وادی رانوناء: از مسیل‌های مدینه است. مسیل قدیمی رانونا، در سال 1289 ه. ق به امر سلطان عبدالعزیز خان عثمانی بازسازی و تعمیر شده است. آثار، ص 229

ص 339/ س 1 وادی قناة: وادی است در شرق مدینه و مسیل معروفی که بارها در آن سیل جاری شده است. مانند سیل‌های سال 690 و 734 هجری قمری. بین مدینه و احد ضریح مبارک حضرت حمزه سید الشهدا قرار دارد. برای جلوگیری از ورود سیل به احد بارها اقداماتی انجام داده‌اند. آثار، ص 237

ص 339/ س 13 در متن وفاء الوفا سوران است. وفاء الوفا ج/ 4، ص 1076

ص 346/ س 8 بئر عروه: چاه عروة بن زبیر در غرب مدینه و در طرف راست راه مکه قرار دارد. زمانی آب آن بهترین و خوشگوارترین آبهای چاههای مدینه بود. اکنون تخریب شده است. آثار، ص 255

ص 350/ س 1 بقیع: در لغت به مکانی گفته می‌شود که در آن درختان مختلف کاشته شده باشد. امّا اینک بدون درخت است.

ص: 458
بقیع از روزگار رسول خدا تا سالهای اخیر تنها گورستان مدینه منوره بوده است و در طول تاریخ صدها شخصیت بزرگ اسلامی در آنجا دفن شده‌اند. بویژه مزار تابناک چهار امام- علیهم‌السلام- زمین آن مستطیل شکل با ابعاد 100* 15 و مساحت آن پانزده هزار متر مربع است. آثار، ص 176
ص 351/ س 6 بیداء: اینکه بیداء میان ذوالحلیفه و جبل مفرح است در متن وفاء الوفا و خلاصة الوفا نیامده است بلکه گفته شده بیداء بین ذوالحلیفه و ذات الجیش قرار دارد. وفاء الوفا، ج/ 1، ص 1157، خلاصة الوفا. ص 463.
ص 352/ س 10 تضارع: به کسر راء نیز خوانده می‌شود و نیز به فتح اول و ضم راء تضارع و تضرع نام دو کوه است متعلق به بنی کنانه در تهامه یا نجد.
وفاءالوفاء ج/ 4، ص 352
ص 354/ س 15 ثنية الوداع: ثنیه به معنای راهی است که در کوه ساخته می‌شود.
آثار، ص 159
ص 355/ س 1 ثور: کوه کوچک سرخ رنگی است در شمال مدینه. آثار، ص 209
ص 357/ س 16 جی: در متن وفاء الوفا در مورد اینکه جی در میان عرج و رویثه واقع شده مطلبی نیامده است. وفاء الوفا. ج: 4، ص 1181.
ص 357/ س 18 حاجر: از مکانهای خوش وآب و هوای اطراف مدینه است که هم اینک مسکونی است. آثار، ص 171
ص 359/ س 7 حره: به فتح «ح» و تشدید «ر» به معنای منطقه پوشیده از سنگهای آتشفشان است. به عبارت دیگر حَرّه به زمینی گفته می‌شود که سابقه آتشفشان فعال داشته است. آثار، ص 211
ص 359/ س 8 در وفاء الوفا حره بنی بیاضه ذیل حره واقم توضیح داده شده است.
ج/ 4، ص 1189
ص 360/ س 10 حره قریظه: سمهودی گفته که همان حره واقم است در شمال شرقی

ص: 459

آن عریض قرار دارد. وفاءالوفا ج/ 4، ص 1188

و عریض منطقه‌ای است که علی عریضی فرزند امام جعفر صادق- ع- در آنجا مدفون بوده و مسجد آبادی نیز داشته است.

در دوره سعودی مسجد و مزار امامزاده خراب شده و اثری از آن باقی نمانده است. وصف المدینه، ص 10/ علی حافظ، ص 135/ مدینه، ص 216

ص 360/ س 11 حره واقم: در شرق مدینه قرار دارد و آثار مواد آتشفشانی در آن باقی است. در همین حره کشتار سال 63 ه. ق توسط یزید- لعنت اللّه- که منجر به شهادت عده زیادی شد روی داد. آثار، ص 210

ص 360/ س 16 حرة الوبره: در جهت غربی مدینه قرار دارد و به مدینه نزدیکتر است تا حره واقم. ثنیة الوداع در این مکان و مسجد قبلتین در شمال آن واقع شده است. آثار، ص 211

ص 361/ س 4 در وفاء الوفا حزن بنی یربوع ذیل حزن آورده شده است وفاء الوفا ج/ 4، ص 1190

ص 363/ س 20 حماضه: در وفاء الوفا حماضه و مطالب مربوط به آن آورده نشده است وفاء الوفا ج 4، ص 1197.

ص 376/ س 19 زغابه: مکانی است در آخر وادی عقیق در غرب مزار حمزه سید الشهدا و محل جمع شدن سیل‌هایی که به طرف مدینه سرازیر می‌شدند. آثار، ص 179

ص 379/ س 12 جبل سلع: در شمال مدینه واقع شده و غار کوچکی دارد که حضرت رسول قبل از نزول آیه «واللّه یعصمک من الناس» مدتی در آن توقف داشته‌اند. کتیبه‌هایی به خط کوفی قدیم در این کوه نقر شده است در شمال این غار در دامنه کوه، مسجد فتح قرار دارد. آثار، ص 204 و 205

ص 379/ س 14 سلیع، کوه کوچکی در جنوب کوه سلع بوده که بر بالای آن سالهای

پیش قلعه باب الشامی قرار داشت. آثار، ص 206
ص 387/ س 3 در متن وفاء الوفاء ضارح و مطالب مربوط به آن نیامده است. وفاء الوفا ج 4، ص 1256.
ص 378/ س 9 در وفاء الوفا ضباد مطالب مربوط به آن نیامده است وفاء الوفا ج 4، ص 1256
ص 387/ س 14 اطم الضحیان: محل آن در «وادی عصبه» در غرب مسجد قباست آثار اطم الضحیان هنوز باقی است. دیوارهای آن از سنگ سیاه ساخته شده است. 27 متر طول و 12 متر عرض و 8 متر ارتفاع آن است. آثار، ص 73
ص 389/ س 4 طفیل: به فتح اول متصل به وهرشی است که هرش منطقه شنزاری است که در وسط آن کوه کوچک سیاهرنگی قرار دارد که به او طفیل گفته می‌شود. معجم البلدان، ج/ 4، ص 42
ص 393/ س 4 وفاء الوفا در شرح عمق آن را میان سلسله و معدن بنی شرید ذکر می‌کند و از قاموس نقل می‌کند که عمق جایی است بین ذات‌العذق و معدن بنی سلیم. وفاء الوفا، ج/ 4، ص 1268
ص 393/ س 21 عیر: کوه بلند و سترگی است در جنوب مدینه. در دامنه این کوه قصرهایی ساخته شده بود. آثار، صص 209 و 223
س 394 عیون/ چشمه‌ها: در سال 1353 ه. ق مدینه 24 چشمه داشت. بعدها بجز عین الازرق بقیه خشک شدند. علی حافظ، ص 279 آثار، ص 260
ص 394/ س 2 جبل عینین: کوه کوچکی است در جنوب مزار حمزه سیدالشهدا اسم دیگر آن جبل رُماة است. در گوشه شرقی کوه، مسجد کوچکی که طول آن 9/ 5 متر و عرض 4/ 4 متر و قطر دیوارهای آن 70 سانتیمتر است قرار دارد. این مکان محل شهادت حمزه سیدالشهداست. در کنار مسجد مزار حمزه و همچنین مصعب بن عمیر و دیگر شهدای احد واقع شده

ص: 461

است. در همین کوه است که به هنگام جنگ احد، پیامبر- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- 50 تیر انداز را مستقر کردند و دستور دادند که از جای خود حرکت نکنند. آثار، ص 201

ص 394/ س 13 عین ازرق: عین زرقا نیز گفته می‌شود معاویه آن را در اوائل نیمه دوم قرن اول هجری احداث کرده است و بعدها توسط حکام لایروبی شده و سرچشمه برخی از رودها در این چشمه جاری شده تا خشک نشود.

آب ده چشمه کوچک در اطراف مدینه به این چشمه وارد می‌شده و بخشی از آب لوله کشی مدینه نیز تامین می‌کرده است. علی حافظ، ص 284 آثار، ص 265

ص 394/ س 20 عین کاظمه: نام دیگر آن «عین شهدا» ست. کاظمه به معنی چاهی است که در کنار چاه دیگری حفر شود و در زیر زمین این دو چاه به یکدیگر متصل شوند تا آب هر دو یکسان شود. عین کاظمه در سال 43 ه. ق توسط معاویه ساخته شد. به آن عین کظامه نیز می‌گویند. آثار، ص 261

ص 395/ س 7 الغابه: غابه به معنای زمینی است که انبوهی از درختان در آن کاشته شده باشد. غابه در شمال مدینه و غرب کوه احد قرار دارد. این مکان به مرور متروک شده و اینک فقط آثاری از آن باقی است. آثار، ص 180

ص 397/ س 6 فدک: سند مظلومیت صدیقه کبری- سلام‌اللَّه علیها- است و سند غصب حق حکومت از حضرت علی و فرزندان او نمادی از حکومت الهی اهل بیت به حدیث امام موسی کاظم- علیهم السلام- که فدک را سرزمینی محدود به حدود زیر می‌داند:

حدی به عدن- حدی به سمرقند، حدی به آفریقا، و بالاخره حدّی به کناره دریای روم و ارمنستان.

درباره فدک ده‌ها کتاب و رساله نوشته است ر. ک:

ص: 462
- شرح و ترجمه احتجاج طبرسی، نظام الدین احمد غفاری تهران، ج/ 2، ص 27
- جلاء العیون، علامه محمدباقر مجلسی، ص 223
- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، ص 671
و دو کتاب ذیقیمت زیر:
فدک: محمد حسن قزوینی، ترجمه سید احمد علم الهدی، مقدمه از مرحوم آیت‌اللَّه حسن سعید، تهران، 1361
فدک در تاریخ، محمدباقر صدر- ترجمه محمود عابدی، تهران، 1360
ص 407/ س 18 مستنذر: کوهی است با ارتفاع کم که در بعضی نقاط ارتفاع آن به 3 متر می‌رسد. محل استقرار مهاجرین بوده است بعدها در آنجا ساختمانهای مسکونی بنا شد آثار، ص 207
ص 409/ س 21 مناصع: مکانهایی خارج از شهر مدینه و در جهت شرقی آن بوده است که برای قضای حاجت مورد استفاده قرار می‌گرفته است. آثار، ص 186
ص 410/ س 7 المنحنی: مکانی که از شرق وادی بطحان تا مسجد مصلا امتداد داشته و اکنون ساختمان اداره مخابرات مدینه در آنجا واقع شده است.
آثار، ص 172
ص 410/ س 19 مهراس: در لغت به سنگهایی که در فرو رفتگیهای آنها آب جمع می‌شود اطلاق می‌گردد و اصطلاحاً به محل آبهای جمع شده در کوه احد گفته می‌شود.
در روایت است که حضرت علی- علیه‌السلام- در جنگ احُد از مهراس آب آورد و بر سر حضرت رسول ریخت و با آن خون صورت مبارک پیامبر را شست. آثار، ص 183
ص 412/ س 18 نقا: از مکانهای غربی مدینه که هم اینک مسکونی است. آثار، ص 107

ص: 463

ص 412/ س 15 نفاع: اطمی است از منازل بنی خطمه در بالای بئر عماره. وفاء الوفا ج/ 4، ص 1321

ص 412/ س 23 نقمی متعلق به آل ابی‌طالب بوده است. معجم‌البلدان ج/ 5، ص 347

ص 439/ س 4 در متن کامل وفاء الوفا ارخصیه است. وفاء الوفا: ج/ 4، ص 1074

ص: 464

سفید

ص: 465

فهرست ها

ص 42/ س 2 أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةَ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (آیا زمین خدای گشاده نبود تا مهاجرت کنید شما در آن) 4/ 97
ص 42 س 16 وَالَّذينَ تَبَوَّءُ والدَّارَ والایمان (آن کسانی که منزل ساخته‌اند دار و ایمان را) 59/ 9
ص 43/ س 9 لا اقْسِمُ بِهَذا الْبَلَدَ (به این شهر قسم می‌خورم) 90/ 1
ص 43/ س 11 كَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَيْتِک (چنان بود که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات برون آورد) 8/ 5
ص 43/ س 20 لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْيا حَسَنَة (در حق مردمی که مهاجرت کرده‌اند در راه خدا در دنیا مکان نیکویشان دهیم) 16/ 41
ص 46/ س 4 وَسْئَلِ الْقَرْيَه (شهری که در آن بودیم) 12/ 82
ص 46/ س 19 رَبِ ادْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجُنیِ مُخْرَجَ صِدْقٍ (پروردگارا مرا درون بر درون بردنی نیک و برون بر برون بردنی نیک) 17/ 80
ص 47/ س 10 وما ارْسَلْناکَ إلَّا رَحْمَةَ لِلْعالمین (ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم) 21/ 107
ص 50/ س 18 ائِتَيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً (به رغبت یا به کراهت بیایید) 41/ 11

ص: 468

ص 65/ س 14 انَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ الْسَیِئأتِ (نیکی‌ها، بدیها را نابود می‌کند) 11/ 114

ص 77/ س 7 أَلَمْ تَکُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعَة (ر. ک: ص 42/ 2) 4/ 97

ص 77/ س 18 کَما اخْرَجَکَ رَبَکَ مِنْ بَیْتِک (ر. ک: ص 43/ 11) 8/ 5

ص 78/ س 1 لا اقْسِمُ بِهذَا الْبَلَد (ر. ک: ص 43/ 9) 90/ 1

ص 78/ س 2 رَبِ ادْخِلِنی مُدْخَلَ صِدْق (ر. ک: ص 46/ 19) 17/ 80

ص 79/ س 14 لَّمَسْجِدُ اسِّسَ عَلیَ التَّقْوی مِنْ اوَّلِ یَوْم (مسجدی که از نخستین روز بنیان آن با پرهیزکاری نهاده شده) 9/ 108

ص 91/ س 5 انَّا لِلَّهِ وَانَّا الَیْهِ رَاجِعُون (ما متعلق به خداییم و به سوی او باز می‌گردیم) 1/ 156

ص 105/ س 11، 19 وَلَوْ أَنَّهُمْ اذ ظَّلَمُوا انفُسَهُمْ جَاءُوک (اگر آنها دمی که به خویش ستم کردند ...) 4/ 64

ص 112/ س 16 وَلَوْ انَهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ جاءُوک فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً (اگر آنها دمی که به خویش ستم کردند پیش تو آمده و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیغمبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و رحیم می‌یافتند) 4/ 64

ص 118/ س 7 قُلْ یا ایُهَا الْکافِرون (بگو ای کافران) 109/ 1

ص 118/ س 7 قُلْ هواللَّهُ احَد (بگو او خدای یگانه است) 112/ 1

ص 120/ س 11 لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا اللَّه واستغفر لهم الرسول لوجدواللَّه توابا رحیما (ر. ک: ص 112/ 16) 4/ 63

ص 123/ س 22 انَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ اصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ اوْلئکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَی لَهُم مَّغْفِرَةٌ واجْرٌ عَظیمٌ (کسانی که نزد پیغمبر خدا، صدای خویش ملایم کنند همان کسان‌اند که خدا دلهایشان را به پرهیزکاری امتحان کرده است و مغفرت و پاداشی بزرگ دارند) 49/ 3

ص: 469

ص 125/ س 18 فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ اوْفَی بِما عَاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیِه اجْرَاً عَظیما (هر که نقض بیعت کند به ضرر خویش می‌کند و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند پاداشی بزرگ به او خواهد داد) 48/ 10

ص 126/ س 2 لا تَقُمْ فِیِه ابَداالْمَّسْجِدُ اسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اوَّلِ یَوْمٍ احَقُ انْ تَقُومَ فِیِه رِجَالٌ یُحِبُّونَ انْ یَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرین (هیچ وقت در آن نایست، مسجدی که از نخستین روز بنیان آن با پرهیزکاری نهاده شده، سزاوارتر است که در آن بایستی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه خویی کنند و خدا پاکیزه خویان را دوست دارد) 9/ 108

ص 149/ س 10 انَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ المؤمِنینَ انْفُسَهُمْ وَامْوالَهُم بِانَّ لَهُمُ الْجَنَّة (خدا از مؤمنان جانها و اموالشان را خرید [در مقابل این] بهشت از آن آنهاست) 9/ 111

ص 173/ س 5 رَبِّ انْزِلنیِ مُنزَلًا مُبارِکاً وَانْتَ خَیْرُ الْمُنزِلین (پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آر که تو بهترین منزل دهنده‌ای) 23/ 11

ص 185/ س 9 یا ایُهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَخُونوا اللَّهَ والرَّسُولَ (ای ایمان آورندگان به خدا و پیغمبر خیانت مکنید) 8/ 27

ص 186/ س 4 وَاصْبِر نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَواةِ وَالْعَشِیِ یُریُدونَ وَجْهَهُ ولا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُم (با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او می‌جویند با شکیبایی قرین باش و دیدگانت به جستجوی زیور زندگانی دنیا از آنها منصرف نشود) 18/ 28

ص 228/ س 12 وانْ نَّکَثُوا ایْمانَهُم مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فی دیِنِکُمْ فَقاتِلُوا ائِمَةَ الْکُفْرِ انَّهُمْ لَا ایْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُم یَنْتَهُونَ الا تُقاتُلون قَوْماً نَّکَثُوا ایمانهم وَهمُّوا بِاخراجِ الرَّسُول (اگر قسمهای خویش را پس از پیمان بستن بشکستند و به دین شما طعنه زدند با پیشوایان کفر که پایبند قسمهای

ص: 470

خود نیستند کارزار کنید شاید بس کنند چرا با گروهی که پیمانهای خویش بشکستند و قصد بیرون کردن پیغمبر کردند کارزار نمی‌کنید) 9/ 12 و 13

ص 262/ س 1 لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم (ر. ک: ص 126/ 2) 9/ 108

ص 262/ س 4 و 10 فیه رجال یحبون ان یتطهروا (ر. ک: ص 126/ 2) 9/ 108[1234]

265/ س 1 لمسجد اسس علی التقوی (ر. ک: ص 126/ 2) 9/ 108

ص 267/ س 1 وَالَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً (کسانی که مسجدی برای ضرر زدن ساخته‌اند) 9/ 107

ص 267/ س 8 لا تقم فیه ابدا (ر. ک: ص 126/ 2) 9/ 108

ص 267/ س 11 افَمَن اسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَرِضْوانٍ خَیْرُ امُ مَن اسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شفاجُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِه فی نارِ جَهَنَمَ (آن که بنای خویش بر پرهیزکاری خدا و رضای او پایه نهاده بهتر است یا آن که بنای خویش بر لب سیل گاهی نهاده که فرو ریختنی است که با وی در آتش جهنم سقوط کند) 9/ 109

ص 267/ س 16 وَاللَّهُ لایَهْدیِ الْقَوْمَ الْظالمین (خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند) 9/ 109

ص 277/ س 3 فَلَنْوَلِیَنّکَ قِبْلَةً تَرضاها (تو را به قبله‌ای که دوست داری بگردانیم) 2/ 144

ص 278/ س 11 یا ایُهَا الَّذینَ امَنوا اذَا قیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا فِی الْمجالِس (ای ایمان آورندگان چون به شما گویند مجلسها گشاده کنید ...) 58/ 11

ص 299/ س 22 وَلا تَحْسَبَنَ الَّذینَ قُتِلُوا فِی سَبیلِ اللَّه امواتا (کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار) 3/ 169

ص 44/ س دار الابرار و دار الاخیار الی یوم القرار.
ص 44/ س هو المسک ما کررّته یتضوّع.
ص 44/ س یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طیبهنّ القاع والأکم
نفسی الفداء لقبرٍ أنت ساکنه فیه العفاف وفیه الجود والکرم
ص 44/ س 5 الْمَدینَه قُبة الِاسْلام وَ دارالایمان.
ص 51/ س 15 احبّه عنداللّٰه و عند رسوله.
ص 51/ س 22 احب ارض اللّٰه الی اللّٰه.
ص 52/ س 20 المدینه خیر من مکه.
ص 52/ س 21 افضل من مکه.
ص 54/ س 1 اللهم حَبِّب إلینا المدینه کُحبّنا مکّة او أشد.
ص 54/ س 5 اللهم اجعل لنا بها قرَاراً وَارْزُقْنا رِزقاً حَسَناً.
ص 54/ س 8 اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة.
ص 54/ س 11 اللهمبارکلهم فیمکیالهم وبارکلهم فیصاعهم وبارک لهم فی مدهم.

ص: 472

ص 55/ س 4 اللهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم بارک لنا فی صاعنا، اللهم بارک لنا فی مدنا، للهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم اجعل مع البرکة برکتین.

ص 55/ س 9 اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا، اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انی عبدک و نبیک و انه دعاک لمکة وانا ادعوا للمدینة بمثل مادعاک لمکة و مثله معه.

ص 55/ س 18 اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا.

ص 56/ س 1 «أنّ النّبی- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- خرج الی ناحیة من المدینه و خرجت معه فاستقبل القبلة و رفع یدیه حتی انی الأری بیاض ما تحت منکبه، ثُم، قال: اللهم انّ ابراهیم نبیک و خلیلک دعاک لاهل مکة و انا نبیک و رسولک ادعوک لاهل المدینة، اللهم بارک لهم فی مُدّهم و صاعهم و قلیلهم و کثیرهم ضعفی ما بارکت لاهل مکة، اللهم من ههنا الی ههنا حتی اشار الی نواحی الارض کلها، اللهم من ارادهم بسوٍ فاذبه کما یذب الملح فی الماء.» ...

ص 56/ س 7 اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکه او اشد و صححها لنا و بارک لنا فی مدها و صاعها و انقل حماها واجعلها بالجحفه.

ص 56/ س 22 ان کان الوبا فی شیء من المدینه فهو فی ظل مشعط کمرفق.

ص 59/ س 4 بسم اللَّه تراب ارْضِنا بِریقِ بَعْضِنا شِفاء لِمَریضِنا بِاذّنِ رَبّنا.

ص 60/ س 3 بسم اللَّه تربة ارْضِنا یریقَة بَعْضِنا یَشْفی سُقِیمُنا بِاذْن رَبّنا.

ص 72/ س 4 یا ابا عمیر مافعل النغیر.

ص 78/ س 19 من اخاف اهل المدینه فقد اخاف ما بین جنبی.

ص 79/ س 1 ان الشیاطین قد یئست ان تعبد ببلدی هذا.

ص 79/ س 7 علی کل مسلم زیارتها.

ص 83/ س 5 یوشک الناس ان یضربوا اکباد الابل فلا یجدون عالما اعلم من عالم المدینه.

ص: 473

ص 86/ س 6 فاتّخذوا الغنم علی خمس لیال من المدینه.

ص 88/ س 16 اللهم لا تدرکنی سنة ستین ولا امرة الصبیان.

ص 97/ س 9

ان ترد عبرة فهذی بنوا العباس دارت علیهم الدئرات

استبیح الحریم ادقتل‌الأحیا منهم واحرق الاموات

ص 102/ س 9 لو اتفق احدکم مثل احد.

ص 105/ س 1 السلام علیک یا رسول اللَّه، السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه.

ص 106/ س 5 لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد.

ص 107/ س 9 لا تجعلو قبری عیدا.

ص 107/ س 12 لاتجعلو بیوتکم قبوراً.

ص 110/ س 3 اللهم انی اسئلک واتوجه الیک نبیک محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللهم شفعه فی.

ص 110/ س 13 اللهم انی اسئلک واتوجه الیک نبینا محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- نبی الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فتقضی حاجتی.

ص 113/ س 3 «اللهم انّک قُلَت فی کتابک لنبیّک- علیه‌السلام- وَلو انَّهُم إذْ ظَلَموا انْفُسهم جاؤک فاستغفروا اللَّه (الآیة) و انّی اتیت نبیّک- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- مُستَغْفِراً فَاسألُکَ ان توجب لی المغفرة کما اوْ جَبْتَها لِمَنْ اتاهُ فی حیاتِه، الّلهم إنّی اتوجَّه الیک بنبیّک- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.»

ص 114/ س 14 لا تعلمه حاجة الا زیارتی.

ص 115/ س 3

تلک‌الدیار التی قلب المحب له‌شوق الیها و تذکار واشجان

وانه و حنین کلما ذکرت‌ولوعة و شجی منه واحزان

ص 115/ س 6 بسم اللَّه، آمنت باللَّه، حسبی اللَّهُ توکلت علی اللَّه، لاحول ولا قوة الا باللَّه، الّلهم الیک خرجت و انت اخرجتنی، الّلهم سلّمنی و سلّم منی وردنی سالماً فی دینی کما اخرجتنی، اللهم انی اعوذبک ان اضِل او أضل او ازِل او ازل او اظلم او اظلَم او اجَهْل اوْ یجهل علیّ عزّ جارک و جلّ ثناؤک و تبارک اسمک ولا اله غیرک، اللهم انی اسَالک بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا الیک الی آخر الذکر المستحب لقاصد المساجد.

ص 116/ س 1

قرب الدیار یزید شوق الواله‌لاسیّما ان لاح نور جماله

او بشر الحادی بان لاح النقاو بدت علی بعد روؤس جباله

فهناک عیل‌الصبر من ذی‌صبوة‌وبدی الذی یُخفیه من احْواله

ص 116/ س 8 اللهم إنّ هذا هُو الحَرَمُ الّذی حرمته عَلَی لِسان حبیبک و رسُولک- صَلی اللَّهِ علیه وآله وسلم- وَدَعاک انْ تَجْعَلَ فیه من الخیر والبرکة مثلی ما هو بحرم بیتک الحرام فحرّ منی عَلی النار و آمنی من عَذابِکَ یَومَ تَبعث عَبادِک وارْزُقنی ما رَزَقْتَه اولیائک واهل طاعَتک وفقنی فیه لحسن الادب و فعل الخیرات و ترک المنکرات.
ص 117/ س 3 «بسم اللَّه ماشاء اللَّه ولا حول ولا قوّة الّا باللَّه رَبّ ادخلنی مُدخل صدقٍ واخرجنی مخرج صدقٍ واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً آمنت باللَّه حسبی اللَّه».
ص 117/ س 16 «اعوذ باللَّه العظیم و بوجهه الکریم و بنوره القدیم من الشیطان الرجیم بسم اللَّه والحمد للَّه‌ولا حول ولا قوة الا باللَّه، اللهم صل عَلی [سیدنا] محمّد عبدک و رسولک و علی آله و صحبه و سلّم تسلیماً کثیراً، اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و وفّقنی و سدّدنی واعنّی علی [33- آ] ما یرضیک و منّ علیّ بحسن الآدب، السلام علیک ایها النبی و

رحمة اللَّه و برکاته السّلام علینا و علی عباداللَّه الصالحین.»
ص 118/ س 1 وافتح لی ابواب فضلک.
ص 119/ س 2 «السلام علیک ایها النبی و رحمة اللَّه و برکاته، السلام علیک یا رسول ربّ العالمین، السّلام علیک یا خیر الخلایق اجمعین، السلام علیک یا سیدالمرسلین و خاتم النبیین، السلام علیک یا امام المتقین، السلام علیک یا قائد الغرّ المحجلین، السّلام علیک ایها المبعوث رحمةً للعالمین، السلام علیک یا شفیع المذنبین، السلام علیک یا حبیب اللَّه، السلام علیک یا خیرة اللَّه، السلام علیک یا صفوة اللَّه السلام علیک ایها الهادی الی الصراط مستقیم، السلام علیک یا من وصفه اللَّهُ بقوله «وانک لعلی خلق عظیم» و بقوله «بالمؤمنین رؤف رحیم» السّلام علیک یا سبّح الحصی فی یدیه و حنّ الجذع الیه، السلام علیک یا من امرنا للَّهبطاعته و الصلاة و السّلام، علیه السلام علیک و علی سائر الانبیاء والمرسلین و عباد اللَّه الصالحین و ملائکة اللَّه المقربین و علی آلک وازواجک الطّاهرات امّهاتِ المؤمنین و اصحابک اجمعین کثیراً دائما ابداکما یحبّ ربنا و یرضی جزاک اللَّه و عنّا افضل ماجزی به رسولًا عن امته و صلی اللَّه علیک افضل واکمل و ازکی و انمی صلاة صلّاها علی احد من خلقِه و اشهد ان لا اله الا اللَّه وحدهُ لا شریک لهُ واشهد انک عبدهُ و رسوله و خیرتهُ من خلقه، اشهد انک قد بلغت الرسالة و ادیت الامانة و نَصَحْتَ الاّمَة وکشَفْتَ الغمة وَاقمْت الحجّة و اوْ ضَحتَ الحَّجة وجاهدت فی اللَّه حق جهاده و کنت کما نَعتکَ اللَّه فی کتابه حیث قال «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنّتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» فصلوات اللَّه وملائکته و جمیع خلقه [34- آ] فی سماواته وارضه علیک یا رسول اللَّه، اللهم اته الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاماً محمودا الذی وعدتهُ وآته نهایة ما [ینبغی أن] یسألهُ السّائلون، ربّنا امنا بما انزلت

ص: 476
واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين آمنتُ باللَّه و ملائكته و كتبه و رسله واليوم الآخر وبالقدر خيره و شرّه، اللهم فثبتنى على ذلک ولا تردّنا على اعقابنا ولا تزغ قلوبنا بعد اذهديتنا وَهَب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب، الّلهم صلّ على محمّد عبدک و رسولک النبىّ الامىّ وعلى آل محمد و ازواجه و ذريّته كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم وبارک على محمد النبى الامى وعلى آل محمد كما بارکت على ابراهيم و على آل ابراهيم فى العالمين انک حميد مجيد.»

ص 120/ س 6 السلام عليک يا رسول اللَّه- صلى اللَّه وعليه وآله وسلم.

ص 120/ س 7 السلام عليک يا ايها النبى و رحمه اللَّه و بركاته.

ص 120/ س 8 السلام عليک يا رسول اللَّه از فلان بن فلان.

ص 120/ س 14

ياخير من دفنت فى الثُراباعظمهفطاب من طيبهن القاعُ والاكم
نفسى الفداء لقبرانت ساكنهُفيه العفافُ و فيه الجودُ والكرمُ

ص 120/ س 17

انت الشفيع وآمالى معلقةوقد رجوتک يا ذا الفضل تشفع لى
هذا نزيلک اضحى لا ملاذ لهالا جنابک يا سؤلى و يا املى
ضيف ضعيف عزيب قد اناخ بكمو مستجير بكم يا سادة العرب
يا مكرمى الضيف ياغوت الزمان وياغوث الفقير و مرمى القصد والطلب
هذا مقام الذى ضاقت مذاهبهوانتم فى الرجا من اعظم السبب

ص 122/ س 10 السلام عليک يا دار قوم المومنين وانا ان شاء اللَّه بكم لاحقون يرحم اللَّه المستقدمين منكم والمستأخرين، اللهم اغفر لاهل بقيع الغرقد، اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم واغفرلنا ولهم.

ص 124/ س 9

فيا ساكنى اكتاف طيبة كلكمالى القلب من اجل الجيب حبيب

ص 124/ س 10 تصدق بما امكن.

ص 124/ س 21 اللهم انا نسألک فى سفرنا هذا البر والتقوى و من العمل ما تحب و ترضى.

ص 124/ س 22 اللهم لا تجعله آخر العهد. بهذا المحل الشريف.

ص 125/ س 2 يا رسول اللَّه نسألک ان تسال اللَّه تعالى «ان يقطع اثارنا من زيارتک وان يعيدنا سالمين وان يبارک لنا فيما» وهب لنا ويرزقنا الشكر على ذلک، اللهم لا تجعله آخر العهد بحرم رسولک- صلىاللَّه عليه وآله

وسلم- و حضرته الشريفه ويسرلى العود الى الحرمين سبيلا سهلة وارزقنى العفو والعافية فى الدنيا والآخرة.
ص 133/ ص 2 من قال لا اله الا اللّٰه دخل الجنة.
ص 133/ س 9 لقاب قوس احدكم فى الجنة خير من الدنيا و مافيها.
ص 139/ س 2 انا رسول، رسول اللّٰه سليمان بن داوود- عليها السلام- الى اهل يثرب.
ص 139/ س 11 رب جسد مصون و مال مدفون بين زهره و رانون.
ص 142/ س 16
شهدت على احمدانه رسول من اللّٰه بارى النسم
فلو مد عمرى الى عمره لكنت وزيراً له وابن عم

ص 145/ س 22 ما احسن هذا و ما اجمله.
ص 152/ س 24

فان يسلم السعد ان يصبح محمدمن الامن لايخشى خلاف المخالف

ص 153/ س 6 برد امرنا و صلح.
ص 154/ س 14 اللهم بارک فى ام جردان.
ص 158/ س 12 المرءُ مع رحله.
ص 159/ س 2
نحن جوارمن‌بنى‌النجاريا حبذا امحمد من جار

ص 159/ س 7
طلع البدر علينامن ثنيات الوداع
وجب الشكر عليناما‌دعى للّٰه‌داع
ايها المبعوث فيناجئت بالامر المطاع

ص 164/ س 16 من لكعب بن الاشراف.
ص 174/ س 1
اللهم ان الاجر اجرا الاخرةفارحم الانصار والمهاجرة

ص 181/ س 5 نعم قد فعلت.
ص 187/ س 11 السلام عليک اهل البيت انما يريد اللّٰه ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يُطهركم تطهيرا.
ص 192/ س 2 سدوا الابواب الاباب ابى بكر.
ص 192/ س 13 امن ناس على.
ص 202/ س 3 المقصورة الدار الواسعة المحصنة اوهى اصغر من الدار لايدخلها الا صاحبها.
ص 223/ س 2
ولو قيل للمجنون ارض‌اصابهاغبار ثرى ليلى لجدوا سرعا

ص 224/ س 21 بطيب رسول اللّٰه طاب نسيمها فما المسک ما الكافور ما المندل الرطب.

ص: 479
ص 241/ س 16 ان اللَّه قبل وجه احدكم فلا يبزقن بين يديه.
ص 247/ س 15 اتسع فی السماء.
ص 253/ س 1 هذا ما امر بعمله العبد الفقير الی اللَّه تعالی محمود بن زنگی بن آقسنقر غفراللَّه له سنة ثمان و خمسين و خمسمائه.
ص 253/ س 9 اللهم صن حريم من صان حرم نبيک بالسور محمد بن علی بن ابی منصور فرحمه اللَّه و رضی اللَّه عنه.
ص 253/ س 12 ولو لم يكن له الا هذا لمكرمة لكفاه فخراً فكيف و قد اصابت صدقته تخوم الارض.
ص 261/ س 1 ارخ زمامها و ابنوا علی مدارها فانها مأمورة.
ص 274/ س 20 لا الهَ اللَّهُ العَظيمُ الْحَليمْ، لا الهَ الّا اللَّهُ رَبُ الْعَرشِ الْعَظيمْ، لا الَه الّا اللَّهُ رَبِ السَمَواتِ وَرِبِ الْارَضين رَب الْعَرشِ الْكَريم، الّلهُمَ لَکَ الْحَمْدُ هَدَيْتَنی مِنَ الْضَلالَةَ فَلاَ مكرم لمن أهنت ولا مُهين لمن أكرمت ولا مُعزّ لمن اذللت ولا مذّل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل لمن نصرت ولا معطی لمن منعت [ولا مانع لما اعطيت] ولا رازق لمن حرمت ولا حارم لمن رزقت ولا رافع لِمَن خفضت ولا خافض لمن رفعت ولا خارق لماسترت ولا ساتر لما خرقت ولا مقرب لما باعدت ولا مبعد لما قربت، اللهم انت عضدی ونصيری بک احول وبک اصول و بک اقاتل [اللهم يا صريح المستصرخين والمكروبين ويا غياث المستغيثين ويا مفرج كرب المكروبين ويا مجيب دعوة المضطرين] صل علی سيدنا محمد و آله و صحبه وسلم و اكشف عنی كُرْبی و غَمّی و حُزْنی و هَمّی كَما كشفْتَ عَنْ حَبيبِکَ وَ رَسُولِکَ- صلی‌اللَّه عليه وآله وسلم- وكربه وحزنه وغمّه فی هذا المَقام وانَا اسْتَشْفِع إليک به- صلی اللَّه عليه وآله وسلّم- فی ذلک فقد تری حالی و تَعْلم عَجْزی و ضَعْفی يا حنّان يا منّان يا ذِالْجُود وَالْاحْسان أَسألُکَ مِنْ خير ما سألک مِنْه عَبْدک و حبيبک سَيِّدنا

ص: 480

مُحَمّد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- واستعیذ بک مِنْ شَرِّما استعاذ منه عبدک و حبیبک سَیِّدنا محمد- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم.

ص 289/ س 16 اللهم اغفر لُامّی فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین.

ص 291/ س 7 هذا قبر فاطمه بنت رسول- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- سیدة نساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد- علیهم‌السلام.

ص 299/ س 6 المرء مع احب.

ص 299/ س 7 اسکن یا احد.

ص 300/ س 4 السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار.

ص 300/ س 5 السلام علیکم بما صبرتم فنعم اجر العاملین.

ص 315/ س 7

اذا رمت ابار النبی بطیبةفعدتها سبع مقالا بلاوهن

اریس و غرس رومة و بضاعةکذا بصة قل بئر حاء مع العهن

ص 318/ س 5 و 7 لا نورث ما ترکنا صدقة.

ص 323/ س 21 اللهم بارک لنا فیه و بارک لاهله.

ص 327/ س 16 و عند نزوله- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بغدیر خم وصلاته الظهر به تحت الشجره و اخذ بیدعلی و قوله: اللهم مَن کُنْتُ مَوْلاه فَعَلیٌ مَوْلاه.

ص 351/ س 21 مازلتما تبوکانها.

ص 363/ س 7 یُهِلّ اهْلُ المدینه مِنَ العقیق.

س 363/ س 13 کُنّا مَع النبی- صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم- بذی الحلیفه من تهامه.

ص 369/ س 8 واما دعان فنهانی عن نفسه.

ص 384/ س 13 بارک اللَّه فی شوران.(1)

[1] ( 1)- جهت اطلاع بیشتر ر. ک:
- یاقوت، معجم البلدان، مصر، ج/ 7، ص 424
- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، 1939 م. ج/ 2، ص 115 به بعد.
- ابن اثیر، الکامل، چاپ اوّل، 1349 ه. ق، مصر، ج/ 2 ص 71 به بعد.
- میر خواند، روضة الصفا فی سیره الأنبیاء والملوک والخلفاء، تهران، خیام، ج/ 2، ص 186 به بعد.
- خواندمیر، حبیب السیر، تهران، خیام، با مقدمه استاد جلال همائی. ج/ 1، ص 326 به بعد.

[2] ( 2)- در معجم البلدان، اطلاعات فراوانی از جغرافیای مدینه وجود دارد که بر حسب مورد می‌توان به آن رجوع کرد. مانند: ج/ 1 ص 223، ج/ 2 ص 115 و 367، ج/ 3 ص 180، ج/ 3 ص 753 و ج/ 4 ص 198 و ...

[3] ( 1)- جهت اطلاع نیز ر. ک: ابن جبیر، رحله، نشر، حسین نصار، مصر، 1955 م، ص 175

[4] ( 2)- ترجمه محمدعلی موحّد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.

[5] ( 3)- مانند سفرنامه تجیبی( م: 760 ه. ق) از قاسم بن یوسف بن علی بُستی تونسی.

[6] ( 4)- ر. ک: فهرست مشترک.

[7] ( 5)- ر. ک به مقدّمه فهمیم محمد شلتوت بر کتاب ابن شبّه، تاریخ المدینة، بیروت، 1410 ه. ق، ص الف- ل.

[8] ( 1)- ر. ک به وفاءالوفاء، سمهودی، به تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، جزء اوّل ص 252، 366.

[9] ( 2)- سمهودی، جزء اوّل، ص 110، سمهودی حدود سیصد و پنجاه مطلب از او در لا به لای کتابش نقل می‌کند.

[10] ( 3)- سمهودی، جزء اوّل، ص 252، سمهودی بیش از دویست مطلب از او در کتابش آورده است.

[11] ( 4)- ر. ک به ابن ندیم، فهرست، ص 147

[12] ( 5)- سمهودی، جزء اوّل، ص 150

[13] ( 6)- سمهودی، جزء دوم، ص 208

[14] ( 7)- سمهودی، حدود 50 مطلب آورده است، مانند جزو دوّم، ص 51 و 54 و 189

[15] ( 8)- ر. ک: سلسلة النوادر المخطوطات، محمد عبدالسلام هارون،

مدینه، 1357 ه. ق.

---

1- علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376

ص: 481

[16] ( 9)- ج/ 3 ص 8

[17] ( 1)- جزء اوّل ص 69

[18] ( 1)- چاپ دوم آن در سال 1401 ه. ق در مکّه مکرّمه در 166 صفحه منتشر شده است.

[19] ( 2)- ر. ک: علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، 1983 م. ج/ 20، ص 251.

[20] ( 1)- یا سَمهود. به ضمّ نیز صحیح است. ر. ک به مقدّمه محمد محیی الدین بر وفاء الوفا.

[21] ( 2)- جهت اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی ر. ک:

- الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، 1969 م. ج/ 5، ص 123

- عبدالقادر بن شیخ عیدروس، النور السافر عن اخبار القرن العاشر، بغداد، 1934 م، ص 58

- السخاوی، الضوء اللامع، مصر، 1353 ه. ق، ج/ 5، ص 245

- یوسف الیان سرکیس، معجم‌المطبوعات العربیّة و المُعرّیة، مصر، 1928 م، ص 1052

[22] ( 1)- عنوان این کتاب را به صورت« وفاء الوفی بأخبار دارالمصطفی» هم نوشته‌اند، هر دو صورت صحیح است.

[23] ( 1)- مانند چاپ دارالطباء قاهره سال 1285 ه. ق/ 1869 م.

[24] ( 1)- ر. ک: احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان، ج/ 10، ص 11.

[25] ( 1)- جهت اطلاع بیشتر ر. ک: فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های فوق و نیز احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان، اسلام آباد پاکستان، 1367، ج/ 10، ص 9 و ص 11

- جهت اطلاع از مشخصات فهرست‌ها ر. ک: به بخش منابع و مآخذ آخر همین کتاب.

[26] ( 1)- محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، 1363، ج/ 3 ص 88 و 89 و 109

[27] ( 1)- سکینه: آرامش، وقار، طمأنینه.

[28] ( 2)- طابّه: به فتح بای موحده نام مدینه منوره و به این معنی طیبه هم آمده است.

[29] ( 3)- م: تفصیل.

[30] ( 4)- م: ندارد.

[31] ( 5)- ل: ذرع.

[32] ( 6)- طیب: با کسر؛ بوی خوش، از اسامی مدینه منوره.
[33] ( 7)- رداءِ: تباه شد و فاسد گردید.
[34] ( 8)- حمی: تب.
[35] ( 9)- هر سه نسخه: حما.
[36] ( 10)- اطلاعات مربوط به جُحفِه بعداً خواهد آمد.
[37] ( 11)- ن: ندارد.
[38] ( 1)- محتجب: نقاب‌دار و حجاب‌دار.
[39] ( 2)- خاطر فاتر: کم هوش.
[40] ( 3)- وسیط: آنکه در نسب میانه و در قدر و منزلت بلندتر باشد.
[41] ( 4)- م: تحریر.
[42] ( 5)- نحریر: دانشمند و زیرک.
[43] ( 6)- م: آوانه.
[44] ( 7)- نزیل: مهمان، فرود آمد.
[45] ( 8)- ل: ندارد.
[46] ( 1)- غرر: ج غرة. نامدار، مشهور.
[47] ( 2)- اقتصار: کوتاهی و ایستادگی بر چیزی.
[48] ( 3)- امنیت: ج امانی. آرزو و خواهش.
[49] ( 4)- م: بادیة.
[50] ( 5)- هاویه: نام طبقه هفتم از طبقات دوزخ.
[51] ( 6)- م: فی الترب.
[52] ( 7)- از اینجا نسخه« د» شروع می‌شود.
[53] ( 1)- م و ل: او.
[54] ( 2)- ل: پیغامبر.

[55] ( 3)- مآب: بازگشت و رجوع و جای بازگشت.
[56] ( 4)- م و ل: تأكدّ: استوار شدن( آنند راج).
[57] ( 5)- شدّر حال: شَدُّرالرّحال: كنايه از سفر است.
[58] ( 1)- م و د: متعلق است به آن.
[59] ( 2)- ل و د: ندارد.
[60] ( 3)- م: انوار فخر.
[61] ( 4)- م: ندارد.
[62] ( 5)- خوخه: روزن در ديوار كه از آن روشنايى به خانه رسد، 2- ل: ابو بكر پنجره.
[63] ( 1)- شرفات: ج: شرف، كنگره‌ها.
[64] ( 2)- ل: حاير.
[65] ( 3)- حائز: در اينجا به ديوارى كه احاطه به حجره شريفه دارد گفته مى‌شود.
[66] ( 4)- م: شريفه شريفه.
[67] ( 5)- رُخام: سنگى بغايت صُلْب و سخت كه زرد و سپيد و سرخ است، مرمر و مرمرسفيد.
[68] ( 6)- تخليق: خوشبو كردن.
[69] ( 7)- م: آن.
[70] ( 8)- رصاص: سرب.
[71] ( 9)- ل: پازدهم.
[72] ( 1)- حواصل: محل قرار گرفتن آب، آبگير حوض.
[73] ( 2)- تحصيب: ريگ در افكندن، قرار دادن ريگ.
[74] ( 3)- مصابيح: جمع مصباح كه به معنى چراغ باشد.
[75] ( 4)- اجمار: آماده كردن آتش را.
[76] ( 5)- بلاط: سنگهايى كه در سرا و جز آن گسترده باشند. و هر زمين كه بر آن سنگ يا خشت پخته گسترده باشند.
[77] ( 6)- م: او.

ص: 484

[78] ( 7)- آبار: ج بئر، چاه‌ها.

[79] ( 8)- عیون: چشمه‌های آب.

[80] ( 9)- غراس: نهال نشاندن.

[81] ( 1)- م: پیغمبر.

[82] ( 2)- م: ندارد.

[83] ( 3)- م: کرده‌اند.

[84] ( 4)- اودیه ج: وادی صحرا و بیابان.

[85] ( 5)- احماءِ: ج: رَحماء: چراگاه، علفزار( نفیسی).

[86] ( 6)- اطام: ج: اطم. قلعه و خانه، هر خانه چهار گوشه مسطح؛ بیشتر به خانه‌هایی که در حومه شهر بنا شده است و به صورت ییلاقی بوده اطلاق می‌شود. اطم کلمه‌ای عبری است و به حایطهایی که از خارج منفذ نداشته باشد اطلاق می‌شود و در عربی بنای مرتفع را گویند.

[87] ( 7)- د و م: ندارد.

[88] ( 8)- م و د: مشتمل است.

[89] ( 1)- م: ندارد.

[90] ( 2)- م و د: شهر به اشهر این.

[91] ( 3)- م: بوده.

[92] ( 4)- م و د: ثرب به تحریک.

[93] ( 5)- ل و د: گناه.

[94] ( 1)- سوره نسا آیه 97.

[95] ( 2)- م: است آن.

[96] ( 3)- م و د: از به قریه‌ای تا اینجا ندارد.

[97] ( 4)- م: ندارد.

ص: 485

[98] ( 5)- د: می‌خورد قریه‌ها را، ندارد. ل: یک کلمه نامشخص.

[99] ( 6)- م: قریه‌ها.

[100] ( 7)- سوره حشر، آیه 9.

[101] ( 8)- ل: مصیر.

[102] ( 1) سوره بلد، آیه 1.

[103] ( 2)- هر سه نسخه: دیه‌ها.

[104] ( 3) سوره انفال، آیه 5.

[105] ( 4)- م و د: بر وزن جعفربه.

[106] ( 5) سوره نحل، آیه 41.

[107] ( 1)- م: است.

[108] ( 2)- م و ل: سکنها.

[109] ( 3)- به نقل از ابن عمر در ص 18 خلاصة الوفا آمده است.

[110] ( 4)- عربی، ص 18. طّابه: نام مدینه منوره( منتهی الارب).

[111] ( 5)- ل و م: ندارد.

[112] ( 6)- ل م: مختلفاتند.

[113] ( 7)- م: ندارد، ل: اسما.

[114] ( 1)- م: ندارد.

[115] ( 2)- م: از زمین و تا فتح معجمه ندارد.

[116] ( 3)- هر سه نسخه: نمی‌درآید.

[117] ( 1)- م: حقیقه به قابلیت.

ص: 486
[118] ( 2)- م و د: ندارد.
[119] ( 3) سوره يوسف، آيه 82.
[120] ( 4)- وفاء الوفا و خلاصة الوفا: مبيّن الحلال و الحرام.
[121] ( 5)- م و د: تكرار شده است.
[122] ( 6) سوره بنى اسرائيل، آيه 80.
[123] ( 1)- م: ندارد.
[124] ( 2)- مصر: ج امصار، شهرستان.
[125] ( 3)- م و ل: در حديث آمده المرحومه.
[126] ( 4)- سوره انبياء، آيه 107.
[127] ( 5)- شايد به دليل اينكه آخرين مسجد انبياء در زمين بوده است، مسجدالأقصى نام نهاده‌اند. عربى، ص 21.
[128] ( 6)- م: مطالعه.
[129] ( 7)- ل: آن اهل.
[130] ( 1)- خلاصة الوفا، ص 21.
[131] ( 2)- م: عقاه.
[132] ( 3)- عُتاة: ج: عاتى، متكبر و در گذرنده از حد.
[133] ( 4)- م: بنات.
[134] ( 5)- در خلاصة الوفا، ص 15- 21.
[135] ( 1)- د: و بعده.
[136] ( 2)- د: شريف.
[137] ( 3)- د م: نواوى.
[138] ( 4)- امام نووى: محيى الدّين ابو زكريّا يحيى بن شرف‌الدّين نووى يا نواوى( 631- 676 ه. ق) محدّث معروف عامّه صاحب كتاب« الأربعون حديثاً»( الأعلام).
[139] ( 5)- م: است.
[140] ( 6)- م: ندارد.
[141] ( 7)- ل: ندارد.

[142] ( 1)- ابن جوزی: متکلم، محدث و واعظ مشهور قرن ششم.( و، 508 یا 510- ف. 597 ه. ق) از کتابهای اوست المنتظم وتلبیس ابلیس.
[143] ( 2)- تسنیم: چشمه آبی است در بهشت.( آنند راج)
[144] ( 3)- تغمیس: فرو بردن چیزی در آب.( اقرب الموارد)
[145] ( 4)- ابن سیرین: معاصر با حسن بصری و او از تابعین است. در خوابگزاری و تعبیر، مَثَل است و کتابهایی به او نسبت‌می‌دهند مانند منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، کتاب تعبیر الرؤیا و کتاب جوامع. آرامگاهش به بصره است.( الأعلام).
[146] ( 5)- بّار: پُرخیر، مهربان.
[147] ( 6) سوره فصلّت، آیه 11.
[148] ( 1)- از دحو، اشاره به آیه 9 سوره مبارکه صافات است.
[149] ( 2)- حث: به معنی برانگیختن و تحریض.
[150] ( 1)- ل: مودّت.
[151] ( 2)- ل و م: ندارد.
[152] ( 3)- م: ندارد.
[153] ( 4)- ل: ندارد.
[154] ( 5)- م: ندارد.
[155] ( 1)- ل: ندارد.
[156] ( 2)- بارک: ج بروک، شتر.
[157] ( 1)- م: ندارد.
[158] ( 2)- صحیحین: مراد« صحیح بخاری» و« صحیح مُسلم» است.
[159] ( 1)- مکیال: پیمانه.

[160] ( 2)- صاع: پیمانه‌ای است که بر آن احکام مسلمانان از کفاره و فطره و جز آن دائر و جاری است و آن چهار مد است.، ل: ضاع.
[161] ( 3)- مد: پُری دو کف است از طعام. در فقه نیز به کار می‌رود.
[162] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[163] ( 4)- نوباوه: هر چیز تازه و نو عموماً، میوه خصوصاً.، ل: باوه.
[164] ( 5)- م و ل: الحدیث.
[165] ( 6)- م: بنابر آن.
[166] ( 1)- م و ل: حما.
[167] ( 2)- م: حزیله و در کل متن نیز این گونه آمده است، م: حزیله. در متن عربی حذیله امّا صحیح آن همان حزیله است.
[168] ( 1)- م: ندارد.، ل: حما.
[169] ( 2)- سیّآت: معاصی و گناهان.
[170] ( 1)- ل: ندارد.
[171] ( 2)- ل و د: لثام.
[172] ( 3)- ل: ندارد.
[173] ( 4)- م: ندارد.
[174] ( 1)- تفل: خدو انداختن و افکندن چیزی از دهان.
[175] ( 2)- ل: نفحی.
[176] ( 3)- ل: کرد.
[177] ( 1)- قرحه: ریش و جراحت و آبله.
[178] ( 2)- م: ندارد.
[179] ( 3)- م: ندارد.

[180] ( 4)- عجوه: نام نوعى خرماى نيكو و مرغوب است در مدينه منوره.
[181] ( 5)- م و ل: همچنين گفته است.
[182] ( 1)- دوام و دوار بر وزن سُعال؛ دوام: گردش سر و آن را دوار نيز گويند، سرگيجه.
[183] ( 2)- دوار: گردش سر از علتى؛ سرگيجه.
[184] ( 3)- م و ل: همچنين گفته است.
[185] ( 4)- هر سه نسخه: بزّى.
[186] ( 5)- م: كه نوعى است زياده كرده كه.
[187] ( 1)- ل: وصه.
[188] ( 2)- م: وصيت كند به بدى نسبت به ايشان را ندارد.
[189] ( 3)- م: ندارد.
[190] ( 4)- م: روخا.
[191] ( 5)- رخاءِ: فراخى زيست و توانگرى.
[192] ( 6)- د: خانه.
[193] ( 7)- لأواء: سختى.
[194] ( 8)- م و ل: ندارد.
[195] ( 1)- ابوسعيد خدرى: سعد بن مالك بن سنان بن ثعلبه انصارى خزرجى صحابى است. او از حفّاظ مكثرين بود و به سال 74 درگذشت. مدفون در بقيع مزارى منسوب به او به اسلامبول در محلّه ايوانسراى به حوالى جامع قعريه است.( الأعلام).
[196] ( 2)- م: ندارد.
[197] ( 3)- م: عاصّه.

ص: 490

[198] ( 4)- م و ل: و در شهادت و شفاعت.

[199] ( 1)- ل: ندارد.

[200] ( 2)- م: تختار. ل: مجتاز.

[201] ( 3)- طلقاء: ج: طليق، از بند رها كردگان.

[202] ( 1)- ل: مى‌ترسيم.

[203] ( 2)- ل: معدا.

[204] ( 3)- د: لاوا.

[205] ( 4) سوره هود، آيه 114.

[206] ( 1)- ل: ندارد.

[207] ( 2)- ل: ندارد.

[208] ( 3)- ابط: زير بغل.

[209] ( 4)- ل: ندارد.

[210] ( 5)- ل: ندارد.

[211] ( 1)- م: ويست.

[212] ( 2)- م: خوب.

[213] ( 3)- ل: حقيق.

[214] ( 4)- م: امن. د: سزاوارتر امّت من.

[215] ( 5)- ل: ندارد.

ص: 491
[216] ( 6)- خبال: تباهی و نقصان و هلاکی و رنج و گرانی.
[217] ( 1)- ل: کند بی تأمل ندارد.
[218] ( 1)- لابتین: تثنیه« لایه» و آن« حره» است. وفا، ج: 1، ص 89.
[219] ( 2)- کوه عیر: مرادف« حمار» کوه مشهوری است نزدیک ذی‌الحلیفه که میقات مدینه است. وفا، ج: 1، ص 92.
[220] ( 3)- کوه ثور: در مدینه غیر از جبل« ثور» معروف که در مکّه واقع شده است.
[221] ( 4)- ل: ندارد.
[222] ( 5)- جِمام: به کسر جیم نام سه کوه است در وادی عقیق. وفا، ج: 1، ص 91، بعداً در متن اشاره می‌شود.
[223] ( 6)- م: حمای.
[224] ( 7)- در متن نسخه ل نواوی گفته شده که همان نووی است.
[225] ( 1)- م و ل: و مراد به لابتین لابتین و ما بین لابتین، است.
[226] ( 2)- تنفیر: رماندن.
[227] ( 3)- لقطه: مالی که بر روی زمین پیدا شود و صاحب آن معلوم نباشد.
[228] ( 4)- م: لِقظه.
[229] ( 5)- حماء: علفزاری که حکام برای چهارپایان خود از غیر منع کنند.
[230] ( 6)- م: بریده.
[231] ( 7)- م: گوید.
[232] ( 1)- ل: استبعار.
[233] ( 1)- ل: ندارد.
[234] ( 2)- ل: آن را است.
[235] ( 3)- در متن حدیث« القماری» جمع قُمری هم آمده است. وفا، ج: 1، ص 109.
[236] ( 4)- نغیر: مصغر نغر و یا نغرة. گنجشک نوک سرخ خرد و کوچک.
[237] ( 5)- ل و م: آن را صید.
[238] ( 6)- ل: است.
[239] ( 7)- ل و م: او.

ص: 492

[240] ( 1)- م: منقطع.

[241] ( 2)- م: از همچنان تا اينجا ندارد.

[242] ( 3)- ل و م: مفصوب.

[243] ( 4)- م: حرب.

[244] ( 1)- تنفيل: غنيمت دادن.

[245] ( 2)- حَما: علفزارى كه حكّام براى چارپايان خود اختصاص مى‌دهند.

[246] ( 3)- شمله: شالى باشد كه بر دوش اندازند و بر سر هم پيچند.( برهان قاطع)

[247] ( 4)- ل: ندارد.

[248] ( 5)- م: ندارد.

[249] ( 6)- سلب: يكى از آلات كشاورزى.

[250] ( 7)- م: ندارد.

[251] ( 1)- م: اين خصايص.

[252] ( 2)- رطب: تر.

[253] ( 3)- حشيش: گياه خشك، خار.

[254] ( 4)- اصطياد: شكار كردن چيزى را، ل: حشيش تر.

[255] ( 5)- م: ندارد.

[256] ( 6)- م: لقط.

[257] ( 7)- د: ندارد.

[258] ( 8)- م و ل: تداوى.

[259] ( 1)- ل و د: آن.

[260] ( 2)- ل: ندارد.

[261] ( 3)- د و ل: ندارد.

[262] ( 4)- ل و د: و ساير بلاد به بلارك و سنان.

[263] ( 1)- م و ل: و عدبان.

[264] ( 2)- استحباب: مستحبّ بودن، ثواب داشتن.

[265] ( 3)- منكب: ج: مناكب، دوش، كتف.

[266] ( 4)- منيف: پاک و بزرگ.

[267] ( 5) سوره نسا، آيه 97

[268] ( 6) سوره انفال، آيه 5

[269] ( 1) سوره بلد، آيه 1

[270] ( 2) سوره الاسراء، آيه 80

[271] ( 1)- م: قرى.

[272] ( 2)- م و ل: خبائث و ضغينه.
[273] ( 3) سوره توبه، آيه 108.
[274] ( 4)- م و ل: احقيه آن به زيارت.
[275] ( 1)- م: كردن.
[276] ( 2)- م: ندارد.
[277] ( 3)- معناى ترعه در اينجا همان است كه در متن اشارت شده: محلى كه بر مكان مرتفع واقع است. ل، نزعه.
[278] ( 4)- ل: ندارد.
[279] ( 5)- ل: نزعه‌اى.
[280] ( 6)- ل: نزعه.
[281] ( 1)- ل: ديد چون.
[282] ( 2)- م: درآمد.
[283] ( 3)- م: عليهم‌السلام.
[284] ( 4)- خفض: بلند نكردن آواز، ل: حفض.
[285] ( 5)- م: ندارد.
[286] ( 6)- م: ندارد.
[287] ( 1)- يكى از ستونهاى مسجد مدينه.
[288] ( 2)- درّه: تازيانه.
[289] ( 3)- م: دخل.
[290] ( 4)- م: مدينه.
[291] ( 5)- م: ندارد.
[292] ( 6)- ل: نازر.
[293] ( 7)- اتيان: درآمدن.

[294] ( 1)- د: اجتكاء، ل: احتكاء.
[295] ( 2)- م و د: اتخاذ.
[296] ( 3)- ترویحه: نماز تراویح: بیست و دو رکعت نماز نافله در شبهای ماه رمضان معمول عامه.
[297] ( 4)- م: می‌گزارند.
[298] ( 5)- م: ندارد.
[299] ( 6)- م: مجزا.
[300] ( 1)- م: ندارد.
[301] ( 2)- مشی: روش و رفتن.
[302] ( 3)- د: تطیب؛ م: تظیب.
[303] ( 4)- د و م: تمیز ندارد.
[304] ( 5)- م: ندارد.
[305] ( 1)- غبراء: زمین.
[306] ( 2)- م: او را خدای.
[307] ( 3)- ل: او.
[308] ( 4)- م و د: ندارد.
[309] ( 5)- م: ندارد.
[310] ( 6)- م: است گفته.
[311] ( 7)- رفع به پیامبر حدیث مرفرعاً.
[312] ( 8)- م: پیغمبر.
[313] ( 1)- ینبع: شهری است بین مکّه و مدینه.
[314] ( 2)- آماج: نشانه تیر. ابزار برزیگران.
[315] ( 3)- م: کنند.
[316] ( 4)- م و ل: پایهای.
[317] ( 1)- د: گفت.
[318] ( 2)- م: بلحمه.

[319] ( 3)- ل: و خروج دجال ندارد.
[320] ( 4)- مُسیّب: رها شده.
[321] ( 5)- م: ماند.
[322] ( 6)- ل: نواوی.
[323] ( 1)- ل: این شیبه، م: این شیه، درباره ابن شبّه ر. ک: مقدّمه همین کتاب.
[324] ( 2)- ل: نواوی.
[325] ( 3)- ل: ابن شیبه.
[326] ( 4)- کشال: کشاله: از پس چیزی کشیدن( نفیسی).
[327] ( 5)- هشته: رها کرده و معلّق و آویخته و آویزان شده.
[328] ( 6)- م: ندارد.
[329] ( 7)- م: ندارد.
[330] ( 8)- ل: ملحمد.
[331] ( 1)- م: ندارد.
[332] ( 2)- م: قصه.
[333] ( 3)- ل: در این.
[334] ( 4)- م: ندارد.
[335] ( 5)- ل: آن جماعت فرستاده، ندارد.
[336] ( 6)- م: نبارد.
[337] ( 1)- ل: دیگر ندارد.
[338] ( 2)- ل: ندارد.
[339] ( 3)- ل م: قتل ندارد.
[340] ( 4)- ل: امّا ندارد.
[341] ( 1)- سوره بقره، آیه 156.
[342] ( 2)- د: سفیر.
[343] ( 1)- در معجم البلدان ج 2 ص 246 و وفاء الوفا ج 1 ص 140:« حبس سَیل» درج شده است.
[344] ( 1)- د: قسِطانی.
[345] ( 2)- د: قریضه.

[346] ( 3)- دوىّ: آواز نرم و غليظ.
[347] ( 1)- ل: ندارد.
[348] ( 1)- مَكْسْ: ج: مكوس؛ باج و خراج گرفتن.
[349] ( 1)- سحق: سودن و كوفتن يا ريزه ريزه كردن و محو و ناپديد كردن.
[350] ( 2)- ل: ندارد.
[351] ( 1)- م و ل: فصول ثلاثه.
[352] ( 1)- د: ندارد.
[353] ( 2)- استئجار: به مزد گرفتن كسى را.
[354] ( 3)- ل: شفاعت من واجب مى‌شود.
[355] ( 4)- م: ندارد، ل: و در اين ندارد.
[356] ( 5)- تنويت: بر وزن تربيت روا كردن حاجت.
[357] ( 1)- ل و م: ندارد.
[358] ( 2)- غزاتى: غزاة بالفتح: جنگ با دشمن دين.( منتهى‌الارب)
[359] ( 3)- م: ندارد.
[360] ( 1)- م: مى‌شنود.
[361] ( 2)- ل: نيابد.
[362] ( 3)- م: آنكه.
[363] ( 1)- م: مرفوع صحيح.
[364] ( 2)- ل: بزّاز.
[365] ( 3)- م: اگر اين به صحت رسد، ندارد.
[366] ( 4)- م و د: قاصد.

[367] ( 1)- سوره نساء، آيه 64
[368] ( 2)- ل: صلى‌اللّه عليه وآله وسلم، ندارد.
[369] ( 3)- ل: آن حضرت صلى‌اللّه عليه و آله وسلم، ندارد.
[370] ( 1)- ل: عيّة.
[371] ( 2)- اين حديث را علماى اماميّه( ره) صحيح نمى‌دانند.
[372] ( 3)- ل: نى.
[373] ( 4)- ل: ندارد.
[374] ( 5)- ل: بر وى ندارد.
[375] ( 1)- م: باب مبالغه مى‌نمود تا آنكه از پدر خود.
[376] ( 2)- م: ندارد.
[377] ( 3)- عكوف: مُعتكف شدن.( بر اساس آداب اعتكاف)
[378] ( 4)- در هر سه نسخه ابن كح، در متن عربى قاضى ابن كج ص 96
[379] ( 1)- م: ندارد.
[380] ( 1)- اقتراف: گناه ورزيدن و گناه كردن.
[381] ( 2)- م: شد.
[382] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[383] ( 3)- ل: مردى شده كه ندارد.
[384] ( 4)- ل: كردى.

[385] ( 1)- و ل م: آن خانه ندارد.
[386] ( 2)- ل: واخورد و گفت.
[387] ( 3)- ل: اعمایی.
[388] ( 4)- ل: قصه.
[389] ( 1)- م: زاده‌ای ندارد.
[390] ( 2)- د و ل: برداشته، آرم.
[391] ( 3)- ل: ندارد.
[392] ( 1)- ل: حفض.
[393] ( 2) سوره نساء، آیه 64
[394] ( 3)- ل: بر.
[395] ( 1)- ل: علیه‌الصلوات والسلام.
[396] ( 2)- در متن عربی کمال بن الهمام آمده است. ص 102.
[397] ( 1)- غرام: عشق و شیفتگی.
[398] ( 2)- حنّو: شفقت کردن مهربانی.
[399] ( 1)- هَنا: گوارا.
[400] ( 2)- مُنا: آرزو.
[401] ( 3)- م: ندارد.
[402] ( 1)- م: که باید.
[403] ( 1)- ل: بلد.
[404] ( 2)- م: ندارد.
[405] ( 3)- د و ل: ها ندارد.

ص: 499

[406] ( 4)- خلاصة الوفا، ص 106.

[407] ( 1)- سوره كافرون، آيه 1.

[408] ( 2)- سوره اخلاص، آيه 1.

[409] ( 3)- م: ابو حنيفه.

[410] ( 4)- اين بيت فقط در نسخه م آمده در متن عربى و ديگر نسخ نيست.

[411] ( 5)- م: ندارد.

[412] ( 1)- آنچه كه در فوق آمده از آداب زيارت نزد عامّه است. در كتابهاى ادعيه شيعه، مفصّل‌تر آمده است.

[413] ( 2)- م: ندارد، ل: الترب.

[414] ( 1)- سوره نساء آيه 64.

[415] ( 2)- م: فى الترب امّا در متن عربى دفنت بالقاع، ص 110، در مقدّمه مؤلف همين كتاب به گونه‌اى ديگر درج شده.

[416] ( 3)- خلاصة الوفا ص 11: وانتمو.

[417] ( 1)- م: اجمعين زياده، ندارد.

[418] ( 2)- ل: گورانيده.

[419] ( 1)- مفضى: رساننده و مباشرت كننده.

[420] ( 2)- اطالت: دراز كردن چيزى را.

[421] ( 3)- د و ل: نفل.

[422] ( 1)- غض صوت: فروداشتن آواز و صدا.

[423] ( 2)- ل: حفض.

[424] ( 1) سوره حجرات، آيه 3.

[425] ( 2)- م: ندارد.

[426] ( 1)- غبرات: گرد.

[427] ( 2)- زفرات- زفرة: بانگ كردن.

[428] ( 3)- م: نكس.

ص: 500

[429] ( 4)- نکس: بازگشت کردن مرض.

[430] ( 5)- اثیم: گنهکار و دروغگو.

[431] ( 6)- ناکث: عهدشکن، پیمان شکن.

[432] ( 7)- سوره الفتح آیه 10.

[433] ( 1) سوره توبه، آیه 108

[434] ( 2)- م: ندارد.

[435] ( 1)- سوره توبه، آیه 108.

[436] ( 2)- عامّه و خاصّه در باره این روایت بحث کرده‌اند. ر. ک به پخش اضافات.

[437] ( 3)- ل: بزاز.

[438] ( 1)- ل: بزاز.

[439] ( 2)- م: ندارد.

[440] ( 3)- ل، د: ابن ابطال.

[441] ( 4)- نفل: عبادت مستحبی.

[442] ( 1)- ابن تیمیه: متکلّم و فقیه متصلّب حنبلی( 661- 728 ه. ق) با آراء خاصّی که چند قرن بعد سرچشمه پیدایش وهابیّت‌شد.

[443] ( 2)- محطوط: گم کرده شده.

[444] ( 1)- ل: می‌کند.

[445] ( 2)- ل و د: می‌کند.

[446] ( 3)- ل و د: می‌کند.

[447] ( 4)- ل و د: می‌کند.

[448] ( 5)- ل و م: منبر من روایت.

[449] ( 6)- م: ندارد.

[450] ( 1)- ل: آن.

[451] ( 2)- عُقر: دنباله حوض یا جای آب خوردن ستور از حوض ج: اعقار. کنایه از داخل خانه.
[452] ( 3)- م: این مؤید.
[453] ( 1)- ل و د: این منبر شریف است ندارد.
[454] ( 1)- م: شریف.
[455] ( 2)- وفاء الوفاء: ج 2، ص 433. اشاره به قاب قوسین سوره نجم، آیه 9.
[456] ( 3)- مُسامتِ: مقابل، رو به رو.
[457] ( 4)- محاذات: رو به رو.
[458] ( 1)- ل: جبه.
[459] ( 2)- شبر: وجب.
[460] ( 1)- تُبع: ج تابع. پیروان.
[461] ( 2)- ل: کشت.
[462] ( 3)- م: لود.
[463] ( 4)- م: ثموده.
[464] ( 5)- م: خالق.
[465] ( 6)- م: قاینه، ل: فاینه.
[466] ( 1)- م: ما.
[467] ( 2)- ل: بنواهف.
[468] ( 3)- ل: ندارد.
[469] ( 4)- هر سه نسخه: جدسین.
[470] ( 5)- ل: ابن شیبه.
[471] ( 1)- صعل: باریک گردن و کوچک سر.
[472] ( 2)- فالج: از فَلَجْ.

[473] ( 3)- م: ندارد.
[474] ( 1)- ل: ندارد.
[475] ( 2)- م: مذينت.
[476] ( 1)- در نسخه: فطيوْر، اساس متن عربى ج 1 ص 164 و معجم البلدان ج 5 ص 101 تصحيح شد.
[477] ( 2)- ل: ازاله.
[478] ( 1)- م: بيان، ل: تبان بن سعد.
[479] ( 1)- در ترجمه ندارد، از متن عربى گرفته شد. ص 151.
[480] ( 2)- يوم بُعاث: روز جنگ اوس و خزرج.
[481] ( 3)- ابو عامر پدر حنظله، غسيل الملائكه است، عربى، ص 158.
[482] ( 4)- ترهب: وعده بد كردن و ترسانيدن.
[483] ( 5)- م: كرده.
[484] ( 6)- ل و م: دياست.
[485] ( 7)- اغترار: فريفته گرديدن. م: اعتزار.
[486] ( 1)- در متن، فصل دوم.
[487] ( 2)- م: ندارد.
[488] ( 3)- رهط: مردان از سه يا هفت تا ده و يا كم از ده و يا از سه تا چهل بودن زنان.
[489] ( 4)- ل: عقبه منا رهطى.
[490] ( 1)- م: ساخت.
[491] ( 2)- ل: دين و اسلام.
[492] ( 3)- م: ندارد.
[493] ( 4)- د: كن پيش ايشان.
[494] ( 1)- م: مجمع.

ص: 503
[495] ( 2)- ل: معصب.
[496] ( 1)- ل و م: حطمه.
[497] ( 2)- م: ندارد.
[498] ( 1)- م: يتهان.
[499] ( 1)- ل: كه ندارد.
[500] ( 2)- ل: ندارد.
[501] ( 3) سوره توبه، آيه 111.
[502] ( 4)- فزع: هر چيز هولناک، و هر آنچه مردم از آن بترسند.
[503] ( 1)- م: قوم ندارد.
[504] ( 2)- م: ابن مكتوم.
[505] ( 3)- همان ابو سلمه بن عبدالأسد مخزومى است.
[506] ( 1)- ل و م: به.
[507] ( 2)- ل و م: ندارد.
[508] ( 3)- م و ل: كرماللّٰه وجهه.
[509] ( 4)- قصوى: شتر ماده‌اى كه كنار گوشش آن بريده باشد.
[510] ( 5)- جدعا: شترى كه بريدگى بينى، گوش و غير آن دارد.
[511] ( 6)- ل: هفتصد.
[512] ( 1)- م: ندارد.
[513] ( 1)- ل: علمى.

ص: 504
[514] ( 2)- ل: وقت.
[515] ( 3)- م: حاجت خود.
[516] ( 1)- زُهو: غوره خرمای زرد و سرخ.
[517] ( 2)- عَذق: شاخه‌های خرما.
[518] ( 3)- ل: ندارد.
[519] ( 1)- م و ل: فصل سوّم.
[520] ( 1)- م: ندارد.
[521] ( 2)- م: ندارد.
[522] ( 3)- عُدّه: شمار و شماره ل: عُدد. و جمعیت.
[523] ( 4)- د: ندارد.
[524] ( 5)- ل: می‌خواست.
[525] ( 6)- احتباء: دست را گرد زانو حلقه کرده نشستن.
[526] ( 7)- م: مساعده.
[527] ( 1)- ل: ندارد.
[528] ( 2)- ل: الی.
[529] ( 3)- جوار: ج: جاریه: کنیز.
[530] ( 4)- م: و ل: ذاهان.
[531] ( 1)- م: ندارد.

[532] ( 2)- در نسخه ل به صورت زير نوشته شده است:
s\i‌ٌ\ طلع البدر علينا من ثنيات الوداع\z وجب الشكر علينا ما دعى‌اللّه داعى\z ايها المرسل حقا جئت بالامر المطاع\z جئت تمشى هينا يا مرحبا يا خير داع\E\E\z
[533] ( 3)- ت و ل: خرديكان.
[534] ( 4)- حراب: ج: حربة، آلت جنگ و چوب دستى، و تازيانه و نيزه‌زنى.
[535] ( 5)- م و د ل: پايان.
[536] ( 1)- م و د ل: پايان.
[537] ( 2)- م و د: بپاى، ل، براى.
[538] ( 3)- م: باشيم.
[539] ( 4)- م: بر.
[540] ( 5)- م: ندارد.
[541] ( 6)- م: ندارد.
[542] ( 7)- ل و د: قاعه.
[543] ( 8)- قائمه: ستون.
[544] ( 9)- م و ل و د: خورد.
[545] ( 10)- ل و م: مبرک.
[546] ( 1)- موآخات: برادرى و برادر گرفتگى و اخوت و دوستى صميمى.
[547] ( 2)- د: ندارد.
[548] ( 3)- د: كوا.
[549] ( 1)- م: صور.
[550] ( 2)- م و ل: جماعت.
[551] ( 3)- د: غزاة.

[552] ( 4)- ابواء محلّ رابغ فعلی و محل دفن مادر پیامبر اکرم نیز هست. ( ر. ک: عربی، ص 176)
[553] ( 1)- م: بجار.
[554] ( 2)- د: کرد. ل: کرر.
[555] ( 3)- م: نحله.
[556] ( 4)- نخله: مکانی است در راه طائف. ر. ک: عربی، ص 176.
[557] ( 5)- ل: فدیح.
[558] ( 6)- ل: ندارد.
[559] ( 1)- اذرعات: مکانی است در احد. ر. ک: عربی، ص 177.
[560] ( 2)- م و د: ادرعا.
[561] ( 3)- ل: سعدیه.
[562] ( 4)- د و ل: ذوالقعده.
[563] ( 1)- م و د: بوسفیان.
[564] ( 2)- م: داد.
[565] ( 3)- ر. ک: وفاء، ص 299.
[566] ( 4)- م: غزوه بدر.
[567] ( 5)- غزوه بدر موعد غزوه بدر سوّم است، ر. ک: وفاء، ص 299.
[568] ( 1)- وافد: از وفد: گروه، به نمایندگی آمدی.
[569] ( 2)- م: مریسع.
[570] ( 3)- احتباس: گرفتاری، مترجم آن را به جای واژه عِقد که در متن عربی آمده است، به سبب عقد عایشه آورده است ج 1، ص 300.
[571] ( 4)- فیء: غنیمت.
[572] ( 5)- م: طاهره.

[573] ( 1)- د: طهار.
[574] ( 2)- م: عينة.
[575] ( 3)- ل و م: الفراری.
[576] ( 1)- اصطفاء: برگزيدن.
[577] ( 1)- م: به.
[578] ( 2)- م: مبايله.
[579] ( 3)- بر اساس روايات صحيح از ائمه معصومين، شيعه بر آن است که وفات آن حضرت بيست و هشت صفر بوده است.
[580] علامه نور الدين سمهودی ترجمه: دکتر سيد کمال حاج سيد جوادی، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[581] ( 1) سوره مُؤمنون، آيه 29
[582] ( 2)- م: به مسلمان.
[583] ( 1)- جريد و جريده: شاخ و برگ نخل.
[584] ( 2)- م و د و ل: حبحبه.
[585] ( 3)- م: ندارد.
[586] ( 1)- توصل: 1 رسيدن، وصول.
[587] ( 2)- ل، م: الصفی.
[588] ( 3)- درج: پله.
[589] ( 4)- هر سه نسخه: حبحيه.
[590] ( 1)- ل و د: خريد.

[591] ( 2)- در اینجا مترجم قسمت مربوط به فعالیت عمار یاسر را حذف کرده است. سمهودی در کتاب، روایت مربوط به‌گفتار پیامبر را نقل می‌کند که عمار دو خشت دوخشت بر می‌داشت و پیامبر به او فرمود« ویح عمار تقتله الفئة الباغیه» عمار یاسر در جنگ صفین شهید گردید و معلوم شد که فئه باغیه همان معاویه و یارانش هست.
[592] ( 3)- در اینجا مترجم علّت آمدن مردم خدمت پیامبر را ترجمه نکرده است که السمهودی ذکر می‌کند که باران کف‌مسجد را گل‌آلود می‌کرد و نماز مشکل می‌شد. ص 192
[593] ( 4)- و د: عرایش.
[594] ( 5)- عریش: خانه از چوب و گیاه ساخته شده، هر پوششی که سایه افکن، سایبان، ل: بلکه عریشی.
[595] ( 6)- آبزین: ظاهراً همان آبزن است به معنای حوض کوچک.
[596] ( 1)- ل: معدودم.
[597] ( 2)- ل و م: رفته.
[598] ( 1)- م: ندارد.
[599] ( 2)- م: از آنکه کدام .... تا اینجا ندارد.
[600] ( 1)- م: نهار.
[601] ( 2)- هدم: خراب کردن.
[602] ( 3)- پوده: کهنه، پوسیده.
[603] ( 1)- ل و د: ندارد.
[604] ( 2)- م: ندارد.
[605] ( 3)- ل: دودگران.
[606] ( 1)- ل: رخالی.
[607] ( 2)- ل م و د: نو ندارد.
[608] ( 3)- ل: تحمین.
[609] ( 1) سوره انفال آیه 27
[610] ( 2)- م: خلف.
[611] ( 3)- ل: ضیفان.
[612] ( 1)- ل: می‌بر.

[613] ( 2) سوره کهف، آیه 28
[614] ( 3)- اضطجاع: خواب، راحتی( جامع).
[615] ( 4)- شُبّاک: پنجره.
[616] ( 1) 1- سراة: بزرگان و مهتبران قوم.
[617] ( 2)- ل: عربیه.
[618] ( 3)- ل: ملاحیق.
[619] ( 4)- د و م: ندارد.
[620] ( 1)- م و د ول: حُجرهای.
[621] ( 2)- م: ندارد.
[622] ( 3)- م: ندارد.
[623] ( 1)- م: در. ل: به ندارد.
[624] ( 2)- ل: منسد شد.
[625] ( 3)- اذی: پلیدی.
[626] ( 4)- م: ندارد.
[627] ( 1)- روایات سدّ ابواب در مورد خانه حضرت علی( ع) نیز آمده است. سمهودی در ادامه آن را نقل می‌کند که، حدیث فوق را علمای امامیّه وضعی می‌دانند.
[628] ( 2)- ل: نسای.
[629] ( 1)- م: ببندید.
[630] ( 2)- ل: جابر ابن سحره، م: ثمره.
[631] ( 3)- م: ندارد.
[632] ( 1)- قادح: عیب کننده.
[633] ( 1)- سمهودی در نقل این حدیث سرانجام عادلانه نظر خویش را در تقدم امر باب علی بن ابیطالب علیه‌السلام ابراز کرد.
[634] ( 1)- ل: به شیب. م: شیب.
[635] ( 2)- ل: با من همراه.
[636] ( 1)- م: مغضوبن.

[637] ( 2)- م و د: غصب.
[638] ( 3)- ل: بشی.
[639] ( 4)- م: پای.
[640] ( 5)- میضات: جای وضو گرفتن، و آبی که از آن وضو می‌گیرند و مطهره.
[641] ( 1)- ل: درجها.
[642] ( 2)- ل: نپخته.
[643] ( 1)- ل: ربیع‌الرسول.
[644] ( 2)- ل: سندله.
[645] ( 1)- ل: ندارد.
[646] ( 2)- ل: خربئه.
[647] ( 1)- شُرفات: ج: شرفه؛ کنگره که در بالای ساختمان ساخته می‌شود.
[648] ( 2)- منارات: ج: مناره: مأذنه، گلدسته.
[649] ( 3)- ل: وضع.
[650] ( 4)- م: ندارد. ل: زرین.
[651] ( 5)- م: حجره‌ها را و اکتفا نمودن.
[652] ( 1)- م: حجره‌ها را و اکتفا نمودن.
[653] ( 2)- م: حجرات.
[654] ( 3)- فسیفساء: قطعات کوچک از کاشی و یا سنگ و یا شیشه که به صورت معرّق چینی کنار هم قرار داده می‌شوند. ل: شیشه‌های رنگین رومی.
[655] ( 4)- احمال: یاری دادن کسی را به برداشتن بار، یاری دادن در باربر نهادن.
[656] ( 5)- ل: شیشه‌ها.
[657] ( 6)- نوره: آهک.
[658] ( 7)- ل: شیشه‌ها.
[659] ( 1)- ل: شیشه‌ها.
[660] ( 2)- ل: شش.

[661] ( 3)- طنف: هر چه بلند و بیرون آمده باشد از بنا گوشه‌های دیوار از خشت فروگرفته ل: طیف.
[662] ( 4)- میازیب، ج میزاب، ناودان.
[663] ( 5)- ل: پستر.
[664] ( 6)- الناصر ناصرالدّین محمّد بن قلاوون از ممالک بحری است که بین سالهای 693 تا 741 سه بار در مصر به حکومت‌رسید.
[665] ( 7)- جنایز: جنائز. ج: جنازه.
[666] ( 1)- در متن خلاصه الوفا: خبیب امّا در پاورقی ذکر شده که در نسخه دیگر شبیب آورده شده است.
[667] ( 1)- ل: ندارد.
[668] ( 2)- تستر: پوشیده گشتن، در پرده شدن، روی نهفتن، پرهیز کردن.
[669] ( 1)- ل: این را.
[670] ( 2)- افتاء: فتوی دادن، حکم صادر کردن.
[671] ( 3)- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د: ندارد.
[672] ( 1)- 548.
[673] ( 2)- خلاصة الوفا: عمر النشائی. ص 257.
[674] ( 3)- حظیره: محوطه‌ای که پیرامونش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار پست.
[675] ( 4)- ل، م: پایان.
[676] ( 5)- ل، م: هارون شاذلی.
[677] ( 1)- حجر غشیم: سنگ تراش نخورده.
[678] ( 2)- م: روایت.
[679] ( 3)- م: جرد.
[680] ( 4)- ل: با ندارد.
[681] ( 5)- در متن عربی جمال.
[682] ( 6)- م: ارّه.

ص: 512
[683] ( 1)- ل: زرين.
[684] ( 1)- ل، د: ابى بكر و عمر.
[685] ( 2)- م: روايت اولى اشهر است ندارد.
[686] ( 3)- ل: حفط.
[687] ( 4)- سَهْوَه: دالان خانه.
[688] ( 5)- مُخدع: گنجينه و خانه خود در خانه كلان.
[689] ( 1)- ل، م: خواهد مدفون.
[690] ( 1)- م: از.
[691] ( 2)- ل: وجه ندارد.
[692] ( 3)- تأزير: پوشاندن.
[693] ( 4)- صفايح: پهن گردانيدن، پوشاندن.
[694] ( 5)- فضّه مُمّوه: نقره زراندود شده.
[695] ( 6)- ل: با صندوق همراه.
[696] ( 7)- در حاشيه متن عربى آورده كه اكنون به جاى« مسمار فضّه» قطعه‌اى از الماس به اندازه« تخم كبوتر» در صفحه‌اى ازطلّا مزين به احجار كريمه ياقوت و زمرد قرار دارد كه اين قطعات را سلطان احمد خان عثمانى در سال 1111 فرستاده و آنجا نصب كرده‌اند، ص 266.
[697] ( 1)- 232 ه. ق.
[698] ( 2)- 548 ه. ق.
[699] ( 3)- جمال الدين اصفهانى: از رجال و وزرا عهد سلاجقه كه يک چند وزارت اتابک عمادالدين زنگى( دوران حكومت 541- 521 ه. ق.) حاكم موصل و حلب و پسر او سيف‌الدين غازى( دوران حكومت 544- 541 ه. ق.) را داشت. اين وزير ايرانى خدمات گرانسنگى به شهر مدينه نمود.
[700] ( 4)- 881.

ص: 513
[701] ( 5)- 887 ه. ق. د و ل: ثمانمائه ندارد.
[702] ( 6)- ل و م: می‌گوید که مناره.
[703] ( 1)- دبیق: پارچه‌ای از حریر منسوب به شهر دبیق مصر. ستارت از دبیق: پرده حریر.
[704] ( 2)- ل: المستضی بامراللّٰه دوبار تکرار شده است.
[705] ( 3)- بنفسجی: بنفشه‌ای.
[706] ( 4)- م: ابوالیجا.
[707] ( 5)- م و ل: علای.
[708] ( 6)- 170 ه. ق.
[709] ( 1)- د و م و ل: نفیر.
[710] ( 2)- خوشخانه: واژه فارسی به معنای نوعی دیگ. ل و د: حوشخانه.
[711] ( 3)- 812.
[712] ( 1)- ل: عزیز بن هیازع بن هبة الخماری. وفاء الوفا ج: 1، ص 587: غُریر بن ... الجمازی
[713] ( 2)- م: زمبن.
[714] ( 3)- ل: ندارد.
[715] ( 4)- م: لغوی ندارد.
[716] ( 1)- سیف‌الدین برس بیک، اشرف: از سلاطین ممالیک برجی مصر( دوران حکومت: 842- 825 ه. ق.).
[717] ( 2)- ل و م: کیبقا.
[718] ( 3)- م و د ول: طاهر حقمق.
[719] ( 4)- م: بافتند.

ص: 514

[720] ( 5)- م: مفاصل.

[721] ( 6)- 678.

[722] ( 1)- بای: بیک، برس بیک.

[723] ( 2)- 765 ه. ق.

[724] ( 3)- ل، م: خواهد مذکور.

[725] ( 1)- م: ندارد.

[726] ( 2)- 881

[727] ( 3)- و ل د: حزرات.

[728] ( 4)- ل: خررهای.

[729] ( 1)- بیل و میتین ترجمه« عُتل و المساحی» است عُتل به معنای دیلم آهنی که بدان زمین و دیوار کنند، و مساحی و مسحاةبیل آهنی و کلنگ را گویند.

[730] ( 2)- ل: ایساع.

[731] ( 3)- ل: نیفتم.

[732] ( 1)- م: ندارد.

[733] ( 1)- ل و د: نه درآورده‌اند.

[734] ( 2)- قبو: طاق و طاق نما.

[735] ( 3)- م: گسترد.

[736] ( 4)- م: تصوّر.

[737] ( 1)- د: روز ندارد.

[738] ( 1)- ل و م: پویند فرستاده‌اند.

[739] ( 2)- ارزیز: بر وزن شبخیز، قلع، ترجمه رصاص( غیاث).

[740] ( 1) سوره توبه، آیه 12 و 13

[741] ( 1)- 654.

ص: 515

[742] ( 2)- ل: مشروز.

[743] ( 1)- 655.

[744] ( 1)- م: سنه سبع و خمسين و ستمائه.

[745] ( 2)- ل و م: حوالى.

[746] ( 3)- د و ل و م: قبرص.

[747] ( 4)- م: طاهر حقمق.

[748] ( 5)- 853. ه. ق.

[749] ( 6)- م: او.

[750] ( 7)- 879. ه. ق.

[751] ( 1)- 801.

[752] ( 2)- 886.

[753] ( 3)- م: فرو.

[754] ( 1)- م: ندارد.

[755] ( 2)- ل: بوده.

[756] ( 3)- قسيطل بن زهيرالجمازى، عربى، ص 290.

[757] ( 4)- ل و م: نه درآمده.

[758] ( 1)- م: عرض.

[759] ( 2)- ل: در اينجا چند عبارت تكرار شده است.

[760] ( 3)- ل: قبيل.

[761] ( 4)- ل: تنظيف.

[762] ( 5)- چوب دوم: چوب درخت كُنار( سدر).

[763] ( 1)- ل: حد.

ص: 516
[764] ( 2)- م: زنجیر.
[765] ( 1)- مترجم برنجین را ترجمه« نحاس» به معنی« مس» گرفته است.
[766] ( 2)- ل: دام.
[767] ( 3)- ل و م: رنگه.
[768] ( 4)- تابدان: روزنی که برای ورود روشنی آفتاب در ساختمان بسازند و طرف درون آن را از شیشه الوان کنند.( دهخدا)
[769] ( 5)- ل: اتمام ندارد.
[770] ( 6)- 809.
[771] ( 7)- ل: کار فرش.
[772] ( 8)- ل: نصره
[773] ( 9)- ل: به اجمال.
[774] ( 1)- ل و د: عن المرسل.
[775] ( 2)- خلاصة الوفا:« جشیشه» ص 294.
[776] ( 3)- ل: بلغوره.
[777] ( 4)- وفاء الوفا: عباسا، ج: 2، ص 644.
[778] ( 5)- م: ندارد.
[779] ( 6)- د: کفایت.
[780] ( 1)- بالوعه: حوض کوچک با دهانه تنگ.
[781] ( 2)- ل: بیش.
[782] ( 1)- د: ندارد.
[783] ( 2)- ل: ذکری.

[784] ( 1)- ل: شعله‌هایی.
[785] ( 2)- ل و م: ته.
[786] ( 3)- خلاصة الوفا: عبدالرحمان الازدی، ص 299.
[787] ( 4)- م و ل: خصب.
[788] ( 5)- د: نمایی.
[789] ( 1)- در نسخه د: این قسمت را ندارد.
[790] ( 2)- مقط: سختی و سخت بافتگی رسن.
[791] ( 3)- م: درداء.
[792] ( 4)- م: عبارت داخل[] را ندارد.
[793] ( 1)- م: ندارد. ل: خیزران سریة.
[794] ( 2)- از اینجا ادامه مطلب در نسخه د شروع می‌شود.
[795] ( 1)- خلاصة الوفا: چگونگی گریه فراوان مردم بر وی را می‌نگارد و مرثیه‌ای که گفته شده است. ص 305
[796] ( 2)- یرکوج بن اولغ طرخان الترکی از امرای مصر در عهد خلفای عباسی که در سال 258 ه. ق در مصر مرد. زامباور: نسب نامه خلفا و شهریاران ص 42، 64. وفاء الوفا: یازکوح ج: 2، ص 692؛ خلاصة الوفا: بازکوش. ص 305.
[797] ( 3)- ل و م: نه درآمد.
[798] ( 4)- ل و د: تنبیه.
[799] ( 1)- م: ینبع.
[800] ( 2)- 886.

ص: 518

[801] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.

[802] ( 1)- د: ادريس.

[803] ( 2)- ل: امروز چواپانيه.

[804] ( 3)- د و ل: النجام العروى، م: النجام العدى.

[805] ( 4)- م: ابيات خالصه ندارد و به جاى آن نوشته دارالمغيث.

[806] ( 5)- داه: دايه، پرستار.

[807] ( 1)- وفاء الوفاء: قهطم. ج: 2، ص 729.

[808] ( 2)- ل: تعنى.

[809] ( 1)- ساباط: پوشش رهگذر، پوشش سقفى كه زير آن راه بود.

[810] ( 1)- ل: با بر.

[811] ( 2)- خلاصة الوفا: عبدالرحمان. ص 318.

[812] ( 3)- م: جهيم.

[813] ( 4)- م: جهيم.

[814] ( 5)- ل: قينتاع.

[815] ( 6)- ل: نشود در او.

[816] ( 1)- ل: عياده.

ص: 519

[817] ( 2)- ل و م: عظيم سعت.

[818] ( 3)- ل: سرور.

[819] ( 1)- هر سه نسخه: الحبوب.

[820] ( 1)- هر سه نسخه: الحبوب.

[821] ( 2)- نسخه م از« و بعد از آن تا در قبله مصلّاست» ندارد.

[822] ( 3)- ل: وقف.

[823] ( 1)- م و ل: فرمود که ارخای زمام کن.

[824] ( 2)- ل و م: غزّه.

[825] ( 3)- هر سه نسخه: سموس بن نعمان.

[826] ( 1) سوره توبه، آیه 108

[827] ( 2) سوره توبه آیه 108

[828] ( 3) سوره توبه آیه 108

[829] ( 1)- سعف: نخل.

[830] ( 2)- در متن عربی هم همان است: فأخذ وذمةای سیراً فربطها ...

ص 334

[831] ( 3)- م و ل: از تو نداد و.

[832] ( 4)- م: او.

ص: 520

[833] ( 5)- م: ندارد، ل: چند کلمه اضافی دارد.

[834] ( 1)- ل: سطوانه.

[835] ( 1) سوره توبه، آیه 108

[836] ( 2)- ل: خطیره‌ای.

[837] ( 3)- مبرک.

[838] ( 4)- 671.

[839] ( 5)- 733.

[840] ( 1)- 840.

[841] ( 2)- 877.

[842] ( 3)- د و م: خفته. ل: چسپیده.

[843] ( 1) سوره توبه، آیه 107

[844] ( 2) سوره توبه، آیه 108

[845] ( 3) سوره توبه، آیه 109

[846] ( 4)- سوره توبه، آیه 109.

[847] ( 1)- ل: بسوزید او.

[848] ( 1)- د: بنی قریضه.

[849] ( 1)- ل: خطیره‌ای

[850] ( 2)- ل: خطیر.

ص: 521

[851] ( 3)- در عبارت عربی نیز آمده: یُعرف بالدشت؛ کلمه فارسی دشت در آنجا کاربرد داشته است.

[852] ( 4)- اشرف قواسم: از بنی قاسم بن ادریس بن جعفر برادر امام حسن عسکری( ع). عربی ص 343.

[853] ( 1)- المستنصر باللّه خلیفه عباسی. دوران خلافت: 640- 623 ه. ق.

[854] ( 2)- ل: در حاشیه کتاب نوشته شده.

[855] ( 1)- ل: می‌دانند.

[856] ( 2)- ل: امری.

[857] ( 1)- م و ل: او.

[858] ( 2)- ل: معین.

[859] ( 1)- ل و م: اعطیت.

[860] ( 2)- م و ل و د: ندارد از متن عربی تکمیل شد. ص 347.

[861] ( 1)- ل: می‌گذارند.

[862] ( 2)- 577.

[863] ( 3)- ل: زرین.

[864] ( 4)- ل: او.

[865] ( 5)- م: ندارد.

[866] ( 1) سوره بقره، آیه 144
[867] ( 1)- ل: المساجد.
[868] ( 2) سوره مجادله، آیه 11
[869] ( 1)- د: نحیر.
[870] ( 2)- هر سه نسخه: اسواف.
[871] ( 3)- م: سعت.
[872] ( 4)- هر سه نسخه: اسواف.
[873] ( 5)- نسخه د از آن حضرت روایت کرده تا چند صفحه بعد را ندارد.
[874] ( 1)- ل: هر سه نسخه: اسواف.
[875] ( 2)- ل و م: جدیله را همه جا حدیله نوشته‌اند. در متن عربی هر دو آمده است.
[876] ( 1)- ر. ک: پا نوشت صفحه قبل.
[877] ( 1)- م و ل: طفر.
[878] ( 2)- ل: طفر.
[879] ( 3)- در متن عربی: والشیخان اطمان.
[880] ( 1)- م و ل: در.
[881] ( 2)- م: بنی تکرار شده.
[882] ( 1)- م: سنج.

[883] ( 2)- ل و م: سنج.
[884] ( 3)- ل و م: سنج.
[885] ( 4)- م و ل: العجور.
[886] ( 5)- م و ل: زيد.
[887] ( 1)- ل و م: او.
[888] ( 1)- ل: نقيع.
[889] ( 1)- م و ل: الاخبار.
[890] ( 2)- ل: مگيرند.
[891] ( 3)- ل: درختان. از اينجا نسخه د شروع می‌شود.
[892] ( 1)- نوشتن عباراتى بر لوح قبر از صدر اسلام مرسوم بوده است در روايات تشيع آمده است كه امام زين‌العابدين روى لوح تربت امام حسين نگاشته« هذا قبرالحسين بن على ... الخ» سنگ نوشته لوح قبرى به تاريخ 31 ه. ق. باقيمانده است. ر. ك: ميراث جاودان، ج/ 1، مقدمه.
[893] ( 2)- م: در بقيع ندارد.
[894] ( 1)- ل: قظيفه.
[895] ( 2)- م ول: ندارد.
[896] ( 1)- ل و م: خدافه، د: خذافه.
[897] ( 2)- از نظر تشيع ارجح اقوال در مورد قبر فاطمه- سلام اللّه عليها- اين است كه در روضه مطهّر ما بين قبر و منبر باشد. ر. ك: منتهى الآمال، ص 162 و بخش اضافات.
[898] ( 1)- م: ندارد.
[899] ( 2)- ل: الحزن.
[900] ( 1)- هر سه نسخه: ندارد.
[901] ( 2)- م: تكرار شده.
[902] ( 3)- حتى بر جنازه مطهّر او نيز بنى امّيه تير انداختند. ر. ك- منتهى الآمال، ص 275.
[903] ( 4)- علماى عامه چندين مكان براى رأس مطهّر امام حسين- عليه السلام- نوشته‌اند مشهور نزد شيعيان آنكه: رأس مُطهّر بعدها در كنار بدن آن حضرت دفن شد- همان، ص 512.
[904] ( 1)- م: ندارد.

ص: 524
[905] ( 2)- م: سر.
[906] ( 1)- ل و م: برديک.
[907] ( 2)- ل و م: ايوب.
[908] ( 1)- م: ندارد.
[909] ( 2)- م: عين منهل ازرق.
[910] ( 1)- م و ل: فرموده به زينه‌ها فرو مى‌روند و اين.
[911] ( 1)- ل: او سعداى م: او سعدان، د: سعداى ندارد. عربى سعداى ندارد.
[912] ( 2)- م: مى‌آيند.
[913] ( 1) سوره آل عمران، آيه 169
[914] ( 1)- م: اين گور شهيدان است.
[915] ( 1)- م: الجسحاس.
[916] ( 2)- هر سه نسخه: المجدر.
[917] ( 1)- م: افتاده اتفاق.
[918] ( 2)- م: به.
[919] ( 1)- درجه: پلكان.
[920] ( 2)- هر سه نسخه: شطيبه.
[921] ( 3)- هر سه نسخه: سنگ مباركش فرموده.
[922] ( 4)- م: جدعى، ل: جز.
[923] ( 5)- م: خنافه؛ د: خنافنه، ل: خفافه.
[924] ( 6)- ل: خنافه.
[925] ( 1)- ل: ربا يمنه؛ د: يمنيه.
[926] ( 1)- م و ل: زكوى. وفاء الوفا: زكى‌الدّين بن ابى الفتح بن صالح. ج: 3، ص 955.
[927] ( 2)- وفاء الوفا: بدرى شهامى، ج: 3، ص 955.
[928] ( 3)- م: درع بئرحاست.
[929] ( 4)- ل: بصاعه.

ص: 525
[930] علامه نور الدين سمهودی ترجمه: دکتر سيد کمال حاج سيد جوادی، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[931] ( 1)-« مسح علی الخفين و الخمار» را فقهای اماميّه به تفضيل بحث و ردّ کرده‌اند.
[932] ( 2)- م: جوف.
[933] ( 3)- خزق الجمل کوچه‌ای بوده است در ناحيه« شرشوره». در سال 1269 ه. ق خانه بزرگی در آن مکان ساخته شد. عربی حاشيه ص 401. ل و م: خرق الجمل؛ د: حرق الجمل.
[934] ( 1)- م: فعلی.
[935] ( 2)- م و ل: حديله.
[936] ( 3)- م و ل: حديله.
[937] ( 4)- هر سه نسخه: حطمه.
[938] ( 1)- هر سه نسخه: حطمه.
[939] ( 2)- هر سه نسخه: حطمه.
[940] ( 1)- ل: جوزد.
[941] ( 2)- م و ل: ودی.
[942] ( 1)- د: قا ن.
[943] ( 2)- هر سه نسخه: حارث بن عبداللَّه.
[944] ( 3)- ل و م و د: قريصه است بئر حارثه يا.
[945] ( 4)- ل: او.
[946] ( 1)- وفاء الوفا: اليسره. ج: 3، ص 983.
[947] ( 2)- م: آبار مبار مبارکه.
[948] ( 3)- خلاصة الوفا، ص 408.
[949] ( 4)- م: ندارد.
[950] ( 5)- ل و د و م: آورده عامه.
[951] ( 6)- وسق: بار شتر،( منتهی الارب).
[952] ( 1)- درباره فدک و حديث مجعول« لانورث ماترکنا صدقه» که خلاف قرآن و سنّت بوده مطالب فراوان گفته شده است. ر. ک به کتاب« فدک» محمّدرضا مظفر و بخش اضافات.

ص: 526

[953] ( 1)- ل: حیف.

[954] ( 1)- م: تیراندازه.

[955] ( 2)- م و ل: ندارد.

[956] ( 1)- م: برای.

[957] ( 2)- این مکان مقدس محل تولد حضرت امام حسین بن علی- علیهماالسلام- است. عربی، ص 421.

[958] ( 3)- ل: قبال.

[959] ( 4)- ل: ندارد.

[960] ( 1)- د و م: از وطبرانی و یحیی ... تا اینجا ندارد، در حاشیه ل آمده است.

[961] ( 2)- ل: باز.

[962] ( 1)- د: در ساق او کتابت بسیار است، ندارد، در متن عربی ص 423 آمده است که« موفی ساقها كتْب كثيره»، ظاهراً در نسخه‌ای که مترجم در اختیار داشته« کثب» نوشته شده بوده و مترجم و آن را کتابت بسیار ترجمه کرده است، در وفاء الوفاء ج: 3، ص 1012 نیز کثب نوشته شده، کثب به معنی: هر چیز گرد آمده از طعام و خاک،( منتهی‌الارب)

[963] ( 1)- ل: بیضا.

[964] ( 2)- ل: مسجدی است از آن پیغامبر دوبار تکرار شده است.

[965] ( 3)- ل: از رسول اللّه- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- در جانب کوه تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

[966] ( 1)- عربی مسجد ان.

[967] ( 2)- متن عربی ص 425؛ در وفاء الوفاء ج 3، ص 1018 عبارت کامل است و سمهودی آورده:« ... اللّهم و ال من والاه و عاد من عاداه، قال: فلقیه عُمر بعد ذلک فقال: هنیئاً یا ابن ابی‌طالب، اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه و عن زید بن ارقم مثله. و نیز ر. ک به بخش اضافات».

[968] ( 1)- ل: قدير.
[969] ( 1)- ل: ننگى.
[970] ( 2)- م و ل: جبيرتين.
[971] ( 3)- ل: ثبم.
[972] ( 4)- ل: عبيد.
[973] ( 1)- م و د: عصر.
[974] ( 2)- هر سه نسخه: سمران.
[975] ( 1)- ل و م: خيقه.
[976] ( 1)- ل: ندارد.
[977] ( 2)- ل: خوش در حاشيه نوشته شده است.
[978] ( 1)- م: ندارد.
[979] ( 2)- م: گرفتن.
[980] ( 3)- مُطهّره: آفتابه و ظرف آب كه بدان وضو كنند.( آنندراج)
[981] ( 1)- م و ل: تبب
[982] ( 2)- ل و م: گشتن.
[983] ( 3)- د: تراع.
[984] ( 4)- ل و م: ديگر در.
[985] ( 1)- ل و م: شطاه.

[986] ( 2)- د: از در اين وادى نزول كرد، تا اينجا ندارد.
[987] ( 3)- م: فناة.
[988] ( 1)- د: ندارد.
[989] ( 2)- م و د: ندارد.
[990] ( 3)- ل: جاره.
[991] ( 4)- م: فروع.
[992] ( 5)- ل، م: ابرق العراف.
[993] ( 1)- ل: راى مهمله.
[994] ( 2)- ل: سوارقيه درحضيه.
[995] ( 3)- م: اثابه.
[996] ( 4)- م: بنى ساعده.
[997] ( 1)- ل: وقعه.
[998] ( 2)- ل و م: مرء.
[999] ( 3)- ل: مجاحد.
[1000] ( 4)- ل: بلل.
[1001] ( 5)- م: خريم.

[1002] ( 6)- هرسه نسخه: قریب مکّه ندارد از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 4، ص 1123.
[1003] ( 1)- اشاره به حدیث عشره مبشّره است که امامیه آن را مجعول می‌داند.
[1004] ( 2)- م و ل و د: اشنق.
[1005] ( 3)- م: آن.
[1006] ( 4)- ل، م: دوضاخ.
[1007] ( 5)- م و ل و د: هرشا.
[1008] ( 6)- م: ندارد.
[1009] ( 1)- خلاصة الوفا: ذت الجیش.
[1010] ( 2)- ل، م: بین ندارند.
[1011] ( 3)- م و ل: افواق.
[1012] ( 4)- وفاء الوفا: الأب ج: 4، ص 1129.
[1013] ( 5)- م: ندارد.
[1014] ( 1)- م و ل: ستاریه.
[1015] ( 2)- ل، م: دریق.
[1016] ( 1)- ل: مردان.
[1017] ( 2)- م: رباب.
[1018] ( 3)- ل: مروی.
[1019] ( 4)- ل، م: عین ندارند.
[1020] ( 5)- ل، م: ذال ندارند.

ص: 530

[1021] ( 6)- ل: حسن.

[1022] ( 1)- ل و م: غاضر.

[1023] ( 2)- ل: قجار.

[1024] ( 3)- ل: قجار.

[1025] ( 4)- هر سه نسخه: بنى طفر.

[1026] ( 5)- ل و م: محزومى.

[1027] ( 1)- وفا الوفا: بألى.

[1028] ( 2)- ل، م: تبوک ندارند.

[1029] ( 3)- ل، م: بحرج.

[1030] ( 4)- ل: عروه.

[1031] ( 5)- خلاصة الوفا: بدر الاولى و بدر الثانيه ندارد. از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 2، ص 1145.

[1032] ( 6)- ل: است بالنون.

[1033] ( 7)- م: به قدم.

[1034] ( 1)- ل و م: برود.

[1035] ( 2)- ل، م: برمه.

[1036] ( 3)- ل، م: پايان‌تر.

[1037] ( 4)- ل: نحل.

[1038] ( 1)- ل، م: پايان‌تر.

[1039] ( 2)- ل، م: عين.

[1040] ( 3)- خلاصة الوفا: بغيبات، ص 461.
[1041] ( 4)- ل: ردّت.
[1042] ( 1)- ل: كثير.
[1043] ( 2)- ل: الحيل.
[1044] ( 3)- در متن عربی آمده است:« قال ياقوت: و هو لآل علی» ص 462.
[1045] ( 4)- م: بواطاف.
[1046] ( 1)- ل: لام در بدل.
[1047] ( 2)- ل: راء ندارد.
[1048] ( 3)- ر. ک: بخش اضافات.
[1049] ( 1)- ل: تناصب.
[1050] ( 2)- ل: تناصب.
[1051] ( 3)- ل: بنی عفار. م: بنی عقار.
[1052] ( 1)- ل و م و د: فيكدر.
[1053] ( 2)- ل: ثغال، م: ثفال.
[1054] ( 1)- ل، م: پايان‌تر.
[1055] ( 2)- هر سه نسخه: مطالب داخل قلاب را ندارند از متن وفاء الوفا گرفته شد ج: 4: ص 1167.
[1056] ( 1)- ل: ثره كاو.
[1057] ( 2)- ل: جناب.
[1058] ( 3)- ل: سميخه.
[1059] ( 1)- ل: كشد.
[1060] ( 2)- م: اثيفه.

[1061] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[1062] ( 3)- ل، م: الجلس.
[1063] ( 1)- م و ل: الجمادات.
[1064] ( 2)- ل، م: جموم.
[1065] ( 3)- م و د: جتفا.
[1066] ( 4)- ل: بنی قراره، م: بی‌قراره.
[1067] ( 1)- هر سه نسخه: البتنا.
[1068] ( 2)- ل، م: مکّه.
[1069] ( 3)- ل: حرها.
[1070] ( 1)- ل: ازحضیه.
[1071] ( 2)- ل: جوره.
[1072] ( 3)- ل و م و د: حربا.
[1073] ( 4)- ل: نداد.
[1074] ( 5)- ل و م: درجم.
[1075] ( 6)- م: ماعر.
[1076] ( 7)- م: رجلا.
[1077] ( 1)- م و ل: بنی سلیم ندارد.
[1078] ( 1)- ل: حیف.

[1079] ( 2)- م: حوزه.
[1080] ( 3)- ل: فرع، م: فروع.
[1081] ( 4)- ل و م: الحسين الاسليمون.
[1082] ( 5)- م و ل: حرف.
[1083] ( 6)- ل: حضره.
[1084] ( 1)- ل و م: حضوره.
[1085] ( 2)- ل: ملتغة النبات.
[1086] ( 3)- بعوض: پشّه.
[1087] ( 4)- ل: تبكير.
[1088] ( 5)- ل: مقصوده.
[1089] ( 6)- ل: عابه.
[1090] ( 1)- ل: لام ندارد.
[1091] ( 2)- ل و م: سليت.
[1092] ( 3)- م و ل: حماتان.
[1093] ( 4)- ل: حزم الحماتين.
[1094] ( 1)- م: اهل.
[1095] ( 1)- ل: دفران.

[1096] ( 2)- در عربی ابن هاشم ص 1198.
[1097] ( 1)- ل: حبار.
[1098] ( 2)- م: خبا.
[1099] ( 3)- م: مشغر، ل: مثغر.
[1100] ( 4)- ل: خزبا.
[1101] ( 5)- ل و م: خرلق.
[1102] ( 6)- ل و م: حريق.
[1103] ( 1)- ل: حضرة.
[1104] ( 2)- ل: در دوازده میلی مدینه منزلی است.
[1105] ( 1)- کتاب مسالک و الممالک: از چند مؤلف به خصوص ابن خرداذبه است.
[1106] ( 2)- ل و م: حنط.
[1107] ( 3)- ل: محنب.
[1108] ( 4)- ل: کور.
[1109] ( 1)- ل: حبل.
[1110] ( 1)- ل و م: دمش.

ص: 535

[1111] ( 2)- در متن عربی چاپ شده خلاصه وفاء الوفاء مبحث« ذال» بسيار ناقص آمده است. معلوم شد كه نسخه كامل در اختيار مصحح نبوده است. ص 481، افتادگيهای اين مبحث در متن عربی در مبحث راء و جيم آمده است. ص 483.

[1112] ( 1)- ل، م: ذات الرضم.

[1113] ( 2)- ل: حطمه.

[1114] ( 1)- ل، م: ذو الفضوين.

[1115] ( 2)- ل، م: ابوا.

[1116] ( 1)- ل: رجله.

[1117] ( 1)- ل: رخضيه.

[1118] ( 2)- ل: رجيب.

[1119] ( 3)- ل: رجب.

[1120] ( 4)- د: از رديهيه تا است ندارد.

[1121] ( 5)- ل: افسان.

[1122] ( 1)- ل و د: الاوجال.

[1123] ( 1)- ل: الغلاج.

[1124] ( 1)- ل، م: شد.

[1125] ( 2)- مسنون: خوب.

[1126] ( 3)- ل: حلاج.

[1127] ( 4)- م: سبح.

[1128] ( 1)- ل: سنار.

[1129] ( 2)- ل و م: سراة.
[1130] ( 1)- م و ل: سنوان.
[1131] ( 2)- هر سه نسخه: سکاف.
[1132] ( 1)- ل، م: ذات السلم.
[1133] ( 2)- د و ل: سبخ، م: سبح.
[1134] ( 3)- همان طور که مذکور شد اطمّ خانه‌های ییلاقی خارج از شهر را گویند.
[1135] ( 4)- ل: سبح.
[1136] ( 5)- هر سه نسخه: سورقیه.
[1137] ( 6)- ل: پلی.
[1138] ( 1)- هر سه نسخه: دینار. ل: خایفه بنی دینار که زنی است.
[1139] ( 2)- ل: سواد.
[1140] ( 3)- م: فسح.
[1141] ( 4)- ل: حیف.
[1142] ( 1)- در متن عربی عراف نوشته امّا در پاورقی ص 491 نوشته است درست آن عزاف است با زای معجمه.
[1143] ( 2)- هر سه نسخه: عراق.
[1144] ( 3)- هر سه نسخه: قراره.
[1145] ( 1)- مطالب داخل قلاب از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: 4، ص 1243.
[1146] ( 2)- ل: قطاط.

[1147] ( 3)- هر سه نسخه: شنوكه.
[1148] ( 4)- ل، م: يليل.
[1149] ( 1)- ل، م: باوان.
[1150] ( 2)- ل: شناصر.
[1151] ( 1)- ل: شوطان.
[1152] ( 2)- ل و م: الثمان.
[1153] ( 1)- ل و م: عصبه.
[1154] ( 1)- د: غريب.
[1155] ( 1)- ل: صيحان.
[1156] ( 2)- در متن عربى مطالب فوق درج نشده است. ص 497.
[1157] ( 3)- م: به ضم.
[1158] ( 4)- م: ضعن.
[1159] ( 5)- ل، م: قراره.
[1160] ( 6)- ل: لعرى.
[1161] ( 1)- دواب: چار پايان، حيوانات.
[1162] ( 2)- ل، م: پهلوى بزوى.
[1163] ( 1)- هر سه نسخه: عدينه.
[1164] ( 2)- هر سه نسخه: عدنه.

ص: 538

[1165] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.

[1166] ( 1)- ل و د: اشنق.

[1167] ( 2)- د: عران.

[1168] ( 3)- ديه‌كى: ديه كوچک.

[1169] ( 4)- مصحّح متن عربى ذكر كرده كه بايد العزاف باشد« كان يسمع به عزيف الجنّ» ص 501؛ ل و د: ابرق العراف، م: ابرق‌العراق.

[1170] ( 5)- هر سه نسخه: عزوزا.

[1171] ( 1)- در هر سه نسخه: عضد.

[1172] ( 1)- در وفاء الوفا آمده است كه امام زين العابدين در آنجا ساكن بود. ج: 4، ص 1269.

[1173] ( 2)- از اينجا تا چند صفحه بعد را نسخه د ندارد.

[1174] ( 3)- ل: عوارق.

[1175] ( 1)- هر سه نسخه: جديد.

[1176] ( 2)- م و ل: حيف.

[1177] ( 3)- ل، م: عين الغورا.

[1178] ( 4)- ل و م: فشيرى.

[1179] ( 1)- م و ل: الصايله.

[1180] ( 2)- از اينجا نسخه د شروع مى‌شود.

[1181] ( 3)- د: غمزه.

[1182] ( 1)- در عربى: الظهران.

[1183] ( 2)- در متن عربى روحا.

[1184] ( 1)- ل، م: لآر.

[1185] ( 2)- در متن عربی این روایت از حضرت صادق نقل شده است. ص 507.
[1186] ( 1)- د و م: جلگه: یعنی سبزه‌زار؛ النگ: سبزه‌زار.
[1187] ( 2)- در نسخه د از و در آنجا مغاکی ... تا می‌نامند ندارد.
[1188] ( 3)- د: ندارد.
[1189] ( 4)- ل، د: فلیح.
[1190] ( 5)- ل: ندارد و در م بعد از فلیج آمده است.
[1191] ( 1)- ل: حجری.
[1192] ( 2)- وفاء الوفا: قراصه و توضیحات مربوط به آن را ندارد.
[1193] ( 3)- حویل: چهار دیواری خانه.( غیاث)
[1194] ( 1)- در عربی« الکدید» آمده ج/ 3 ص 1288 در چند صفحه بعد ص 1294، الکدر نوشته شده است.
[1195] ( 2)- ل: او.
[1196] ( 1)- در وفاء الوفا،« قلهیا و قلهی» هر دو را به مانند هم نگاشته شده است. ج/ 4 ص 1292
[1197] ( 2)- قموص همان مکانی است که پیامبر اسلام قریب بیست شب آنجا را محاصره کرد و سپس پرچم اسلام را به علی- علیه‌السلام- داد و حضرت علی با قتل مرحب آنجا را فتح فرمود. ر. ک: متن عربی، ص 512.
[1198] ( 1)- ل: کُسب.
[1199] ( 1)- ل، م: لقت.
[1200] ( 1)- ل: محدل.
[1201] ( 2)- ل: فلیج.

[1202] ( 1)- هر سه نسخه: مربد الغنم.
[1203] ( 1)- ل: مرج.
[1204] ( 2)- ل و م: حيف.
[1205] ( 1)- ل: قدير. وفاء الوفاء: مشلل و مطالب مربوط به آن را ندارد.
[1206] ( 2)- ل: مضعن.
[1207] ( 3)- ل: ضاد.
[1208] ( 4)- وفاء الوفاءِ معدن المامون.
[1209] ( 5)- ل: مغرقه.
[1210] ( 1)- ل: جنانه.
[1211] ( 2)- ل و د:« و ربذه» ندارند.
[1212] ( 3)- ل و م: نها.
[1213] ( 1)- ل: منفى.
[1214] ( 2)- ل: نجاست.
[1215] ( 3)- ل: او.
[1216] ( 1)- ل: نازيتين.
[1217] ( 2)- ل: ناضفه.
[1218] ( 1)- ل: نحيل.
[1219] ( 2)- ل و م: شفيره.
[1220] ( 3)- ل، م: مزينه.
[1221] ( 4)- ل: نقاب.
[1222] ( 5)- ل: نفعا.

[1223] ( 1)- ل، م: كحمرى.
[1224] ( 1)- وفاء الوفاء: هرب و مطالب مربوط به آن را ندارد.
[1225] ( 1)- ل، د: بنى خداره و اطم بنى خرتمه.
[1226] ( 2)- ل: حثحاثه.
[1227] ( 3)- ل: عرح.
[1228] ( 1)- 969 هجرى.
[1229] ( 2)- ل: در حاشيه آخرين صفحه آمده است: صاحبه و مالكه مير مهدى هذا التاريخ 1255 و عشر جز وكان واضحا.
[1230] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[1231] ( 1)- صنعا اكنون پايتخت يمن است و بصرى قصبه‌اى است جزء ايالت حوران از توابع دمشق و اين تشبيه متناسب باحدود درک و تصور آنها كه در آن روز حضور داشته‌اند بيان شده و تقريب اذهان است بر امرى كه حقيقت آن مهمتر است.
[1232] ( 2)- دو چيز گرانبها و ارجمند مفاد كلمه( ثقلين) است كه مفرد آن( ثقل) است يعنى چيز بزرگ و گرانبها.
[1233] ( 1)- آيه 3 از سوره مائده: امروز دين شما را كامل نمودم و نعمت را بر شما تمام كردم و دين اسلام را براى شما پسنديدم.
[1234] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.
[1235] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، تابستان 1376.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».